

4257
/ SIP

4257
SIP

محمد قاسم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على افضل السقاء المرسلين واليه شفعا يوم الدين وبعد فبما
 عهد من سليمان تكافى غفره حلالا له ذكر ابن كماله جنتا در فهرست كتاب اكليل النقا و ذكر ابواب فصو و هذا الكتاب و هو
 و عوائده كتابه و اعلم ان سبيل البر طلبة من تجربيد بديت و اجالي بجمعه ضبط و ثبت و اما ما ذكره هو مطلب من خواص
 غير فنانا را در يافت الله الموفق بعد از خطبه كتاب ذكر ديار اكليل اول در غريب حوادث و ز عاشق او ذكر خطبه
 اول در غريب حوادث واقعه قبل از بيت جنتا في ما بين دروز و مكرن و خوش و عصر حضرت داود و در خطبه بعد از
 موسى و فضائل عاشق و در ماضى سالك پناه دروغن پيغمبر دروز عاشق ايمان فاطمه عليها السلام فصل سوي
 غريب و عاشق را يكيه ايضا براش بذكر ندم و زير زيب و خون باريد ازا سمان و ندامت اداي بلند شد غبار و
 جبريل قبل بقتلگاه و بار بدن خاکستر ازا سمان و سخي مشرف و سيبان ازا ابن جونج محلي است غريب عاشق از طرف عامه و با
 سرامند از ابن حوادث در قلعه مكرن فصل چهارم در غريب حوادث بعد از شهادت ابيها ازا ابيها و در سخي مكرن
 كتاب شاهنامه در جاد شد خون ازا در سخي در شام دروز عاشق او جاري شد خون دروز عاشق ازا سخي
 شهر جاد جاري شد خون ازا در سخي مكرن که در شهر موصل است و خون الوذ بودن سنگها رو و خانه سمناد در عصر و نما
 در بعضي از شوا و اما در مرغ خون الوده بخانه فاطمه صغرى و اشعاع فاطمه صغرى در خون آمدن از دخت و با باد روزه
 در هر شب عاشق را ياد و زان در حبان خون ازا در سخي و الوذ و روز عاشق را در نسو ايند انش در شب عاشق امره مان
 در قرآن ازا فرا حيد ايا در کن که از بلاد هند ازا نسو ايند انش در شب عاشق او در شهر مبنی که از بلاد هند است در نسو
 انش دروز عاشق را در بلاد ماچين و در سخي مكرن و ابن غريب دروز عاشق او بيان حکمت باطنه ان بجهت جبر و ابن که ان
 بعضي شخص بر بعضي زام که و بعضي على الدوام و بعضي شخص روز عاشق او بعضي شخص بر مانی خاصه در مشيه ازا
 خولافه و مضا روز عاشق اكليل و م در پيا اينکه خدای تعالی ذکر مصيبت شهدا شهداء و در کتب سماويه مفرود و در
 خطبه فصل اول و در ذکر مصيبت كتاب بار ميا فصل اول و در ذکر مصيبت ازا شعبا فصل اول و در ذکر مصيبت ابن و سخي کودي فصل

[illegible]

معش و برهان شمس و برهان ذوق و برهان لمس و برهان زبان و برهان دلت مبارکش و برهان انگشت
 و برهان صد و برهان قوه عینه طایفه اش و برهان عقلی علی امین و در اینکه صفت و سخاوت و سخاوت
 در امام بالا تر از همه مردم است و ششم در اکلین شجاعت امام و در مزاج معنی حقیقی ام ششم در بعضی از
 شهادت شجاعت امام حسین مانند اینکه ایچادر باب و مثال ذکر کرده اند از شجاعت آنحضرت قبل از داخل و مقصود
 خواهد بود نند شجاعت آن مدعوم است جواب اینکه شجاعت امام بحسب واد خلفیه او از سایر ناس برتر خواهد بود
 و قهود بالنسبه بانحضرت شجاعت است مانند اینکه اندک قلبیکه بانحضرت منسوب ساخته اند از قلدن بشتر برین
 است که در یک روز بان حرارت هوا و عطش و اندوه و غم در اندک زمانه قتل کند و هزار و نه صد پنجاه
 نفر را ببارزت قتل کند و در سه حمله و یا ده هزار نفر را بقتل آورد و جواب این سوال شبهه پیش ظاهر است
 توهم ثالث اینکه این مجاهد با عجز بود و جواب این شبهه هم نفی است بود و رضا اگر خبر درستی داشته باشد
 که نداء آمدند معنی باشد بنقیر یکدیگر می شود و در واقع شجاعت امام در کربلا در خواب مؤلف
 کربلا را در اینکه هیچ پادشاهی از بد خلق دنیا تا بحال انقلاب بدست خود نکشت انقلاب را که امام حسین در کربلا
 کشت در رسیدن ارت شجاعت پیغمبر بحسب در سوال بر بلا و کیفیت مثال کربلا و جواب یکی از اشیا و تبکلم الله
 زینب اطمن شجاعتش و جلالت امام حسین در صفین در مکالمه امام با ابن سعد و مبارزات آنجا و در مبارزات
 امام با بنی مین فحطه شامی و مبارزات امام با بنی باطنی و اجناسا امام از اب فرات مجانب همه گاه و حمله نمودن در
 حکایت چنان که مسلم و توصیف شجاعت امام در اشعار جمله حسینه که مؤلف ساخته ماکمل ششم در اخلافت و فایده
 و افاد و افاضل در غیبت روز عاشورا و ولادت کربلا و غیبت زمان عاشورا از فصول سال و غیبت روزاربعین
 و نقل خلافت در غیبت آن خطبه فصل اول در تاریخ ولادت آنجناب مرا و خلافت در اینکه تولد آنجناب در چه
 زمان بوده و بیان احوال و تحقیق آن امر و قدم در اینکه ولادت آنجناب در چند ماه بود و در غیبت روز و در
 امر چهارم در اینکه ولادت آنجناب در چه سال بوده فصل دوم در مدتی عمر حضرت سید الشهدا امرا و خلافت
 احوال در عمر آنجناب امر و قدم در اینکه آنجناب با پیغمبر چند سال بوده امر و قدم در اینکه خلافت آنجناب چند سال
 بوده فصل سوم در تاریخ شهادت آنجناب در سال چندم از هجرت بوده امر و قدم در اینکه شهادت آنجناب در روز و در
 بوده و معنی عاشورا امر و قدم در اینکه خلافت در اینکه عاشورا در چه روز از ایام هفته بوده امر چهارم در اینکه عا
 که مقتل آنجناب بود در چه فصل از فصول سال بوده در نماز ظهر عاشورا در مبارزات جبهه و شهادت
 عبد الله فصل چهارم در غیبت فائز آنجناب نقل احوال و تحقیق حق فصل پنجم در غیبت روزاربعین و خلافت
 شیخ یحیی که در بعضی از روز دهم ماصفر افسنه فصل ششم در اینکه اهل بیت روزاربعین در هنگام مرگ آنجا
 بکربلا و رسیدن آن فصل هفتم در مدفن مبارک آنجناب و خلافت احوال و تحقیق حق فصل هشتم در اخلافت و در
 از وایح و اولاد اینکه شهادت او سطا است و اینکه شهر را بنود در کربلا بنود بطلان آنکه فاسم را بیکر باشد فصل نهم
 مختصی که کفار اسیر بر حسین ناخند بانه فصل دهم در اینکه و در امام دو کربلا در چه زمان و چه فصل از سال
 و چه روز و در فصل یازدهم در تعداد لشکر کفار و فصل دوازدهم در عدد لشکر امام حسین فصل سیزدهم در تعداد
 در تقدم و تاخر شهادت بعضی از شهداء بر بعضی دیگر و شهادت عباس بن ابی روائه شیخ مفید فصا چهاردهم در کیفیت
 دفن اجساد شهداء و مدفن و پرواز مرغان سفید از مدفن شهداء و بعضی از اشیا اجنه و کیفیت شهادت چون موکب
 ای در فصد سؤلف برای رجین اکلین هفتم و جوابی امام حسین قبل از ورود بکربلا و در بین راه و شب عاشورا و
 غیر آن و جوابی از آنجا و مؤمنین خطبه فصل اول در تحقیق صحیح خواب استلال سید بن رضی بر بطلان خواب جوا
 این و خواب بدلت قاطع رفیع تاثیر خواب کثرت خواب همدیگر خوار و غیبتان و تقسیم خواب بنویس و شیخ و تحقیق
 و شهرود بخالد بن عریض و بطلان آن و خواب الفاضل زوجه عباس و بر آن کردن حسین بر جاده پیغمبر فصل دهم در

در اول روزاربعین
 در روزاربعین
 در روزاربعین
 در روزاربعین

امام حسین در خواب بدید که امام حسین پیغمبر در زمان حرکت از مدینه و ظم و نور از قبر پیغمبر و خواب بدید که امام
حسین پیغمبر را بنابر واپسالی مختلف خواب بدید انتخاب بنابر روایت محمد بن ابیطالب و سوری در قم در خواب
دید که امام پیغمبر را در اثناء راه که بلا امر قوم در خواب بدید امام شخص روزی و سوجا و ملک دادن لشکر عمر امیر جهاد
در خواب بدید که امام در وقت سخن شب عاشورا فصل سوم در خواب بدید مبر القومین در مدینه که طلا در هنگام زین
انجبا بخصک صفین فصل چهارم در خواب بدید سکینه بدشهر شام و برای بدید نفل نمودن فصل پنجم در خواب بدید
امیر اول در خواب بدید شخصی طهر را امر دوم در خواب بدید کوزی بر قوم در خواب بدید کوزی بر قوم امیر چهارم در خواب
دید که امیر را بر قوم در خواب بدید مبر القومین در خواب بدید حارث بن عوف را امر ششم در کشتن امیر المؤمنین
خواب بدید که در موصلی را امر هفتم در فضیله شخصی که نصف دی و سیابود امر هشتم در کور کردن امیر المؤمنین
چشم ناصبی را امر نهم در قصه خواب دی ناهل بصره امر دهم در قصه خطبه شفی در قصه مؤلف برای
وداع امام یا خواهرش زینب کلیل هشتم در بیان کسانیکه بعد از مردن زنده شدند تکلم نمودند یا افعالی
مانند زنده گان انا ایشان ناشی شد خطبه فصل اول در وفات پیغمبر زنده شدنش بعد از نکلین امیر اول در اثر
نیارت پیغمبر اهل بود را امر دوم در وعظه آخر پیغمبر خلا امر سوم در وداع پیغمبر فصل دوم در وفات
فاطمه زنده شدنش و دست انداختن بگردن حسین امیر اول در انقضاء نطفه فاطمه از مهو بهشت و رفع مناق
در دنیا اینکه نطفه فاطمه از طب بود یا آنچه دلالت کرد یا آنچه دلالت کرد از سبب بود امر دوم در بیان وجه شمیة
فاطمه بفاطمه و تفسیر فاطمه بن هرا امر سوم در علم فاطمه امر چهارم در مناقب فاطمه حدیث اول در وجه دیگر برای
شمیة فاطمه بفاطمه حدیث دوم در غضب خدا برای غضب فاطمه حدیث سوم در اینکه از او فاطمه از خدا است حدیث
چهارم در کیفیت ورود فاطمه بر پیغمبر حدیث پنجم در ناله فاطمه برای فاطم که خبری حدیث ششم در استیذان
دعای ام ایمن بواسطه فاطمه حدیث هفتم در گردیدن اسباب برای فاطمه حدیث هشتم در رهن چادر فاطمه در زیر چو
حدیث نهم در کرامت نواده فاطمه خادمه فاطمه حدیث دهم در استحباب دعا فاطمه خادمه فاطمه حدیث یازدهم در
جود فاطمه و بخشیدن پوشش با عرابی حدیث دوازدهم در کیفیت حشر فاطمه در روز قیامت حدیث سیزدهم در بیان معنی
فاطمه حدیث چهاردهم در تحفه همستان فاطمه در بهشت برای زنان دوستان خود حدیث پانزدهم در زفاف فاطمه و اینکه
ان زن که در زفاف فاطمه حضری داشت است بابت بن بدین سکن انصای است نه بخت علم حدیث شانزدهم در
اینکه بسا اگر به کنندگان پیغمبر نفر بودند و اینکه چگونه صلواتی که به فاطمه اهل مدینه باشند با اینکه اهل
مدینه هم را و بنزد و تحقیق ان و اینکه فاطمه کویه اش از ان پیغمبر بشیر است و انجا امام حسین سلمان را در
طبولی از شهادت خود هیفد هم در که دین پیغمبر و زمان وفات بر فاطمه حدیث هجدهم در اخبار جبریل
بفاطمه از احوال اینده برای اشی او حدیث نوزدهم در خواستن فاطمه پیراهن پیغمبر از علی حدیث بیستم در
خواستن فاطمه از بلال که از ان گوید حدیث بیست یکم در شکستن فاطمه بعد از پیغمبر زین و نیزه فیر پیغمبر
مرثیه فاطمه بر پیغمبر وفات فاطمه و در ستانداختن بگردن حسین بعد از کداشش در کفر و مرثیه امیر
المؤمنین بر فاطمه حدیث بیست دوم در مرثیه بیرون آمدن دست از قبر فاطمه و گرفتن جسد فاطمه از علی
حدیث بیست سوم در مرثیه دیگر از علی بر فاطمه حدیث بیست چهارم در مرثیه دیگر از فاطمه برای پیغمبر
حدیث بیست پنجم در مرثیه دیگر که فاطمه برای پیغمبر گفته و ایذاء عمر بالنسبه بفاطمه و ستم و عدم رضا
فاطمه از ابی بکر و عمر فصل سوم در شهادت امیر المؤمنین و زنده شدنش بعد از وفات فصل چهارم در شهادت
کودکان مسلم بن عقیل و زنده شدن ایشان بعد از قتل فصل پنجم در زنده شدن سلمان بعد از وفات فصل ششم
در زنده شدن بر بدین معویه جلی از اصحاب حضرت صفوان در زمان غسل دادن فصل هفتم در تکلم سران و فرزندان
حیدر حسین نشنه چکر و بیان فضیله مؤلف در زبان حال فاطمه اکیلل تمام در شهادت زنان و کودکان و غلام

۱۰
۵

در روز عاشورا خطبه فصل اول در مقاله زمان و شهادت و هجرت عبد الله علیه السلام که شهادت شد در خانه
او و مقاله مادر او و مقاله مادر جوانی دیگر که در خانه شهادت شد و مقاله زنی از یکرین و ایل بعد از
شهادت امام حسین فصل دوم در شهادت کوه دکان امیر اول در شهادت عبد الله علیه السلام که علی اصغر در شهادت
سکینه و در باب دین ان کوه را امیر دوم در شهادت عبد الله بن الحسین امیر سوم در شهادت جعفر بن الحسین امیر چهارم
در شهادت قاسم بن حسین امیر پنجم در شهادت عبد الله بن الحسن فصل سوم در شهادت غلامان در روز عاشورا امیر اول
در شهادت جون بن حوقی مولای ایه ذر امیر دوم در شهادت شاذان و مولای شاکر امیر سوم در شهادت قارون
امام حسین امیر چهارم در شهادت نافع بن هلال بن نافع فصل چهارم در شهادت غلامان امام حسین امیر ششم در شهادت
غلام عامر بن مسلم امیر هفتم در شهادت سعد بن غلام عمر بن خالد بن عبد الله در شهادت زاهد غلام عمر بن حوقی
امیر نهم در شهادت غلام ترکلی امام حسین در قصیده از مؤلف برای علی اصغر علیه السلام که در شهادت عیسا و عابد
و زاهدان و بعضی از اصحاب پیغمبر و امیر المؤمنین و جوانان و پیران و فارسان خطبه فصل اول در زیارت کاتب علی
الله فرجه فصل دوم در شهادت اصحاب خبا خفی جاب که در کاتب پیدا شد و شهادت امیر اول در شهادت
جبهین مظافر فضیل و و دانش و علم منایا و بلا یار مانند شهادت جبهی و مشتم تمام و میان جبهی و دوم در
شهادت جابر بن عروه غفاری فصل سوم در شهادت اصحاب امیر المؤمنین در روز عاشورا امیر اول در شهادت مسلم
عویضه امیر دوم در شهادت نافع بن هلال و هلال بن نافع فصل چهارم در شهادت عیسا و عابد و زاهدان و علما از
اصحاب امام حسین امیر اول در حواریین است و مغیر و حواریین پیغمبر و حواریین امیر المؤمنین حواریین امام حسن
حواریین امام حسین امیر دوم در رضا بل و بختا و دید اصحاب امام حسین منازک خود را در جنت پیش از شهادت و در
عجالت اصحاب شهادت عابد و شوبر کردن امام حسین در شب عاشورا و کیفیت شب عاشورا و مرتجع کردن انحصار
ایشان از جواب عیسا و عبد الله بن مسلم برادران مسلم علیه السلام و عیسا علیه السلام عبد الله و زهد بن قین و مکلفه
محمد بن بشر و حضرت امیر سوم در شهادت بر بن خضر و امیر چهارم در شهادت علی بن عمر و شهادت علی بن عمر در شهادت شجاع
از اصحاب امام امیر اول در شهادت حزن بن بلدر یا حنی مرثیه حسین برای و امیر دوم در شهادت عبد الله بن عمر بن شوق
و چهارم در شهادت عمر بن خالد بن عمر بن خالد امیر پنجم در شهادت سعد بن خطله بن عمر بن ششم در شهادت
عمر بن عبد الله مدحی امیر هفتم و هشتم در شهادت زهد بن قین و سعد بن عبد الله حنفی امیر نهم در شهادت عبد
الرحمن بن عبد الله اسامی امیر دهم در شهادت عمر بن فوطه انصاری امیر یازدهم در شهادت عبد الله بن خالد صلیح
امیر وازدهم در شهادت خطله بن سعد امیر سیزدهم در شهادت صوبد بن عمر بن ابی اطاع امیر چهاردهم در شهادت
یحیی بن سلیم مازی امیر یازدهم در شهادت ذره بن ابی قره امیر شانزدهم و هیفاد هجدهم در شهادت مالک بن
مالکی و عمر بن مطاع جعفری و حجاج مشرف امیر نوزدهم در شهادت ابراهیم بن حصین امیر بیست و شهادت معلی بن علی
امیر بیست یکم و بیست دوم در شهادت طر حاح بن علی و معلی بن خطله امیر بیست سوم و بیست چهارم و بیست پنجم در
شهادت مالک بن داود و چناده بن حرت و عمر بن جنابه امیر بیست ششم در شهادت عابد بن شیبشاکری امیر بیست
هفتم و بیست هشتم در شهادت عبد الله و عبد الرحمن غفاریان امیر بیست نهم در شهادت بنید بن زیاد شعثا
سعی امیر در شهادت بنید بن حماسی و یکم و سومی و دوم در شهادت سبقت ابی الحارث بن سیرج و مالک بن عبد الله بن
سیرج فصل ششم در شهادت اهل بیت امام از بنی اعمام و برادران و برادرزاده کان امیر اول در و داع اهل بیت بابک
امیر دوم در و داع اهل بیت بنحو احوال امیر سوم در شهادت مسلم بن عقبه و عدم اضراط عدالت و حق امیر
چهارم در شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل امیر پنجم در شهادت ضرغام بلا بدیل محمد بن مسلم بن عقیل امیر ششم در شهادت
شهبان و قیل عبد الله بن مسلم بن عقیل امیر هفتم در شهادت شهبان و قیل جعفر بن عقیل امیر هشتم در شهادت شهبان
عبد الرحمن بن عقیل امیر نهم در شهادت شجاع بلا بدیل عبد الله بن عقیل امیر دهم و یازدهم در شهادت عبد الله بن

عقیل بن ابی سعید بن عقیل مرد و از دهم در شهادت شجاع نامند و محمد بن عبد الله بن جعفر طیار از
 سیزدهم در شهادت نامند و ششمین عوف بن عبد الله بن جعفر از چهارم در مبارکت عبد الله بن جعفر
 و ترتیب شهادت اهل بیت بنحو اجمال پانزدهم در شهادت قاسم بن حسن و در هفده امام حسن بن علی و در بیست و یکم
 در شهادت احمد بن حسن و بیست و دوم در شهادت عبد الله بن حسن و اختلاف در آن و برادر بر علامه مجلسی و مجاز
 امر بیست و دوم در شهادت ابو بکر بن حسن و بیست و سوم در شهادت ابو بکر عبد الله بن علی و بیست و چهارم در شهادت عمر بن علی
 امر بیست و یکم در شهادت عثمان بن علی و بیست و دوم در شهادت جعفر بن علی و بیست و سوم در شهادت عبد
 الله بن علی و بیست و چهارم در شهادت محمد بن اصغر بن علی بن ابی طالب و بیست و پنجم در شهادت عباس بن فضال و او امر
 خاتم در کرامات عباس امیر اول و فاطمه عباس که در پیش میآید و امر دوم در جواب یک کسی فاطمه را در زیارت عباس
 امر سوم در قطع خنجر شخصی حرم عباس و امر چهارم در میاست کسی که امانت عباس کرده و امر پنجم در دیدن کسی از نفاق
 که راه را کم کرده و عباس را و قصیده مؤلف امر بیست و ششم در شهادت علی اکبر و اینک افوی شهادت علی او سلطان
 و مدایجان بزرگوار و تعیین تقدم و تاخر شهادتشان بزرگوار و تقدم شهادت علی اصغر بر علی اکبر و مدح
 علی اکبر را و انکودادن امام حسین علی اکبر را و مدح امیر المؤمنین علی اکبر را اکیلی یازدهم در زخمهای بدن
 و در شش و سرش پیش از شهادت بعد از آن خطبه فصل اول در جراحات پیکر مبارک امام قبل از شهادت و اول
 آمدن تبر بر خنک و دوم آمدن تبر بر جبهه و اجمالی از تعداد زخمها و سوم و چهارم آمدن سنگی بر پیشانی و تبر بر دل مبارک
 پنجم در ضربت مالک بن نسر که ملاعون ششم در تبر حسین و هفتم در تبر ابو بکر و غنوی هشتم در شمشیر حسین حلیفه
 جنجی نهم در تبر عثمان بن انس نهم در تبر صالح بن هب و از سابقان دن قلبه عالم امکان یازدهم و دوازدهم در
 زدن بر شریک و آمدن شمشیر بر پیکر شریف هم و چهارم در تبر شریف و پنجم در تبر ابان سنان
 بی ایمان فصل دوم در جراحات بدن مبارک بعد از شهادت امیر اول در بریدن مجمل بن سلیم انکس امام را و دوم در بریدن
 ساریان و ششم امام را سوم در اسب و اینک فصل سوم در جراحات سر مبارک بعد از شهادت امیر اول و دن ابن
 ذر و ابن سر را با جوب و قم و دکن شدن این زیاد جو بر بر پیکر مبارک و سوم زدن چوب دندان کذا شدن این زبا با چوب
 بر دهان مبارک پنجم در بریدن حجام گوشهای کبریا و امام را و خطبه فوس بن عیاد با این زیاد ششم در سنگ زدن
 عجوزه بر سر مبارک و در شام هفتم زدن بر لبه برام زاده و چو را بر سر مبارک و اشعار جمله مؤلف اکیلی و از
 در اول کسی که مرثیه گفت بر ابی حمزه و ملائکه و آجیه و اهل بیت و دیگر خطبه فصل اول کسی که مرثیه گفت
 خلیل الرحمن بوده و اشعار کینه و گنایت سنگ دهنه و کتابت و بعد از فصل دوم در مرثیه ملائکه فصل سوم
 در مرثیه ائمه و اشعار کینه و گنایت سنگ دهنه و کتابت و بعد از فصل دوم در مرثیه ملائکه فصل سوم
 دیگر اکیلی سیزدهم در وفایع موجهه و مفصّه شهیدان که بر خطبه فصل اول از وفایع زمان حرکت تا رسیدن
 بکر بلا امیر اول در بیست و یک عبد الله بن عمر بن ابی مبارک امام حسین را و دوم شهادت فوس بن مسهر و بعد از
 عبد الله بن قحطیر امر سوم در آمدن زهر بن قین و بیست و چهارم در رسیدن خبر مسلم بن عقیل با امام امر پنجم
 اشعار طرمح امر ششم در اول و دوم بکر بلا فصل دوم در وفایع روز نایس و عا و اب و دردن بر پیکر خنجر و فصل
 در وفایع مبارکه شب عاشورا و اشعار امام و فصل چهارم در وفایع امام با ۱۸۷

خواهران و دختران و اشعار و خطابات مسکینه و جامه کهنه

خواستن و خشم کتاب تاریخان و عذرا اکیلی با ستر

قرار دادن برای ناست که عذرا اکیلی

استما الله است ستره است و اصفا بلند

الطاهر

عذرا

ستره

اصفا

اصفا

اصفا

اصفا

هَذَا كِتَابُ الصَّائِلِينَ
الْأَنْفِيسِ فِي سُلُوكِ
السَّكِينِ

مُؤَلَّفَاتُ الرَّجُلِ الْجَمِيعُ

اکلیل الاکلیل و تاج الافاق و بل حلیۃ المدالبل و ذینۃ التاج و الصفا و الجی ما اخرعه الخضر ایچ و ما الله الا
من علینا بمن منظاره متکاثره متواتره متوالیه متتالیه جلله جلیلہ اعظمها انعمها اصوبها
احکمها اعلامها اجملها ازینها ان خصنا باطایب المصابیه مصابیه اطایب سبها نوحه و اوس تبارک و تعالی
و المعاطب الذی هو الفخر الراهر و المربان الباهر و الزینون الظاهر و عین الانسا الذی و صلی لیه الله بالاحسان و و صغ
قائله بالخساره و الطغیان و احدا الکملین الفران و سبب انزال قصه یعقوب کفایت سبط الرسول و سبله بصره و درج
و ولد و معجز قلبه و ثمر شجره قواده الحسن بن علی المظلم المغرور المحرم و الصلوة و السلام علی ابن سکه و و غیر
و ابن زهرم و الصفا و افضل بن طایف و سخی و خج و بقی و غیر من اثرت و از ندرت انشال و الخف البقی الای الی الله
الکلی الملیک الابطی التهامی السخی الزکی الرضی سید السقر المرصین و افضل الانبیاء المرسلین محمد و الله
ارومنه و غتره اجمعین الاطیبین الاطهرین الانجبین الاکملین المعصومین و لیجمل غواص نیار بحار و اباء
جمل و نادانی محمد بن سلیمان الطیب النکاحی بر صفا و صحایف خواطر اخلاء ایمانی و اجله و روحا مبتکار و کچون
ابن فطهر سیرا یا فقه و تصور در علوم عقلیه و نقلیه و حسیه انک و نحو صرف و فرائد و منطق و اناط و مناظر
و متغایر و بدیع و کلام و حکمت و انشاء و تفسیر و فقه و اصول و درایز و رجال و حشا و هیئت و اصطلاح
و دمل و جفر و اوقاف و مواظط و غیر ازینها از نظم و نثر و عربی و فارسی و شعر و منون و تعلیقات نالیقاسیا که
دو تعداد زیاده از دویست مصنف است با انها بخت خیرتی ندقیق از خامه کاسر تا صریح ظهور یافت الحال که در مش
میشومه داخل کشتم قاید ثویق و رفیق کردید که کتابی در مصائب مفاخر انجبال طبایب سید بخار دال اظهار بر
مخبر در آوردم با اشتمال بر سر و آثار معتبره و اخبار مشهوره بنحو یک چنانکه فقهاء قواعد عنوان میفرمایند
و از طهارت تا دیات بران تفریع مینمایند هم چنین این کتاب مشتمل باشد بر قواعد کلیه در فضا و جماع کلبه مشرکه

از آن پس مصابح جز نبه بر آن مترتب شود پس استشاره و استخاره بکلام ربانی نمود این آیه که مانند سخن
 منزل بود آمده ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار يحملون فيها من لا سوا
 من ذهب لؤلؤا ولباسهم فيها حرير وهذا الى الطب من القول وهذا الى صراط الحميد پس با نهایت شکستگی
 و بیچارگی و ضعف و نفاست استمداد از ارواح عالیه از باب کلايت مطلقه نموده و شرح بخیر این کتاب نمود و تا
 انرا به اکلیل المصابیح مضاف الاطایب از راهله ساختن مانند بان ملح بمحضرت والی لواء و لواء انکه با وسقا نال
 انشأ و نولایش هر روزی ادواء و با واسطه فاع طیش و از هر با و غیره شجره بنوت و ولایت مرکز داتره و جود و جود
 و قوت و ملک غایتها اینجا هر مهبت مالت بسا این جنت مظهر فیوض و افاضات ربانیه سبحانه امام محلی
 انظار غایب اینها بصفا ظاهر من جنت الانوار خلف یا شرف خلیق یاد کار اسمعیل فرزند خاتم جلیل نبیل پاره نوزدهم
 از هر صوره دل خضر حیدر ولی الله فی السموات و الارضین الفاتح المهدی محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابطالب بن زاده الحسن بن نجیب بن الصدیقه الکبری طاهر الزهراء اما
 سلام الله علیهم ما دام الفلك الدوار و کثر الاعداء و کثرت الفتن و کثرت البغی و کثرت الضلال و کثرت
 ابن ثواب نعال و لی الا لیا بکه مکسر و روضه سهرخ بلند است از نشان و باطنه اکاسر و زبان الکن اکیم
 خاصه در مقام تجرید بیان وصف مدح انجاء بر این باب که جمیع دنیا امکان از توصیف بیان ان کما هو حق
 عاجز باشند و بر آنکه مقام ان بزرگوار و مقام اجداد تاجداران از امتیاز نظر تهمید خیر مشحون نعم شیشه
 و تقوی خیر نماید هرگز بر نعم السلام علی شیه الله مقام فعل است بر آنکه مشیت صفات فضال است و فعل
 محیط بر مفعول است و اطراف احسان توان پی بردن بکنه فعل پس در حقیقت از باب لواء ولایت فوق طوفی ممکنا
 است لیکن بوجه ما و بقد امکان بخوبی که از ان بزرگواران در اوصاف ایشان نهفت نموده یافت جنتان رفت
 و این کتاب مشتمل است بر اکلیل متعدده ناما بقده اسم مستطیله با اکلیل اول در غرایب حوادث روزگار
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ناصب لواء الولاء و جاعل البلاد فی الانبیاء و الاوصیاء و الایماء و الاخلااء
 المان علینا باقامه الغرأ الیوم العاشور ابسید الشهداء و الصلوة و السلام علی افضل السمره و الاله النبیا
 الا نیا و لیس الله علی اعدائهم الا شقیاء من الان الی یوم الحشر ثم اصلى و سلم علی من نزل به الشفا و بربک
 الذاء و لاء و او تبرک من السماء الیاء و به یستجاب الدعاء و یدفع البلاء الامام الفاتح المهدی روحی الله
 الفاتح و جسی له الوفاء و عجل الله فرجه و عجل اناءه بخیر و بر جملنا من انصاف بیاد محمد الیصل علی محمد و الله
 بدانکه حوادث غرائب و زعاشور بر چند قسم است بدانکه اقسام بسیار است و این فیه بعضی از انها را مذکور میسازم
 و در این اکلیل چند فصل است فصل اول در حوادث عاشورا قبل از بعضی اخبار قتی مابت در کتاب معجل البکاء که
 از نابینا عالم صالح حاجی ملا محمد صالح یوسفانی منسوب است که در اخبار عاشورا سنانیکه و حوثر از چند کان معجل
 و پرندگان در هوادر روز عاشورا که در محرم الحرام است در عجل حضرت داود و یغیر از ان دان در ایشان و بیایا
 خود را ممنوع میساختند و روزه می گرفتند تا شب ایضا در کتاب معجل و چند کتاب بکرا و کتب معتبره عاشورا است
 حضرت موسی کلیم الله در مناجا یا حضرت قاضی الحاجات عرض کرد که ای پروردگار من بجای سببیت خاتم پیغمبر
 بر سائر مردمان از امتان پیغمبر این دیگر تفضیل و ادبی حضرت ابی ابراهیم ان خطبا خطاب فرمود که ترجمان
 کرده الطیبا بسبب خصلت است حضرت موسی عرض کرد که ان ده خصلت کدام است تا بنی اسرائیل را امر نمود که
 اگر بوی نایانها فیام و اقدام نماید خطا از صمد جلالت الهی رسید که انها نماز و روزه و حج و جهل و جعفر
 نماز جماعت و قرآن و علم و عاشورا میباشند حضرت کلیم عرض کرد که عاشورا چیست فرمود که کریمین و خود را
 شبیه بکر به کنندگان داشتن بر سبط محمد و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند متطقی است موسی بنی
 بنده از بنده کان من در زمان که بکر بد یا خود را شبیه بکر به کنند یا در عزاداری کند بفرزند متطقی بکر

اکلیل الکلیات
 نسخ حیات
 در غرایب

صحیفه حشر
 در غرایب
 و غرایب

در عهد کلیم الله
 در باب عاشورا

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

خون منقح
سنگهای
سنگین
الک منقح
بلند
و شفا یافت

دانند ایضا در سینه فرار و دولت بیجا و چهار در عصر روز عاشورا در میان در و در خانه که در خارج شهر
میباشند آنچه سنگ را از آن رود خانه بر داشتند خون الو بود و از او خون منقح بود هر چند که خون را پاک
میکردند باز خون منقح میکرد و شمع خمر از این طریق در کتاب شنبلیله اهل بیت و این کرده است که چون جانب بیدار شدند
شبه یکدیگر بلند مطهر شوند در صحرای کربلا در میان خاک و خون انداختند خون از یک منورش جاری بود که ناکاه منقح
آمد و خود را در خون انظار نمود و پر از کرد و خون از او چکید پس و اثناء راه مرعجه یک ملا خطه نمود که بر
شاخها در خان نشسته ماند و یک کوفت علف دانه مشغولند از مرغ سفید بان مرغی گفت ای بر شما ای مشغول شغل
بامو باطله و دنیا و ذکران و امور منتهیه و حال اینکه حضرت امیر حسین در صحرای کربلا بر روی یک کاه کرم بر غسل و کفن
افزاده است و البته و سر یک و خون او میریزد چون مرغان آن کاه را شنیدند پرواز نمودند و بهشت کربلا چون شغل
رسیدند ملا خطه نمودند بدن منور انحضرت را که پسر بر روی پنهانهای کرم بر غسل و کفن افتاد است استیلا نمود
ناخنهای استخوانهای انظار نمود خود کرده اند و جیان بر او ناله می کنند و وحشیان صحرای کربلا را و آمده اند چون
انمرغان این حالت دیدند یکدیگر صبحه کشیدند و صدا بگری و ناری بلند نمودند و فریاد و آه بلند نمودند و خون
بر خون انظار نمودند و خون اشک خود را افشانه نمودند و هر یک بناحیه پرواز نمودند ناخبر شهان انظار نمود
بان ناحیه رسانند از فضا مرغی از آنها برفت و رسول خدا پرواز نمود و خون او از بال و پران میریزد چون بر بال
منور حضرت پیغمبر رسید بر در و در فغان سر و گردن بیدار بلند او داد که اگاه باش که کشته حسین در کربلا
اکاه باش که غارت شد اموال حسین در کربلا اگاه باش که ذبح شد حسین در کربلا چون مرغان افغان را مطلع
نمودند بر در و در غم جمع شدند و ناری نوحه می نمودند چون اهل مدینه این حالت را مشاهده نمودند تلخ
آمدند بعد از آنکه خبر تلخ انحضرت را شنیدند و دانستند که انمرغ شده و او رده بود و دان مرغ خون الو
بود بعد از طواف مرقد منور و نوحه و ناری ابلخ خبر شهادت را نموده و بر سر منقح قرار گرفته و در نماز
انشاء امام مظلوم کمر به و ناری مینمود و از انشایات شخصی بودی خیری است که کور و شل بود و بناخوشی
جدام نیز گرفتار بنحوی که ان جدام همه بد او احاطه نموده بود و از خوف سرایشان ناخوشی انداخته و از مدینه
بهرین کرده بودند بیش از آنکه انمرغ بر سر یک درخت افراشته بود و هر شب ان بهود نظر عجب پدر بزرگ و دختر
میرفت و کشتی ان سرریزه مشغول میشد از فضا در ان شب غلی میجه ان بهود بود که نتوانست نزد ان دختر رود ان
دختر چون منظر بدید بود که پدینا مدخواست در بود چون هنگام سحر در سید صد کمر به و ناله انمرغ بگوش او
رسید ان غلیله خود را بر روی مین غلطایند تا خود را بر روی زمین بر نهند و ان دختر و ساینده هر چه انمرغ ناله می کرد
ان دختر نیز با دل مخزون و غمین متابعت می کرد و در همین حال مشغول ناله و ناری بود که ناکاه فطر از ان خون بر
چشم ان دختر چکید چشمش فطر روشن کرد و فطر دیگر بر چشم دیگرش چکیدان نیز بینا کرد و فطر بر دستهایش
چکید فوئا شفا یافت و فطر بر باهایش چکید هماغه خطه صبح شد فطر که بر بدنش میچکید از بر بدنش میچکید
نا اینکه بسبب ان خون مطهر جمع بد ان دختر سالم گردید چون صبح شد ان شخص بودی سر اسبمه و از بیجه اطلاق
حال دختر و اردان استا کردید چون ملا خطه نمود و زنی در نهایت صحت و عافیت بد او را شناخت بر سید که دختر
بیمار روی بان بوشاداشم ای خبری از او داری ان دختر گفت بخدا سوگند منم دختر تو بهو چون اینکلام را شنید
بهووش شد چون بهوش آمد کیفیت را بر سید ان دختر فافعه را نقل نمود و انمرغ را بان بهود نمود و بهود دید که
انمرغ خونان نیم ناک با ناله سوزناکی بر درختی نشسته است گفت انمرغ نورا سوگند می دهم بانچه ای که نورا افرید
است انمرغ نورا ناکاه انمرغ بگفت حقیقتی که گفت انمرغ نورا سوگند می دهم بانچه ای که نورا افرید
انمرغ نورا ناکاه انمرغ بگفت حقیقتی که گفت انمرغ نورا سوگند می دهم بانچه ای که نورا افرید
انمرغ نورا ناکاه انمرغ بگفت حقیقتی که گفت انمرغ نورا سوگند می دهم بانچه ای که نورا افرید
انمرغ نورا ناکاه انمرغ بگفت حقیقتی که گفت انمرغ نورا سوگند می دهم بانچه ای که نورا افرید

خبر شهادت را
پرواز نمود

شاخ

لحن منقح بر کالی
در ابرها خانه
صفت

متبادر وایت فرمود که چون آن امام مظلوم را شهید کردند غریبی خود را بخون آنحضرت اغشته نمود و بجانب
 مدینه پرواز کرد و بر دیوار خانه فاطمه صغری زحمت حضرت امام حسین قرار گرفت چون فاطمه سر خود را بلند نمود
 نظرش بر آن غریب خون الود افتاد فی الفور کمر بستگی کرد و این اشعار را بیان فرمود و تعبیر آن حضرت
 لمن نفعه ذلک یا غریب این غریب خبر کسی را آورده است و گفته ام وای بر تو خبر برک را آوردی یا غریب قال
 الامام فقلت قال الموتی للصوب کفتم خبرم که امام آورده ام گفته ام کیست از امام گفت آنکه فوق صواب افتاد
 ان الحسین بکرم الایمان و الصواب بل سنی که حسین در کربلا در میان سینه زهر و شمشیر است یا یکی الحسین
 بعبره نوحی الا له مع الثواب پس هر که کن برای حسین باشد چشم خود را میگرداند ثواب خدا داری قلت الحسین فقال
 لی حق الله سکرتا لثواب کفتم که حسین بجان رسید گفت راستی میگویم که حال را مسکن خود قرار داد و تمسک
 به الجناح فلم یطوق دایم ای پس از آن قوت بر ابرغ کم شد طاقت نداشت و جواب با فیکت بما حال به بعد از انما
 الشجابه پس هر که کرد از آنجا به بر من وارد شد بعد از دعای که مشیجای چون اهل مدینه این را شنیدند گفتند
 این درخت سیحری است یا نازنه کرد و زمان طبلی که گذشت خبر شهادت آنحضرت رسید بعد از آن دانستند که آنچه
 فاطمه فرمود و در کتاب مخزن فرماید که مسموم شد که یکی از آن سرغان که پروبال خود را بخون الود بود و ندانند
 بر سر درخت چناری نشست که در قر به زرا باد و در آن حال فروزین واقع است اکنون اندرخت بلای است در
 جنب مام زاده علی اصغر از آن سال تا بحال در هر سال در شب عاشورا یار و زینش از شاخش یا سافش بقدح میخورد
 خون جاری میشود و از هر شاخه که خون آید شاخ خشک میشود و مؤلف کتاب گوید که چون خون آمدن در پای
 عاشورا از درخت در لولون نیز کرات اتفاق افتاد چنانکه در مسکن خود در تنگابین از درختی کرات در عاشورا
 خود مشاهده نمودم و علامه درین حکایت فرمود در کتاب سراج الشهادة که اهل قر به از قوای حیل اباد
 کن که از بلاد ملک هند است کودی مدوری حضرت میکنند که مکسران قریب بصل راع است پس از آن قطع
 کنند درخت بزرگی از ان پختل از درخت های تمهنگ پس از خوردی کنند و در آن کودی هرین ند پس در شب
 هفتم محرم آتش در آن می افروزند پس هم آن کودی آتش افروخته میشود بنحویکه بعضی بعضی موج میزند در
 شب عاشورا پس اهل فقر به از منازله خود بیرون می آیند و نزد یک نصف شب پس غسل می نمایند مردان از پیران
 جوانان و بهترین از کودکان از آب چاهی که در آنجا است مستقی به بیت العاشورا است پس هر یک کتی بکرم می
 بندند که سر عورت ایشان نماید پس با پای برهنه روان و فریاد گان و نوحه گان بدن میخورد و گویند یا
 حسین شاه حسین و در پیش روی ایشان علیهای بلند است تا بنزد یک کودی آتش میروند و در اطراف آن
 کودی مردان چند باشند که با دوزنها آتش را باد میزنند تا روی آتش از خاکستر صاف شود و شدت آن آتش در
 آن زمان بحد نهایت است بنحویکه پزند و در هوا در حدای آن آتش تابست ذراع بر بان میشود با اینکه آتش در
 تمهنگ بسیار شدت و هفت و نندی دارد بنحویکه اگر نوزده از آن به بدن حیوانی برسد در همان لحظه چلای
 میشود اند که نا باشخوان برسد چون مردمان به پای کودی سیدند در حالی که شاه حسین شش حسین
 کوبانند اول بزرگ ایشان که در دست و نیزه است داخل آتش میشود پس انقوم او را متابعت می کنند و فریاد زان
 و نوحه گان و زکوبان بلفظ شاه حسین شاه حسین داخل میشوند و آتش بیابها میخورد پس روی آتش را
 میزنند مانند اینکه در زمین راه روند بدن اینک پایهای ایشان در آن آتش فرو رود و بدن اینک از آتش
 در پایهای ایشان ناشر نماید و علامه در اینجا فرموده که خبر داد مرا این حکایت سید اجل عالم فاضل نقی
 کامل صالح نقی سید محمد علی مولوی مکنی هند که از جمله دوستان مراد ثقات اصحاب مراد است آن سید
 بارها از دیده بلکه در او اعلی عمر خویش در همان قر به سکنی داشت پس از آن منتقل شد بسوی حیدر اباد و در آنجا
 افتاد و ایضا علامه درینک اعلی الله مفاهمه از همین سید زبور حکایت داشته که در این سفر از بلاد بسوی

در شب عاشورا
 از درخت زرا
 در شب عاشورا
 از درخت زرا
 در شب عاشورا
 از درخت زرا

در روز عید
نصف از نیکو
نصف از بد
عاشق

در روز عید
نصف از نیکو
نصف از بد
عاشق

در روز عید
نصف از نیکو
نصف از بد
عاشق

مشاهده مشرقی مشاهد نمودم که مانند حکایت فرید حیدر آباد بود میان آنکه در شب عاشورا بقره
از فرای بلند منبشی از بلاد ملک دکن از هند در منبر فرود آمدیم و با حال آنکه در منبش نشسته بودیم تاگاه فریاد
اهل انقرباء بلند شد صدای حسین حسین می شنیدیم پس بجوایسیم و جمیع ایشان رسیدیم و دیدیم که میگویند
که علی را که در بالای برجی نصب است فرود آورند پس از این فریاد زدند و ایشان نوعی می کردند و فریاد می کردند
و سینه می خوردای می گویند پس فریاد می کردند که برادرانش برافروخته بودند و در اطراف پنجاه می بودند که سینه
خود را می گویند پس از آن فرقه با هم ملاقات نمودند پس بدیدیم مردی که در دست او چتر است مانند کفگیر بزرگ
و بان افش از آن کودی بر میدارد و بصحرا می بریزد و این جماعت پایای برهنه در آن افش راه می روند و بدین هم حلقه
می زنند و سینه را می گویند تا آنکه بعضی از فریاد می کنند که مسافر بودند و ندانند این افش را که طافه راه می زنند
و پس از آن قضایان قضیه از آنها سوال نمودم از کیفیت می شنیدند از آنها فهم می نمودند که مادر افش را می شنیدیم
مانند آنکه بر زمین سر راه رویم ایضا علامه درین حکایت کرده که برای بعضی از مؤلفین حکایت شده که
بیاد ما چنین رفته بودند و چند ساله را اینجا ساکن بود تا او گفت که امانی ما چنین بت پرست باشند از اهل کربلا
نیستند و از اهل اسلام قریب بیست ساله را از آن اهل سنت و عامه باشند و طافه کی از شیعه جدا می باشد
که قریب بیست ساله را با خود دارند و عادت شیعه بر آن جاری شده که برای غلای حضرت سیدالکامل علیه السلام از اول محرم
روز هفتم چوبی پیاپی و هنرم پشته را جمع می نمایند و میگویند و سینه می کنند در اینجا است چون روز هفتم می شود
فیر و چوبی با افش می افتد و در روز عاشورا که در آن زمان میل مانده و برای افش می شود که موج می زنند
در روز عاشورا جمع می شوند و مسجد بکه نزدیک آن میدان است پس برهنه می شوند و سینه می زنند و سینه می زنند
و حلقه حلقه می زنند و فریاد می زنند و اینها بر سر سینه می زنند و چوبی می کشند که سینه می زنند و سینه می زنند
بی نهایت پس یک دفعه بفریاد می زنند و در آن میدان افش می شوند و فریاد زن و نوحه گان بر سینه می زنند
در آن راه می زنند و پاهای ایشان در افش فرود می آید و بعضی از مکانها مانند طافه افش در بعضی از افش
برایشان سر و سلام است پس از یک آن میدان می آید بگر می زنند و بهر حال باغریب غلاب شغال دارند تا آنکه
ان افش همه خاکستر خاموش کرد و از این قبل از غراب بسیار است از آنجمله حکایت هم و از آن است در روز عید
عاشورا و باید آنکه نسوان افش در روز عاشورا و حکایت سائر چوبی و برای غلای حضرت سیدالکامل علیه السلام
از آنجا که دایره دید اهلالی روز کار بر آن جاری است که غلای در تغیر حالت میدهند افش حالت آن اهلالی و سوزانند
است از این باب اگر فن برانمعلوم نمی شود باید آنکه حکمت باطن این غلای چند چیز است اول آنکه این غلای
و لایق دارد و بوجه اسلام و حقیقت این امامیه و رقم اینکه از دلان بر نبوت خاصه و ولایت مطلقه سابر و جمیع
حکماک یعنی شیاء مضحک و غلای در مقام مشیت زاده امام و همه فرمودند و خود ایشان بطریق غایت
پرفوی از انوار و اشعه وجودی اظهار می باشد در هر زمان که آمده و حق بر ساختن و لایق بر کربله کان حضرت
افزاید کار و می دهد که موجودات با اختیار و بغیر اختیار و بی شعور و با شعور به نزلت در می آیند و همه
منعم و محروم و اندکین می شوند مانند آنکه اگر بطلب می دارد ایدان الهممه اعضا ساری است و امام بطلب
عالم امکان است و قوم اینکه این غلای و باب تمام است بر کافران و مخالفین دین مبین یعنی کسانی که در بدل
جهل و تبخیر مقصود بطلب من ملک عن بلایه و محیی من حق عن بلایه چهارم اینکه این غلای و باب لافاف است بر کس
که عوام و مشفقین از شیعه می باشد که بدین اسباب عفا ایدایشان در غایت احکام شود و بهما باطل غلبه
بجای الله فرجه و صلی الله علیه و روحه الفدا مخصوصا با غلبه دول باطله و باطلت فقه کفر فجر و نیم آنکه
این غلای و لایق دارند بر آن کی شان حضرت سیدالشهدا و کربا المعاینه خلافتی بدانند که بعد از مرتبه حجاب معنی
ما با آن اهلها را اینجا کسی بر نرسیده ششم برای کس که بر آن است که دنیا را خانه اینجا است و دنیا برای او

شده است چنانچه در شهادت علی اکبر علی الدنيا بعدك العفابران گواه است هفتم اینکه این انور برای مرغیب
 خلافت است بجز اداری باید است که غراب عاشورا بر چند صفت است یکی اینکه سما و نه است یکی رضیه و هیک
 بعضی از آنها دائمه و بعضی منجلده و بعضی در همان روز عاشورا قتل انجبار مخصوص شده و بعضی مختص با امام
 محرم است و بعضی مختص به بقعه خاص است بمکان معینی اختصاص دارد و از امور دائمه سرخی آسمان است مثل شعله
 روز عاشورا دل مارا شکست رسته جلالتین دین شکست رکن ایمان خانه دین شد خراب انشی افکند اند شیخ
 شاب و هه روزی نار چون دچور شام نار از وی پدهای خاص و عام بانک همچو عطش از هر کار شورشی
 افکند اند روز کار نوجوانان از خضای خون عذار سره فی بن در بیابان یار یار فو خطان بر پیشانها سبزند
 رنگ از خون خال و خط در کارزار می شد از فرزند دشت جنگ عرصه برال پیر کشت تنک صار حرالتش و
 الضحی مثل حر و افق بوم الجزاء احرق الاکباد من الال الرسول لم یکن اصلا له ماء و هو وصول عثره البر البر التی لم یصل
 راسهم فل جال فی راس الفنا انفس الاجسام فیه الدماء کم قیلا و حر فی بالظماء استخی لا یذبان من حر العطش
 لم یکن ماء لهم حتی برش صوفنا لا طفال بالصوف الخبز یا ایانا ایئت بالماء المعین کشته کان افتاده یکسر
 لباس تن برهنه خوار در انتظار ناس شاه دین شهاد داندشت شهرت پیکر تن از تیغ دشمن بر بدن خشک
 از لب تا جگر از فخطاب از فرافق نوجوانان دل کباب جاهد الاعدا فربا بالسهم حین ما بانیه کالمطر السهام
 حمله کردی بر سپاهی یکنه بر دهر که میسر بر میهنه الا لعنه الله علی الظالمین اکلیل و مراد در بیان شه
 حضرت شیخون ذکر مصیبت حضرت سید الشهداء را در کتب سماویه فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
 وفقنا للبعاء والایکاء والتبائی و قرائة المراتی فی عزاء اول الشهداء فی میدان انجبار من حجاب عصمه وثانی
 سیدک شباب اهل الجنة وثالث الائمة و رابع الاربعة المشاسبه و خامس و رابا لکس اس اهل بیت النبوة الاما
 المظلوم المغموم المهمم الذی کان غرضا لسمهم مسموم و فیه هذان لا اله الا هو لا شریک له ولا شبهه له ولا نظیر له
 ولا وزیر له ولا نصیر له والصلاة والسلام علی صانع الشرع الاخر سید البشر انفع المنفع یوم المحشر محمد
 المصطفی الاظهر و اله المصومین عن الزول و الخطر مبتلا علی الامام الهمام المقام الضرعام القوام الصوام الهی
 الفرشی الهاشمی النبی المکی المصطفی الهادی الزکی الرضی الرضی النبی البقی الخفی الخفی الاحدی البقی
 الشجرى العقی المهاجرى الخفی المصطفی الحی العاوی الرضوی العاوی الحسینى السجادی الباقى
 الصادقى الجعفرى الکاظمى الموصى الرضوی القوی القوی العسکری المهدى الهادى الفاضل بن الحسن
 الله قهره و سهل الله محضره و روحی لروحه الفداء و جمیع لجمه الوفاء و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین
 بدانکه گفتگوی بن در درجی طلب و مقدار در دین مضامین در چند فصل در افغ میشود فصل اول در ذکر اینکه
 حق تعالی مصیبت حضرت سید الشهداء را در کتابها و روایات بسیار بیان کرده است از پیغمبر این سخن سر اهل است در فصل چهارم شیخ
 ذکر فرمود که از نفس مضامین این کلام معلوم میشود که کلام خدای تعالی است منونند کانرا از شیند حرکت
 قلوب فون طوق است و ترجمه آن کلام بن بیان فارسی این است که چه شد چه حادثه روی داد که رنگ زمین
 طلاها نار شد سنگهای بنی بر شالهی بر آکند شد ند و فرزندان بیت المعبود را که با ولین طلاق یافتند
 شده بودند از جمیع مخلوقات شجیب بودند و چون سعال کوزه که آن پنداشته شد و در دوقی که حیوانات
 انسانها بنحو را برهنه کرده میهای خود را شهر میدادند همچو این من و میان امت بر جم دل سخت چون چپ
 خشک شده در بیابان از نار ماند و از خشکی زبان طفل شیر خواره بکا مش چسبید در چا سنگای که همه کو
 کودکان نان میطلبند بن بزرگان تو دکانرا کشته بود ند کسی نبود که نان بایشان دهد از اینکه در سفره
 عزت تنم میکرد ند در سر راهی اهلان شد ند انها شکست در لبها پرورش یافته بودند و فضالت
 اسباب از در بعل گرفته غایبند از چو ای بر بنیایان بر طرب شد ند من از منی که من عرف شد ایشان

اکلیل

در ذکر مصیبت
کتابها

نیکو صلیب
از کتاب شعب

از یوسف شدن قوم سدرم عظیم تر شد زیرا که آنها هر چند بر طر نشاند اما کسی که دست ایشان نگذاشت
 اما اینها با وجود آنکه از راه پاک و عصف عقد سر بودند از این بر سفید تر و از شیر بیشتر تر و از یاقوت و رخسار
 نور و بهای ایشان از شدت مصیبت های دوران متعبر گشته بود که در کوهها شناخته نشدند زیرا که یوسف
 با سخی آنها چسبیده و فصلی را بر سر باد که خدا تعالی مصیبت زند پیغمبر را از زمان از در فصل چهل و دوم
 از کتاب شعبای پیغمبر کو فرمود و نوحه آن بن بان پارسی بن استی فرزند حبیب بن مجول طبرستانی که در
 این زحمت و مصیبت که بمصلحتی بسیار گرفتار شده من نور افرازم و من نور افرازم من نور افرازم من نور افرازم
 نوحه ها را بر همه مخلوقات تمام کنم باین جهت نور اخلاص تو کردم و چنان ندانی که من نور افرازم تو کردم
 اگر ماد در فرزند را فراموش کند من نیز نور افرازم و می کنم بلکه اگر ماد در فرزند را فراموش کند من نور
 افرازم نمی کنم پس این است که من بیدار خود تو را در آن شهر علم انداخته بوم باده نفر دیگر که از آن
 دو شهر علم وجود می یابد دیوارها و حصاهای آن شهر خواهند بود و آنکه من بخواند که نسل شما را
 منقطع کنند ممکن نیست که اراده خود را با تمام رسانند بلکه بنفای و اعمال خود گرفتار از دنیا خواهند
 تا آنکه می فرماید بعد از کلامی که از زمین که تعلق بشود است که بسبب منافقین خراب بهایان شده بود و
 انوقت از وفور جعبی که برخواهم داد از برای سکای ایشان شد خواهد بود با آنکه آنکه در آن روز خون
 تو را از قبیل آب شامیدند از روی زمین بخوام نمود که در آن زمان از آن فرزندانی که در وفی که خود را
 بی واد پنداشتی از یوسف وجود آمده اند بگوش خواهی شنید که بنو خواهند گفت و سعت همه زمین کم است از برای
 آنکه در آن ساکن شویم پس سبب سنا از این بود در دل خود خواهی گفت آنها را از برای من که منو گد کرد آید و
 حال آنکه خود را بی واد می پنداشتم زیرا که در وقتی که دل از دنیا برکندم و او را خود را گشته و عیال خود را
 اسیر و سرگردان دادم بجان می کردم که از من کسی در دنیا نخواهد ماند زیرا که هر کس است از اعات من برداشت
 و بر آنها گذاشتند پس اینها که حال می بیند بگوید پس من که خداوند توام بنوی فرمایم که بداند که پس من
 مانده است که بیا بداند زمانی که ای بنده من که دست خود را بسوی حجاب دراز خواهم کرد و در میان آنها او
 خود را بلند خواهم ساخت تا پس از آن تو را در میان ایلها و دختران تو را در بالای و شهرهای خود برادر باد
 باد شایان بر قیاسان و زنان ایشان و یکان او را در تو خواهند بود و دروهای خود را بر خاک گذاشته عظیم
 بنو خواهند نمود و خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند بسید انوقت خواهی دانست
 که منم خداوند مصیران که ممکن نیست بگذارم شرمند شوند آنها بلکه امید خود را در من گذاشته اند
 تا آنکه میفرماید همه آنان که دیوان نور کرد و اند من بعد از دیوان ایشان خواهم و همه او را
 نور استیلا خواهم گردانید بدشمنان تو گوشه ها بخور خواهی خورد و خون ایشان را از قبیل شل
 صاف نشد و ایشان خواهم نوشانید و این بنیمنی است که بجهت ایشان در دنیا مقرر خواهم نمود و مخفی نیست که
 صراحتا نیکنام و این سرایت با در حق حضرت سید الشهداء علیه السلام کن و باین چه نوع ظهور دارد از
 شهادت بهر نیکو صلیب من و خبر از کفادی مصیبت بودن او باده نور دیگر برادرش امام حسن و نه خبر
 از او و سید الشهدا که ائمه اطهار بودند در شهر علم که پیغمبر بشهر می نمود و کرامات از اینها و علی
 باین که عمارت از پدرش امیرالمؤمنین است و خبر دادن از اراده قطع دست از آن دو نایب و وفادار می
 است بیابان شد کوفه که در منوی سنگه با و تعلق داشت چه حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در شهر خا
 است مملد بهر پیغمبر است کوفه شهر من است بسید است او را در آن شهر و طهر و در آن شهر و در آن شهر
 در میان حجاب که همه ایشان او شده و خا سر از آن در یاد شاهان عجم در عظیم و شهر می نمود
 و آنکه منم که در بطن جیه که در آن شهر است و در آن شهر است و در آن شهر است و در آن شهر است

نکر مصالحت
و حی که از

دختر حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه دوی لافلا را چون بان اسنان رسیدند بنا بر این اسنان را می بوسند
و همه در اسنان ملک پاسبان حضرت امام حسین علیه السلام را بر خاک میکنند و از نو در تربت مقدس حضرت خدی
شفاء قرار داده تا صلی آنچه بشیعیان فرموده که خاله نام تو را خواهند پسید بگویم و در سده ششم از حضرت چنان
بجای هم افتادند که همه گوشت خون یکدیگر را خوردند چنانکه از حکایات حجاج بن یوسف ثبت بن ربیع معلوم
که در کربلا حاضر بود و عبد الله بن زبیر غیر ظاهر است در رجعت نیز ظاهر خواهد شد و فصل سنی در ذکر
مصیبت آن وحی گوید که از آن نبی هیلد تعبیری کنند و اینجا تصریح بعد از سی و سه مصیبت حضرت سید الشهدا شده
قصه او چنان است که یکی از علما و بنی اسرائیل که از بزرگان ایشان بودند نام او پنجاه بود و او را زوجه بود عقیقه که
هر مرتبه که پنجاه ساله می شد سر خود را بر می داشت و اگر باری می دید سبب گریه را از زوجه خود پرسید بر او معلوم شد
که بچه ای است فرزند گریه می کند از خدا بی غالی می خواست نمود که او را فرزند گریه می کند نیز معلوم بود و بچه ای
رسید خوش بخت و نعلی زوجه او را حامله گردانید بعد از شش ماه از ایندا و حمل و پسری نیکو صورت از او متولد
شد و تاریخ ولادت او اول روز یکشنبه در ماه ثلثین اول سال چهارصد و بیستم از خراب شدن بیت المقدس در
مرتبۀ ثانیه بود و تولد کودک هفتاد و چهار سال پیش از خاتم النبیین و سی و چهار سال پیش از تولد آنحضرت بود
ان مولود را چنان نام کردند چون او متولد شد بسجده رفت و بعد از سجده گفت که این پرده است که شما می بینید
بر بالای آن نهصد و پنجاه پنج پرده دیگر هست بر بالای آن پرد ها پنجاه حیوان هست و بر بالای حیوانات که می بینند
پایه هست بالای آن کرسی است و سوزانده است و خلد کاران و کرسی همه از آتشند چون پنجاه سال این سخن را از فرزند
خود شنید او را از سخن گفتن منع کرد و با او گفت که خواهمش باشی بخان خواهمش شد ناد و از ده سال
سخن نکفت مادر او در اینم که گریه و زاری می نمود که ما خواهمش فرزند خودیم عاقبت کال به زبان شد کاش از بر
ما فرزند نگذارد و زوی پنجاه سال از مدتی که خود بازگشت زوجه اش پنجاه از بر داشته و در برابر او ایستاد و نصیحت و
زاری بیست نمود که دعا کن تا خدا او را کو یا گرداند یا او را از ما بگیرد پنجاه گفت تو خواهمش داری که او کو یا
شود اما چون او کو یا کرد دستها کو بد که مردم از آن سخنان خوف بردارند زوجه اش گفت تو دعا کن که کو یا
کرد و سخنان آنحضرتی بجل کو بد پنجاه سال هان برد هان او گذاشت و او را قسم داد که سخن نکو بد مگر سخنی که بجل
باشد که هیچ کس نفهمد هر چند صاحبان فهم باشند مگر در وقتی که آن سخن را بجل ایندا نگاه او را و نصیحت سخن گفتن
داد چون کودک کو یا شد پنج وحی موافق تر تلبیج حرف بجل گفت که تمام آنها را از او ایندا است و خبر داد که
شما باید سخن خود را نخواهید فن کرد چون وحی ها را تمام کرد جان بجا افروید و او را در قره بک گفت بر غم من
کردند در مکانی که چهل نفر از علما و بهو در اینجا آمدن بودند بدانکه در وقتی که کودک کو یا شد پنج وحی را
چنانچه مذکور شد گفت و کتاب چهار انوشته در مکانی مضبوط بود تا اینکه قریب بیصد سال قبل
از این یکی از کتابهای بنی اسرائیل را که آنرا کتاب ناکید و مصوره می گویند بفال خانه بردند که آنرا فایز ایندا
ان وجهها را نیز بقالب ساندند و در پیشان کتاب قرار دادند و آن کتاب در میان بنی اسرائیل مثل اول است
کلمات و الفاظ و کلمات بسیار است و معلق است فمیدان آنها خالی از اشکال نیست و محرم حاجی ملا احمد
نراقی در کتاب سینف لامه آنها را بعبارت همانها نوشته و ترجمه کرده و ملا اسمعیل بهوی قزوینی که مشرف
دین اسلام مشرف کشته و رساله در دوا اهل کتاب انصاف دین اسلام نوشته این وجهها را با عبارت و ترجمه
ذکر کرده و از جمله وجهها او این است شش از و مند همان شش از و مند بد شواری فمید بعد از شواری و
چسبیده کان بر حمت بنفند بعد از فمید کان شوند و خود شود بخنجر آن قمار بر بد شود بر کار رود خانه در
حی که مثلا امتحان کرده شده و شکسته شده و گرفته می شود در قاف خنجر های پیکان که جای فرزند زاده
کان است سوخته شود و خود ایشان معترف که بنابر پرده شده اند ظاهر آن است که همه این فقرات خبر از واقعه

[illegible]

کتابخانه

نہی کیا جاوے

میرزا محمد علی

فانزلنا
نزلنا

مَنْ يَرْزُقْهُ

بموجب آنکه اهل اسراف بود و از این روایت چنان بر می آید که فلا یفترغوا فی نفسهم یعنی نه بفرستند و نه بفرستند
بفرستند اهل بیت است باید دانست که این تاویل بمقتضای حدیثی است که در ناویل است که ما از او در مجلد اول در
توضیح التفسیر بیان کردیم و حاصل این قاعده شریفه که اگر از اسراف و تبذیر و تبذیر اخبار خاصه در ناویل بیان
مخصوصه استنباط نموده ایم آن است که مطلقاً مرایه در مقام ناویل انصراف با فرد کامله دارد پس لفظ
مظلوم ما تکرم در سابقا نقلی است مطلقاً پس انصراف دارد و بشرط کامل از مظلوم بودن که انحضرت سید الشهدا
ع است چنانکه در آیه امانت بنا بر تفسیر بخلاف مراد از انسان کامل در شفا و اول باشد و مظلوم
هم عبارت از او است بنا بر اینکه بمعنی فاعل باشد و اگر مراد شهادت باشد پس مظلوم بمعنی مفعول است که عبارت
از سید الشهدا باشد بخلاف مطلقاً در مقام ناویل انصراف با فرد کامله در سعادت و یا کامله در شفا و
ایه سوم قوله تعالی و الهمز لیا ل عشر الشفع والوتر سو کند بصبح و ده شب که دهه اولی از ماه ذی الحجه باشد
و شفع که نماز شفع باشد و و تر که نماز و تر باشد این نیز در آیه است از بعضی اخبار بر می آید که این سوره
سوره حسین است اما ناویل آن کافه الضعفاء علیهم السلام مراد از و تر ضایع حق می آید که در مرتبه
طاق و هیچ ممکن با آن مرتبه نمی رسد مراد از شفع علی فاطمه باشند که جنت یکدیگر بودند مراد از لیا ل
عشر ده امامند که حسین مجتبی نه اولاد امام از اولاد حسین که ایشان مانند شب از خوف عدا و در نوا یاه
پناه بودند مراد از فجر حضرت سید الشهدا است که مانند صبح صادق از مشرق حجاز طالع شد بد رحه
شهادت سید ایدر چهارم و قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک ارضیه مرضیه فادخلی فی عذابنا
و ادخلی جنتی انحضرت صادق بنا بر روایت بخار و این است که انجمن فرموده است که نفس مطمئنة حضرت
امام حسین است این سوره فجر حضرت حسین است ایهم قوله تعالی فطر نظره فی التجرم فقال انی سقیم بنا بر روایت
کافه از حضرت صفای آنکه حضرت ابراهیم بجهنم انجم دید که آنچه را که بر حسین آورد و بشویش گفت که من
بهمادم برای آنچه بر حسین وارد می آید ای ششم قوله تعالی اذا اللوؤده سئلت بائی بنی ثلث در زمانه که
افزنده در کور کذا شده سوال شود که بچه کاه کشته شد بنا بر روایت بخار حضرت صفای آنکه این ابرود
بان حسین نازل شد مؤلف گوید که کسی که راه را بر او ببندند از آن نان او را قطع کنند مانند زنده در
کور کذا شده شده است چه کسی را که زنده در کور کذا از راه از آن نان را بر او ببندند و حضرت حسین را
بود که اطراف بخار اگر فسد راه از آن نان را بر او ببندند تا شربت شهادت نوشید این فرد کامل از زنده
در کور کذا شدن است پس بقاعده سابقه انطباق دارد ایهم قوله تعالی و صیدنا الانساب و الیه حسنا
حمله امر که ها و وضعه که ها و جمله و فصلا طشون شهر احیای فابلق شده و بلغ از بعین سده فال و ان
در کتاب کامل از باره از حضرت صادق روایت کرد که حدیثی که حاصل بخار حضرت ابن است که جبرئیل به حضرت و
پیدا آورد که خدای تعالی ثمره میدهد تو را جو لودی برای فاطمه پس امت تو بعد از تو و او را می کشند بخار و
که مرا حاجتی بچین مولود نیست و باره جبرئیل نازل شد که حق تعالی مبرم می آید که من در ذریه آن مولود
امامت و ولایت و صیغه افراد میدهم پس پنجبر راضی شد بقاعده پنجم فرمود که چنان مولودی برای
خواهد شد فاطمه جواب فرستاد که من را حاجتی بان نیست باز و بفرستید فرستاد فرمود که خدا ذریه از امامت
ولایت و صیغه خواهد قرار داد پس فاطمه راضیه شد پس با کراهت حمل برداشت با کراهت از آمدن حمل
و از شیر باز داشتن سوزناک است اگر می گفت اصلح ذریه هر آنکه در ذریه او آمده میشدند یا کن اصلح
در ذریه که پس شیر فاطمه از شیر او از نان و دیگر را نشوید و از او ایام پیچید شیر او میشد از گوشه پیچید
و بفرستاد و از آنکه از حدیثی که در کافه که معابر می کشد از آن اخبار بسیار ذکر کرد که حسین
در ذریه او از آنکه از حدیثی که در کافه که معابر می کشد از آن اخبار بسیار ذکر کرد که حسین

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

تاویلی الفجر

ناو بيا انما
النفوس المطمئنة

فَاُولَٰئِكَ اَتُوبُ عَلَيْهِمْ اِنِّي وَهَّابٌ

مفتی محمد رفیع
رحمۃ اللہ علیہ

2195

نادر بن ابی نیا
بنی عظیم

صدیق قیاس است با ساد خود حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است حدیثی را که حاصل مضمون آن است که مراد از
ذبح عظیم ذبح امام حسین است و سبب آن از صدق در امانی و ثقیلا سلام شیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است
و بر این خبر اشکالی ندارد و در آن حاصل آن اشکال این است که اگر مراد از ذبح عظیم قتل امام حسین باشد پس
مقتل عنه که اسمعیل سربزه آن بزرگوار بر تنه مقتل به نخواستند و بر آنکه ائمه اخبار از انبیاء اولیا العزم افضل
میباشند اسمعیل که اولو العزم نیست با اینکه ظاهر از خدا و آن است که مقتل عنه اشرف و افضل از مقتل به باشد
بعضی جواب گفته اند که حسین چون از اولاد اسمعیل بود پس اگر اسمعیل ذبح میشد حسین و پدرش ائمه و اجدادش
همچنین ذبح میبودند پس شکی نیست که این سلسله من حیث المجموع اجداد حسین و اشرف میباشند پس ذبح اسمعیل
ذبح کل است از پیغمبر و علی و حسن و فاطمه و ذبح کل از اعظم از ذبح جزء است و علامه مجلسی فرموده است در کتاب
بحار که این خبر از این نیست که اسمعیل قتل شد بحسب بلکه صریح این خبر آن است که جرج ابراهیم مقتل فرزندش
اگر بوقوعی پیوست عوض داده شد بجزع اینجا بدیع حسین فدای بر مقتل ظاهرش محول نیست بلکه مراد مطلق پیوست
است جرج بر حسین اشرف اجداد اعظم است و ثواب آن پشتر است حاصل اینکه شهادت حسین امر مقدس و معتبر
بود و برای دفع قتل از اسمعیل نبود تا اشکالی وارد شود پس این بنا بر این دو احتمال در آن صریح و اول اینکه مقتل
مقتل باشد ای قتل بنا بجزع مدح بوج عظیم الشان و دوم اینکه با سببیه باشد ای قتل بنا بسبب مدح بوج عظیم
بأن جرج علیه پس هر دو نقد بر لایق است از حذف مضامینی یا مجازی یا تمام قوله تعالی که بعضی در کتاب کمال
الدین که از تالیفات صدق است هم چنین در مجاز از سعد بن عبد الله روایت کرده اند از حضرت صاحب الامر علیه السلام
روایتی را که حاصل مضمون آن این است که این حرف و زانجا و بیعت است که حضرت حق تعالی از این حضرت ذکر تالیفات
کاف اشاره بکمال است و هاء اشاره به لاک حسین یا ما شان به زید باغی یا غی طاعی است و عین اشاره
حضرت امام حسین است صا و اشاره بصبر حضرت سید الشهدا میباشند و روایت طوکلانی است بر این قتل حضرت
کردیدایه و هم قوله تعالی اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير و کتاب کامل الزیارة که
از تالیفات شیخ بزرگوار ابوالفاسم جعفر بن قولویه است با سند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
که مراد از اذن بن علی و حسن و حسین است یا زید هم قوله تعالی لا عدوان الا على الظالمين و در نفس غیاثی با سند
خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که ظالمان اولاد کشته کان حسین میباشند یا زید و زید هم
قوله تعالی و جعلها كلمة باقية فی عقبه مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که کلمه باقیه امام است
است که خدای تعالی آنرا در روز قیامت قرار داد و این سبب هم قوله تعالی من عاقب مثل عاقوب
به شتم بخی علیه لی نصره الله هر که عفا نمود بمثل آنچه عقاب شده بود بان پس از آن شتم کردیده شد بوا و هر اینه
یاری میکند خدا و را علی بن ابراهیم در تفسیرش فرمود که انکس مراد پیغمبر است که او را از مکه بیرون کردند و
خواستند او را بکشند پس عقاب کرد پیغمبر بمثل آنچه باو عذاب کرده بود و ندیدیم که او را بکشند پس از آن ظلم
کردیدایه شد بر پیغمبر تعالی حسین ال پیغمبر خدا یاری میکند ایشان از این حضرت قائم علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود
انفسکم انتم کان بکم رجما و در تفسیر قرآن از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که نکشید اهل بیت پیغمبر شما را و ایان داده
در این باب بسیار است چنانچه از کتاب صفاتی و بعضی از تالیفات ابن فقیه چون کتاب المصائب و تفسیر توشیح ظاهر
میشود لیکن همه این قتل اخضا شد مؤلفه در شما نگاه شد باقی چون مرا نظر دیدم که جرج کشته شود و قتل شما را
نار یک نیزه ابر سیه هر که را چه پیغمبر مهر گرفت از بغار بار از ابر غم فرشته ششم بر روی کل چال این
ندنا مد فرزند او بر ماه اه نند و شد از اناب تاب ستیاره با سکون شد بی اختیار به یار هر که زعد برق فرو
رخش از کبری زدا کرد شتم بدیدار که نار پرمید از خرد و چه اشقیه عالم است شود و شود و آمد و ناپادانی
انسانه نیده و زجر او و ...

تا و این بعضی

تا و این بعضی

تا و این بعضی

تا و این بعضی

تا و این بعضی

تا و این بعضی

تا و این بعضی

تا و این بعضی

فاعل بر فعل محیط است و فعل محیط فاعل بر مفعول است باید که فعل با ادراک کند چنانکه فعل فاعل
 که کند فاعل با ادراک کند در مقام اتمه مقام فعل است چنانکه حدیثی است بحسب مشیة الله بران کواه است و
 مشیت از افعال است چنانکه خلق الله الاشیاء بالمشیة و خلق المشیة بنفسه ما دلیل ان است و ایضا قرآن
 مقام باطن پیغمبر است و قرآن مقام فعل است چنانچه حدیث قرآن لیس بحال و لا مخلوق و کواه
 او است یعنی مقام قرآن مقام خلق است پس نه خالق است و نه مخلوق بلکه خلق است پس معلوم شد
 مقام اتمه مقام فعل است و مقام ما مقام مفعول است و مفعول را زانی فهم کند فعل نیست بلکه علت
 غایبه بودن امام کواه است بر محیط بود پس بجای بعد از اینکه عقل در فهم این جمله معطل است پس باید جو
 نمود باخباریکه از خود ایشان صادر شده و ان اخبار اگر فو اثر لفظی یا معنوی نداشته باشند بر اثر ظنی
 نمایند و ظن در فرجه بحث است نه در اصول عقاید پس توقف در این مسئله اولی باشد لیکن افضلیت
 للمؤمنین از سایر اتمه از ضرورتات مذهبیه امامیه است در این زمان و در اینست دعوی حضرت
 مذهب دین زمان بر افضلیت حسین از دیگران و در بانی توفیق اصول است لیکن در این مقام مذهب
 این فقیر از آنکه حضرت امام حسن افضل از امام حسین است نظر بادلّه علیّه که افاضه ظن بمذعی
 دارند پس مضمون از آنکه انجذاب افضل باشد اول قول حسین است که در شب عاشورا در مقام ظلم
 و تعزیه صدیقہ حضرت زینب خوانون فرمود که انجو اهر کسانى ز دارد و نیارفتند که بهتر از ما بود
 جدا رفت که بهتر از من بود و مادام دنیا را وداع نمود که بهتر از من بود و برادر من حسن از دنیا که از
 من نیکوتر بود و مثل این خبر علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده پس هیچ این خبر از آنست که حسن
 از حسین بوده است بلکه از این حدیث استفاده میشود که حضرت فاطمه علیها السلام نیز بهتر از حسین بود
 است بلکه از این حدیث استفاده میشود که حضرت فاطمه نیز بهتر از حسین بوده و حمل کلام بر میان فاطمه با حسن
 نفس خلاف ظاهر است دوم خبری است که از اصحاب محدثان الیکان از بعضی انکت نقل کرده که پیغمبر خدا
 روزی در خانه فاطمه نشسته بود و حسن بران راست انحضرت و حسین بران چپ انحضرت نشسته بود
 که بناگاه جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و در دست او خوشه از انکور داشت بود و گفت که ای محمد علی اعلی
 سلامت میرساند و شخص صریح هد نور را بر نیخته و اکرام و امر میکند که این خوشه انکور را در میان
 دو فرزند خود حسن و حسین قسمت نمائی پس پیغمبر خوشه را گرفت و میان آن دو طفل قسمت نمود و سهم
 حسن را بیشتر قرار داد از سهم حسین بچنین نجات پیغمبر نظر نمود و عرض کرد ای پیغمبر خدا در نزد من
 بیش از شعر حاضر شد ای اعمه صرمانه که از انهار انجوانم انضاب فرمود که ای ابا عبد الله بخوان اشعاده
 پس حسین اشاکر لیس بعد الهی ملجاء الا الیک انت و حقى انت کثرى فان من صلی علیک نیست برای من
 از خدای من پناهی مگر بسوی تو توئی کج من توئی خیر من و سنک شد هر که بنو صلوات فرسند انجمل
 الا کثر لا کبر و الامر الیک بحمل العنود شطرن و سهمی فیدک میکرم انی سهم بیشتر را برای بزرگ و امر
 بسوی تو است می کرد انی خوشه انکور را در سهم و سهم من در دستهای تو است کثرا اولاد بنک کثرا
 فاجبتک انما اهنک عینک فدا و مقلبتک هه ما اولاد دخر به میباشد این است بجز این نیست چندی
 نور در آمد پس دو اکرم و چشم خود را ان کجالت الفرده منها جان الاخرى الیک علیک لا تعودی عنو
 لا تحزن علیک لا فضله علی بالذی و حق الیک اگر یک چشم را سه به بکشی چشم دیگر بر تو همان میکند
 و بعد مبادی مرا عادت مده اینک در عاقبت تو داخل شوم و نافرین تو کنم بخون مساز من بر تو تفصیل
 حسن را بر من قسم بآنکه بسوی تو و حق فرسند پس حضرت امام حسن پیغمبر عرض کرد ای پیغمبر خدا حق مرا
 بحسن عطا فرما انجبار از تو خواست و ان خوشه انکور را بد سهم منشای فرمود یکی را بحسن و یکی را بحسین

انجبار از تو خواست
 و ان خوشه انکور را بد سهم منشای فرمود یکی را بحسن و یکی را بحسین

این حدیث در کتاب بحار نقل شده است

در بیان حقایق و اسرار
و اسرار و حقایق

نموده وضع است که لایزال است و هیچ شریک از آنجا است که بیشتر از آن بی غیر حسن و اولیای حسن
ست و از آنجا که طایفه بود و طایفه بود که هم سر اصل و بدلیل بر آن است که هم حسن و اولیای حسن
علوم میشود که در سلسله حسن اهل بود و سلسله حسن اهل بود که بیشتر از آنجا است که بیشتر از آنجا است
یاد و شرف است و نشانده است که بیشتر از آنجا است که بیشتر از آنجا است که بیشتر از آنجا است
خلق شد بر طرف راست و در طرف چپ عرض معلوم است که بین اشراف ازین راست پس حسن و اولیای حسن
مبین دادند و انکس در زمانه اوقات دال است بر افضلیت حسن اما اشرافیت بین پس آن ظاهر میشود از
احکام بین و دنیا و احکام شرعی و غیر از طهارت نادان و غیر احکام شرعی چنانچه در بحث تخلی و ادا
خلوه از کتاب طهارت ورود یافته که مستحب است تا اینکه کسی که به بیت الحرام میرود اول پای چپ را مقدم دارد
در برین آمدن پای راست او در هنگام نشستن برای تخلی سبکی خود را بر پای چپ قرار دهد و استخوان را به چپ
کند و مکرر است استیقا کردن بدست راست است حال اینکه در دست او انگشتری باشد که اسم خدا بر آن نوشته باشد
و در پای چپ وضو مستحب است که دست راست و طرف کند و آب بر دارد و دست را را بشوید و واجب است در غسل
اعضا وضو شستن دست راست و تقدیم پای راست و مسح و در تقیم واجب است مقدم داشتن پشت دست
راست او در مسح و در غسل واجب است مقدم داشتن طرف راست او بر چپ و در دفعی میت و اجابت خواندن او را
در خود برداشتن است در چپ ناخن مستحب است ابتدا بدست راست بخورند و مستحب است انگشتر بدست راست بخورند
و در کتاب صلوٰه مستحب است که در زمان دخول مسجد پای راست را مقدم دارد و در زمان بیرون آمدن از مسجد پای
چپ را و مستحب است در نماز جماعت طرف دست راست پیش نماز ایستادن و در زیارت ائمه از دور مستحب است که
با انگشت شهادت دست راست بجانب برقه طهر امام اشاره بخورند و در سجده شکر روی راست را بجانب راست
مقدم دارد بر روی چپ و یا چپ را و در کتاب نکاح ذکر احکام زفاف مستحب است که انگشت شهادت دست راست را
بر پیشانی عروس بگذارد و در عاقد و مستحب است که ابتدا بدست راست است و در کتاب طهر و اشراف مستحب است که
طعام را بدست راست بخورد و از آب دست راست بپاشد و اگر از قیام در نماز و جلوس عاجز باشد بر پشت راست
نایدانند و نماز گذارد و در کتاب قضا اگر مشرکین در تقدم و تاخر نزاع نمایند آنانکه بطرف راست است قاضی نشین
اند باید مراغه ایشانرا مقدم داشت و اگر غالب علم در تدریس نزاع کنند آنانکه بطرف دست راست و اندکتر
نشینند مقدم میباشد بعد از تقدم رجحان دیگر است چنانکه در کتاب شرح شرایع معنی به بدایع و تعلیقا
بر روضه بتفصیل فیصل بیان نمودیم و مستحب است بعد از نماز شب بدست راست صحبه بعل آوردن
و در اهل نمودن پای راست در خانه ناقرائت سوره توحید برای دفع فقر و هم چنین در روز قیامت
نامه علز البدست راست میدهند و ملک موکل بکتابت حنات بر دوش راست نشیند صاحب این
در قرآن ترجمه دارند و صاحب شمال و در مواضع ذکر همین و شمال همین را مقدم ذکر فرموده اند کفوله نقا
ذات الیمین و ذات الشمال و قوله تعالی یفیثو ظلالة عن الیمین و الشمال و قدرت خود را به همین فرموده است
و السموات مطويات بيمينه پس معلوم شد که بین اشراف از شمال است و تخصیص دادن حسن را به بین برای
افضلیت او است چهارم اینکه در کتب معتبره مذکور است که حسن و حسین با هم مصافعه و کشتی نمودند پس پیغمبر
کای حسن پای چپ را بکعبه طاهره ضربه کرد که بزکری از ترغیب تشیع بر انداختن کوچک تر سینه مائت الضباب
فرمود که جبرئیل بحسین میگوید که پای حسن را بکبر من بحسن گفتیم که پای حسین را بکبر معلوم است که پیغمبر
که افضل از جبرئیل است یاری افضل را نموده که حسن است پنجم آن است که در حدیث وارد است که الاسما
نزل من السماء یعنی چون خواهند برای ولود اسم بگذارند اسم نازل از آسمان میشود و بعد از ولاد را الهام میشود
حسن و حسین نظر بانچه در الهام ربانی شده اند تا اینکه مخصوص اسم حسن و حسین را جبرئیل از نزد رب جبرئیل برای

پیغمبر بود که آنها هم دو پیر مرد و حق موسی میباشند و اخبار مستفیضه بلکه متواتره بالمعنی این
 معنی گواه است شکی نیست که حسین تصحیر حسن است پس حسن احسن خواهد بود ششم اینکه از اخبار
 کثیر ظاهر است که حسن شبهه ناس بود بر رسول خدا و ظاهر عنوان باطن است پس باید که صفات باطنه و ظاهری
 حسنه حسن شبهه بر رسول خدا باشد پس باید که فضل باشد از حسین هفتم خبری است که حاصل مضمون از این
 است که وقتی رسول خدا حسن را برد و شکر گرفت و حسین را جبرئیل برد و شکر گرفت و در چشم مردمان چنانی
 نمود که حسن و حسین هر دو برد و شکر پیغمبر سوارند پس معلوم است که حسن افضل بود که پیغمبر که افضل از جبرئیل
 بود او را برد و شکر گرفت این نهایت سخن بود در تفضیل آنکه بعضی بر بعضی دیگر استغفر الله العظیم من التخبیر
 و اعمال الظنون فی هذه المسئلة العویضه العیال و الاحول و لا قوة الا بالله **فصل دوم** در بیان اینکه
 مصیبت حضرت امام حسن بن کبریا مصیبتها است بدانکه مصیبت بر حضرت سید الشهداء اگر چه بسیار است
 زیرا که اینجانب را در صحیفه بی بی علف فرمودند و او را بر روی او بستند و جوانانش را کشتند و بدنش را
 پای مال سم اسبان نمودند و سرش را بر بالای نیزه و نشانه سنگ نمودند و عیال او را اسیر نمودند و دیگر با
 اینهمه امور میتوان گفت که مصیبت حضرت امام حسن از همه اینها بالاتر است زیرا که از روی نص و عقل
 اگر ناممل کنه صد اینها بر تو ظاهر شود زیرا که آنحضرت جدش پیغمبر پادشاه و پدرش نیز پادشاه و خود نیز
 قریب بششاه پادشاه و معویه پدرش از بغایا و خود نیز بیعت با این احوال اینجانب را از سلطنت غل نمودند
 و لشکر او را بنده بر منقرف ساختند و اسباب اینجانب را قمارت کردند و اینجانب را در مجلس معویه حاضر ساختند
 اهل مجلس او را اینجانب مشافهه سخنان درشت گفتند بحدی که در خصوص اینجانب معویه بر سینه پدرش برآمد
 العیال بالله ناسرا یا میر شو نشان گفت اینجانب را سب نمود و حضرت امام حسن بر پای منبر نشسته اما بنده را بر
 سلطنت دیده بودند و بعد همگان از زمان پیغمبر زمان امیر المؤمنین در سبیم داده بود اما معویه را بر
 بر پستی دناشت در نه مشاهد کرده بودند بلکه زمانی حضرت امام حسن را در بر معویه شد و او افتاده بود
 و اینجانب را پائین پای اینجانب نشاند و در مطرد برخواست پس معویه گفت که عجب این عایشه اینک چنین
 و چنان میگرد حضرت مجتبی فرمود که عجب از آن اینکه توافقه و من در پائین پای تو نشسته ام پس معویه از
 شهر مستاکر جای برخواست عجب از همه اینکه مردان پسند و نایب سخنان درشت با اینجانب میگفتند اینجانب
 بر هر ستم شهید کردند و جنازه اینجانب را بران کردند و نکند باشند که در مرد جدش که او را برد و شکر سواد
 میگرد و داع نماید و طواف دهند تا اینکه او را در قبرشان بقیع دفن کردند اما حضرت سید الشهداء قائمه
 شهید بر دست باری الهی او بود و ما را از نهاد کافران بر آورد و از کشتن پایشها ساخت و هر وقت که رو بشکر
 میاورد و منیاخت لشکر بر بالای هم میباشند مانند ملخ بر آکنده میشدند چند نفر اسرا را بآنحضرت گفتند ایشان را
 فخر فرمود که فی القور بجهنم و اصل شدند بجای اینهمه ذلت چنین پادشاهی که منصرف رکائات بود فو و هه
 مصیبتها است پس گریه کنندگان و دوستان در هر گاه و بیگاه با حیرت و آه جانکاه بر اینجانب شکر بران با
 و ما تم داری نمایند و قاطعه مظلومه و در این مصیبت یاری نمایند **فصل سوم** در بیان
 حضرت امام حسن است صاحب بصیر الدرجات بسند های خود از حضرت صادق روایت کرد که اینجانب فرمود
 که پیرن رفت حسن بن علی این باطل است حال اینکه با او مردی بود از اولاد زبیر که قائل با ما است اینجانب بود پس
 در منبر در زبرد رخ خشکی منزل کردند پس برای حسن در زبرد رخ فرشانداختند و برای زبیری در
 زبرد رخ یک پیرن زبیری سرش را بلند کرد و گفت که اگر در این سخت رطبی میشد هر آینه ارا را میخوردیم
 حسن فرمود که اشتها و رطبه اری عرض کرد بلی پس حضرت حسن دست خود را با همان بلند نمود و بیکای منگم
 شد که زبیری فهمید پس رخت سبز و خرم شد و بر کلاه او و در لب و دیران شربان که مکاریان تباران بود

حضرت امام حسن
 علیه السلام

حضرت امام حسن
 علیه السلام

گفت که چند آنه خواند اینده خاست حضرت امام حسن فرمود که غوره اینده خاست چنانچه از او جدا است
 پس معویه امر کرد که آن را چند نذر و شمرند چنانچه از او جدا شد البتة فرمود قسم بخدا که دروغ نگفتم
 و تکذیب نندم پس نظر نمود دید که یک دانة غوره خواند در کشت عید الله بن عامر است پس از آن فرمود که
 ای معویه اگر نه بود این که کافر میشدی خبر میدادم تو را با آنچه عمل میکنی زیرا که بنی خاندان زمان بود که
 تکذیب میشد و تو تکذیب نمائی و میگوئی در چه زمان انجاش شینند با صغریست او قسم بخدا که زیاده را
 برادر خود میخواند و حیران میکرد و بسو و حال میشود سرها از بلدی بسوی بلدی پس چنان شد که زیاده را برادر
 خود خواند و حیران میشد و حال شد بسوی او سر و برین حق ای **فصل چهارم در بیان**
اخلاق انجانب زهد و عبادت و بختاء انصرفت صدوق در امامی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که خبر
 داد مرا پدرم از پدرش که حسن بن علی علیه السلام لعبدنا س بود و در زمانش و ذاهدنریه خان و فاضله
 مردمان بود و چون حج میرفت پیاده میرفت و شبها بود که نایای برهنه میرفت و اگر کرمه میشد میکرد
 و اگر قرد کرمه میشد میکرد و اگر بخت و نشو نه کرمه میشد میکرد و اگر کدش بر سر او طذ کرمه میشد
 کردیت و اگر عمر من بر خد کرمه میشد فریاد میکرد و غش میفود و اگر بنی از بر میخواست میل فریاد در تر خدای
 عزوجل چون ذکر میشد دو رخ همیشه منظره میکرد و ما شد از نظر ارباب و کرمه نا انخر خبر و ایضا و ارد
 که انجانب در ده فقه از علم الشراعی شد یعنی کرمه را که ما را بود و در ده خد ادا و سده فقه نا خدا تقسیم
 کرد ما نش را یعنی سفسه الشراعی را خود برداشت و وضع میکرد آنچه اهل خود میکنند که فعل خود را یکپا بشود
 بفقرا و ادویل پایش را خود برداشت و بپیش پیاده بجای آورد ایضا شیخ ابو الفتح در فقه نا جبه
 امداء فمونه که حسن بن علی مجابین پیچیده حاضر میشد و حال اینکه هفت ساله بود پس وحی را از جبرئیل که
 به پیغمبر نازل میشد ای میشد و آن را حفظ میکرد پس نیزه مادرش چه امداء و میخواند و هر زمان که علی
 و اهل خانه میشد و در نماز علی علیه السلام یا نیت بقرآن پس از فاطمه سؤال میفود که از کجاست ای کشت از
 حسن پس روزی علی در میان از خانه پنهان شد و حسن داخل شد و وحی شنیده بود پس خواست که بمالد
 نفل کند پس نا نش را از میان او بیاید شد پس فاطمه تعجب کرد حسن چرا ایام در عجب مالد او که شخصی بر او کلام را
 میشود و شنیدن او باعث بر لکنت زبان من شد پس علی بیرون آمد پس حسن را ابو سید و از جمله سفا انصرفت
 اینکه بسا نلی بسپنه از توان عطا فرمود و این چرا از غیر سلاطین شنیده نشد بلکه در سلاطین نیز نهان
 نادرا الوقوع است از حیث انجانب اینکه عید الرحمن بن ابی لیله گوید که حسن بر خود را پوشید و داخل
 در ایامات شد پس من عرض کردم که جامه را چو آنکه فرمود بر ای اب سگانه است و آن اشعار امام
 حسن است ذری که لا یام ان صفاه قوتی با یام السور الذواهب و انک اراک ورت ایام را
 بدرستی که صفاء ایام اعراض کرد بسبب اینکه ایام سرور و عده کانتد و کیف تغیر الذهر من کان
 بنیه و بین اللیالی محکات الجارب و چگونه فریب میدهد و در کار کیهان که میان او و میان شما
 فقرهای محکم باشد و ایضا از اشعار انجانب است قل للقیم بغیر الارافاة حان الریحیل قودع الاحبابا
 کوبرای سیم یغمه افامه کنند و غیره از افامه که نزدیک شد کوچ کردن پس و داع کن و سینه از ان لای
 لقیمهم و صحبهم صا و اجمیانه الفور تر با بدرستی که آنان که ملاقات کردی ایشان را و معاصی
 نمودی ایشان را گردیدند و ایشا در قبرها خاک و ایضا از اشعار انجانب است یا اهل الدان دنیا لا
 بقالها ان المقام بطل و اهل حق ای اهل الدنای دنیا که بقایه برای اهل بیت بدرستی که مقام در دنیا
 و اهل شنده خافه است و ایضا از اشعار انجانب است لکسر من خسیس الخیر شیعنی و شره من شرع
 الماء تکفینی همز یک پاره از ان نیست سیر میکند مرا و یک شربت از آب خالص میکند مرا و طهر

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

شیخ حسن

نویسندگان

دولت داشت

کتابخانه

کتابخانه

مهری مریم
غلام
در شوق
نویسندگان

من بقول الله عز وجل انما ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقضي بالحق ولعلهم يترعون
 در نهام و آنکه هر کس که بکتاب می کند برای بکهن من و در تکلیفی بالکهنه چنانست که از محبتنا لفظیه
 و اما شیخ حسن علامه مجلسی در کتاب بحار روایت فرمود که در جنگ جمل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 خود عجل را خواست و نیز خود را با و داد و فرمود که از این نیز شتر را قصد کن پس عجل رفت و جمله بر
 بنو خبه او را منع کرد و چون عجل بر نزد پدیده آمد حسن نیز را از او گرفت و جمله کرد و خود را بشتر رسانید
 و نیز بر او زد و به نزد والدش بر گشت و حال اینکه بر نیزه اش از خون بود پس روی عجل حقیقه سرخ شد
 از کدورت که خود کاری نکرد و برادرش کار نمایی کرد پس امیر المؤمنین فرمود که استنکاف نداشتی و
 فرزند پیغمبر است تو پس علی شیبای **فصل ششم** در بیان بکاه و بکاه و ثواب امام حسن است شیخ صدوق
 در کتاب مالیه باستان خود روایت از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا روزی نشسته بود که ناکاه حسن داخل
 شد چون پیغمبر او را دید که لیث پس از آن فرمود پسوی من بیا ای پسر که من پیغمبر هستم و او را از نزدیک
 خواند تا او را بران داشت خود نشاند و حدیث را رسانید بانجا که پیغمبر فرمود و اما حسن پس و پس من است
 و در شنای دل من است میوه دل من است و او است بزرگ جوانان اهل بهشت و حجت خداست بر امتش
 امر من است قولش قول من است پس هر کس که متابعت کرد او را پس از من است هر که عصیان نماید او را
 پس از من نیست بد است که من چون با و نگاه کردم بخوابم و دم آنچه را که جاری میشود بر او از مدت
 بعد از من پس بهمن میخواهد بود تا کشته شود بشم از روی شرم و بعد از آن پس در آن هنگام که بهی
 کنند ملائکه و زمینهای هفت گانه برای مؤمنان و در میان او را هر چیزی تا اینکه می گردند بر ناله در میان
 آسمان و زمین و ماهیان دریا ابواب هر که بگردد بر حسن کور نخواهد شد چشم او در روز بکه چشمها
 نور میشوند و هر که غمناک شود بر حسن غمناک نمیشود و در روز بکه دلها غمناک میشوند و هر که
 زیارت کند حسن را در یقیع او ثواب میشود قدم او در روز بکه قدمها دران می افتد و ایضا در کتاب مالیه
 صدوق باستان خود روایت کرده از علی بن ابیطالب که فرمود روزی من و فاطمه و حسن و حسین در نزد رسول
 خدا نشسته بودیم که ناکاه بانچه نمود و گریست پس من گفتم ای پیغمبر خدا چه ثوابی بکسی که او را در پیش
 ختی مایه فرمود که گریه کنی برای آنچه بعد از من بشمارد میشود پس من عرض کردم که آن چیست ای
 حضرت فرمود که گریه کنی برای اینکه بر سر تو شمشیر نیندازد و سیل بر روی فاطمه میریزد و حسن را ضربه
 زان او عزیزند و او را از هر ستم میخواهند و حسین را می کشند پس اهل بیت همه بگریه درآمدند پس من عرض
 کردم یا رسول الله ما را خلی کریم خدای ما مکن برای بلا و آنحضرت فرمود که شریه باد و تو ای علی پس بگری
 که خدای عزوجل بخصی عهده فرمود پسوی من که دوست ندارد تو را مگر دشمن ندارد تو را مگر
 منافق و **فصل ششم** در شأن حضرت امام حسن است بدانکه آنحضرت زیات مدتها مامیه آنکه معوق
 زهر برای زجر انجمنه شاکر حمله بک اشعث باشد و بعد از آنکه با و داد و انجمنه خنده زهر
 ناول نمود و دعا کرد و بقیه را هر چند بزرگوارش شکم خود را مالید و شفای یافت تا دفعه آخر که دیگر شفا
 نیافت تا بر دانی زهر را و طعام ریخت و بنا بر روایات مشهوره زهر را در میان شیر ریخت و اما آنچه
 بعضی نوشته اند که زهر را در میان آب ریخت پس در پیچ و دانی بر خوردیم و سهو باین است و در مجاز و تکرار
 کرد که چون وفات حضرت حسن فرمود شد ایام او تمام شد زهر در بدن انجمنه بر این نمود و زک
 مبارک او مغیره سبز شد پس حضرت امام حسین عرض کرد که چرا روی تو را مالید پس من عرض کردم
 امام حسن گریست و فرمود ای برادر من هراینه بخصی عهده شد حدیث جدم در من و در تو بر
 بگردن حسین انداخته مان درازی حسن حسین هر دو کوبیدند پس سوال شد از آن حدیث پس حسن فرمود

که خبر از ترا جلد فرمود که چون در شب سراج با غمهای پیش داشت را ملامت و سرور نمودم بر من طای
 اهل ایمان دیدم دو قصر بلند که کلاه لوی بکمر نودند و در یک حقیقت بودند و از آنجا که یکی از درجند بود
 و دیگری از باقون شرح بود پس گفتیم اینچنین بنا بر آن وقت برای کیست پس چیریل گفت یکی برای حسن است و دیگری
 برای حسین است پس گفتیم ای چیریل چرا این دو قصر بزرگ نیستند پس چیریل ساکت شد جواب گفت پس گفتیم
 که چرا سحر میگوئی پس چیریل گفت که از تو جای کنم پس او گفت که تو را بخدا قسم میدهم که مرا خبر ده پس چیریل گفت
 که اما سحر نکند قصر حسن پس و قهرش بر هر وقت که او سحر میشود و اما سحر قصر حسن پس کشته میشود و
 پس آن دو بر بعد هر دو بگریستند و حاضران صداها را بگریه بلند کردند و در کتاب مناف گفتند که چون حسن
 بر موت شد حسین باو گفت که میخواهم احوال تو را بدانم ای برادر من پس حسن باو گفت که شنیدم که پیغمبر فرمود
 که عقل از ما اهل بیت مفارقت نمی کند مادامیکه روح در عالم است پس دست خود را در دست من بگذازن تا آنکه
 چون ملک الموت آید بنهم دست تو را فشار میدهم پس چیریل سر خود را در میان دست حسن گذاشت چون
 گذشت حسن اشارت کرد پس حسن کوش خود را بر تن زد و همانرا مظلوم فراداشت حسن گفت ملک الموت
 بمن گفت که شتره باد نور ابروی خدای تو و افاضی است جلد تو شفا گفته است **فصل هفتم** در امور
 واقع بعد از شهادت حسن و بعد از آنکه نظر بجهنم و دیار باطن و آله فوق حد استعاضه بارهای جگر اینجا را شود
 زهر جگر که از رطوبت و غلظت و اجتناب باجوبی آنها و بر میگردد و بنا بر روایت شافعیست این که آنچه با برادرش
 حسن و ضیعت کرده است از این امر و ظاهر و غیر طواف و هفتاد و پنج در بیع و وجبه و بر مادرش ظاهر و کبری و فن
 نمایند و وصیت فرمود که اگر من از عذر انقضا افتادم جلد الی حجامت خونریزی در تن و جازان اش نمایند پس چون
 اینجا را بنالید تیار حاکم فرمود حسن را در غسل و از نظر اینکه از اصول ضروریات مذاهب امامیه است
 که امام را بختی را مام غسل میکند و غسل و تکبیر و نماز و نیت و نیت امام را امام بعد بجهل میورد و اگر در
 ظاهر غیر او بجهل او در پس و باطن او را امام او را غسل میدهد و بعد از ظاهر بگریز آن چنانچه در فقه امام
 موسی امام زین العابدین و قو قوسیت اختیار یکدیگر در خلا اینچه جمله دارد باید تاویل شود که سر غسل
 بحسب ظاهر است پس اگر اخبار احاد با ضرورت مذاهب شیعیه و قواعد عدلیه از عقلیه و نقلیه مکافوه نمی تواند
 نمود و چون انحصار برای مجتهدان عهد خواستند که بر هر چه طواف دهند بنا بر روایات متواتره بالمعنی عایشه
 بر اسر سوار و فراتین حکم ظاهر پیغمبر و اولاد عثمان و سائر بنی امیه که قریب بجهل سوار بودند سواره و اگر فتن
 و مانع کشیدند این که انحصار را بدینجا نرسانند بنا بر روایت ابن شهر آشوب در کتاب مناقب جنانة المظلوم و مسموم
 تباران کردند بخوبی که هفتاد و پنج تبار جازان آن بزرگوار کشیدند و بنو هاشم خواستند که بجای او بکشند و حضرت
 امام حسین نظر بجهنم و جنت برادرش مانع شد پس ابن عباس را عایشه منظره داشت در آخر گفت جنت و جنت او
 عشت لعلیک یعنی پل و در سوار شدی در بصره جنت کردی امروز بر اسر سوار شدی و اگر زنای مانع
 قبل از خواهی سوار شدی از اینجا است که ابن حجاج شاعر بغدادی گفته یا بنی ابی بکر لا کان ولا کنت ولا تسع من
 الثمن و بالکل تملکک بختک بختک و ان عشت لعلیک یا بنی ابی بکر هرگز برای بکر متبوا و هرگز نو نباشی برای تو
 تسع از ثمن و همه را تو مالک شدی سوار شدی و اسر سوار شدی و اگر زنای مانع بقبل هم خواهی سوار شد
 و قولش لا تسع من الثمن اشاره بان است که پیغمبر از ثمن داشت پس باید یک ثمن در میان نفر و فتن کرد پس
 پس از یک حجر نهایت سهم عایشه که تسع از ثمن است کو یا یکسبر شود و این اشاره است بمنظر فضال از حسن
 فضال گفته که یا ابو حنیفه مناظره داشت پس فضال گفت که چه میگوئی و رایه شریفه یا ایها الذین آمنوا لا
 تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یا منسوخ است یا نه ابو حنیفه گفت این رایه منسوخ نیست فضال گفت چه
 میگوئی در بصره بن نام بعد از پیغمبر که ان ابو بکر و عمر است یا علی بن ابیطالب است پس ابو حنیفه گفت یا ایها الذین آمنوا

در حدیث حسن
عزیز بن علی

در امور و طایفه
بعد از شهادت
حسن

جمله کتب و روایات
در حدیث حسن

مناظره ابی حنیفه

در مناظره
فضال بن ابی
حنیفه

و شصت و نه روز که در این ماه بود ما خود را با صاحب است که از سال باشد این حاصل معنی بیانی است
که خریب ناخن شده آن نیست که با ناله او گرفته شده باشد بلکه هر یک گوی است که برادر خود را در دنیا
پنهان کند و در لفظ خریب نیز به غیر برصد است که از تحنات بد بینه است نسیم من امسی نه اجد
طیفه و لیسر آن تحت اثر این نسیم لفظ نسیم یعنی مناسب قرابت است طیف یعنی خواب است اضافه
طیف به ظاهر از باب اضافه فعل است یعنی مناسب قبر به خوابی بوقلمانی است که در خواب با نور از کوه
و نیست برای کسی که در زیر خاک خوابی و قرابتی و در نسیم بن به غیر و در بعضی زکب و بیت بعد از
نقل شده اروج نعم ثم اخذنا بمثله کثیرا و مع المقلین سکوب میرم باغم و خرن پیران صبح میگردیم
آن در حال که خرن دارند ام و حال اینکه اشک در چشم نهفته است ظلمین متی عبره بعد عبره و المقلین
اندر نجیب پس برای عین از من گویه است بعد از گریه بهر همیشه می گریه و برای دل از من ناله و از گریه و
متاقب این شهر شویب بن شعرا از مرثیه حضرت سید الشهداء شمرده که در مرثیه برادرش حسن فرموده اند
امنا سفاعلیک هذا صبح مشاق الی الموت اگر مردم از جهل اندوه و حسرت بر نویسن تحقیق که داخله روح
خواهم شده و خالی که شوق دارند ام بسوی مرگ و اینجا همیشه در عصای بخشیده بنیارت قبر مطهر امام
حسن پرفت و خلافت است که یا حسن داد زنده قبر مادرش فاطمه دفن کردند و یاد زنده قبر جد اش فاطمه بنت
اسد مدفون شده بسیاری از فضائل حضرت حسن و ابوابی شده در ضمن فضائل حضرت سید الشهداء مدکوف
میشود و گفته دل در مانم یاران جانی چه قری فقه زن نامیشوای خوشی نکر با عزیزان شاد بودیم هم آسود
از بیدار بودیم اجل نه از کین چاک افکند عزیزان از بر خاک افکند زبید از مانع بادل دیش بران ناکها
رفتن از پیش و هر سوبانک مانم بود بر پا فکفی شور محشر شد هوا خراشید کلشن از نامهربان نه
برجا ماند پیر نه جوانی بسا داماد را شد جمله در خاک عرس ساز از غم شد سینه ها چاک زخم یاران گنج املک
بحشر جمله افتاده در کور چو کرد و ترا نباشد مهربان ز دید خون نشان تا مینوله بشاه نشنوب نالند بسیار
بهر جا از برایش بد معونیار سر شک از دید هار نه هر دم بنخم پیکرش سازند مرهم نباشد بر حسن کس با بد
یا و ند نباشد بر حسن کس بد معونیار مکر نه هر که باشد از افکار نیال بر حسن با سوز بسیار حسین با نفع انا
دشت کین شد ز خون دشمنان ز کین زمین شد حسرت از هزارند و شکر کردند ز در دیکرانش سپر کردند
حسرتی ناب از هر دم بود جگر ز بران دمیدم بود برادر بر یاد و دفغان شد بران نالان شه لب نشنه کار
سر شک از دیده فاسم و دان بود برای باب بنای توان بود بیهن بیداد دشمن شد پایان بنایون حسرت
بتر یاران شه لب نشنه اش نبود در خاک ز داسوز برادر پیرهن چاک پیرهن حسن شد نادانکار نه
او علی را دیده خونبار سر شک از دیده زهر اواند بقریندش حسرت از دفغان شد محمد روز و شاک
نوا شد حسن باور بر او اندر جاشد الالهة الله علی القوم الظالمین **اکلیل حاتم** در فوائده
و اسرار شهادت سر جلفه اهل شجاعه کشف از مفضلات اخبار مصیبت زیارت و بیان بنده از دنیا
و دقائق و قایع حضرت سید الشهداء **بسم الله الرحمن الرحیم** محمد الله الذی کتب علی صفات صحایف کلامه
انا بجلاله و اودع فی طرس المهیات و الاعیان انوار جماله و صلک علی کاب عفل الانان و الا نقر
الا فانیات کماله و شهدان لا اله الا الله و احد لا شریک له و لا نظیر له و لا وزیر له و لا نصیر له و
ضد له و لا معاند له و شهدان کمال توحید نفی الصفات عنه لشهادة کل موصوف تر غیر الاصفه و
شهادة کل صفة انها غیر الموصوف فمن وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد حده و من حده فقد جزاه و
من جزاه فقد شانه و من شانه فقد شارك تعالی الله عزک لک علوا کبیر و نصلی علی من زکب الراف فی اله
و عرج الی السماء و صلی مع الملائکه متنی متنی ثم رقی فتک فکان قاب قوسین او ادنی فاعجل الیه ما

در راه احببا

والله

مکتبہ

سہ ماہیہ

در بیان عقوبت

فصل پنجم
در بیان
در بیان

مجلس اول در بیان مدح و تعریف و بلاهت و رفعت و بلاهت اخیار و خصوصاً اهل لا است
 اذ انما اولیاء و هم انما یستحقون ان یتوجهوا الیهم و بلاهت که متوجه اهل بیت است
 لطف جلی است و قهر حق و بلاهت که متوجه انبیا است لطف حق است و بلاهت که متوجه اشیاء است قهر حق
 است و چون کلام منبر را بفهمانید پس بایستی که ذکر کنیم بعضی از اخبار ائمه اطهار را در فضیلت و بلاهت و
 بلاهای ائمه را نیز بیان کنیم پس میگوئیم و یا الله التوفیق و عایت شده است از اهل بیتان سلیمان فارسی
 الله که روزی بدیدن جناب لایب صابینا با حضرت امیر المؤمنین شتر شدم دیدم که اینجا من را بخود
 پوشانید است عرض کردم که شما جل سحر خود را بپوشانید این فرمودند که من از کام عارض شده و در انسان
 شتر یک است یک خون و یک جدام و یک کوری و یک طاعون و یک برص و یک بواسیر چون یک خون
 بچرک اید حضرت کرد کار از این کلام را بر او فرستاد تا ناشرش را باطل کند و هرگاه جدام حرکت کند خداوند
 عالم در آن مایع او موم می یابد پس ناشرش را باطل میشود پس نگفتم موی ماغ را بمقارش بلکه بمقارش برینند
 و اگر یک کوری حرکت کند در دجتم بر او میفرستد تا ناشرش را باطل شود و اگر یک طاعون بچند حضرت
 ابره بر او سحر میفرستد تا با لغم برین نماید و آن اثر طاعون است و هر دم که یک برص حرکت کند خداوند
 بر او دمل میفرستد تا ماده او را بچرک مبدل نماید و هرگاه یک بواسیر حرکت نماید حضرت ابره شکر
 اعطای بر او مسلط می کند پس این قسم از بلیات برای دفع بلاهت اعظم است و از کاشف الاسرار و الدقائق
 حضرت صادق علیه السلام است که نیست هیچ مؤمنی مگر اینکه در هر چهل روز یک بار در حال یا دل یا نفس
 شود پس ابره داده میشود و اینها مختص فرموده که مؤمن مبتلا است خوشحال مؤمنی که صبر پیدای نماید
 بفضا خدا رضادهد او عرض کرد که کیست مؤمنی که امتحان شد بدست دشمن
 بر دشمن بگذرد او را لعن میکنند و اگر برادران ایمانی بگذرد دغیبش و مبنای پند پس او صبر کند در این
 محنت او مؤمنی است و از کتاب تخصیص و این شده است از بولس بن یعقوب که گفت شنیدم از جناب
 ال محمد که فرمود ملعون است هر بدینکه برادر باو برسد و هر چهل روز عرض کردم ملعون است هر
 ملعون است پس چون مرادید که این کلام در نظر من بزرگ آمد فرمودای بگوئید از جمله بدگراشدین
 و راست و لطف است لغزش قدم است نکبت است که سنگی است که یخچان بند نعال است اخلاص چشم
 است امثال اینها و بد رشی که مؤمن گرای تراست بر خدا از این که بگذرد بر او چهل روز و خلاص نگردد
 او را از کاهانش اگر چه بغی باشد که باو برسد و پیشتر انداخته و قسم بخدا که یکی از شما در اهرم میکشاید
 پیش و بخود پس او را می کشد بمیزان پس می یابد انها را ناقص پس مغموم میشود پس از آن دوباره بمیزان می
 گذارد پس می یابد انها را تمام عیار پس این کاه بعضی از کاهان او است مرحوم شهید ثانی در کتاب
 مسکن القوادعنا ثقلان الایحیه و الاولاد و این نمود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود
 رسول خدا اینجا نه شخصی پس نظر فرمود بر رخ خانگی که در بالای دیوار نیم خود را انداخت پس آن نیم قرار گرفت
 در بالای منبری که بر آن دیوار بود پس همانجا ماند و نیفتاد و نشکست پس حضرت رسول تعجب فرمودان
 عرض کرد که از حالت این بیضه عجب استی پس فهمیم اینجا تیکه نورانی فرستاد که مصیبت ده نشدم مجری
 هرگز پس بخوار رسول برخاست چیزی تناول ننمود مخلص کلام این که گاه از حقیقت طیف مؤمن نیست بلکه
 از ملاطفت طینت اعداء ائمه است بطینت مؤمن پس مقتضای حکمت آن است که آن گاه از مؤمن برداشته
 شود و باعداء ملحق شود و بلاهت حسن بجهت توبل است الحی که مؤمن احساس آن مینماید سببش از آنست که
 گاه از چرکهای جهنم است و فیکه از او جدا شد متاثر میشود با تفصیل بعد از اتصال با و چون مثل جزء او
 شده بود و بدین سبب پیش از توبه و بلاهت متاثر نمیشد بجهت اینکه مثل جزء او بود این احوال و آثار بلاهت بود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وعلينا
آلهم

و بعد از حضرت سید الشهداء احتمال چند وجه دارد اول اینکه خلافت عالم را ایشان را میباید بود و بعد از آنکه ایشان چنانچه در بلاد و نفع نکرشد نه بجهت نقصه ایشان و لذا وارد شده است که در باب شهادت حضرت رسالت پناهی را در عالم رؤا و دیدار بجناب نبوده و از ایشان خطاب فرمود که ای حسین بشناب که تو را مقامی است نزد خدا که انرا ادراک نمیتوانی مگر بشهادت تو و این که پیشوایان از باب هدایت با او برپایان عرصه شهادت چون بدیدند بصیفت ملاخطه فرمودند و بدیدند که ایشان را برای ایشان نیکوتر است از عاقبت پس خودشان اختیار بلاد نمودند و سراسر اینکه اثر بلاد ایشان چون متبسط در مراتب امکان میکرد و چنانکه ذکر آن انشاء الله تعالی بیاید فلذا جمیع موجودات بر آنحضرت گردیدند پس از این بود و جمیع چهار مراتب ایشان متمثل با رنگها و مشعشعانی خویش کردند و بدیدند پس بدین سبب مبتلا با این بلادها بودند که ما پیش از ایشان کردند و هو من احد نقاسیر قولی تعالی لیخفف الله لك ما اهدتم من تبتك ما انا خير فذلک بر پنجمر اینکه شهادت بجناب مایه احیاء مذهب شیعه بود و الا بدین شیعه یکسری در حق انظار اندک و سبب بیان این مطلب آنکه چون متغلبین بعد از پنجمر خلافت از مرکز اثره معرفت و شجاعت و سخاوت و زهادت و تقاوت و نفاوت امیر المؤمنین غصب کرده بودند فلذا خلافت بجناب عیسی میباید و چنانچه مابعد باب لایت حضرت ابرار با بزرگواران هان محو و منسی شده بودند و در آخر عمر بجناب قریبا بحد پنج سالگی بمکر خود قرار گرفت و بجناب مسند خلافت نشست لیکن بخون خلیفه چهارم و اکثر مردم جز این اعتقاد داشتند و بیک در صفین با معویه مدتی یازده ماه در زیر سر او ها نشسته و جنگ مینمودند و کاهنی جلد و مسکین کردن و کار و کاهی بجناب خوار و باغیان مشغول بودند و در آن اوقات که سکنه در کوفه داشتند احکام و عفو اید و اینها فاع قدت ندانند که بیان کنند فلذا خواستند شیخ را از قضاء کوفه عزیمت کنند چند هزار علم سیاه با سپاه کرد خانه بجناب را گرفتند که و اعزام علی میخواستند منصوب عمر که شیخ باشد عزیمت نماید چنان شد که ندانند که بجناب از این خیال گذشت مردم اصلاح کردند که او قضا کند و بمر آنحضرت امضاء شود و هم چنین بجناب میخواستند که نماز تراویح را که از بدایع خلیفه ثانی بود از میان بردارند مردم را منع کردند در همان شب و در شام و در خانه بجناب را گرفتند تا اینکه حضرت امام حسن برین وقت بماریت بسپارایشان را کردند ایند و قرار داد که نماز تراویح را کما فی السابق بجای آورند و هم چنین حضرت امام حسن و بختیار با سر بکوفه آمدند که لشکر را بجناب بصره حرکت دهند فاسه روز ابو موسی در مسجد با ایشان نماز عصر داشتند امر انجام نگرفت تا اینکه مالک بن حوث اشتر نخعی وارد کوفه شد و خلافت امام ابو موسی را چون بدید و از دارالامان برین کرده و بجهت جوش نمود بجناب را قتل برانها را مذهب بنوده پیران ان جناب را دامن بخوابان نفع کافر مرناب بدیده رفیع شهادت سید حضرت امام حسن شش ماه خلافت کرد و آخر الامر معویه لشکر کشید و لشکر بجناب را بنهید و وعده و وعید متفرق ساخت و بجهت لشکرش بر آنحضرت شوه بدیدند پس جز صلح چاره نداشت با شرائط چند که معویه بانها وفا نکرد و بجناب را بصره شهادت ساخت و سائر ائمه که در زمانای خفا یا از خوف اشقیاء مخفی پنهان بودند قتل برده و قتل شدند و مع ذلك همه شهید شدند پس اگر حضرت سید الشهداء نیز مانند برادرش صلح میکرد و بجناب نمیفود مردم هر را کمان ان طیش که این بدین شیعه یکسری باطل و عاقل است لیکن بجناب با سر جد و باب دامن همت بر کردند از جان و مال و اهل و عیال بکسر گذشت فاحقیه مذهب شیعه ثابت شود و مردم بداند که اگر مذهب شیعه حق نبود بجناب از مال و حرم و اولاد برادران و نفس نفیس با ملت اعوان و حشمتی پوشید ششم اینکه در شهادت آنحضرت خط و بدین اسلام شد و از اندک و اس و انظار من البناس

مطلبین و شاکیان زیرا که مکرر بآنکه در هر سال از سر قد مطهر منور انحضرت و از مجالس تعریف انجیل
 و اطوار اصقاع و از تربت میاد که انقلد از معجزات و کرامات بعرصه ظهور و بمرسد که زبان خامه
 از تخریب انجاز است پس بر خلاف حق حقیقت بن اسلام و اثبات نبوت خاصه جناب محلی باب ظاهر و بدین
 و اشکار میشود سیمما بالنسبه بکماله که از حوزة اسلام و دین و در بلاد کفر و شرک واقع شده اند پس
 این سرحله لطف و اوضح و هویدا و پیدائست بالنسبه بعامة خلایق هفتاد این که شهادت انجیل مایه
 بجنات شیعیان و دوستان از درکات و هلاکات و ورطات و عقیبات و ذیامت و بضا غلاص
 بجنات از الوات گاهان است بسبب اندازی بر انجناب بکاء و بکاء و صریح احوال و سائر خدمات در
 اقامه غراء انحضرت هشتم این که شهادت انحضرت مایه نذر کردن کار حضرت خلایق عالم است بر آنکه ذکر محبوب
 خدا ذکر خدا است چنانچه حب محبوب خدا است پس از قرأت و تفکر در مصائب و ذکر خدا حاصل
 میشود و ذکر خدایت و مغر عبادت است بر آنکه فایده مشرب میان همه عبادات نذر کردن و عدم خفایت از معبود
 هفتاد این که چون در عالم ذکر کفار بلی که نیند ظلمت و عالم پیچیدگی بول شهادت نوری پدید آمد که ظلمت
 دفع و دفع نمود و هفتاد این که شهادت انجناب با افتاد و مردمان است ایشان در صبر و بلا یا و از نذر
 مصائب و دشمنی یا بند و از ان اعظم الطاف است یا زده هفتاد این که شهادت انحضرت مایه معرفت مردمان است
 بایشان که چگونه با عظم بلیات مبتلا میشوند باز صبر میکردند و بر شکر می فرمودند و بلا در کام ایشان
 شیرین بود و در زمانه این بلیات مایه ان میشود که کمان الوهیت در حق ایشان نشود چنانکه محمد بن ابی
 اسحق طالقانی که صدق بر او ترقی فرموده و این حدیث در کتاب کمال الدین و انجناب طبرسی و علل الشرایع
 مذکور است که گفت زید شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره الله روحه که نا شب خاص سقم حضرت
 قائم عجل الله فرجه بود نشسته بودیم با جماعتی که در میان ایشان علی بن عیسی قمی بود پس برخواست
 مردی بنویس ابوالقاسم حسین بن روح پس گفت مرا وید که اراده دارم که سؤال کنم نوراً از چیزی پس ابوالقاسم
 حسین بن روح گفت که سؤال کن از هر چه میخواهی پس بول نمرد گفت که خبر ده مرا از حسین بن علی ع ایا ما و دست
 خدا بود شیخ ابوالقاسم حسین بن روح گفت بلی اتمرد گفت خبر ده مرا از فائل انجناب لعنه الله ایا او دشمن
 بود شیخ ابوالقاسم گفت اتمرد گفت که ایا جاث است که مسلم کند خدا دشمن خود را بر دست خود پس گفت
 شیخ ابوالقاسم قدس سره الله روحه که بفهم از من آنچه را که برای تو میگویم بدان که بدستی که خدای عزوجل خطای
 می کند مرد را بایشان عیان که او را به بیند و مشافهه می کند ایشان را بسبب گفتن و انقلد است که خدای عزوجل
 بر آن بکشد بسبب ایشان پنجمی از جنس ایشان که بشری است مثل ایشان پس اگر می بکشد بسبب ایشان پنجمی
 از غیر صفای ایشان و غیر صورت ایشان هر اینه پنجمی از تنفر منهودند و قبول نمینمودند از ان پنجمی از ان
 پنجمی از آمدن از انجلس مردمان بودند میخوردند طعام را و در بازارها راه میرفتند لهذا مردمان گفتند
 که شما مانند ما انسان میباشد پس ما از شما این دعوی پنجمی را قبول نمی کنیم تا اینکه بیاورید برای ما چیزی را
 که ما بخریم از او و ان داشته باشیم پس انوقت میدانیم که شما انخصوص میباشید که ما بخریم که ما نذر
 ان ندانیم پس گردانید خدای عزوجل برای ایشان معجزاتی که خلایق از اتیان بان عاجز باشند پس بعضی از ان
 پنجمی از کسی بود که بعد از ان بلاغ و انداز و اعراض طوفان او و در سر غرق شد هر که تفرقه و سرکشی و طغیان
 و زید و بعضی از پنجمی از کسی بود که او را در اشغال نداشتند پس اشش بر او سر و سلامت شد و بعضی
 ایشان کسی بود که از سنک سخت شمر بر او و در و پستان ان شهر جاری است و بعضی از ایشان کسی بود که در
 برای او شکافته شد و برای او از سنک چشمه پیرون آمد و برای او عصا خشک از دهانش که فرو میرفت
 سحر ایشان را و بعضی از ایشان کسی بود که شفا داد کور مادر زاد و بر صحرار او زنده کرد و مرده را باذن خدای

و مستفاد است

مردمان از ان

حال ایشان را خبر میداد با چهره مضطرب و اندامی که در آنجا نهاده بود و بعضی ایشان کسی بود که ماه
 نیامی و شکاف در دهان او با او تکلم نمودند مانند شتر و گاو و غیره از اینها پس چون پیچیدند مانند این شتران با او رفتند
 و عاجز شدند خلقی که در میان ایشان از این که مثل ایشان میبودند و از خدا بیخالی و لطف او بیرون گشتند
 و حکمت خدای تعالی آن شد که کس را نیند پیچید از اینها پس چون پیچیدند از احوال غالب در بعضی از احوال غلبه
 و در حالی ظاهر در حالی معهود و اکثر ایشان از احوال غالب تا هر یک را نیند و مبتلا نمیشدند و اینها
 نمی نمود هر آینه مردمان قائل بخدای پیچید می شدند نه الوهیت خدای تعالی و هر آینه شناخته نمی شد قضیت
 هر ایشان بر بلا و محنت و اختیار و لیکن کس را نیند خدای تعالی احوال پیچید را مانند احوال غیر ایشان تا آن پیچید
 در حالت محنت از نمایش صابر باشد و در حال عافیت غلبه بر دشمنان شاکر باشند و در احوال تواضع
 باشند و شکسته نفس باشند و متوکل شوند و شاکر باشند و بزرگ نمیشوند و پیچیدند و تا بلندند بندگان
 برای ایشان خدای است که خالق ایشان و مدبر ایشان است پس عبادت کنند ایشان را و طاعت و پیروی کنند
 پیچیدان خدا را و تاجت خدا ثابت شود بر کسی که در باره ایشان بجا و ذکر و از دعا نمود و بوی ایشان
 یا معاند و مخالفست معصیان نمود و انکار کرد با آنچه پیچیدان او را آوردند و ناهلاک شود هر که هلاک میشود
 از روی جحش و دلیل و هدایت بیابد هر که هدایت می یابد از روی جحش و دلیل محمد بن ابراهیم بن اسحق طالق
 گوید که صبح آن روز که را به پیچید شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفته و حال این که در دلد گرفته بودم که از
 او سوال کنم که این شخصی که در بر تو و مغلوبیت اولیاء الله فرمودی از پیش گرفته و یا اینکه از جحش خدا شنیده
 پس هنوز سوال نکردم شیخ ابوالقاسم ابتداء کردند پس فرمود ای محمد بن ابراهیم هر آینه اگر از اسمان بیقیم پس
 مرا بر باید و یا باد مرا بمکان بعید بیندازد و دست تراست بسوی من از این که بگویم در دین خدا برای من
 نزد نفس خودم بلکه این سخن از اصل مسموع از جحش است عجل الله فرجه و بر طبق این روایت روایات دیگر
 نیز هست که مردی است در کتاب بحار الانوار و غیر آن میزند هم این که بسیار می کند بسبب ظهور از کرامت
 از سر فلان انتخاب غراخانه او که مشاهده نمودند بخت اسلام مشتربند چنانچه در معطای همین کتاب آمده
 از آن مرد که خواهد شد چهاردهم این که هر یک از ائمه نظر بکافی محمود که جبرئیل از اسمان آورد مکلف
 بشکلی خاص بود و در عهد امام خود آن مهتر را باز کردند و بان عمل نمودند فصلی در مسدود بنابرین
 و در جمیع مشایید مضایب و مخفی اطاعت فلان که بجا بخت سید الشهداء بدان که از اعظم لطف بجا
 و موافقت باینکه ابتداء حضرت سید الشهداء است که بالشبه بعامه ناس لطف است مایه رقت قلوب بکا
 عیون میباشند معلوم است که تقوی در نهایت اخلاص می باشند ناس مانند معان طلاق و فقر میباشند
 و هر کس در حق بر یک چیزی میسوزد تارفت قلب باعث جبران اشک شود لهذا بعضی از اشخاص هستند که از قتل
 دل ایشان بدد میاید و بعضی هستند که از زخم دل ایشان میسوزد و بعضی هستند که از این جهت دل ایشان
 نمیسوزد بلکه از تشنگی دلش میسوزد سبب تشنگی زبان و کودکان و بیهمان پدید و بعضی باشند که از این
 جهات محزون نمی شوند لیکن از تشنگی کودکان نمکین می گردند و برخی باشند که از تشنگی تشنه در آب نشوین
 از دل ایشان میسوزد و بعضی باشند که از برای اینها دلشان بدد نمی آید لیکن از مبتل شدن می بجز او
 مانند ارشدان تاز عرو دل ایشان میسوزد بسا باشد که از اینها دلشان نمیسوزد لیکن از اسیر شدن تاز
 پیچیده و تاراج کردن چادر و مجروح و خلخال و بریدمان بسن اناسیران و در پیچید نمودن ان زنان دل ایشان
 میسوزد و بسا باشد که از این هم چندان متاثر نمیشود و لیکن از این که سر بر بالای میزند کنند و شهرت بشود
 دیار بدیاب بگردانند کاهی بر بخارش گذارند و کاهی در میان بازار و کوچه بر دوش او بزنند و کاهی
 بر در خانه او میزنند و کاهی در دوش او میزنند و کاهی در دوش او میزنند و کاهی در دوش او میزنند و کاهی در دوش او میزنند

در بیان
 این که
 بعضی
 از
 اینها
 است

و کاهی چو بچها بر لب دینای سربیده زدند و کاهی بر سر نشانه سنگ کردند و لها سوخته میشود و کاه
 باشد که از شحات و سر لاش دشمن با سیران دلهاسوخته میشود و بغیر مردانگی نمیکند و کاه باشد که
 از نیزه زدن بر آستان اسیران و پختن کودکان و بیثمان مانند برک خزان در اطراف بیابان دلهابد و
 میاید کاه باشد که از دفن نکردن بدنهای کشتگان و در بیابان انداختن ایشان باعث کرم میشود
 و کاه باشد که از اسب و ایندن بر اجشاشهیدان و سوده کردن ایشان در زیر ستم ستودان مایه خرن
 سوزش دل میشود و کاه باشد که از آمدن و مردمان با ستم قبایل اسیران باطل شادی و بوقی بشارت و
 کوس با نهایت عیش و طرب مایه سوزش دلهای شیعیان می کرد و دوسا باشد که از اینها مینا نمیشود لیکن
 از بریدن سر از قفا خواهد نهایت ملول شدن بر آنکه اگر سر از حلقوم جدا نماید حلقوم چون ظاهر
 بپوست چسبیده است بعضی بر بدن حلقوم او می میرد و مقتول لحت میشود ولیکن سر از قفا بر بدن مینماید
 است که پوست و گوشت در کهای دینا و استخوان بریده شود تا حلقوم رسد و آنگاه کاهی از دهه صریح بر بدن
 نهایت موجب ننگه میشود و بسا باشد که پدر پسر و جوانش را که هنوز داماد نشده در خالت احضار میکنند
 و بر سر نشاندند در خالته که تشنه کام و بدنش پاره پاره و اعضایش غرق خون باشد مایه کدر و حزن
 میشود و بسا باشد که برادر برادرش را آغشته در خون بر بدن نهایت ملولی شود پس چنان شد که هیچ
 بشداید نبوده باشد بخت و داده تا همه کس مشاگر شوند فصل سوم در حمل بعضی از فقرات مشکله
 بعضی از اخبار ثواب یاران در حیل صحیح محمد بن سنان از مفصل بن عمر روایت داشته در حیل طوبی
 از حضرت شانی فرمود در زمانیکه زیارت کئی حضرت امیر المؤمنین پس بد آنکه تون یار نکند
 عظام ادم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب با نا ایتجا کفر فرمود پس در زمانی که حاضر شدی در حیل
 بنحیف پس زیارت کن عظام ادم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب پس بد و شی که تون زیارت کنند اگر
 اولین و آخرین ائمه اخر حیدیت و این حدیث شریف از معابد بن بابیه ادراک او ساطع است و بواجب از
 ادراک آن که چرا ادم را تعبیر بظام با اینکه بدن انبیا و اولیاء نظر را بخیر پوسیده نمیشود و در نوح
 تعبیر بدن فرمود و در امیر المؤمنین تعبیر مجسم فرمود و ندیدم کسی که در مقام حیلان برآمد با
 و آنچه بخاطر فائز بن قاصر میرسد این است که اما در ادم تعبیر بظام نمون از چند جهت است یکی
 اینکه عظام قوام ابدان و عمارت قالب بنیان انسان است و اخر چیزی است که از انسان پوسیده میشود و از اعضا
 و اجزاء در میان فیر چنانکه قول حضرت زکریا ربانی قد و هن العظم متی بران کواه است پس تعبیر بظام
 از باب تعبیر مجسم است بحکم رب بن اجزاء آن در همانکه تعبیر بظام در ادم بواسطه آن است که ابوالصمیر
 و در اخبار وارد شده است که نطفه که منعقل میگردد در رحم مادر بعضی از اجزاء آن از مادر است
 مانند گوش و بعضی از اجزاء آن مکشایس از پدر یعنی تکون آن از ماده پدره منوئید پدر میشود و
 استخوان پس با این اعتبار تعبیر بظام فرمود زیرا که عظام ابدان اموات از اولاد ادم مکشایس عظام
 ادم است بلکه ممکن است اینکه گفته شود که مراد از این فقره شریفه اینکه زیارت حضرت امیر المؤمنین
 فی الحقیقه زیارت عظام ادم خواهد بود سو ما اینکه تعبیر بظام بواسطه آن است که وارد شده است
 در بعضی از اخبار اینکه بدن ادم بواسطه صدور ترک اولی پوسیده شده است و غیر استخوانهای
 جناب باقی ماند هم چنانکه یوسف صدیق در هنگام استقبال شیخ الالبانیاه پدرش یعقوب پیغمبر از اسب
 پیاده نشد زیرا که وزد او با کشتند که پیاده شدن منافی با صولت و سطوت سلطنت است لیکن حضرت
 یعقوب پیاده شد از بدن حضرت یوسف بواسطه نزول احترام پدر پوسید استخوانهایش باقی ماند
 و بهمن واسطه آنکه کشتیهای سنه ایشان در نور جدل شد و آنها پیغمبر بودند که در صلب او بودند

در بیان
 بعضی از
 فقرات مشکله
 بعضی از
 اخبار ثواب
 یاران در
 حیل صحیح
 محمد بن
 سنان از
 مفصل بن
 عمر روایت
 داشته در
 حیل طوبی
 از حضرت
 شانی فرمود
 در زمانیکه
 زیارت کئی
 حضرت امیر
 المؤمنین پس
 بد آنکه تون
 یار نکند

و خدا این عالمی پیغمبری و رفیقه او قرار نداد و اما تعجب میکند در نوح و تعبیر مجسم در حق علی بن ابیطالب و پس
 بنا بر قول باینکه جسم و بدن ترادف است چنانچه ظاهر جمیع لغویان است پس بداند که اختلاف و تعبیر
 محمول شود بر تقی و در عبارت و اما بنا بر قول تیرادف جسد بدن هم چنانکه ظاهر میشود از بعضی از
 لغویان پس بدن صورتی است که گویند چنانکه یکی از معانی جسد نیز همین است برای محمول است قول
 خدا تعالی فخرجهم من جلا جسد یعنی صورت بدن روح و قول خدا تعالی فالتینا علی کسبیه جسد است
 این هنگامی که گوئیم که تعبیر بدن در حضرت نوح برای آن است که اشاره شود بخلاف بدن نوح از روح بخلاف
 علی بن ابیطالب که روح او حاظه مجسم و دارد بجهت قول خدا تعالی لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
 بل انهم هم بين روح مبارک جنات لوی و علوی بجهت تفریق و کلیت مقام ولایت و مبسوطیت و قرب بمبدی
 حضرت خیا صلیت تواند که در قلوب متعلقه مدبر و منصرف و متعلق باشد هم در ابدان مثالیة بر خیزد
 و بدن نشاء دنیا و به تعلق کبر چنانچه هر کسی در حالت احضار از مؤمن و کافر علی دایمی بیند یا این
 که در زمان واحد از شرق تا غرب بسا باشد که چندین هزار نفس میرند و هم علی دایمی بیند چنانکه در
 دیوان بلاغت بدینان انحضرت میفرماید یا حادهم ان من یمن برنی من مؤمن او منافق قبله یعنی
 طریقه و اعرفه بنعته واسمه و مفعلا و انت عند القراط معترضی فلا یخف عثره ولا ذللا اقول للناد
 حین توقف للعرض ذریه لا تفرج الر جلا ذریه لا تفرج ان له جلا یجمل الوصی متصلا اسفیک من یز
 علی ظما ناله الحلا و العسل قول علی بحارث عجب کم ثم ايجوز لرجلا پس انحضرت مانند قاضی عالمیه
 است که هر کس در اوقات و در خانه خود او دایمی بیند این نظر از باب دفع استبعاد بود و الا فاهمیت
 و کلیت اقناب و جنب حاظه انجذاب مانند سر بآب است استغفر الله من التظیر اما آنچه سید
 مرتضی علم الهدی فرموده اند که جسم واحد دان واحد در حال متعدده و امکانه مختلفه نتواند ممکن
 باشد در اوردیدن هر انسان او را در حالت احضار عبارت از بدن ثمری و لاینا و است پس این کلام
 بسا دور از تحقیق و ناشی از عدم فهم سرائف نور و لایست در جمیع ذرات موجودات و معلوم است
 اثمه هتک در دم در بجهت امکان مکان دارند هر فضی که از مبدأ قیاسا فاضله میشود اول بایشان میرسد
 و از ایشان بامکانیان سرائف می کشد این لا بد است از کلیت و حاظه و قهاریت فلذا مقام ایشان مقام شریف
 است که مقام فعل است فعل حاظه بر مفعول دارد و وقعه حدیث شریف سخن مشیه الله بر این گوید
 فوای خیر انما یاری السلام علی محال مشیه الله شاهد صدق است و اول خلوا هر اخبار تاویل
 علیل است چنانکه در خبر است که انجذاب یک شیء در چهل منزل می باشد بود مع ذلک همان شب در خانه زین
 شریف میداشتند هم چنین در جنگ بصره طلحه میگفت که علی مرا کشت بلکه همه مقتولین را کشت
 گفتند چگونه میشود گفت نمی بینی علی در هوا و خلف بمین و یسار و قدام است چنانکه همین حدیث
 این جمیع و تساو و کتاب مجلی نوشته و وجه دیگر محتمل است و ان این است که بنا بقول صلیت
 البحرین که جسم هر شخص مددک است بکسرا و ممله پس اطلاق جسم بجهت ابدال خواهد بود و جسم علی
 مددک بود بخلاف بدن نوح بسبب ان نفس بر مفعول و وجه دیگر نیز محتمل است و او است که جسم را جسم
 می گویند باعتبار عظم و بزرگی چنانکه گفته میشود جسم جسمه چنانکه ظاهر قول خلیل محمدرضا
 پس در این هنگام جسم را بر حضرت علی استعمال نمودن باعتبار عظم معنوی خواهد بود و محتمل است
 که گوئیم بدن ماسوی اس و اطراف گویند و بدن فیص مشعرا از این معنی است پس بنا بر این شاید جسم
 علی محسوس گشتن در فیه حمادی بدن نوح و از تراست از فام علی بن ابیطالب و محتمل است که بدن
 یعنی عظم امله است چنانکه در حدیث است کان الباقع باذنا بعد انجذاب جسم بزرگی داشته است

پس تغییر نوح را بدن برای عظیم صورتی بدن مبارک حضرت نوح است و محتمل است بنا بر قول بعضی
 میان بدن و جسم چنانکه ظاهر میشود از کلام بعضی از مشاهیر لغویین که گفت الجسم چنانچه البدن بر
 جسم اکثر سهواً خواهد بود زیرا که شامل است اجزاء فضلیه و اصلیه و اگر حاصل شده اند از نقطه متوق
 و شامل است طویات اجزائی را که حیوان حلول در آنها نموده است مانند مو و ناخن و امثال آن بخلاف
 بدن و مؤید این فهم عرفی است زیرا که محیه امثال از اجسامی گویند لیکن بدن نمی گویند پس گفته میشود که
 محیه بدن است هر که انکار این معنی کرده مکاره نموده است پس در این هنگام می گوئیم شاید مراد آن با
 که بعضی از اجزاء جسم نوح از مو و طویات امثال آن پوسیده شد و در قبر بدنش باقی ماند بخلاف سید
 اوصیاء علیه الاف تحیه و ثناء که جبهش لطف اجسام است بلکه جبهش لطف از سائر ارواح و نفوس است
 و مساوی است در این حکم اجزاء عاقله الحیوان اجزاء مالا حله الحیوان اجزاء غیر انهای پس پوسیده که
 بجسم انجذاب ندهد بلکه هم از اجزاء در قبر باقی است و مؤید این معنی است که اگر کسی بدنش لاغر شود
 می گوید بدن من لاغر شد و نمی گوید جسم من لاغر شد و بونس بر این وجهی قصری گفته است که داخل
 شد در مدینه پس خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که خدمت شما رسیدم و حال این که
 زیارت نفودم قریب امیر المؤمنین الانجذاب فرمود که بدکاری کردی یا زیارت نمی نمائی کسی با که خدا
 او را زیارت می کند با ملائکه و پیغمبران زیارت می کنند او را و زیارت می نمایند مؤمنین او را عرض کرد
 فدای تو شوم چنین ندانسته بودم انجذاب فرمود که بدان که امیر المؤمنین در نزد خدا بیغالی فضل
 از همه ائمه و بر اهل و است ثواب اعمال ائمه و بر ملا عمل فضیلت اده میشود و این حد از جمله عواید
 و مشکلات است ندیدم کسی را که از احل کرده باشد راه اشکال اینکه زیارت بمعنی حضور است
 بر و فعل مضارع است دلالت بر استمرار بخند می دارد باین که خدای تعالی همیشه همه جا حاضر است
 و تخصیص بقبل امیر المؤمنین ندارد و حد این حد شریف است که زیارت عبارت از حضور است و شکی
 نیست در اینکه زیارت در نزد مقابله با نزد و یا فیضان از نزد و بر اثر میشود و یا حاصل میشود فیضان
 ز اثر یکی نزد و یا فیضان از طرفین میشود بدو اعتبار و بدو جهت کاهی افاضه و استفاضه هیچ یک
 حاصل نمیشود برای عدم حصول استعداد در طرفین یا طرف اثر یا اثر رجوع این سخن را دانستی پس
 مراد از زیارت خدا یا زیارت پندار کان مقرب خدا است هم چنانکه اسف خزن و ثمر و دیگر طسوس
 بخدا است راده میشود بانها اسف خزن و سر و دیگر یکی از مقربان خدا یعنی و یا این که مراد افاضه
 فیض است یعنی خدای تعالی افاضه فیوضات بالنسبه با امیر المؤمنین می کند مثل افاضه ز اثر بالنسبه
 پس که میاری شد از او راده غایب شد مانند رحمت که وضع شد برای قف قلب خدای تعالی را
 قلب نیست پس مراد غایب است که بر قف قلب مرتب میشود و مؤید اول است حدیثی که چون
 بند مؤمن را بفر کذا رند خدا تعالی مجبر بل می فراید که بند مؤمن من تنها و غیر می اندازد است
 عرض میکنند که مرا بفرماید که بروم و انیس او شوم حضرتعالی میفرماید که من خود انیس او میشود و شکی
 نیست که خدا تعالی جسم نیست که بیاید و انیس قیث شود بلکه یکی از مقربان خود را که حضرت سید
 الشهداء باشد میفرماید و از نور روی مبارک آن در قبر مؤمن منور می گردد و بان ملا لطف
 منادمت مشغول می گردد که یاد در انوقت می بینی که بر سر مبارک انجذاب مشکله هست آن مکان ضرب
 شمشیر مالک بن سیر کنگ است که از آن ضرب عمامه پیغمبر را زخوشدا انجذاب فرمود که باین دست خود
 و نیا ساهی پس عنان تکاور را مجانب همگاه معطف ساخت و از خواهران کنه خواست و آن زخم
 به دست چون زینب برادر با جان برابرش را بان حال مشاهده نمود که پیران درید و سبلی بر صورت

میراث
 نفع

مؤمن

خود ز انجانب مرود مهلا بافت المرقی ارام باش بدختر رضی جوا انیقلد کره می کنی فیض عرصر کره
 تو هم ارام باش تاروی تو را سپهر بدیم و از روی تو نوشته بردارم مهلا ای فی الملمات هنیئة لیتره منی لوعه
 و غلیل و تو هم ای برادر پیش از مرگ ارام بگیر در اندک زمانی تا از دیدن روی تو سوزش سینه بخورد
 سر نهام و از کتاب کامل الزیارة انحضرت رضایت روایت داشته که هر که خبر پدرم را بعد از زیارت کند
 انا است که زیارت قبر پیغمبر کرده باشد جز آنیکه برای پیغمبر امیر المؤمنین فضیلت ایشان است پس از آن فرمود
 که هر که زیارت کند قبر حضرت سید الشهداء و از دست فرات میباید مانند کسی که زیارت نماید خدا داد
 عرش بالای کرسی خدا و این حدیث نیز در نهایت خلافاست قول انجانب فوق کر سیه احتمالات از دارد که فید
 توضیحی باشد و حنف باشد برای قولش در عرشه یعنی آن عرشی که بر بالای کرسی است و احتمال دارد که
 حال باشد برای قولش که زار الله یعنی انحضرت را همانند کسی است که زیارت کند خدا تعالی داد عرش
 خدا در عالمی که زار الله کره می باشد قول انجانب که زیارت از فقرات مفصله است و توجه آن از
 حدیث متقدم مفهوم میشود و اجمالاً آنیکه غرض از زیارت افاضه فیض از روح نر و راست بسوی ناثر یا
 بعکس پس زیارت و حضور مانند این است که مقابل و بخود نکر واری بسا باشد که مفاضات و تقاضای
 و افاضه و استغاضه از طرفین محقق می یابد بحسب تعدیل و شکی در این نیست که بکن از الله بر حقیقت
 نیست بر آنکه خدا جسم و جهانی نیست و در جهت نیست بر شئی نیست مکانی نیست پس مراد از زیارت خدا قرب
 معنوی است که حاصل میشود برای بنده بالنسبه بمکان دل من و افاضه فیض از مبداء فیاض بسوی نفس عبد
 و روح عبد و جمیع شئون عبد حاصل میشود و شکی نیست که آنیکه قرب عرش و کره می موجب شد افاضه
 از مفضل است پس بر آنکه در آن هنگام نفس را اتصال حاصل میشود بنفوس ملک که و عقول فعال پس مراد از
 حدیث آن است که زیارت حسن مرتب میشود بر زیارت خدا از قرب معنوی و در خبر جناب بن سدره کور
 آنکه گفت خدا حضرت صفاتی عرض کردم که چه میفرماید در زیارت حسن تع که بهار سیده است
 بعضی که گفت برابر است با یک حج و یک عمره پس انجانب فرمود که چه قدر مشکل است این حدیث ما
 تعدیل هذا کله برابر با همه آن نیست لیکن او را زیارت کنید و او را جفا نکنید پس بدین معنی که انجانب
 بزرگ جوانان اهل بهشت است و شبیه میجی بن زکریا است بر انحضرت و میجی بن زکریا اسمانها و زمین
 کریمت و این حدیث منافی است با اخباریکه دلالت دارد بر این که زیارت انحضرت پیشر از یک حج ثواب دارد
 میما حدیث عایشه که پیغمبر فرمود که هر که حسن را زیارت کند ثواب یک حج مراد دارد عایشه عرض کرد
 یک حج انجانب فرمود و حج من عایشه عرض کرد و حج انجانب فرمود سه حج پس عایشه تعجب میکرد و
 انجانب یاد می کرد ثابته نو حج رسانید پس عایشه ساکت شد و با اعتقاد اینکه اگر عایشه باز تعجب میکرد
 انحضرت علاوه می کرد بحج از جناب بن سدره صریح محمول است بر نفیة یا اینکه مراد آن حج و آن عمره است
 که واجب باشند یا آنکه مراد آن است که این حکم برای کسی است مکانش نزدیک تر باشد مثلاً آنیکه در کربلا باشد
 یا آنیکه حرف است فیهام در کلام محذوف باشد یعنی با برابری نمی کند پس استفهام برای تو بیچ و انکار خواهد
 بود و یا آنیکه کلمه مانافیه باشد پس حاصل معنی چنان میشود که برابر نیست زیارت حج و عمره و بلکه
 زیارت افضل است پس نفی راجع بمعادله است لیکن نه باعتبار نقصان زیارت بلکه باعتبار نقصان حج
 و عمره و مؤید این معنی است قول انجانب در صدد این حدیث است که ما اصعب هذا الحدیث اما اختلاف
 اختلاف اخبار در حدیث ثواب زیارت پس آن منکر است بر اختلافی تا اثر بر انجانبیت قرب مکان و بعد از آن
 و توسط و انجانبیت حرارت هوا و بر دشت مبتلا شدن تا اثر به نفیة و ستم مخالفین و سرتک اموال و
 هلاک نفوس و موت اهل عیال و والد و ولد و بخوان و از حیثیت رجاء معرفت زائر با مقام و ادعای

فیض عرصر کره
 زیارت قبر پیغمبر

در اخبار
 جناب بن سدره

فیض عرصر کره
 زیارت قبر پیغمبر

مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء
لاہور

[illegible]

چنین البته بشریعت غرام است بلی جماعتی از علماء سنت در میان حدیث تغییر پیدا کرده اند و در
 کتب خود شان باین طور ثبت ضبط نموده اند که رسول الله ص فرموده من یوم الخیر افضل من عبادة الله
 الیوم الله و یوم یوم و ایشان از این تعبیر ثبت بل این است که نمی خواهند اقرآن کنند باین که یکصد مرتبه یا هر چند
 در حدیث آمده است و ای جمیع طوائف و ذوات جنت جمیع طوائف انزل از خلقت آدم تا انقضای عالم خوا
 عباد ما فی این راه و او می آید باشد و خواهد عبادت غیر آنها باشد گفت این غلط است صحیح همان است که اول ذکر
 شد یعنی ضریح علی یوم الخیر افضل من عبادة الله و بعد گفتیم مقدمه ای که سید المرسلین هر چه
 در هر مقامی از مقامات فرموده است صدق و مطابق واقع است پس گفتیم در ذکر او اقلیدی یا بر اینجا
 کذب غرافی که مطابق واقع نباشد بخوبی می دانید گفت حاشا کلام کلان که هر چه از آن بزرگوار فرمود
 است صدق و راست است مطابق واقع است زیرا که حقیقت در شان آن بزرگوار فرموده است که و ما یطوق
 غیر الله و یوم الخیر و بعد گفتیم مقدمه ای که سید المرسلین افضل است یا
 ضریح امیر المؤمنین در روز خندق پس در آن سکونت اختیار نمودیم گفت محل سکونت نیست البته یا شجره
 رسول الله افضل است از ضریح امیر المؤمنین در روز خندق چنانچه از تفسیر مقدمه اولی این تمسید
 گفتیم چون این مقدمه تمسید شد بداند که یک و زجانب سید المرسلین در در توفیق عایشه در منزل او
 بود و سید الشهداء در آنوقت طفل بود اهلش با هم می رفت رسول الله او را با عایشه گرفته
 بسینه میارکش چسبیده بسینه میبوسید بسینه ای بوفیق عایشه عرض کرد باینکه انت واتی یا رسول
 الله ما احبناک بهذا الغلام ای پیغمبر خدا چه قدر این پسر تو را خوش می آید پس آنحضرت فرمود ای عایشه
 ایای تو نمیدانی این پاره قلب من و جگر کوشه من و ریحانه من است پس آنحضرت کرد بگریه و زاری نمود
 و گریه و زاری شدید نمود پس عایشه گفت باینکه انت واتی یا رسول الله این چه وقت گریه و زاری نمودی
 و الان شما باین پاره قلب جگر کوشه خودت مسرور بودی و فرخنده ای پس آنحضرت آه کشید فرمود که ای
 عایشه متذکر شدم که بنیت شهادت این منظوم را و این توضیح که از بدن شریفش میبوسیدم و می نوشیدم
 جاهای شمشیرها و نیزه ها و تیرهای بنی امیه است پس عایشه گفت که ایای این حسین دایمی گشتند پس آنحضرت
 فرمود بلی ای عایشه او را طاقه انامت من می کشند در حالیکه نشسته لب شکم گرفته باشد و حضرت عالی
 شفاعت مرا بآنها خواهد نصیب فرمود پس بعد از آن فرمود ای عایشه طوبی لمرزاه بعد شهادت نه
 خوشا باحوال آنکس خوشا باحوال آنکس که زیارت کند حسین را بعد از شهادتش عایشه عرض کرد که چه
 ثواب است برای آنکسی که حسین را زیارت کند پس آنحضرت فرمود اجر و ثواب یک حج مرابان زیارت کنند پس
 حسین میدهند پس عایشه چون این سخن را شنید بسینه ای پیغمبر نمود نظر باینکه عایشه میداد که یک حج سو
 الله افضل است از جمیع عبادات جمیع طوائف جنت و جمیع طوائف انزل از خلقت آدم تا انقضای عالم
 پس عایشه در مقام تعجب و استعجاب گفت ایای ثواب یک حج تو بزرگتر از حسین حق تعالی میدهد پس آنحضرت فرمود
 بله دو حج از حجهای من یعنی بلکه ثواب اجر دو حج مرا با میدهند باز عایشه در مقام انکار و استبعاد
 گفت دو حج از حجهای تو پس آنحضرت فرمود بلکه چهار حج از حجهای من و بهمن منوال عایشه تعجب و استعجاب
 می نمود و رسول الله در لاف و ضعف سابق یعنی و برابر سابق را ذکر می نمود تا اینکه رسید کلام رسول
 الله باینکه ثواب چهار حج از حجهای مرا دارد باز عایشه تعجب میکرد و مکرر کرد پس آنحضرت فرمود بلکه نود
 حج از حجهای من با ثواب نود عمره من با میدهند پس آنوقت عایشه ساکت گشت چون کلام در این حدیث
 با پیغمبر رسید فردا رکعت مولای من افندی من برای من یک اشکال یک شبهه عارض شد و واجب
 که این اشکال این شبهه را زایل بکنید و حاصل این اشکال این است که چون در مقدمه دوم ذکر شد

که رسول الله کذب اگر این که من آنچه مطابق واقع نیست باز نیست من در همه علماء اسلام بودی
 حدیث رسول الله اول فرمود یک حجر از حجهای من پستی طور میشود که بیست حج استیعا عایشه رسول
 الله اضراب نموده بفرماید بلکه دو حج از حجهای من پیرا اگر زائر قبر سید الشهداء مستحق و بسیار باشد
 و اگر یک حج رسول الله بود بسیار تنگوار استیعا عایشه مستحق و من اهل ثواب حج پیغمبر خواهد
 شد هم چنین تا با هر کلام مبارکش و از همه مشکل تر کثرت اضراب است یعنی او یک کوفته تا خود حج چه
 قدر اضراب بلفظ یک افسه است پس گفتیم دفتر دارا فکلی خوب ملتفت شد افلا خوب دقت نموده اند
 ولیکن بحول الله تعالی و تقوی تعالی جواب شایسته وافی حاضر است حاصلش این است که رسول الله در
 این حدیث شریف اشارت فرمودند تفاوت و تفاضل درجات اثر این یعنی همه در یک درجه و در یک
 مقام نیستند این تفاوت درجات و تفاضل در ثواب بخند چیز میشود بحسب کثرت مشقت و زحمات و راه
 و وقت مشقت و زحمات بحسب بعد مکان و اثر و قرب مکان و بحسب ثقتان و استحکام معرفت و بحسب شدت
 اخلاص خلوص و فدا این نحو خلوص و نظائر و امثال اینها از حجها و اعتبارات پیران زیارت کنند که بسیار
 و بسیار باشد در مشقت و زحمات آنهان معرفت اخلاص و نحو آن که خط و غلیل استهم باشد پس ثواب زیارت
 آن یک حج رسول الله است آن شخصی که در همه اینها یعنی در معرفت اخلاص مشقت طول سفر و نحو ذلك
 بالا از همه باشد ثواب زیارت خود حج و خود عمره رسول الله و سایر مراتب یعنی از دو حج کوفته تا چهار حج
 حج برای آن اشخاص است که بالا از همه باشد ثواب زیارت آن خود حج و خود عمره رسول الله است و سایر مراتب
 یعنی از دو حج کوفته تا چهار حج حج برای آن اشخاص است که بالا از اول و پائین ترا از آخر باشند باین معنی که آن
 شخصی که در رتبه بالا از آن شخص دو حج است و ثواب چهار حج دارد و آن شخصی که بالا از آن شخص سه حج است و ثواب
 هشت حج دارد و هم چنین تا آخر مراتب قدر در چون اینها را شنید بسیار بسیار خوشنود و فرحناک شد که خداوند
 الله خیر و بعد گفتیم دفتر دارا فکلی یا معلوم شد که حاصل در ثمر و نتیجه همه این مقدمات و هم این کلمات در نزد
 شخص منصف عاقل مثلاً این چه چیز است گفت ضرب علی در روز خند افضل از عبادت ثقلین شده و یک حج
 رسول الله افضل از ضرب امیر المؤمنین در روز خند شد و اول و کمتر درجه زیارت کردن قبر سید الشهداء
 افضل از درجه ضرب امیر المؤمنین در روز خند میشود گفتیم مطلب همین طور میشود بعد از ملاحظه مقادیر
 مذکور و بعد از تأمل در این حدیث شریف لیکن بحقیق بدان که چون ضرورت بین و هم چنین اجماع
 از جمیع فرق مسلمین قائم شد بر اینکه درجه ضرب امیر المؤمنین افضل است از جمیع درجات زیارت و از آن
 معنی که زیارت زوار نیز در تحت عموم عبادت ثقلین داخل است پس حکم ضرورت و اجماع درجه زیارت شد
 ضرب امیر المؤمنین نخواهد رسید قطعا و یقینا پس لا محاله بعد از تأمل در آنچه ذکر شد معلوم میشود
 که زیارت قبر جناب سید الشهداء در ناله درجه ضرب امیر المؤمنین واقع شده پس اگر شخص منصف و
 با مرتب انصاف بدهد و خوب تأمل نماید میداند مطلب بسیار بسیار جلیل و بزرگ و بسیار بسیار دقیق و
 رفیع است چون کلام بانجام رسید قدر در شروع بکریه نمود و کوبه شدیدی کرد و خود را بر دستها
 من انداخت و دستهای بر می بوسید و بچشمش میکشید و میمالید و گریه میکرد و چون حال قدر را با این
 طور دیدم و فهمیدم که مرد دانا و منصف است فرصت غیبت انشم و گفتیم و الله بالله مؤاخذه خواهد
 بود و الله متعاضد خواهد شد دیدم رنگش متغیر شد و مضطرب گشته گفت چرا چرا چه نقصه دارد بهم گفتیم
 بدرجات مقامات زوار قبر سید الشهداء انصاف داده و اذعان نمودید همان زوار بعد از داخل شدن
 بنجاک شما یعنی دولت دوم هزار ضربه بلاها بر سرانها میاورند و قطع نظر از آن باجه و خراجهای بختی
 که از آنها میگیرند و فیکه قطاع الطریق رجله کثیر از اوقات بر سر آنها میزنند و بعضی را میکشند و بعضی را

و قله معرفت

و خدا در جبر احدی را نمی نماید و مال و امسالی ایشان را می گرداند اگر عرض حال بحکام و سخطین فرموده
 در انظر فی تمایز بخش نام مربوط میشوند بلکه بخش مذمت میشوند و بعضی آنیکه میبایست در مال ایشان
 نمایند که اقل نسلی و دلدار و هند اگر بندگان در سندانها و مانع می کنند که قطعه دارا لا مانع و الوذات بر
 و بوزیر بغداد عرض نمایند اگر اعیان نادانستان بوزیر برسد عرض حال نمایند کار سازی و علاج
 اینها را خواهد شد پس حق که در فرار ایشان را شنید بسیار بسیار عرض شده گفت انشاء الله تعالی بعد از این هم
 چنین نخواهد شد همچنین تا عاقل هم خواهد که صفت و استیجاب و از جناب سید الشهدا نخواهد رسید
 تا اینجا حاصل کلام علامه در بیان بود و مؤلف کتاب کوید که دعوی اجماع بر این که حضرت امیر المؤمنین افضل از
 زیارت زیارتین استیدان شده بود و نهایت محل اشکال است باین که این خبر در آل بران است که زیارت زیارتین
 بلکه رسول الله است حج رسول الله افضل از ضرب خنجر است قطعاً و تعارض میان این خبر حدیث عمومی
 و خصوص مطلقاً است فاضل مقدم بر عام است پس این خبر خاص اگر منجی السند معتبر باشد مقدم بر عام خواهد
 بود و دعوی اجماع مشکل است و از این پس باید دانست که اخبار پیغمبریه از باب ضرب است بلکه از باب است
 که تعارضی در میان آنها نیست پس اگر اثبات شیئی بشیئی نفعی ما علمانی کند پس در هر کلام بیان قدسی از ثواب فرمود
 بلکه با عقاید این که بخندید به نود حج نیز خصم نباشد بلکه بیا کثرت است مانند آنکه تسعیر هم سبعین مرتبه و امثال
فصل چهارم در دفع اشکال از بعضی اخبار بکاء و بکاء و اخبار فضیلت انجیل و سخنان از حضرت صادق
 العجلی مروی است که فرمودند لکل سر ثواب لا الذمعة فینا و در بعضی از اخبار باین عبارت وارد شده لکل
 شیئی ثواب ثوابی است که بحد حصص در میاید مگر اشک در مصیبت ما که ثواب آنرا از خدا کیسه احصائی توان نمود
 و بنابر اینکه لفظ سر بدل شیئی باشد معنی آن است که برای هر عمل و طاعتی که پنهان بعد از ثوابان نیز گشت
 است از آن علی که اشکارا بعمل میاید و لیکن ثوابش معجزه و شمرده میشود مگر اشک در مصیبت
 ما که احصا آن بجهت مری از عداء و نفی که ثواب آنرا خدا و حج معصومین کیسه نمینواند احصا ثوابان
 کند و ممکن است که باین نحو توجیه شود که برای هر پنهانی از جهه خفاء آن ثوابش پیش از اشکارا نمودن آن
 مگر اشک در مصیبت ما که پنهان آن ثوابش کمتر از اشکارا و یا مساوی با اشکارا است زیرا که هر چه پنهان
 نیست و سائر اعمال اشکارا کردن آن احتمال زیاده و ممکن است که بوجهی دیگر توجیه شود باین نحو که هر
 مصیبتی باینها کردن و بران صبر نمودن و جزع و فرج نمودن صواب دارد مگر در مصیبت ما که
 صبر نمودن بران و جزع نمودن ثواب ندارد و باید دانست که در این مقام دو خبر وارد شده است بر اینکه
 مکره است مگر بر حضرت سید الشهدا یکی خبری است که روایت کرده است از ابن الشیخ یعنی پسر شیخی طوسی
 که شیخ الطائفة و اعبار است از حسن بن محمد بن حسن طوسی رضی الله عنهم در کتاب مالی خود در حدیث
 خود از معوی بن وهب انحضرت صفای قدس در حدیثی که انتخاب فرمود مرشیخی را که قتل و از قبر جلد حسین
 مظلوم و دعاست یا نه باین شیخ عرض کرد که نزد یک انتخاب فرمود که زیارت کردن تو انتخاب ترا چگونه است
 آن شیخ عرض کرد که زیارت می کنم انتخاب را بلکه بسیار زیارت او می برم انتخاب فرمود که آن خونه است که خدا
 تعالی بان مطالبه می نماید پس از آن فرمود که هر جزع و بکاء مکره است و بکاء برای قتل حسین
 در خبری است که ابوالقاسم جعفر بن قولویه که از امامان شیخ صدوق است در کتاب نزار با شما خود رواه
 کرده است از ابی عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن ابی حمزه از پدرش از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که بکاء
 و جزع مکره است برای عید در هر چه جزع کند مجز که بر کردن بر حسین بن علی که در آن مایه و ثواب
 داده میشود و شکی نیست که این دو خبر معارضند با اخبار دیگر دلالت دارند بر ثواب بکاء و برای هر یک از آن
 بیست و نهمین معصومین پس که بر امیر المؤمنین و امام حسن و فاطمه و پیغمبر نظر باین دو خبر باید مکرر

در حدیثی که
 در باب ثواب

در حدیثی که
 در باب ثواب

در مجموع باشد ستمایان را بیکدیگر برای حفظ کرامت از اخبار و احوال حضرت شریعت است و این دلیل بر آنکه
 ظاهر در حدیثی باشد حال آنکه مقتضای عموماً اخبار دیگر که در این باب است تمایز مطلوبی در حدیث
 قیه است علامه در بیان احوال الله مقامه در کتاب کسب العبادات اخبار را شهادت چند جور فرموده که
 اینکه مقصود از جرح و بکاء مکرر آن است که برای مورد نبویه باشد معنی خبر آن است که هر جرح و بکاء
 مورد نبویه مکرر است برای اخر و بیه ماجور است مافیه بکاء بر سید الشهدا و این وجه در نظر مؤلف ظاهر
 ضعیف است زیرا که بکاء بقیه خلاف ظاهر است و این که مقتضای آن که است بر سید و ام و اشهر است
 که آن در هر مقام مکرر است مگر برای سید الشهدا که بر هیچ استمرار در ایام محرم الحرام باید که نه نمود و آن
 غرای مجتهد است و این وجه نیز در نظر این فقیر نقیض علی است زیرا که این هم مخصوص با تقید است
 بدون دلیل علاوه اقامه مصائب هر یک از ائمه علی الاستمرار محبوس و مطلوب است شبهه در آن نیز
 سقما اینکه هر جرح و بکاء که برای مورد اخر و بیه باشد بالا تر از آن جرح و بکاء است بحسب فضل ثواب
 مکرر جرح و بکاء بر حضرت سید الشهدا و بحسب فضل ثواب بالاتر از آنچه نیست مؤلف این کتاب کلیل است
 المصائب گوید که این اضعف وجوه است زیرا که از کتاب خلاف ظاهر است بدون قرینه یا این که محل وقوع
 بر آن است که کرامت و عبادات بمقتضای ثواب باشد و معاد در ضعیف بمعنی در کتب اصولیه مانند لسان
 الصدق و غیر آن زیاد سخن گفتیم چهارم اینکه این دو خبر محمول بر نفی باشد و این نیز ضعیف است زیرا که
 کره بر سید الشهدا نیز در نزد سخا الفین بدعت است مؤلف گوید که تحقیق در حدیث این دو حدیث است
 که بکاء بر پیغمبر و ائمه و سایر شهدا کره و جرح بر حضرت سید الشهدا است عبارت است از ذکر پیغمبر
 بر مصابی که بر سینه طینه قلب حسین وارد آمد و شکی در این نیست که مصائب پیدای حسین و مادرش
 برادرش و جدش و ذریه الهامارش و اصحاب اخبارش همه مصیبتها باشند که وارد شده اند بر حضرت سید
 الشهداء پس کره کنند بر ایشان کره کنند بر حسین خواهید بود چنانکه عکس نیز چنین یعنی کره کنند
 بر حسین کره کنند بر پدرش و مادرش و برادرش و ذریه اطهارش خواهد بود و این مغفرت نهایت قوی
 و قوی است و احسن وجوه مقدمه است بلکه همین مغفرت ظاهر این دو خبر است و از این پیش فرض مسلمی
 کوثریم که نسبت میان این دو خبر سائر اخبار عموم و خصوص من وجه است و ترجیح با سائر اخبار است
 کوثریم که نسبت میان این اکثریه علت و احتمال سند اجماع و سیره امامیه که در مصیبت هم ائمه کره
 ی کنند ایضا بدانند که در این احصا که سنه هزار و دو صد و هشتاد و هشت هجری است مقاربان اعضا
 در میاطافه شیعیه و تقبییه متداول شده است که بعضی با شبیه بنسوان حرم انجنا و بعضی با
 شبیه بر دانه و بعضی با شبیه به کفار اشرار طیارانند و در مجالس عزای بیرون میاورند و ایشان با هم کف
 و شنود می نمایند و این اختراع و بدعت و محرم است این فقیر در سالهای ام رساله در حرم تعبیر
 ام و اجمالاً ذکر آن احکام آن در این مقام مینمایم پس میگوئیم اینکه مباد امکان سیره در اقامه تعبیه شود
 چه این سیره مستحذنه است و قطعاً قبل از دو صد سال قبل از این زمان نبوده پس حجتی در آن نیست و
 مقتضای صلوات در عبادات حرمات است چه عبادات توفیقیه و احتیاج بر سید از شارع مقدس
 و چنین چیزی در شرع نیست و اطلاعات کویسین و کر باندن در مصیبت حضرت سید الشهداء منضم
 بقره شایع زمان صدر خطاب است قانون در زمان صدر خطاب بر آن جاری بود که مردان نوحه
 دیار نان نوحه کردار در مصائب احضاری نمودند و ایشان به نظم در اغلب به نثر در افعال و اوصاف از میت
 بیان می نمودند و مردم می گریستند و هرگز در هیچ زمان متداول نبوده که برای اقامه مصائب شبیه
 آن میت ابراز کرده باشند و این نحو نغزیه داری کنند و اما عموم من یکی و ابکی و بنا که الحسن فله

در حدیثی است که
 در حدیثی است که

دلالت بر مدعی ندارد زیرا که اولاً این خبر ضعیف باید بجهت انجبارش بشهرت علی شود و این خبر مانند
 امثال آن از اخبار دیگر بالنسبه به تعبیه و شبیهه منجبر بشهرت بالبدیهه نیست ثانیاً اینکه کلمه من اگر
 چه عموم دارد و هر کس را شامل است ما از عموم و شمول آن محتاطی نداریم لیکن هر کس چه کند باید
 بکاء و ابکاء کند و لفظ بکاء و ابکاء فعل است و فعل داخل در مطلقان است و عموم و شمول ندارد
 بلکه دال بر محیث حد است مطلقان منصرف با افراد شایعه زمان صدر خطاب میباشد سابقاً
 بیان کردیم که این قول که تعبیه باشد در زمان صدر خطاب شروع نداشته پس عموم کلمه من مثبت
 مدعی نخواهد بود علاوه میتوان گفت که خبر من یکی و نظائر آن در مقام اطلاق و عموم نیست بلکه
 ورود آن در مقام انشاد مرئی و اشعار و قرائن آنها است ایضاً مؤید یا معاضد اصل مقدم است
 اینکه عقلاً فیه است که شبهه عیال کسی را در مجالس محافل بیاورند خلط کثیر ملاحظه نمایند اگر چه
 در مقام عیال داری اشخص باشد و قوه عاقله بر جمیع آن حاکم و بجا عقلاً برخلاف آن استقلرباینه
 اما ذکر مصائب بر فوف منابر در مجمع اصاغر و اکابر چنین نیست و قیج نیست بلکه سیر برخلاف آن جاری
 و حکم عقلاً بر حسن ثابت است علاوه مؤید این معنی است کاذب جعلیه که در شبیهها واقع است
 خالی ز غنا غالباً نیست پس ما ملکن با اینکه لباس فرزان بر مردان و بالعکس حرام و ایضاً امر آنرا در
 انجاس با انواع زینتهای نانه اراسته با اینکه دور نیست که ولی مکلف بر منع باشد چنانکه در مس
 سواد قرآن و بخوان فیها فرموده اند که بروی منع کودکان را از آنها لازم است با اینکه بسبب انجور
 فسوف و نظیر شیهوت و بخوان در تعبیه بوقوع می پیوندد اگر چه اینها از عقاناث محرمه خارج نیست
 و علامه در بتک اعلی الله مقامه در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادات میل بجواز آن فرموده
 و تمسک بجحد وجه نموده اولاً اینکه این شبهه شبهه تحریفیه حکمیه است با عدم سبق علم اجمالی
 اصل در نزد اصولیین برائت و اباحه است چنانکه اصل در این مقام در نزد اخباریین سوی صدق
 خطر حرام است و جواب از این سخن آن است که اصل توفیقیت و توفیقیت عبادات بر این اصل دارد
 این چنانکه سابقاً بیان شد تشبیه از اعظم عبادات است عبادت متصف با باحه نمیشود و ثانیاً اس
 استدلال فرمود با پنجه ثقه الاسلام کلینی اعلی الله مقامه در کتاب وضعه از کافی روایت کرده است که
 کمیت شاعر بر حضرت صادق ع داخل شد اینجیل فرمود که ای کمیت در جلدت حسین شعری انشاد کن چون
 کمیت چند شعری در مصیبت انشاد کرد حضرت صادق ع کمر بست کر یستن شد یک و زنان انجانب اهل حر
 کر یستنند در حجران خود فریاد کشیدند پس حضرت صادق ع در میان آنها فرمود که کثیر ع ز پشت پرده درآمد
 از آن در یک بجان حجرات حرم بود و در دست آن کثیر طفلی بود که صغیر و شیر خوب بود پس او را در دامن
 امام گذاشت پس در آن هنگام شد بد شد که پسر انجانب صلا شریف او بلند شد و زنان نیز از پشت
 پرده ها در حجران صلاهای ایشان بلند شد تا اینجا حاصل حدیث بود پس علامه مددینک فرمود که
 این طفل با درد امر انجانب گذاشتن بجهت تشبیه بعلم اصغر بود که برای شد رفت کریمه کننده کان
 ان طفل با درد امر امام گذاشتند تفریر امام مانند قول و فعل او حجت و مثبت جواز بلکه استحب است
 وجوباً لزا بن استدلال واضح بلکه این از اعاجیب استدلال است زیرا که هیچ دلالت بر جواز تشبیه
 و وقوع آن ندارد بلکه در خبر دیگر نیز که قریب بانهضمون است رود یافته که انجانب فرمود هر وقت
 یک از ذریه حسین را که دیدم دلم میسوزد و وقت می کشم بجهت این خبر قضیه است در واقعه و فضا یا محال
 در صورت نظری احتمال با نجامه اجمال پوشیده میشود و از درجه استدلال مافط و هابط خواهد
 بود و ثالثاً فرمود که فطن ما میرسد که تمسک نماید با پنجه وارد شده است از اخبار که حسن انانده است

وجود شیهه
 بلکه قیج مجموع

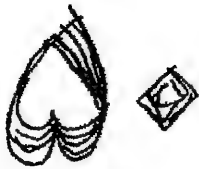
مع
 در این باب
 در حدیث

بجا می آید و مرسلین آنچه در کربلا جاد می شود بر حضرت خاتم الانبیا در عالم ظلی و مثال در مثل
 این که وارد شد که حق تعالی شاکلی بر صورت امیر المؤمنین خلق کرده و در آسمان که ملائکه هر وقت شایسته
 آنجا شوند انصورت زیارت کنند چون از این عالم بپایند شمشیر خرقه امیر المؤمنین رسید و انصورت نیز شاک
 و از او خواجه شد و جواب این نیز واضح است بلکه اینها استحضارنا باشند دلالت بر معنی ندارند احتمال آن مبرور
 که آنچه را خدا با نبیاء خود در قضیه کربلا بجهنمها بود نه با ظله و امثال و اشباح بلکه بنحو طریقی مان مانند طی مکان
 در نزد برخی از افاضل حکماء اسلام جائز است ایضا نادی الظل بوجود نیاید تطل آن نخواهد بود و اما در مثل
 نباشد مثال مقصود نیست این طلب بسیار دق است بر همان برای نهایت صحت است بجز این سخن از اشکال در
 دور و در انظار فیهاء و محققان هیچ دلالت بر جواز تعبیه و شبیه ندارد و این فیهاء ساله در حجت تعبیه بفضیل
 مرقوم نمودم اگر شبیه باشد بدینجا رجوع کنند و در وایت عامه طبرانی و کبری ابو نعیم در فضایل صحابه از امیر
 المؤمنین ع مسطور است که بنیبر فرمود که والله ما من نبی الا وولدا لانبیاء غیری ان ابنتک سید اشیا است
 الا ابی الخا لبحی و عیسی و این حدیث از مشهور است حدیثی است که الا وولدا لانبیاء معنی اینست
 که هیچ پیغمبری نبوی مگر آنکه از اولاد او بر تبه پیغمبری رسیدند غیر از من یعنی حاصل شد برای من فرزند که پیغمبر
 ولیکن ولد من افضل از انبیاء است بر آنکه پسران نواب علی و برادر جوانان طهشتی باشند مگر در وجه حال و کلام
 الا در الا این الخا لبحی و عیسی است یا بمعنی حتی پس از این حصر و ما من نبی غلبه و اکثری است من
 فضیل حدیث این حدیث را در جلد سوم کتاب مشکلات العلوم نوشته ام بدینجا رجوع کنند بدانکه در اخبار از نظر
 عامه و خاصه و در دیافنه که بخاتم ما فرمودند حسن و من و فقره اولی در نهایت وضوح
 ولیکن ثانیه خاله از اشکال نیست مرحوم علامه در بندی پنج وجه از آن توجیه کرده اقل آنیکه مقام شهادت
 کبری که حق تعالی بچاتم انبیاء اکر امت فرمود بسبب شهادت در سید الشهداء است چنانچه بعضی از اخبار
 بان و ال است پس مراد آنکه شفاعت اینجانب از حسن است و آنیکه بقاء و بن اسلام بسبب شهادت اینجانب است
 یعنی بقاء و شریعت تا روز قیامت بشهادت امام حسن است چنانکه در اسرار شهادت امام حسن بپاشد پس در
 این که بقاء و شریعت پیغمبر بواسطه شهادت امام حسن است سوگند اینیکه بقاء و صل من بسبب حسن است یعنی اینیکه
 ائمه و خلفاء پیغمبرند که ائمه تسعه باشند از سید الشهداء است و این در اخبار عامیه کاذبه موضوع است
 که معتمد منظر از سید امام مجتبی است چهارم اینکه اشاره بان باشد که حسن سبب وجود پیغمبر شد یا نه یعنی که اگر هیچ
 در فلان یا هیچ عظیم نمیشد پس اسمعبل مذکور و برای و تسلی نهانند پس پیغمبر هم موجود نمیشد پیغمبر این
 اشاره باشد بمقام طینت صلیه نورانیه ملکوتیه پس اصحاب کثا در ان مقام از نور واحد و طینت واحد باشند
 پس هم چنانکه صلی کند که از حسن از پیغمبر است صلی می کند پیغمبر هم از حسن است مؤلف گوید که در مقام
 ششم محتمل است ان اثبات غایت محبت مؤثر باشد در میان پیغمبر و حسن زیرا که در عرف عادت در
 جائیکه محبت و الفت در میان دو نفر بر حد کمال باشد یکی از آنها بد دیگری میگوید فلا نکسر از من و مرا از او هنم
 و امنیای در میان ما نیست و اینوجه بحسب قواعد لفظیه در غایت وضوح است این فیهاء در جلد دوم از کتاب
 مشکلات العلوم توجه بسیار برای انحلال این اعضا ذکر کرده ام انحلال اعضا در باب هفتم از ذکر فرمودند
 که جنات شهادت مابین شب عاشورا اصحاب را اذن داد که مرخص شوند پس جمعی گفتند بان عبارت فرموده فاطمه
 جمعا لیس علیکم منی و در اینجا موضع سؤال است باینکه جمعا با امام از واجب اجابات بر نام است پس
 چگونه امام با حه می کند ترک جمعا و اجاب آنست که جمعا بر ایشان واجب نبود زیرا که دشمن از دو برابر پیش بودند
 و شرط در وجوب جمعا نظر بر غیر قرآن است که دشمن پیش از دو برابر نباشند لهذا انتخاب ایشان از خصم رجوع
 داد اگر کوئی که جمعا البته در این مقام راجح بود سبها در مقام محافظت نفس امام که نفس پیغمبر بود و این رجحان کثر

در حدیث
 الا ابی الخا لبحی و عیسی

در حدیث
 حسن

در حدیث
 جمعا



رجحان کرد از دجانب خود بوده گوئیم که جلال و دود عاشر و اما اثر آتانه نفس با طافه بود یا نوار و این حققت
حققت و سیر بر غوالر ملکوتیه و نشانهات لاهوتیه و صفیه نفسانیه و پناهها باطنیه و تحصیل در جادیه
کشف مشی دران بود و این نوع از تدبیر اجبار و اگر ایوان نیست بلکه با اختیار مکتوب است همین وجه یک از اعمال
رفع منافعت و رسانیدن ایستادگی لاکرامه الدین چنانکه در جلال اول از توضیح التفسیر شده بدان نموده ام
بصیة عن عویصة در کتاب تاریخ دینت و از حضرت امام محمد باقر روایت کرد که حضرت سید الشهدا و پیش از کشته شدن
باقی آن خود فرمود که پیغمبر خدا این فرمود که ای پسر من زود است که من این عارف را ندانم شوی آن نصیحتی است که از اعدای
کونیند شود و اینها شهادت خواهی شد جماعتی را تو شهادت میخوانی از آنجا که نمی بیند و متوجه بداند اولاد
فرمود یا ناکونه بر داوران ما علی برهم میباشند جنگ بر نرو و برایشان اسلامت پس مرده یا شمارا پس ضم بخدا که اگر
ما را بکشند ما بری که هم پیغمبر ما را و اشکال اینکه بعد از این که از جلد بدانی ایشانرا داشته شود پس چه فضیلت
ایشانرا خواهد بود باینکه افضال اعمال مشکل تر از ان اعمال است جواب آن از جمله جبه اولی آنکه نفس و طبع
بر عود دفع بداند زنده گانه دنیا در طلب صانع اعلی است که بالانرا نصرت شمشیرها است پس جسد اخلاص و محبت
نیکو ما بر آن شد که باینکه بجای رسیدند حق آنکه در علوم عقلیه مقرب است که تحصیل حاصل محال و هم چنین نواز
علیهن مستقلین بر صفت معلول احد محال است با قطع نظر از اعضاء و اغراض و بر این بدیهه عقل بران
حاکم است پس چون در هر عضو از اعضاء افضلیت سید الشهدا و در هر جزء از اجزاء افضلیت اهل و هم و غم و خزن بر دیگر
انجذاب هیال و کایک اولاد اطباب غلبه کرده بود بخوبی که نفس را الفات بر اهل مس حله بد نشاند بلکه بر یک عضو
دو اهل که نشانزد معلول باشد تا در دنیا بدست میآید باینکه ایشانرا در دنیا مجاز شوی و قوی لهای خضر از بد کار
چنان مستغرق بودند که نفس بوجه بمس اهل جلد نمی نمود تا آنکه ادرالطن الم نماید چنانچه حضرت امیر المؤمنین
در حالت غماز چنان مستغرق شهود خضر موجود بود که تیرا از پایش کشیدند بخوبی که انجذاب ملذذ نشاند جلد
از غماز طاقت نمی آورد که آن تیرا بکشند چنانکه ایشانرا با مقام که جسم و جان را بر این فرمان امام زمان
نمایند مشغول بپاد و محصلان ملکه نمودند که اعظم از مس اهل جلد بود پس نفس را تا باین مرتبه رسانید
المران بیشتر از اهل جلد بد بود اگر چه بعضی هم بودند که بنظر توجه امام و جند بان آن نزد کار داری این تیرا
مانند عین بر بدای چنانکه مقام شفاعت توجه شفاعت و زکات است نفس حاصیاد در دنیا فایده دوده
خواهد شد می توان گفت که انجذاب کردن حق تصرف امام را از اعظم باضنها و منقضاها بوده است و چون کلام
منجرب با بنیام شد پس باینکه نیست که شمه از احوال حق من کور که بداند آنکه شهید ثانی بنیام علی بن احمد ملقب بن
الذین صاحب شرح لمعه و مسالک در بعضی از تالیفات خود در حق توقف فرموده و در اخباری آنیکه حق بالفرد
و التواتر سر راه بر امام زمان گرفته و برادر خروج نموده و نکند آنکه مرا جنت نماید باینکه امام فرمود است
از ما بدارد و جواب گفت قسم بخدا که نورانی گذارم و در شان نورانی دارم تا نوار در کوفه نیز از این زیاد بر بر
انجذاب فرمود قسم بخدا که من نور امتا بعثتی نمایم سه دفعه همین سوال و جواب میان انجذاب مکرر شد
انجذاب فرمود انجذاب مادون بعبایت بشنید چه از ما میفرماید و در جواب گفت که اگر غیر تو در میان عربی که مراد
من میفرمود من هم ذکر مادر و مبرکرم اما چه گویم در حق مادر تو که دختر پیغمبر ما است بجلالتش شد
او ندانم فطری است زیرا که انفعاد نطفه اش بر اسلام شده بود و مرتد فطری او بدارش رد دنیا اجماعا
مقبول نیست بعبایت حکام که با بد بر او جاری ساخت اگر چه احتمال غفلت و قبول تو به در آخرت میباشد
و اخبار دال بر اینکه انجذاب تو برادر او را قبول فرمود اخبار و احادیث لهذا در حق توقف میفرماید که اخبار
قبول تو به حق تو را میگوید ارد بدانی آنیکه امام تو برادر او را قبول فرمود مانند شفاعت قیامت بخوبی
خواهد شد **فصل پنجم** در بعضی اسرار و دفع اشکالات در شهادت عباد الله که معنی علی اصغر است

من ابي العباس
خليل بن
شهاب بن عطاء

ہفت روزہ

در معنی جبر
از اسماء

و در بیان چند امر مشاقل بنابر روایت بخار بلقطه قالوا اگر چه یعنی در باب مقادیر فرموده اند که جبر و اختیار
ما بپس بعد از شهادت نبی صلی الله علیه و آله و سلم می گفت لا یكون اهلون عليك من فضيل اللهم ان كنت جبراً
النصر فاجعل ذلك ما هو خير لنا يعني بلر خدا یا قتل فرزندم علی اصغر است و او را شایسته نیست بر تو آنچه
بشر صالح بچهره از خدا اگر چنین نمودی زما نصیب را پس بگردان این قتل طفل را تا خیر برای آنچه بخت است و به
ما و در بعضی از روایات مثل آنچه در کتاب اخبار الاول و اما در الاول مذکور است اینکه آنجا فرمود یارب ان
تکر خیرت عنا النصر من السماء فاجعله لنا خیراً و انتم من الظالمین حاصل اشکال اینها آن است که این منافق
دارد روایات کثیره و آورده باینکه ملائکه در چند نسخه بسیار آنجا آمدند و آنجا حضرت قبول فرمود و مثلاً
دارد بان روایتی که صحیفه از آسمان نازل و در آن مکتوب که اگر بخوانی قتل از تو بر آید پس بدین اینکه در
از سرتبه تو در نزد ما خلل و قصور و فور پیدا کند و جواب این اشکال آن است که در بعضی از نسخ آن کتب
بنده که مذکور است پس اگر یکین باشد بخواند که بر معنی مصرع مغایب است که معنی آن واضح خواهد بود و اگر یکین
باشد مخاطب مذکور خواهد بود که بخدا خطاب به نماید و جبرست و توانا مخاطب مذکور باشد و نصر مفعول به
دی تواند مغایبه مؤث باشد نصر فاعلش باشد و ثابت باعتبار آن باشد که نصر بمعنی اعانت است پس
می تواند اصل مسند با و را مؤث باشد و در چنانکه ضمیر راجع باذن را کاهی مؤث می آوردند باعتبار اینکه معنی
اذن خصص است شهادت ثانی در جلد ثانی از شرح لایحه بدین اشارت فرموده و علی التقادیر این کلام از باب
تمثیل است که بجز در مرتبه مجاز در هیئت باشد مانند آنی را که تقدم رجلا و تو غیر آخری یعنی فرستادن و
نصرت او قبول نکردن من از او امتناع داشتن و از آن مطلقان شده که تو نصرت نفرستادی چنانکه یکبار از
وجه در این ختم الله علی قلوبهم همین است یعنی از بس که منافقان ایات خدا را کوشش نکردند بنحوی شده که
مانند مهر خدا بدلهای ایشان شده چنانکه مهر خدا مستحکم و شکستن آن ممکن نیست هم چنین قبول نکردن
ایشان ایمان چنان محکم شده که توان آنرا شکستن در برابر دشمنان شهادت علی اصغر است بدانکه اکثری از
شهادت علی اصغر است بدانکه اکثری از شهادت شهادت امام در شهادت این کودک جاری است در اینجا چند
ذکر می نمایم اول اینکه عادت حضرت احدی در مقام تکلیف من باب اللطف امام جنت لیهلك من هلك عن غیر
بدین سبب خلفاء الله غایب تمام جنت را مرعی داشته اند پس عرض از عرض آنجا انظف برای عرض پدر اعدا این که
اگر شماران الواقع در دین است پس کودکان ما را بسوزن تشنگی که با خشن چرا معلوم است که عرض شما
مخصر جنت نبیا است در تمام جنت بالنسبه به جمیع خلق یعنی اگر حق با ما نبودی کودک شیر خوردن و شیر را بد
بیرا ندادن و شیر چنان پیشه نمیداد و دلش خود را پیش از پیشش می نمودم سو مرا تمام جنت با نفوس بی چرا
یعنی اگر من بحق نبودم کودک خود را در معرض قتل در نمی آوردم چهارم اینکه آنجا با شدت محبت با طفل
نخواست که بر او از بنیای ناپایدار رفقه و از او مفارقت نماید پنجم اینکه از کثرت محبت با و میخواست که آن طفل را
بد جبر رفیع شهادت رساند از سر سو بنابر روایت مقادیر آنجا بنحون کلوی آن کودک را بدست می گرفت
و بچایب اسمای انداخت و قطره از آن بر نمیکشت ستر این مطلب این که چون آن کودک مظلوم رضيع و مصیبه او
اعظم مضای بود زیرا که اکثری از شهدا دیگر را بیغ زبان و شمشیر خونچکان دمانا ز لشکر عدو آن بر میاوردند
اما این کودک را بان بیان و نه بیغ خون فشان پس اگر آن خون بر زمین میرفت مایه نزول عذاب اهل زمین می
گردید و با اینکه آن خون بواسطه عصمت آن کودک و مجاورت پیغمبر خلیفه حضرت مرتب دست بدلاهی آن جناب با
صفاء ذاتی بجهت عدم امتزاج بالوائی عوائق و علائق دنیائ در غایت اطاف بود و در حکمت حقه حقیقه مقرر
و مذکور است که اجسام لطیفه مابل بر محیط میباشند چنانکه اجسام کثیفه میل بر کن و سفلی نمایند پس آن خون
لطیف محیط میل نمود امر چهارم در دین کودک شیر خوار بنابر روایت شریف طبرسی در کتاب احتیاج اینکه آنجا شهادت

در معنی جبر
از اسماء

در معنی جبر
از اسماء

در معنی جبر
از اسماء

ما بهر دلیل در شهادت آن کودک شبهه خوانا است و در امداد با غلاف شمشیر قهری که آن کودک را در حق نموده
 و سر در حق آن کودک چند وجه است اول تلطف بزنان اهل حرم بود چون انتخاب میداشت که آنکس
 اش را اهل حرم را از قتل گاه می گذرانند پس اگر آن زن آن کودک را در آن زمان با حال مشاهده می نمودند
 و اختیار میشدند و بهم هلاکت ایشان بود از کثرت جن و فریاد و ناله و گریه که چون انتخاب میداشت که سپاه
 بر اجتناب از کشتن آن اسب میشدند و آن کودک بسیار نازک و لطیف بود طاق ستم ستودان نداشت بر او تهم
 فرمود و او را در حق نموده که از آن سال می ماند ستمی اینکه میباید برای ستم شدن آن کودک از ستم ستودان
 عذاب بر اهل زمین نازل شود چهارم اینکه چون میداشت که سرها را جدا و بر نیزه ها و شهر شهر و دیار دیار
 می گردانند پس اگر سر آن کودک بر بالای نیزه مهرقت نماید مشک اهل اسلام در نزد سائر ادیان میگردید
 و قیصر در بعضی از مرآت گفته ام زهر پوش لب خوش و دل بجوش اصغر ناله شیشا بلال و شمشیر در دست
 دیگر گفته ام بین چه شمشیر و چه شوت و چه ذوق طفلان کشتند اعوان حسین **قصه ششم** در ستم
 این ادیان نیز کوار چرا و لشکر اش را در بدو و در ایشان بدانکه وجود موجودات لایله وجود موجود
 موجود مکونات باشد و این استدلال از معطل بعثت است و از باب عرفان آن سفر من الخلق الی الحق
 و برهان انحاء اندلیکن اعلی در جعفر عرقان استدلال از صنایع بمصنوع و از علت بمعلول و از ابرهان لیه
 و سفر من الحق الی الخلق گویند بنا بر اول از اینجا که ائمه معصومین در مراتب مکانیه و سلسله معنوی
 و اقواس نزولیه اشرف اکمل و افضل می باشند فلذا مظاهر اسماء حسنی و صفات حلیا که در دیده او صفا
 حضرت واجب الوجود بایشان مینویزد و ظهور یافت پس نظر بمقتضای سبقت بجهت غصبه اولیاء نبوی
 و حنا ایشان بقتله اشیه باشد بر غصب ایشان فلذا لشکر حر را جناب شهادت مناسب با اتمام حجت فعلیه
 و قولیه هر دو و بعد از **فصل هفتم** در اشارات با سار و عروسی قاسم بن الحسل است در آن چند امر است
 امر اول اینکه عروسی قاسم در دو ایات خاصه مذکور نیست لیکن در اکلیل و قمر که در بعضی از کتب
 سهاریه اشاره بدان شده و بمقتضای عقل بین باید محمول بر صدف باشد زیرا که آن مرکز کوه امکان در زیر
 ابتلا و چون طی جمیع مراتب نموده و طالب اقصای مراتب شهادت بوده پس باید که مصیبت تمام جمیع با انتخاب
 رویداده باشد از جمله اعظم مصائب مبتل شد عروسی است بعرض امر و هر اینکه گفته اند که چون
 شاهزاده اراده مبارزت نمود عروس را من ودا گرفت که در قیامت بجهت نشان نور ایشان پس حضرت
 قاسم سینه خود را بر لب او و آن ناله اهل حرم بملاء اعلی رسید این سؤال و جوابی چند احتمال است
 اول اینکه از اخبار ائمه اطهار چنان مستفاد است که شهید و زقیامت بالباس شهادت محسوس میشود فلذا
 لباس شهادت را از من او بر می و در ناله او را با همان لباس در حق می گفت پس از این جهت استین یا در بدو آن ناله
 بر خود گذاشت و قمر اینکه سؤال عروس اشاره بان باشد که صدمه مصیبت حواس را در بوت زبول و انفعال
 گذاشته و چنان ضعیف رفته با مرده یافته که کوباد در روز محشر و حشر و فرج اگر توان شناسم پس دیدن
 استین اشاره بر آن است که مرا هم مصیبت از کار انداخته و قوام باخته پس در قیامت که باید قرار نرود و ارام
 تر بپای پس من همان باشم چه استین ظرف است دست حجاز از قدس است یعنی ظرف قدس از هم در دیده
 و قمریه بر این مجاز و ناله اهل حرم است بعد از وقوع این واقعه سوّم اینکه مراد از سؤال آنکه در روز
 قیامت جمعیت از دحام است و عصمت در من بنهایت پس شانه بیان کن که بی جنت جو نور ایشان سوّم
 اینکه در آن روز نور من چون نور آفتاب عالم تاباست و حاجتی به نشان نیست و در بدو استین گایان
 است که هم چنان که اگر استین که لباس است در دیده شود بدن پیدا میشود پس در قیامت هم که روز دفع
 اغشیه و جلی است نور من پیدا و هویدا است چهارم اینکه مراد از سؤال همان وجه سابق است و مراد از

سترای
 انتخاب

عروسی
 قاسم

در استین
 قاسم

در این کتاب که در این کتاب است لیکن چه خواهد کرد و در زمانیکه چادر از میان برداشته
 شد و اسیر کردند و ناموس شمارا در دله شود و بقیه این که سر از سوال شناخته در قیامت مشرق
 اشد که مثل کاه است یعنی بعد از ورود و قبل کاه شمارا شهادت از اسیر بر بدن نیست پس من بجه نحو شمارا
 جواب اخراج است بعد از قبل کاه را با سینه در دله و بشناسن اسیر را در باب مقابل ذکر نموده اند که قاسم در
 نیکای که در خانه میدان بود بند نعل یکای او که کو یا پای چپ بود باز بود و محمل است که این اشاره باشد به
 نعلیاری نیای نیته غدار یا پادار یعنی نیای استقامتی و قراری که سالک مسالک محبت بدان دل بست
 بهر سالنکه توقف نماید و بند نعل این بند و چون طرف چپ است بالمشبه بطرف راست است طرف راست از نعل
 پس نظم و نیایا بطرف چپ تعبیر نموده اند چپا را در باب مقابل گفته اند که چون قاسم شهادت شد حضرت شهادت
 بخش او را گرفت که قبل کاه شهادت بیاورد پس سینه او را سینه خود چسباند و پایهای قاسم بر زمین می کشید
 تا بن مورثا است بعد از آن چه قاسم بحد بلوغ نرسیده چگونگی پاهای او بر زمین باشد حال اینکه سینه
 او بر سینه امام چسبان باشد و رفع این است بعد از آنکه حضرت انتخاب از کثرت شوق لهای حضرت احدیت در
 مقام نقویخ تربیت قوای باطنه و آمده و از محارست محافظت مشاعر و اعضای جسمانیته دست کشیده و محمل
 مبارک آن سرگز کریم کمال در هر آن غوطه و در در بحر قبول و اخیال بوده و بدن عنصری از نرسید بدل مایه
 یتخلل طول و عرضا در معرض نضج فناء برآمده بلکه از کثرت و شدت صدمه و لطافت مصیبتا قد میا در کس و خفا
 توخم شده و این که از شدت الم و مفارقت آن نوجوان در مقام استقامت قلوبش بر نیامده و لکن مائل به بعض
 المراتب شده و سوخ یکه بوسی نفوس جز نفوس نوعی شایسته اینها هر بنا بر آن باشد که پاهای قاسم
 بر زمین کشان باشد بنظر مؤلف چنان میاید که معنی ظاهر و پائین است که پاهای امام در زمان برین
 بخش قاسم بر زمین کشان بود پس نظر کن در عبارت علیها و سائر کتب مقائل تا ظاهر شود آنچه را که ذکر نمودیم
فصل هشتم در اسرار شهادت علی اکبر بدانکه اصح و اقوی آنکه علی اکبر حضرت زین العابدین است شهادت
 علی او سطر است اگر چه شهادت اول در کتاب روس خلاف آنرا اختیار فرموده و در کتاب سرائر المصائب بن مطلب
 بنی نمودیم و در این مقام کلام چند مر است اما قبل این که در باب مقابل ذکر نمودند که حضرت علی اکبر در مرتبه اول
 کشش جنگ بستانا نموده و صلح بدین تفران سپاه آقا را بدلا از ابوالفرساده پس از شش کعبه تاب عنان باره را
 بجانب بدر بزرگوار منعطف در بار حرارت هوا و حرارت تعب مجاهد رعدت بدلا ناچدا شاکا پیران خجاده و جواب
 فرمود یا بنی یحیی و علی بن ابی طالب علی ان ندعوهم فلا یجیبونک و نستغیثکم فلا یغیثونک
 یا بنی ها لسانک فاخذ بلسانک و دفع الیه خامنه و قال امسک فی فیک و ارجع الی قتال عدوک فانک از جوان
 لا تمسک حتی یسفیک جلدک بکاسه الا و نه شهیر لا نظاما جدها ابدا حاصل مقاتله لاله ابدان که از لسان معجز بیان
 در دافشان ناچدان ظاهر شد این که ای سپهر که من گران است بر پیغمبر ناچدا و حیدر گران و پد تو که ایشان را بخوار
 و اجابت تو ننماید و طلب فراید و سی از ایشان نمائی و ایشان بفریاد تو نرسند ای سپهر که من زبان خود را بیاورد
 پس حضرت سید الشهداء زبان پیرا میکشید انکستر خود را بدو داده و فرمود که این انکستر را در دهان خود نگاه دار
 و بجهت ارجعت نما پس امید دارم که قبل از شام بنویسند جلد تو بجام کامل شربتی که از آن پس هرگز نشنه
 نکردی و ممکن است که فهمید در لفظ مضه بعد از رجوع شود یعنی علی اکبر بنان پدر را میکشد لیکن معنی اول نسبت
 و بقوا عذر بیه و ضوابط ادبیه اصولی است چون اصل مطلب منکشف کردیم پس بدانکه زبان در دهان
 گذاشتن چند وجه بخاطر آن قاصد خطوی نماید و تفضیل از در کتاب سرائر المصائب و کتاب مواظب المتقین بیان
 نمودم اکنون بر سبیل اختصای گویم که زبان در دهان گذاشتن احتمالا چند وجه دارد اول اینکه بزبان در دهان
 گذاشتن لعاب هان میاید آن بر کوارد داخل حلقا و بخوان عالیها را کردید و چون لعاب امام از آنجا بیخیزد و

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 مبارک

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

زیرا که شوق و غمای او از عبادت هان پیغمبر بود و شیرینی با نوشید چنان که از آب بسیار در این دو کتا با اصول کما
 ملاک و است و عبادت هان پیغمبر شفاء هر دردی بود چنانکه در میا چاه خشک اگر می انداخت بر آب می شد و
 چون در خیمه پیغمبر علی کشید شفا یافت پس از عبادت هان امام لشکر آن نوجوان تحفه یافت و قهر آنیکه
 غرض از زبان در دهان گذاشتن آن بود که آن نوجوان از احوال عطش بدستگیر کرد و بداند که تشنگی با
 پیشتر است و امام صبری کند پس او نیز متاثر شد و بد کرد و صبر را پیشه کند اگر چه بعلم یقین میدانست لیکن
 خواست که بعین یقین با و نماید باشد چنانکه حضرت خلیل علم الیقین با حیات موده و عطر داشت لیکن باز سوال
 کرد که مرده را خدا بجا باز زند کند تا علم الیقین بعین یقین میدل کرد فلذا قال تعالی بلی و لکن بطریق غلیظ
 عین الیقین موجب علم طبیعتی خواهد کرد بد مثل اینکه در خانه بلطی و چشم هم بگذارد بدانی که در آن خانه چه
 نهاده اند و چون چشم باز کند علم طبیعتی حاصل آید شوق آنیکه آن نوجوان از شدت تشنگی و جگر کوشش
 بسیار متالم شد خواست از زبان در دهان گذاشتن بعضی از مراتب علوم لدنییه کرد و باطن انتخاب مقرر
 و مکنوز و رموز و مستور بود بدان فرمودند و بلند بخواند بعضی از الفاظ فرماید تا نقش شاهزاده بواسطه
 توجیه بعلم لدنییه توجیه بعطش نماید و سوزش عطش در او ناشر نماید تا تعلیم علوم لدنییه بر زبان در دهان
 گذاشتن معلوم انظار نیست چنانکه پیغمبر از زبان در دهان مبارک انتخاب علی گذاشت و هزار باب از علم با
 تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب مفضول شد چنانکه حضرت امام و صاحب در حال احضار مسائل کثیفی از دهان
 مبارکش پدید آمد بد دهان امام محفل تقی فر رفت انتخاب و در فرمود و چه چها می آید که شاید از باب حق
 عادت و احیای چشمه خوشکوار از زبان در دهان مبارک انتخاب بردن آمده باشد شاهزاده انرا نوشید
 باشد حدت عطش بشکین یافته باشد چنانکه انتخاب از دهان مبارک با طیب از عطشش نام بریدند تشنگی
 از بیانی نمودند تشنگی مبارک را نکه داشت و تشنگی چشمه چاه تشنگی که همه اصحاب از آن سیراب گردیدند
 امرش و بد آنکه تشنگی بد دهان شفاء و گذاشتن شاید من باب الخاصیه باشد چنانچه معروف است
 که مکیدن عقیق دفع عطش میکند و بالینیکه آن تشنگی تشنگی پیغمبر بود که در اخ کار انرا عقیق عطار فرمود
 و آن تشنگی بجا آوردن تشنگی پیغمبر از دست مبارک حیدر و صاحب باند حسین تشنگی جگر با الخاصیه شفاء
 و دواء هر آه بود لیکن مقتضای بعضی از اخبار آنجه میراث نبوت را با هم سلیم سیرده که بعد از مرگ حضرت امام
 جعفر بن محمد رسید و احتمال دارد که از راه ایچ از آن تشنگی را کوثر جاری شده باشد چنانچه بنابر بعضی از روایات
 هم چنین گفته اند تشنگی در دهان گذاشتن برای قاسم روی داده و گفته که از خاتم امام چشمه ای جاری شد و تشنگی
 آنیکه مراد از کاس روانه که از حضرت فرمود میخواب کوثر باشد احتمال دارد که مراد جام سعادت و زقیان باشد
 باشد که بعد از شهادت حاصل میشود و بسبب جهاد بان مرتبه میرسد بسبب وجود حدیث که صانع شرع عرش
 نوحی از جام سعادت میرسد که در این جهاد با برهه فانی معین ذکر فرموده اند که چون جناب ثقات ماب تشنگی
 شفاء داده اند فرمود علی الدین بعد از الحاق شفاء عرض کرد که بخدمت رسول خدا ای یزید که در حاشیای حق
 کوار و در دست او یک دامن چشاند عرض کرد که بسین تشنگی ام جام دیگر و ازین بن محبت فرماید که آن جام
 از بد و بز کوار توانست بخدمت نبوی گوید که بشاب نادر این ساعت از آن شرب خوش کواد بیاشای و جبر اشکا
 این که شرب کوثر بسیار است چنانچه دیگرا پیغمبر علیه اکبر نادر و جبر اعلی اکبر را سیراب نمود و سیراب آنیکه ظاهر
 مراد آن باشد که شفاء در اندام مراد عالی شفاء را سیر فرمود و نظر نمود بد که مقایسه از تمام او بلند شود
 بر من است پس از کوار و وصول بان مقام و خواهش نمود و جوابش شنید که آن مرتبه امام است و غیر امام را در
 پرتان بان مقام پر و بال خیال بسود و غمای آن طلب محال است و پیغمبر بداند که بعضی از باب فانی نوشته اند که
 چون ندای شبیه پیغمبر بکوش شاهنشاه تشنگی جگر رسید بر آب خود سوار و بجان فانی کمال یافت و طریقه کمال

تشنگی
 تشنگی
 تشنگی
 تشنگی

مراد از تشنگی
 تشنگی

در معنی تشنگی
 تشنگی و جگر
 تشنگی

مراد از تشنگی
 تشنگی

می کرد شهرزاده را نمی بردند و باقی ماندند و تا آنکه استیضاح شد که اینها در آنجا بودند و در آنجا
 باقی ماندند و شهرزاده را که در آنجا شکال آنکه علم اولین و آخرین در آنجا است و آنکه در اخبار بسیار
 و خطابی سیدالارباب سلوئی قیلا دقت در آن علم اولین و آخرین و مخصوص و اینها موقوف بر خط
 مقام است پس می گوئیم که خلاف آنست در آنکه علم سهو و نسیان بر معصوم که پیغمبر و امام باشد جایز نیست
 واقع شده است یا نه مشهور در میان علمای این که سهو و نسیان بر معصوم روا نیست و مخالف در مسئله چند
 معدود قبل از امامتیه باشند که گفته اند بر اینکه سهو و نسیان بر امام رواست مانند رئیس المحدثین شیخ
 صدیق و سید نعم الله عز وجل جزی در کتاب انوار بغایت و ایشان از اعتقاد آنست که میشود که خدا انشاء کند
 بجزئی مخفی کند که امام فراموش کند چیزی را و انرا انشا الرحمن نام گذاشته اند و صدق در کتاب من لا یحضر
 الفقیه فرموده که شیخ محمد بن الحسن بن الولید از همین اعتقاد بوده و اگر خدا را نوبی دهد و عمر را
 کند در ساله در اثبات سهو و نسیان بر امام خواهم تألیف نمود و این قول در غایت ضعف است چنانچه در منطق
 امامت منظومه نبوت و شرح انها تفصیلا بنمسئله را نوشته ام و شیخ احمد الحسادی اینجا گفته که الصدق
 فی هذه المسئلة کذب شیخ بهائی زید بهائی در اینجا فرمود که حد مراد بر آنکه صدق را نوبی نداد که چنین
 را نوبیست در این اعصاب و در نیست که در آنجا ضعیف در این مسئله توان نمود و در این زمان مخالفی در
 نیست چون این جمله را دانستی پس بدان که خلاف آنست در آنکه علم امام ارادی است یا فعلی مراد از فعلی آنست که امام
 بالفعل همه چیزها را میداند مراد از ادی آنست که بالفعل نمی داند اما اگر ازاده کند با سبب باطنه بدانند می تواند
 و حقانیکه علم ارادی است بجهت اخبار بکه دلالت دارد بر این که علم امام در شبها لجمه و دو شبیه زیاد میشود
 در خبر است که شتر امیر المؤمنین که شده بود و اینجا امکان آن شتر را نمی دانست از مردم سوال می کرد معلوم است
 که نخواست معلوم باطنه انرا دانست باشد یا در خبر است که غلام امیر المؤمنین در پشت دیوار بود اینجا افتاد
 از او جواب نداشتند یا خاصش صادق در حمام بود که کوفت اتفاق افتاد و اینجا مطلع نشد اینجا در حمام بود
 و غسل کرد خواست که بپزد آنکه کسی عرض کرد که بعد از این بدن شما خشک اینجا فرمود من که ندانسته بودم و تکلیف
 می پناهده نبود چرا مرا اعلام کردی بجهت حضرت سید الشهداء در آن فرصه هولناک در اغلب از امور نخواست که آن
 علوم باطنه خویش چیزها را ظاهر نماید لهذا در عقب فرزند خویش می کرد بد و جگر بگرانیکه از کثرت مصائب قوای
 باطنه اینجا قوای ظاهر و علی زما سوی الله بر نماند پیوسته بر زمان وصل حاصل بود بجز حال حضرت زکی
 الجلال و الجلال انقدر اهل کمال منظر منظوری نبود فلذا هر چه زمان شهادت آنشیر پشته شجاعت نزدیک
 میشد آثار فرج و سرور برای لقای حضرت افریده کار در پیشرفت آنمقر شتر ظاهر می گردید بعضی از اصحاب شهادت
 مایب نیز چنین بودند بحدیکه بعضی با بعضی می گفتند که به بنید این سرخها اهل لاء را که ذره از هجوم بلاها
 و اندیشه ندارد لهذا عاقلان مکان نور دید خود بود و چه دیگر که ممکن است که ندانستن اینجا مکان علی اکبر را
 از این باب باشد که در باب شهور در ساحت عز وصول بمقام قرب حضرت معبود حالت جمعی است و حالت تفرقه را تا
 جمع پس آن عبارت است از الیه نیز در میان اقدم و حدث نه معنی و حدث وجود که بعضی از صوفیه را مسلک است
 بطور اتحاد و حلول چنانچه بعضی دیگر را من شایسته بلکه با بختی که بصیرت روح مستغرق ملاحظه و مشاهد
 جمال ذات علم المثال میشود و نور عقل که می بیند در میان اشیا است و فارق در میان آنها است از غلبه نور ذات
 پوشیده میشود و نیز میان اقدم و حدث سر نفع می کرد و جهت نه هو و اطل در وقت امدان حق یعنی حادث را
 هیچ منظوری نظر نمی سازد و این حالت با جمع مینامند پس از آن هرگاه که حجاب غریب بر وجه ذات فرد گذاشته
 شود و روح بعالی عقل معادرت کند نور عقل بجهت نور روح از ذات ظاهر میشود و برین پیدا میشود در
 میان اقدم و حدث و این حالت را تفرقه مینامند بجهت عدم استقرار حالت جمعه در بد این کار جمعه و تفرقه در وجود

این کتاب
 در بیان
 حقایق
 و اسرار
 دینی
 است
 و در
 بیان
 حقایق
 و اسرار
 دینی
 است

عبدالحق

که اقول ویدانی وایستد انوقت روح و جنت و جیمی و بی کمال و مقام مشاهده کرد و چنانکه در مقام فرشتگان
رسد که عالم فانی و خود مجازی است و اینجانب شهادت مآب چون قلمی از خود شای بد کمال و وصولی نمود
فلذی زبده تجلیه نموده غشی میگردید و یاد که مقامی بر در نظر است باز در بدایت وضع عود میگردید و بدایت
تیر و شمشیر خنجر میداد و قاتل در ذلک مؤلفه بحال کشتگان هر دم دلی افکار میسوزد و سوزناشته کامان
ببدان دل و میسوزد و زخمی در حال افزون که شد بر شامی لشکر از آن دم نادم محشر بی نثار میسوزد و بکلان
بهر چون کین با نذر انامد چه بدایت زخم کل احمد بخنجر میسوزد چو آمد بر زمین سر فلان و شد اکر
حضرت زهر اجمال نادر میسوزد نافعان علی اصغر بنی کافران شد و بی نشتنه کان با عارض کلان میسوزد اجل انی
خون حائبدان فاسم کرد چون از کین میجست مجتبی با ناله بیایا میسوزد و دودش از پیکر عباس چون افتاد و دود
زخوبین عارض او میداد که میسوزد سکنه چون نزاران هر نرغان از دل کشا هی زین راه او زینب میسوزد
میسوزد چو بر کمر شمر و درون سر شاه شهیدان را ز حال دیش پر خوشی و نوری نادر میسوزد و مرغان حرم ناز غن
بکرفت بر کل از آن جور و جفا ها عابدین ارمیسوزد و چون شود نازان بیان از غلاداران و کلان بی نباد
حجیم و نادر میسوزد **الانصار الله علی القوم الظالمین** **کلید تحمیر** را اخبار و آورده بر فضا بد حضرت سید
الشهداء و فضا بد غلادی و بکافران برای عذاب و وقوع یافته و اینجانب خفی مآب غلادان
بر کوار و ثواب یارب و لمحوان بسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انعم علینا بولایه و زاری احمد الخوار
علا نابرزایا و افلا و اکباد و الاخبار و جعلهم بحال مشینه الملك الحجار و جعل محبتهم محبت و بغضهم بغضه
و سخطهم سخطه و اسفهم اسفه و خرفهم خرفه و رضاهم رضاه و اعانتهم اعانته و زیارتهم زیارت و طاعتهم
طاعته و علاوهم علاوته و بیعتهم بیعت و جنبه و یدهم یده و موالاتهم موالات و حریم حریم و تحلیله
حلال الاخصی لا یحکم بل بعد العده و فوفا انقطاع الاملا و الصلوة و السلام علی احمد الحو و محمد و اله الا ما بد
الذین لم یبلغ الی درج فضا لهم احد سیمایا بن من اسلم من ائمتین و اول من فی البین الذی کان من ائمتی
الحق من العین و بابع البیعتین و هاجر الحجتین و لم یشک بالله طرفه من و قریب یعلی من الوثین و قریب
بسفین و طعن بر محبت و در بحال نفوس المنبرین و موالاته علی جمیع الناس من ابی الحسن الحسین علیهما السلام
و حجتین القائم المهدی بن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام و جعلی الله فداهم بدانکه کلام در این مقام در چند فصل واقع میشود **فصل اول** در غلادان
اثار یکد بود وقوع یافته برای کسانی که اقامه عزای حضرت سید الشهداء نمودند و در آن چند امر است اول آن که
در زمان ما شخصی از اهل لکهنور بود که ملقب بافتخار الدوله بود و در دولت لکهنور و هند مشرفی المال
بود و در اصل مشرب بود و از طائفه کفار هند بود لیکن در ایام گزشت بدین طاعت محرم اموال بسیار
در غلادان حضرت سید الشهداء صرف می نمود و در یکسال صرف نمود و در برابر آنچه در هر سال از سال
کفار یکد صرف میکرد پس از آن اود امرش شد بد عارض شد نزدیک بانکه بجلالک برسد پس در حال انعام
حالت نزع روح و اخضرار صحیح شد برخواست شفاء یافت و باسلام مشرف شد پس از سبیلان سؤال کردند
در جواب گفت که در آن حال که حالت اخضر بود حضرت سید الشهداء را دیدم که در نزد من مقفل شد و مشرف
کردن خیر تحقیق که خدا بیعالی تو را عافیت گرامت فرمود و میرکت اینکه عزای مرا بر پا داشتی پس شخص احکام اسلام
و حلال و حرام را تعلیم و با اهل و عیال که همه مسلما شده بودند ملازمت کردند بکمال امد و تقابل اموال خود را بر
قبه مبارکه انجیل بیدار آورد و بقیه متوره او میخند و از اعیال اهل کربلا شد و قبل از بیست سال دوم بار بخت
مراجعت نمود امر دهم علامه درینک حکایت داشته که خبردار را کسی و ثوی مجاز و داشتم که از ایلان در مجاز
بجانب بعضی از بلاد هند مشان نمود و در روزی از روزها دیدم که جمعی بسیار از اهل هند و غیر آنها اینجا

ما غائبہ و ما غائبا

الحمد لله رب العالمين

فَسَوْفَ يَكُونُ لَكُمْ
مُسْتَعِينٌ
بِرَأْسِ الْخَيْلِ
مُسْتَعِينٌ
(١٦)

سبب از این جهت
خاکه از این

بکمال از این جهت
بکمال از این جهت

میدان میشناهند پس از بعضی سوال نمودم که این جمع برای چه میفرستند انشخص گفت که در میان طائفة از شیعیان
فردی نیشمافا فافاده و فافاده ایسا سوزانیدن مره کان است اکنون انش از فافاده و میفرستند انش
بسونانند پس من هم بفرمایم ایسا از من دیدم که انش را برای فافاده اند و انش میت فافاده بگری بود پس ان
فافاده و انش
وانش در ان تاثیر نمود پس مردم تعجب نمودند پس مؤبدان که علما ایسا بودند بارد بگر سعی نمودند و انش
افزوخند و بعضی از کلمات قرائت نمودند و ان سینه را با انش انداختند و انش در ان تاثیر نمود پس مؤبدان
بغیظ افزادند و غضب نمودند و گفتند که این میت گاه بزرگ کرده است که انش ان قبول نکرده و انش
پس خویشان از ان فافادند و در فافاده ایسا انش زدند و بعضی بعضی نکه کردند پس جمعی بخواه ان میت
که را با خواهر بوجه گاه کرده که انش را و انش سوزانند خواهر میت قسم یاد نمود که من از او جدا نمیکند و
این خواهر من در نهایت همد و عبادت بند همد بود مگر اینکه در یک روزی از ایام شهر محرم من فافاد
مجلس مسلمانان حاضر شدیم که در انجا از انچه بر پا داشتند و فافاده کردند و حاضران بر سینه
خود مهر زدند پس بر من و خواهر من کوبه غلبه نمود ما هم کوبه بستم و بر سینه ها میخوردیم پس مؤبدان گفتند
که گاه ما بر زن همین است که از عذبه خود دست کشیده و بر حسین کوبه کرد و بر سینه زده است این سبب
سوزانیدن انش شده است امر سقم شیخ فافاده بن طریقی مخفی صاحب کاب مجمع البحرین در کاب منتخب فافاده
که حکایتیست که زن زانیه بود که مشهوره بن بابا بود و او با همیشا بود که همیشه ملا و من بر انا و حسین
می نمود پس و فافاده همیشا فافاده کرد که فافاده غرا نماید گفت که برای حاضرین طعامها کنند پس انها
مشغول بخراداری شدند و ان زن زانیه خواست که از انجا بر انچه فافاده شده باشد چون بمطبخ حاضر کرد
دید که انش
باد و میدان انرا روشن کرد و چشمتش از درد انش شک ریخت و دست و از اصلاح انش چکین شد پس قدسی
از ان انش گرفت و بجان خود رفت چون وقت ظهر شد هوا فافاده گرم و تابسان بود و ان زن و عادت به نیل و
پس خوابید تا گاه دید که در صبح فافاده فافاده بر پا شد و زانیه بجهنم آمدند و ان زانیه را با انچه های انش کشیدند
وی گفتند که غضب غلا بر تو باد و ما را امر نمودند که نوراد و فافاده بجهنم بیاوریم پس ان زن هر چه استعانه کرد
که بر بفرماید و غیره میداد و ان پناه نمی داد پس ان زن می گوید که قسم بخورم که انرا بجهنم رسانیدند تا گاه که ان
و صبح فافاده من که ان زن را در ها کشید باینه عرض کرد که ای پسر پسر پسر مسیبت انرا که انهم فرمود که ان زن
داخل شد بر قوی که غرای مرا داشتند و ان زن برای طعام ایسا انش فافاده پس باینه گفتند که عافا برادر
نوشته ایم ای پسر شافع و شافان کوبه که من گفتم که تو کبسی که خدا تعالی بسبب تو بر من منت گذاشت فرمود که
من حسین بن علی میباشم پس ان زن با اضطراب پیدا شد و بجهنم رسید که هنوز متفرق نشده بودند حاضر شدند
حکایتی بر او حاضرین بیا کرد و در دشت انش انش انش انش انش انش انش انش انش انش انش انش
الله مقامه گفته که خبر داد مرا شیخ علی صالح شیخ جواد عامل از پدر فاضل فافاده خود شیخ حسین مشهور با بن نجف
بزرگ که حصار دشت اعلایه بود و از اجله اصحاب سید محمد باقر العلو اعلی الله مقامه بود و این شیخ حسین کسی
بود که مراسیل و مثل مسایله صحیح بود و حکایتی است که بیک از صلحا و نجف که گفت قبل از وقت مغرب بواری
السلام بودم و از انجا خواستم که داخل شهر نجف شوم پس جمعی از سواران را دیدم که بر اسبها میخوردند و سوار بودند
و عیال را سوار بودند و در عایت جلالت زینت چنان کان کردم که یک از سواران سید صافا است که از مسلمان
علماء از زمان بود و سوار بیک شیخ محسن است که برادر مرحوم شیخ جعفر نجفی است که صاحب کشف الخطا است پس
اسم ایشان را بر دم بر ایسا سلام کردم ایسا جواب سلام مرا گفتند و بمن گفتند که ما از انکسانی که اسم بر نه نیستیم

ما و این قوم از کرده ملائکه میباشیم مگر انسوار یکدیگر در پیش رو است که او روح مرد صالحی است از اهل
 اهل و این قوم پس ما ما و بنسب روح میباشیم که تا او را با این مکان برسانیم پس تو هم با ما بیا انمرد کوید
 که من هم با ایشان کی راه رفتم ناگاه بمکانی رسیدیم در نهان صحت کردند بدو بودم مکنه را که هوای آن صحت
 و وسعت آن بیشتر از آن مکان پس ملائکه نزل نمودند از آسمان خود پس بعضی کباب سبب شخص هویرا و
 کوفتند او را از آسمان آوردند برای و فرشتهای ملوکانه کشتند و بروی نفرشها اشیای نفیسه انداختند
 بنحویکه هیچ دیدار در روزگار نداشتند و مجلس با انواع بوهای خوش معطر ساختند و به بخورهای خوش معطر
 نمودند و با آتش عذرا مجلس را مزین ساختند و مشعلها را اطراف آن اوینجند و فندکها نصب نمودند پس بدو
 انمرد را نشاندند و با و مرجا و مبارکاد گفتند پس ما نذر کشتند و انواع قوا که لطیفه طیبه بران چیدند
 پس روح انمرد بخوردن شروع نمود و مرا هم امر نمود با او خوردم پس از آن روح شریف بمن گفت ای مرد صالح
 چه می بینی گفت که در حجرین یک مشاهده می کنم و بخشش بسیاری از خدای تعالی بالشبه بنو ملا خطای می کنم پس اینج
 بمن گفت که ای امیر که سبب انکشاف این شاه برای توان چه جفاست گفت نمی دانم گفت که بدین توان من مقدار دین
 کندم طلبا شش چون خدای تعالی اراده کرد که در جمارا کامل فرماید و نعمت خود را بر من بسیار کند چنانچه
 نکند روح مرا بنویسند و این شاه را بچشم تو منکشف ساخت تا من بر آشت دمه از حق بدو تو حاصل کنم که با
 مرا بر بی کنی و یا اینکه حق تو بنویسد پس بخاری هر یک را که بمن می بخشد می بینم کن من گفت که حق خود را بخور
 چون این کار را زده ان من بیرون آمد ملک از ملائکه بمن گفت که عبا بخور را چنان پس من عبا را چرخ نمودم
 دیدم از نظر در آن کدم می برد تا اینکه گفت که عبا بخور را جمع کن که حق بنور سیده است پس چون عبا را
 جمع کردم دیدم که نشاء از من غایت شد هر چه در آن نشاء دیدم هم از دیدم ام پنهان شدند و لیکن عبا از کد
 پر بود پس داخل بلد شدم و آن کدم را می سایشیم و می خوردیم و چنانچه از آن کمر نمیشد تا اینکه زمان درازی
 و آن کدم از خوردن تمام نمیشد تا اینکه آن سترافشا نمودم پس آن کدم تمام شد شیخ جواد صاکی این حکایت
 از پدر بنحو حکایت داشت که این شخص هویرا و می از علماء و سادات بنود بلکه مردی بود از عوام شیخ جواد
 موالات بسیار با ائمه داشت از اهل کسب بود و اجتهاد و تحصیل مال حلال می کرد و هر چه در سال کسب
 نمود و شمع نصیبی کرد و اینند بفرادادان بنفسمه می داد و اطعام ایشان می نمود و بدان که در راه و دنا بیرو
 جامه های نفیسه می داد امر بنجر ایضا حلا می در بنگ از شیخ جواد سابقان پدرش شیخ حسین مذکور و این
 که در زمان مرد نصرانی در ولایت بصره بود و آن معارف بنجر را بخا بوده و در مال و ثروت بسیار اهل آن
 بود پس اموال و غلامان خود را جمع نمود و در میان کشتی گذاشت که به بغداد بیاورد پس مدت سه روز باقی
 در شط سهری نمود که از جانب پابان و زمان اعراب بیابان در رسیدند و کشتی را گرفتند و آنچه اموال بود
 بردند و جمعی از اهل کشتی را کشتند آن ناخر نصرانیان یافت لیکن عقل کو با از سیر او بدو برود و با از اقامت
 چون شب شد یکی از اهل قبیله که بان مکان نزدیک بود ندانجا گذاشتند آن نصرانی را از آن مکان حرکت
 و او را بان قبیله آوردند و او را بصیفیک خانه بزرگ قبیله منزل آورد پس چون بر حال و مطلع شدند و او را
 کردند و سلی دادند و آن نصرانی بان بزرگ قبیله و جماعتی از آن قبیله انس گرفت چون ایام زیارت قدس
 نزدیک شدن شیخ حجتی جماعتی از مردان و زنان اراده رفتن به نجف نمودند و طریقه ایشان پیاده رفتن بود
 چون نصرانی از فضلا ایشان مطلع شد و مخزن کرد بدین شیخ باو گفت که تود در میان ما خانرا باش و جمعی از اهل
 قبیله در اینجا هستند که مویش تو میبایست نصرانی گفت که مرا با تو افسه تمام است تا بنی بخود می آید و باش
 که راه دور و ما پیاده میباشیم و مسافت بسیار دارد و ما برای تو با آخرت مرتکب این زحمت می شویم و فوراً
 بدین مانیست پس مدتی فراست نصرانی در آن اصرار را از اندازد که تا بنی پس شیخ او را هم همراه برد چون

در آن وقت که شیخ جواد صاکی این حکایت را از پدر بنحو حکایت داشت که این شخص هویرا و می از علماء و سادات بنود بلکه مردی بود از عوام شیخ جواد موالات بسیار با ائمه داشت از اهل کسب بود و اجتهاد و تحصیل مال حلال می کرد و هر چه در سال کسب نمود و شمع نصیبی کرد و اینند بفرادادان بنفسمه می داد و اطعام ایشان می نمود و بدان که در راه و دنا بیرو جامه های نفیسه می داد امر بنجر ایضا حلا می در بنگ از شیخ جواد سابقان پدرش شیخ حسین مذکور و این که در زمان مرد نصرانی در ولایت بصره بود و آن معارف بنجر را بخا بوده و در مال و ثروت بسیار اهل آن بود پس اموال و غلامان خود را جمع نمود و در میان کشتی گذاشت که به بغداد بیاورد پس مدت سه روز باقی در شط سهری نمود که از جانب پابان و زمان اعراب بیابان در رسیدند و کشتی را گرفتند و آنچه اموال بود بردند و جمعی از اهل کشتی را کشتند آن ناخر نصرانیان یافت لیکن عقل کو با از سیر او بدو برود و با از اقامت چون شب شد یکی از اهل قبیله که بان مکان نزدیک بود ندانجا گذاشتند آن نصرانی را از آن مکان حرکت و او را بان قبیله آوردند و او را بصیفیک خانه بزرگ قبیله منزل آورد پس چون بر حال و مطلع شدند و او را کردند و سلی دادند و آن نصرانی بان بزرگ قبیله و جماعتی از آن قبیله انس گرفت چون ایام زیارت قدس نزدیک شدن شیخ حجتی جماعتی از مردان و زنان اراده رفتن به نجف نمودند و طریقه ایشان پیاده رفتن بود چون نصرانی از فضلا ایشان مطلع شد و مخزن کرد بدین شیخ باو گفت که تود در میان ما خانرا باش و جمعی از اهل قبیله در اینجا هستند که مویش تو میبایست نصرانی گفت که مرا با تو افسه تمام است تا بنی بخود می آید و باش که راه دور و ما پیاده میباشیم و مسافت بسیار دارد و ما برای تو با آخرت مرتکب این زحمت می شویم و فوراً بدین مانیست پس مدتی فراست نصرانی در آن اصرار را از اندازد که تا بنی پس شیخ او را هم همراه برد چون

۱۵
در باب مجلس
مجلس خوارزم

حاج میرزا
خضر عباس

درمیدین
 فتحعلیشاه
 درخواب

حکایت
خواجه نصیر

در بیان کسی
فاطمه زهرا
در خانه
حسین

برای

حالت بودم که یک از کثیرات یک قلع بر آداب بر نزد من آورد پس نگفتم و اب تو شیدم بلکه گریه و فوج می نمودم تا این که
پیهوش شدم پس باین عمل باین سرشته رسیدم آمد هر ایضا علامه در تبتگ ذکر نموده که مردی در نزد من موقوف و
معتدل بود حکایت کن که خوابیده مرتج شاه را که برادرزاده فتح علی شاه بود و او اهل بیت شد با محبت بود و
بسیار و صیبت سید الشهدا می کشید اینجا را بسیار یاد می آورد بلکه در هر ساعتی باده انداخته اینجا
یاد می کرد و می گفت صلی الله علیه و آله یا ابا عبد الله یا بنی کتب معک فانوز فون و لیکن اثم و مشر و شار و غیر
بود و در حالت سکر نیز اینجا یاد می کرد چون فون شد شخطی زنی فغان و که صادق بود و او را در خواب دید
ها بیخود جلال و نعمت از او سوال نمود که تو بچه سید نبیه رسید یا آنجا که داشتی بجواب گفت که سید یاد
آوردن حضرت سید الشهدا شد چون آنکه خواستند که مرا بچشم اندازند حضرت سید الشهدا ایشان را منع
نمود و خدایعالی بر یک اینجا باین مرتبه بلند باین گرامت نمود مرا و اینها را بچشم شنیدم که شیخ این اهل بچین آیام
محرر تقریر داری بگوید و اطعام می نمود پس زنی در آن آیام در مطبخ حاضر شد برای این که خدمت می کرد چون
بجای رسید بیک انعام یافت حصار خواست خادم از انعام و خلعتی داده باشد یک با یک لایحه می گفتم که پس از آن
خواست که خلعتی هدایت و بگوید گفت که من خلعت نمی گیرم بلکه خلعت تو با من است زیرا که من مادر حسینم که زنی
برای و غرا داری می کنی پس از نظر ها غایت شد بر و از همه حکایت عجیبتر است که شیخ حسین اعظم که از اصحاب سید
مستجاب علم و سید جواد عامل و شیخ جعفر مخفی بود در قصیده از قصاید انوار شنه نظم کشیده بیا نش
اینکه شخصی از ساکنین بعضی از بلاد هند صلح نفوی دوع و مال بود و از دست و است و ان الله وال رسول الله
بود و صفا اموال بسیار بود و عادت او آن بود که در هر شهر حج می کرد و ذاکرین و نادین و مستمعین
ان مؤمنین از مردان و زنان جمع میشدند و ذکر مضایبی کرد و آن مجلس سعت از نده بود و اطعام زیادی کرد
و مال بسیار بدین می کرد و در شهرهای خوب می کسرتل ایند و در شب و ذناطعام می کرد و چون آیام عاشورا تمام میشد
ان فرد شرباقه می نمود و در هر سال همین کار را می نمود و او را بخود لازمی دانست انضا یا ای افاضیه در یکجا
حاکم آن بلد می گشت با جمعی از خادمان و علایع آن همان راهی که خانه این شخص را اینجا بود و این عبور کردن در
آیام عاشورا بود چون بزرگ خانة انشخص سید بله که صد اکبر و ناله و غیرا دچنان از آنجا نر بلند شده است که
نزدیک بان است که زمین بلورده اید حاکم استفسار کرد که این صد اظا از چیست گفتند شخص افضی صاحب آن خانه
و بعد اداری امام حسین مشغول شد مردم جمع شده و گریه و ناله می کنند پس حاکم امر کرد که انشخص با بازوی بسته
بمحض و او را و ندلا و لا و را دشنام داد آن پس گفت که ناز بانته بسیار و زدند پس از آن گفت که اموال او را بالکلیه
غارت نمودند لباسها او را و خدام و متعلقات او را و فرزند و اسبابا خانه همه را بردند پس آن مرد صالح فقیر و بیچاره
شد و در نزد او چیزی بلای نماند که از سر ما و گر ما او را محافظت نماید تا این که سال دیگر آیام محرم و رسید آمد
شرع کرد از خواطر او درن حالات سابقه بگریه و ناله و اندر زن صالحه داشت از زن سوال کرد که آیا برای مال
فون شده گریه می کنی انمرد گفت نه بلکه گریه من برای آنست که آیام عزای حسین در رسید و مرا مالی نیست که غرا
اینجا را بر پا دارم از زن گفت محزون مشو بلکه ما را فرزند است و را ببر به بلد که نشناسد بگو این غلام من است
و او را بفروش و قیمت او را بیاورد و در عزای اینجا صرف کن پس انمرد خوشحال شد و خلد را حدش کرد و پس چون
فرز ندان را داخل خانه شد از از را با او در میان آوردند آن پسر گفت که جانم بقتل فرزند پیغمبر و پسر حیدر و پسر
زهرا از هر باب پس انمرد دستن پس را گرفت و خواست و را بشهر مرد و بوده باشد پس چون از بلد خود بیرون رفت
در همان نزدیکی مرد بزرگوار با هیبت پیدا شد که نور پشیا او افان را روشن داشته پس آن بزرگوار از این مرد پرسید
بجای میری و با این غلام چه اراده داری انمرد عرض کرد که میخواهم انرا بفروشم ان بزرگوار فرمود که او را بچند
فروشی نمی دهم از ان بیان کرد اینجا بدون توقف و ماکسه ان قیمت را با و را د انمرد بانها بخت خوشی الی وطن خود

فرمود

و این را که در این کتاب است

مراجعت نمود چون بجا آمد سید بازن خود حکایت احوال می نمود تا گاه مدید که شرفی ندانم و اخل خانه شد پس او را
 و چون با او گفتند که با فرزند خودی از نزد خردباد رفتند گفت که فلان نمودم گفتند پس چرا این چنین کردی می فرمود گفت
 که چون تو فهمیدی اگر فنی و از پیش چشم من پنهان شدی مرا اگر به گرفت بپوشانم و خردباد من گفت که اگر میبری که فتنه
 برای فراوانی خود میبری که با من نیکوئی می کردی آن بزرگوار که تو غلامان من نیستی بلکه تو فرزند پادشاه و پسر
 من عرض کرد که آهای من تو کیستی فرمود منم آن کسی که پدر تو عزای را بر پای کرد منم آن کسی که از وطن دورم
 منم آن کسی که مراد بن نگاه نشسته کشند نمیکنی مباشری پسر من الان تو را باید تو میرسانم پس بدو فتنی کرد
 پادشاه رفتی بگو که انما این که از تو بر نماند و آن بنو خواهد از تو زیاد شود و بنو خواهد که پدر من مشغول بدو که من
 حکایتی ندانم که ناکاه دردا گوید نماند شخصی مد که و آن نور خواسته است پس چون نماند و آن حاضر شد نهایت
 او را تعظیم و تکریم نمود و گفت که مرا حلال کن که نور ازت گرفتم پس آنچه را که از او برده بود باو برگردانید و
 و احسانا با او اهتمام نمود و گفت ای بر جد و جهد کن و دافعا غریب پس من نیز در هر ششاده فراد درم بنو خوا
 داد و من بصیرت پیدا کردم و شبعه شدم با اهل خود و خویشان خود زیرا که امام مظلوم طایفه ای از من آمد
 بمن گفت که تو ازت می گنجی کسی که عزای را بر پای میدارد و او را نمی میکند و اموال او را میگری پس هر دو دگر
 از او التماس کن که نور احلال کند اگر چنین نکنی زمین را از من می گم که نور و اموال تو را فرو برد پس تعجب کن
 انم امر سبز درم حکایت خلیجی شاعر فاضل این قضیه را که در شهر موصل عالمی بود که ناصبی مذاهب بود
 او نیز نگ میشت تا اینکه مدتها گذشت پس نمر و نوجوش نماند که اگر برای پشانی نماند بوجود آمد
 بحد شد و سدا را اسرماند که بر زوار حضرت سید الشهدا بنان و ایضا سلب فلان و فلان قطع طهری کند بعد
 از این نذر و اتفاقات و او را ز کوری برای ایضا شد که خلیجی شاعر بود و چون ز شد سید پادشاه و مادر
 او را مهتیا ساختند و گفتند که ما چنین نماند نمودیم اکنون باید باو و فائز پس خلیجی را روانه ساختند
 و او بجهت از اثرین قبه سامیه حضرت سید الشهدا رسید شب بود هر چه خواست که ازاری بانها نمود باشد
 چون بجهت شنت خلیجی توانست کاری کند و فدیای ده نبال ایشان رفت پس آنها گذشتند خلیجی از آنها با
 شد و شب در مسجده قریه است و کارهای فراوان قامه داشت که شاید بمرد بدست دیکر از اثرین بر خورد
 و بتواند کاری کند چون در ان شب در مسجده خوابید و خواب بد که قیامت باشد مردم هر یک بجای خود خوابیدند
 و هوای شد که ناکاه ملائکه غلاظ و شلاد در رسیدند و خلیجی را بترجیح کشیدند و او را بجهت انداختند پس انش
 دوزخ از خلیجی دور شد مالک با او امر نمود که او را بکشد گفت چگونه او را بکشم و بسوزم و حال اینکه از غبار
 زوار فرزند پیغمبر بخار بر او نشسته است پس مالک جهتم گفت که خلیجی را از انش بیرون آورند و او را شستند
 تا غبار زوار از او زایل شود پس از ان باره او را بجهت انداختند با انش از او دور شد مالک با انش خطاب
 کرد که چرا او را نمی سوزانی انش گفت که غبار از اثرین بر او نشسته است مالک گفت او را شسته اند انش گفت که فدی
 از غبار بردل و نشسته است او را نتوان شست پس خلیجی از خواب بیدار شد و از غل خود توبه نمود و غسل کرد
 و بزیارت مراد طهران و زیارت رفت و طبع شعر خوب اشته و فاتی و ادرا نشاء مراد حضرت سید الشهدا
 صرف نموده و قصاید بسیار گفته از ان جمله در یکی از اعطای مردم بدیدن و مبارکباد او رفتند و فاضله گفت
 که یکی از مضایع ان ابن سنانی عید استباح العزای یعنی چه عید است ای نکه خود را عزادار حسین کرده ام
 چهارم هم علامه مجلسی و او آخر مقلد مجاز از بعضی از مؤلفات اصحاب ما روایت داشته که او گفته است که
 برای من روایت نمودند ثقات از ابی محمد کوفی از عبد بن علی الخزازی که گفت چون من بر کشتم از نزد حضرت امام رضا
 با فضیله نایب خودم پس در بلد می نازل شدم و در شبی از شبها فاضله میساختم و قدری از شب گذشت پس
 دیدم در خانه را میزنند پس خواستم نترسم در آمدم و گفتم کیستی گفت من برادر توام پس در آکشودم و دید

شخصی داخل شد که از دیدن او بدین من پلزه در آمد و از نفس خود غافل گشتیم پس در کوشه نشست و بن گفتن
 که من برادر توام و منوگد شدم در آن شبی که تو متولد شدی و هم زاد توام و با تو نشو و نما نمودم و بدی
 که من امدم که نور الخبا نعمایم از حدی که تو را خویشی حال کند و نفس نفوس بکشد و بیگانه شود و عیال گویند
 که عطل من بمن رجوع نمود و نفس من ساکن و دل من آرام گرفت پس آن جتنی گفت این عیال بدی که من بودم از شدت
 تو بر خالق خدا در بعضی عداوت علی بن ابیطالب پس بدین رفتم با چند نفر از جنیان که سرکش بودند پس گدا را با چند
 نفر از جنیان که عزم زیارت امام حسین داشتند پس ما قصد اثواب نمودیم که ایشا را از ادرکنیم تا که ملائکه را دیدیم
 که در هوا بودند و ما را منع از زیارت می نمودند ملائکه در زمین دلبسته که از زمین هوام را از راه عیال
 ایشا دفع می نمودند پس کوی را از خواب بیدار نمودیم که بیاید و با عیال بودیم که کمال امد و دانستم که اینترتبه
 برای زیارت کننده از کمال مرحمت حق تعالی بایشان است بجز سرافرازی که قصد زیارت او دارند پس من
 توبه کردم و نیت تازه برای زیارت انجمن نمودم و با اثار زیارت و همراه ایشا توفیق نمودم و بدعاء ایشا
 دعاء نمودم و حج ایشا انسال حج اورددم و غیر سیغیر زیارت کردم و معر نمودم و بعد از آن در اطراف و جغرافی
 نشسته بودم پس گفتم که این مرتکبت پس گفتند که او پسر سول خدا حضرت صفای ال محمد است پس من بزم یاک
 رفتم و بر او سلام نمودم پس بن فرمود خورشید اهل اعراف ایای بخاطر اری بشی که در کربلا بودی و آنچه را
 که مشاهده نمودی بگو که اوست خدا برای و ستا ما بدیستی که خدای تعالی توبه تورا قبول کرد و نگاه تورا امر بند
 پس من گفتم که خدا را که منت گذاشت بر من بسبب شما و روشن فرمود دل را بنور هدایت شما و کرد ایند
 مرا از چنگ ننگه کان بریدمان دوستی شما پس حدیث کن مرا ای پسر سول خدا بحدیثی که بر گردم بان بسوا
 و قوم من پس فرمود بلی خبر ادم را بدیدم محمد بن علی از پیکش علی بن الحسین از پیکش حسین بن علی از پیکش علی بن
 ابیطالب که گفت رسول خدا بمن فرمود که یا علی هشت حرام است بر پیغمبران تا من داخل نشوم و بر او حیات حرام
 است تا من داخل آن شوم و بر او متها حرام است تا داخل هشت شود امت من و بر امت من حرام است تا افران بکند
 بی کینه آرد و من بدین شونم با امت تو قسم بانکه بر این حق داخل بجست نمیشود احدی مگر کسی که اخلاص کرده باشد
 از توبه نسبت با سببی پس از آن گفتا بدیعی بکیر این روایت که هرگز بمثل آن نخواهی رسیدن مثل من هرگز نیستی
 ادا فرمیدی بدیلم او را **فصلی در ذکر کرامات معجزات حضرت سید الشهدا و بعضی از ان نهاد**
 فضول ائمه و بعضی را بوابه اکلیل شهادت بختاب مذکور خواهد شد اکنون در این فصل چند معجزه بیان
 میشود و اقل علامه مجلسی از کتاب صبا و الدرجات روایت کرد بلکه کثیری نیز در کتاب جلال دعوات و احوال از
 ابن بابویه همین حدیث را با اندک اختلاف ذکر نمودند حاصل روایت بصائر الدرجات این که صالح بن مثم اسد
 گفته که من و عیال بن ربحی داخل مثلیم بر زنی از بنی البقیه که سوزانده کثرت سجود پیش او را پس عیال بن
 گفت ای عیال بن این شخص که همراه من است پس برادر تو است گفت کدام برادر گفت صالح بن مثم است عیال بن گفت
 قسم بپند که از روی حق و صدق برادر زاده من است ای پسر برادر من ایای بخو که خبر هم تو را بحدیثی که انا
 ان حسین بن علی شنیدم گفتم بلی ای عیال گفت که من بسپاردهم حضرت حسین بن علی حاضر میشدم پس در میادادم
 من لکه نیمی ظاهرا شد پس کار بر من دشوار شد چند روز نشرف دیدار آن نزر کو احرارم مانندم پس انجنا
 احوال من پرسید با و گفتند که در دنیا دو چشمش لکه پستی ظاهر شد پس انجنا با صفا خود فرمود که بیاید بر من
 بنزد عیال بن با صفا خود بنزد من امد و داخل بر من شد و من در جای نماز بودم پس فرمود ای عیال بن چرا در
 کدی به نرزه مانیا متعرض کردم ای پسر سول خدا این مرض مرا مانع بود پس بر داشتم مفتح را و انجنا اب
 دنگا مباد که را بر انجا انداخت پس فرمود ای عیال خدا را شکر کن پس بدیستی که خدای تعالی این مرض را از تو
 فرمود عیال بن گفت که من بسپاردهم افتادم پس فرمود ای عیال بن سر خود را بلند کن و در اینه نظر کن پس من سر خود

کتاب

بلند نمودم و از آن مرض هیچ ندیدم پس خدا را حمد نمودم و در روایت عیون در این حدیث اینجمله نظر کرد
 بمقام فرمود ای صاحب ما و شیعیان ما بر قطره هشیتم و مردمان از آن بر روی میباشند و در کتاب خراج
 روایت نمود از ابی خالد کاتبی که از محبی بن امام الطویل که گفت بودیم مادر من حسین که جوانی داخل بر آن حضرت
 شد که بر می کرد پس حضرت اما حسین فرمود که چرا اگر به نمیکشی این جوان عرض کرد که مادر من وفات نموده
 همین ساعت وصیت نکرد و مالی دارد و مرا کرد که در کار او مدخلیت نکنم تا خیر و دانی برسانم پس اینجانبان
 فرمود که بن خیر باد برویم بنزد این حرم پس همه ما برخواستیم تا این که رسیدیم بدار خانه که آن زن در آن
 وفات کرده بود و نعش او در اینجا افتاده بود پس اینجانبان عامه نمودن این زن را داخل زنده کند تا وصیت کند با ما
 دوستانه کرد که وصیت کند پس خداوندی عالی آن زن از زنده کرد و آن زن نشست و حال آنکه کلمه شهادت می گفت
 پس بجای تمام حسین نظر کرد و گفت ای فای من داخل خانه شدی بر بالشی نشست و با و فرمود وصیت کن خدا
 تو را رحمت کند پس آن زن عرض کرد که ای پسر پیغمبر خدا فلان حال دارم و در فلان مکان است پس ثلث آن ما
 برای تو قرار دادم که هر کس از دوستان خود میدهدی بدو و ثلث دیگر برای این پسر من است اگر میدانی که از
 دوستان او و اهل کلبه است اگر از مخالفین بر نواست پس آنرا نترس که برای مخالفین حتی در مال
 مؤمنین نیست پس از آنحضرت سؤال نمود که بر او نماز گذار و متولی امر او شود پس باریک و وفات نمود
 در منافقین بن شهر شویب و این کرد که از زنده بن اعین که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که از پسران
 خود و این داشت که شخصی را ببشد بدو و حضرت حسین بعیات او رفت چون آنحضرت داخل خانه شد بپسر
 نمود و از آن مرد دور شد پس آن مرد عرض کرد که راضی شدم با آنچه بآن داده شد بدو رحالتی که خواست و حتی آن
 شما می گیرید پس اینجانبان او فرمود که قسم بخدا که چیزی از اخلاقی نکرده مگر این که او را از فرموده که ما را اطاعت
 کند راوی گفت که ناکاه صدقا شنیدم و شخص از انمید بدیم می گفت بیعت اینجانبان فرمود که ایا امر المؤمنین تو را
 امر نکرد که نزد یک نفر مکرر شغلی و یا نگاه کار بر آن نگاهار و گاهان او کردی پس کار این مرد چه بود که با و
 شدگان و آن مرد عرض عبد الله بن شداد هادی بپس بود و این روایت کثیری در رجال از کتاب محمد بن شاذان بن نعم
 بخط او روایت کرد از جریر بن ابن اعین چهارم علامه مجلسی در کتاب بحار از ابن عباس روایت داشته که دیدم حسین
 پیش از این که بعراق رود در در خانه کعبه ایستاده بود و حال آنکه گفت جبرئیل در گفت حسین بود جبرئیل
 ندا می کرد که بیا بیاید بسوی بیعت خدای عز و جل پیغمبر علامه مجلسی از کتاب نجوم روایت داشته از حدیثی که گفت
 شنیدم حسین بن علی را که می گفت قسم بخدا که جمع میشوید بر کشتن من مگر اهان بنی امیه و ظالمان ایشان و
 مقدم ایشان امیر پس سعد است حدیثی که گفت که این سخن در روزگار رسول خدا بود پس من بحسب کفتم که ایا
 این را پیغمبر خدا بنو خبر داد فرمود نه پس من خدمت پیغمبر رسیدم عرض کردم که حسین چنین خبری داد
 پس پیغمبر فرمود که علم من علم حسین است علم حسین علم من است پس آنکه ما میدادیم حوادث را پیش از حادث
 شدن ششم رسید رضی در کتاب عبون المعجزات از حضرت صادق علیه السلام روایت داشته از پدرش از جدش که
 اهل کوفه بنزد علی آمدند و از خشکی شکایت کردند و گفتند که برای ما استسقاء نما پس اینجانبان بحسب گفت
 که برخیز و استسقا کن پس اینجانبان بخواست خدا را حمد کرد و ثناء بر او فرستاد و صلوات بر پیغمبر فرستاد
 و گفت خدا یا بخشنده خیرات و نال کننده بر کاف بفرست برای ما یاران بسیا و سپرب فرما ما را یار
 بسیا و سعت ارنده بسیا فرست که رنج نه شود بر داری بان ضعف از بنده کان تو و احیای کنی بان
 متیان زبلا در نور اجابت کن ای پروردگار عالیا پس اینجانبان از دعا خود فارغ نشده بودند که یاران بسیا
 بارید و از نواحی کوفه اعرابه در رسید پس گفت که صحرا و پیشانی را گذاردم که بعضی در بعضی موج میزدند
 و صفی علامه مجلسی ز طووس بنما روایت کرده که حسین بن علی در مکان مظلم اگر می نشست مردم بسوی او

در کتاب
 مناقب
 حسین
 علیه السلام

در کتاب
 مناقب
 حسین
 علیه السلام

در کتاب
 مناقب
 حسین
 علیه السلام

در کتاب
 مناقب
 حسین
 علیه السلام

کتابخانه

الحمد لله رب العالمين

نقد
ندای
ما خلیل
میرزا

در فرودگاه
انتهای دنیا

فرید
نور محمد

امجد شہر
میر حسن حبیب
امام

ایستاد بر سقیه بر او سوار شد و در پشت چرخهای ماشینی را دیدم دستوری ناوارا خبر دهم که بنی امیه فراداده
 اراده دارند بنی کعبه گفت هر قصه گفت من بسوی شهر امدم و گفتم ای باب الحارث پسران شیر خود را بلند نمود
 پس گفتم ایامی که فرادایا امام حسین چیداراده دارند بنحو اینند که استیلا او بازند گفت بل پس از شهر
 برخواستند بقتلگاه آمدن تا این که دست خود را بر جسد حسین گذاشتند خود را در خوشن عوطه مبدل
 و کریم کردند تا صبح پس چون بنی امیه صبح کردند سواران بسوی کوفه آمدند و این افسر ملعون آمدند چون نگاه کردند
 شریک دیدند عمن سعد حرام زاده گفت که فتنه انسا انسا افشا میکنند بر کرد بد پس برگشتند امر ششم
 علامه در نیک گفته کرد در جمله از کتب مذکور است که سینه دهن حسین در زمانه سید سیکر بر سر بلبل
 در گرفت و غشی کرد در حالت غشی پهلوی از حلقه و مبارک اینجا این اشعار شنید شیعیان
 شریک ماء عذرا فاذکر فی او سمعتم بغیرت و شهید فاند بونی ای شیعیان من اگر ایارافوشید ند پس
 بنحو اطهر بیاورید یا بشوید بغیر بی یا شهیدی پس من کر به کنید وانا السبط الذی من غیر حرم متعلق
 و بجزد الخیل بعدا القتل عدا اسحق و من ان سبط که بدن کاه مرا کشند و بی اسباب بعد از کشتن
 از روی عمد مرا پاهمال ساختند لیکر فی بوم عاشورا جیعا نظریه کیف استسفی لطفی بابو ان بنحو
 ای کاش شریک چنانکه در روز عاشورا میسرید نگاه می کرد بدن که چگونگی برای کودک خواب طلبی نمود
 پس باده کرد ند که بمن رحم نمائید در هفتم در نوادر علی بن اسباط ذکر میشد صد فرزند که برای ایشان اکلاد
 نمیشد بر سر قبر حسین و برگشتند پس برای هر او دشت **فصل خبر در کربلا** مطهر اینجا بود
 چند امر است اول اینکه زن خولی نقاری را که سران بزرگواران استنقرار داشت و دشمن یافت و دشمن
 بعضی از باب مقاتلان زیادستم بلیادان سزا بروی این نهاد قطره از خون یا اشک چشم اینجا بر زبان
 مرد و در دما دما فاش سو داخ و متعفن کردید بنحوی که همیشه مشک مبرنج که اهل مجلس از او شنیق
 نکردند و متران مصداق این وافی له باب باطنه فی التجر و ظاهره من قبله العذاب و حضرت امیر در دیوان بلا
 بنیان فرمایند ای الاحشا عند الحرد نیا و عند النزل جبار منقصد و زمامی بیه احساس از آن نترسید و از آن
 که درین است در نزد مردم فرومایه نقصا و مدق است کفط الما فی الاصلاد و فی بطن الافا عی صا
 مانند طهره اب که چون بشکم صد دراید و خواهل بود و در شکم مارها اگر بودن هر خواهل بود سوس
 بنابر روایت سهل بن مسیب چنانکه ابو مخنف ذکر کرده که ان سر مبارک را در دما دخول کوفه در باب فی خیمه
 یک ساعت طویله بر بالای نبره بلند کرد بودند نکر داشتند پسران سر اطهر قرائت سوره کهف نمود
 چون رسید بقول خدای تعالی ام حسین ان اصحاب الکهف الی قیم کانوا من ایانا عجا سهل گوید که من
 کریم و گفتم قسم بخدا که این امر عظیم است خدا یا تو بر هر جنبه قادری پس نوازشم بایتم افنادم و غشی را
 عارض شد چون بجهوش امدم ان سر اطهر سوره کهف اتمام کرده بود چهار مرتبه شیخ صفیاء علی الله
 مقامه در کتاب ارشاد فرموده که این زیاد گفت که سر حسین در میان کوچهای کوفه و قیاهل بگردانند
 پس روایت شد از زید بن ارقم که گفت ان سر اطهر انور از نزد من گذرانیدند و حال اینکه بر نبره بلند بود
 و من در غفر خانه خود نشسته بودم چون بمجادی من رسید شنیدم که این ایدر انداوت می کرد ام
 ان اصحاب الکهف الی قیم کانوا من ایانا عجا پس موخیا بدن من برخاست و گفتم قسم بخدا سر تو عجیب
 و عجیب است و چون از همه کوچها کوفه انرا گذرانیدند رفت نمودند ان سر مبارک را با قصر این نیا
 بنحی در کتاب عوالم از ابن شهر آشوب نقل کرده که روایت نمود ابو مخنف از شیعی که سر انور حسین را در بازار
 صرافان کوفه صلب کردند پس ان سر بر سر فر کرد و قرائت کرد سوره کهف و احوال خدای تعالی اتم فیه امنوا
 بجم و زناهم هک فلم یزد هم ذلك الا ضلالا و در خبر دیگر وارده که ان سر با بر و بنحو صلب کردند از ان سر

تکلیف و خلع
باب

ثانی
در بیان
و در بیان

مدام

تفصیل
در بیان
از کتب

روایت
از کتب

درویش

در زمانیکه حضرت حسین واقع شد و من یکی از آن چهل نفر بودم که سرخسین برای پیدایش از کوفه می بردند چون
 در راه شام بود بر نصرت آمدید و بر ما بود نشستیم که چیزی خوردیم یا نه پس ناگاه گفتی پیدایش شد و بر
 دیوار در پشت نوشت بنا بر بعضی از مقاتل با خون نوشت از جوار الله تبارک و تعالی شفاعت جده بودم الحسنا
 یا امیدوارند کردی که حسین را کشند شفاعت جده حسین را در روز حشا پس ما جزع نمودیم جمع منحنی پس
 از ما برخواستند که اند من اگر فرزند باشند پس اند من پنهان کردید باز نشستیم و بطعام خوردن مشغول
 شدیم پس ناگاه آن کف عود نمود و نوشت فلا والله لیس لهم شفیع و هم یوم القیامه فی العذاب پس هر قسم بجل
 که نیست برای ایشان شفاعت کند و ایشان در روز قیامت در عذاب خواهند بود پس اصحاب ما برخاستند که
 اند من یکدیگر ندانیم غایب پس باز برخاستند بطعام خوردن پس آن دست باز گشت و نوشت و قد قتلوا الحسین
 یحکم جود و مخالف حکم حکم الکلبه حال این که کشند حسین را بحکم جور و مخالف حکم ایضا حکم قرآن را
 پس بر من خوردن کوارانند و دیگر بخوردیم پس با هبل در بر ما مشغول شد پس نورانا بان را دید که از بالای سر
 روشن است پس نکاه کرد لشکر را دید پس با هبل گفت که از کجا می آید گفتند از عراف می آید و محاربه با حسین کردیم
 راهب گفت که حسین پس قاطره دختر پیغمبر شما و پس بر سر خم پیغمبر شما است گفتند بلی گفت هلاک شود اگر
 برای علی بن مرتضی فرزندی می بود ما او را بر بالای چشمهای ما بر میداشتیم ولیکن مراد سویی شما حاجت
 است گفتند چیست گفتند بر نفس خود بگویند که من ده هزار درهم دارم که از پدران من است مهرش است
 است آنرا بیکر و این سرا بمن دهد که نایق بنفشه را در نزد من بماند پس چون میخواهد کوچ کند آن سرا
 باورده می نمایم پس عمر را از آن خبر دادند و در راه را گرفتند و از آن رفتند و وزن نمودند و عمر را از آنجا رفتند
 سپرد و سر را بر او نهادند پس راهب آن سرا داشت پاکیزه کرد و پیران مشغول کاغذ نمود پس آنرا در جوی پیچید
 بر دامن خود گذاشت و نوحه و گریه می کرد تا این که وقت فتن شد از او سرا طلبیدند پس گفتا پس من مالک
 نیستم مگر نفس خود را چون خردا شود شهادت دهد و در نزد جدت محمد مصطفی که من شهادت میدهم که محمد
 خداست پس محمد بنده و رسول او است سلام آوردم بر دست تو و من عبد تو می باشم پس گفت که من پیش شما
 حاجت دارم که سخنی با بگویم و سرا باورده ام پس عمر بن سعد نزد یثا و رسیدان راهب گفت سوال می کنم
 تو را بختا بخت محمد بن محمدا که با این سرا فرستاد کردی و خدا نکند و او را از صندوق بیرون نیاوری عمر گفت چنان
 خواهم کرد پس سرا را تسلیم نمود و از برافراشت شد و بعضی از کوهها ملحق شد و خداوند را عجاibat نمود تا و تا
 یافت و عمر پس از آنجا به همان قسم می نمود که سابق می نمود پس چون نزدیک مشغول رسیدند عمر گفت که آن طرف
 در راه را آوردند دید که عمر را و هم او را است چون سرش را شکستید دید در راه هم سوال شده اند و بر یک
 جانب آنها نوشته شده است لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر نوشته شده است و صیحا
 الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس عمر گفت انا لله وانا الیه راجعون دنیا و آخرت بزیان آمد پس بپایان
 خود گفت که آنها را در نهی می بختند و بد مشورت و محتمل است که این حکایت خبر حکایت سابق باشد و
 احتمال آنجا هم میرود یا زده ام علامه مجلسی در مجاز از کتاب خصایص وایت داشته که چون سر حسین را
 بمنزل بردند که قفسه می کشند راهبی سرا را صومعه بر آورد و بدانش نگاه کرد و بد نوروی از دهان آن
 بلند میشود و با سما میرود پس ده هزار درهم داد و آن سرا را از ایشان گرفت و بصومعه خود برد پس شنید
 که شخص از آنی دیدی گفت خوشا بحال تو ابراهیم برای کسی که مرثیه این سرا را برد پس راهب سرا خود را بلند
 گفت ای پروردگار من بحق عیسی که امر کن که این سرا با من نبکلم اید پس آنرا بکلم آمد فرمود ابراهیم چه
 میخواهی راهب گفت که بگویتی فرمود منم پیر محمد مصطفی منم پیر علی مرتضی منم پیر فاطمه زهرا و من
 کشته شده در کربلا منم مظلوم منم عطشان و ساکت شو راهب و بخود را بر روی میار که گذاشت

من
 در حکایت
 تکلیف

گفت که من و بنحو در این دنیا را تا اینکه بگوئی که من شفیع تو می شوم در روز قیامت این شرط هر فرمود
 که بدین بجزم محمد بر کرد پس راه گفت اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله پس قبول شد
 برای و نمود چون صبح کردند سرور در هم را از آن سرور گرفتند چون بصره رسیدند دیدند که در داهم سنک
 شد و لطفه غریبان داد بیدار از غریبی دو صلافتان و فریاد غریبی غریبان خواندند و در هم یارند بصره
 باز در برون دل فکازند غریبان نباشد قلد و مقدار نه غمخواری برایشان آورد و یار بود و در غریبان
 قیر چو شام نداد شام ایشان هیچ انجام غریبی میاداد سنگیری میاد لکودکی اندر اسبی چو اند
 راه شام ال پیمر غریبانه روان کشند یکسر بروی شهر غریبان سواره بهر باز در برون پر نظاره می
 منزل بمنزل به بریدند مشی در پای بری رسیدند سرورانی پاک حسرت بر می نمودند از بیجاها
 یکی راهب را بنام ترسنا با این شیوع کیش ترسا صلیب خاج را بودی پرستار می بخویش هیکل کرده زن
 بهر شام می خورد ذکر علیی بهر یوم و برود بر کلیسا چو هیلهای فغان ناله بشنید سری چون ماه شعبان
 دید که نور چیه اش بر ما بالید و نه زخم فرادان بر سرش دید دهان بکشود زخمش چون سناوه دو چشمش بر
 زمان خود نظاره یکی نورانده هانش بود پیدا چو نور طور بر موسی هویدا بسوی طود راهب موسی را
 رواند با صلیب خاج ترسا زدی ادر سر کشید از ایشان بد بخویش فغان ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله
 برخواست خوشت با که این سرانند این جا است خوش آنکس کو بداد اخراش رساند حضرت دادار گار
 چو بشنید این سخن راهب را می فریاد گفت ای پاک دادار بعضی صلیب خاج و زنار که این سر بهر من اند
 سخن از بگفت آن سرور را بسوزد ای کرای ترسا بر سر زانچه خواهی بگفتا کیستی بر کو با نام بگفتا پور شای
 اسلام مزان لب تشنه کرب بلا هم سرانند زبیره انجور و جفا هم بگفتا شافع مادرجا باش بگفتا ای در
 در کیش ما باش پس آن ترسا با سلام اندامد حسین را و شافع محمد محمد خورشیدان بصره حسین است شفیع
 او شه بد و خیر است و از دهر در کتاب بخار و روایت کرد از کتاب مناب قدیم که چون سر حسین را شام می خورد
 شب را ملد بر و نزدیک مزه ای از یهود نزل کردند پس چون شراب بخوردند و مشه شدند گفتند که در نزد ما
 حسین است یهودی گفت انا بمن نهائید پس باو نمائند و آن سرور رنند و بود و نور از او ساطع با سما می رفت
 پس یهودی تعجب کردند و آن سرور بود بیه از ایشان گرفت و بانسر گفت که شفاعت کن در نزد جد تو برای من پس
 انسر را بسخن آورد پس سر گفت که شفاعت من از برای محمد بن است و تو محمدی نیستی پس انسر جمع نمود یهود و او
 خویشا خود را پس از آن گرفت آن سرور او را زرد میا طشتی گذاشت بر او کلاب میخند و در آن کافور و مشک و عین
 پس از آن با و لاد و افر با خود گفت که این سر پیر خنر محمد است پس از آن گفت که حسرت منم که جد تو محمد و ادراک
 نکردم تا در سن او مسلمان شوم پس از آن حسرت منم که زن نه نواد ادراک نکردم که بر دست تو مسلمان شوم
 و در پیش روی تو بجا نماهم شفاعت کن برای من و قیامت پس خدا تعالی انرا بتکم آورد پس بشافصیح گفت
 اگر مسلمان شدی پس من شفیع تو خواهم بود سه دفعه این کلام را فرمود پس ساکت شد انمده یهود و خویشا
 اسلام آوردند و مؤلف گوید که اخبار و اشیاء اگر چه احتمال آنجا دارد لیکن احتمال تعاد هم دارد و احتمال
 اظهار است محمدا اخبار و اشیاء متواتر بالغنی است بجهت کثرت و در اخبار و دان و مفید قطع است میرد هر از
 مسنده سیده بتول با مشا خود از حادث بن و کیده روایت داشته که گفت من در میان کسانی بودم که حامله سر
 مبارک حسین بودند پس شنیدم که قرأت می کرد سوره که گفت پس نزد نفس خود شک نمودم و حال اینکه او را
 حسین را شنیدم پس بن گفت که ای پسر کیده ایاندا نسو که ما کرده ائمه زنند اهرم در نزد پروردگار ما پس روی
 داده میشوم این و کیده گوید که من پیش نفس خود گفتم که این سر را می زدم و میبرد میبرد انسر گفت که ای پسر کیده
 نیست برای تو یسوی من راهی بخشن ایشان هر خون را بریز کن است و نزد خدا از کرمانیک ایشان سر را پس بگذار

این از امانت
 رسیده است

حکایت
 پیر و
 یهودی

ایشانرا

وفاك بر سر خود و بختیها و صداها بخود را بگفتی نمی داند

و چون حرم سرایین و عیال و خدایان نمودی پس توبه بستاند شد گفت ای رسول
 بشما گزیده با نلام ان لعین افتاد بنابر دایره شریف سید محمد ابن کریم است که در حدیث معتبره حسن پند خویش
 در خواب دیده است حال پندار شده است پند خود را طلب نماید و چه میگوید که چون ان لعین بر او ظاهر اجماع
 یافت امر نمود که سر میارنگ تمام حرم را بر سر او به بر دایم ملان مانان پندارند و پندارند بلی پوشانند پند
 نیز از ستم معتبر بود تله در پیش روی ان پنداره گذاردند پندار ان سر میارنگ پندار شدند چون نظر از غیر
 زاد بر ان سر میارنگ افتاد بر سید که این سر از کیست و جوانی ندان که پندار این سر میارنگ پندار او است اضحی فریاد
 و ناله و زاری بلند کرد و می گفت ای پند که کدام سنگین دل خفتا نمودی چنانچه مظهر نوای پند جان چه کوی
 و شاه رگ نوای پند جان که بستم نمود مراد این خورد و شای پند جان بعد از تو که متوجه دختره صغیره پنداره نوشید
 و نازیک شود ای پند جان که متوجه زنان برهنه تو میشت ای پند جان که پریشانی میماند پنداران پوه اسیر شده و
 ای پند جان که خم خوار میماند پنداران پنداره و غریب ای پند جان که خم خوار میماند پنداران پنداران پنداران پنداران
 بعد از نوای ناله امیک ما ای پند جان بعد از نوای بر غریب ای پند جان که کاشکی من فدای تو میباشم ای پند
 جان کاشکی پیش از مرگ زور و ناپا بودم ای پند جان کاشکی در بر خاک پنهانی بودم و نمی پندم عیال مبارک
 تو را بخون خفتا شده پس ان صغیره زار و زار خود را بر دهن پند زور کوار گذاشت و اندک گریست که مدهوش
 کردید چون اهل بیت بفرمان صغیره را مشاهده کردند پندان صغیره را فدا کرد و ادند تا که دیدند درخ
 با شهادت سر پر از زنده پندارش زنده جلاش فاطمه زهرا را دیده است چون ان پند جان را مشاهده نمودند و ناگاه
 کر به و زاری مانه بلند کرد و زار و زار که ان مظلوم مادر دیدند برایشان گریستند عزیزان یا غریبان در انحرابه
 چه کنند که گفتی داشتند نه کافوری نه جنوخی نه کسی بود که بران صغیره نماز کند نه غسالی داشتند که بیتی حسن
 غسل دهد نه پند کلنکی که حاضر نماید نه جنازه داشتند نه کسی که جتان را بر دگر یا از اشک چشم زب
 غسلسی داد کویا از حال خرابه کافور و حنوط کرد ندکویا با کسبون پریشان ام کلثوم گفتش نمودند کویا از موی سر کان
 سکیته تابوت ساختند کویا ناله سکیته تکبیران جنان بود البته روح مبارک پیغمبر را و نماز گذارد و قبرش را
 در انحرابه قرار دادند **فصل ششم** در سخاوت و کرم و وجود حضرت سید الشهدا ع است پندار که صدقه
 رافع بلیات است موجب یادتی عمر است از صادق آل محمد در کتاب مصباح الشریعه مردی است که صدقه
 حرفا سن هر یک شاد است بر نشان که مرخص شد و واقع است اول صفا که صدقه کندی یعنی باز دارد از صلبه صدف
 مکر و دنیا و آخرت از دهر مال کرد و پند او باشد بهشت سوخته فاف که نشان قرطبه بود و بخت ابعالی چهار ماه
 که هدایت کند و بر اعمال صالحه که بدان مستوجب خلد شود و در کتاب مصباح الشریعه در مسند ان کل
 و اینکه ان حضرت صادق است محل نزاع است بعضی از مهره حلقه در باب حدیث گفته اند که کلمات احادیث ان از
 سبک کلام امام خارج است بد گفته است لیکن در مقام متدربان و مواظب عیال ندارد غایت امر اینکه از
 مراسیل باشد ملا محسن فیض جمعی دیگر پنداره اعماد نموده اند بجز از یک فقره این حدیث که ها اشاره
 است به هدایت بر اعمال صالحه را به عظیم و نا و بلی عجیب بدین قاهر و فکر فانی میرسد ان این است که سخا
 ام المکارم و ام الفضل است موجب تکمیل جنود عقل و ادلال عسا که جمل است موجب انصاف بصفاحسته و
 اخلاق پسندیده است انما بجمله سخا موجب خیر است و خبر ز بر عقل است و صدان شراسه او و بر جمل
 و هم چنین سخا موجب همان است چنانچه از همین خبر سابق مفهوم شده است موجب جا است بر که
 اتفاق کنند امید ان دارد که عوض مبدل از حضرت باری تعالی در دنیا با و باز دهد در آخرت و ادان
 بر هاند و صد جافوظ و یا سر نا امیک است که از سخا جمل است موجب عدل است بر که با فقر و مواسا
 می نمایند را عطاء و بفره و صدان که ان است که از سخا جمل است موجب توکل است بر که ناسخی توکل

و چون حرم سرایین و عیال و خدایان نمودی پس توبه بستاند شد گفت ای رسول
 بشما گزیده با نلام ان لعین افتاد بنابر دایره شریف سید محمد ابن کریم است که در حدیث معتبره حسن پند خویش
 در خواب دیده است حال پندار شده است پند خود را طلب نماید و چه میگوید که چون ان لعین بر او ظاهر اجماع
 یافت امر نمود که سر میارنگ تمام حرم را بر سر او به بر دایم ملان مانان پندارند و پندارند بلی پوشانند پند
 نیز از ستم معتبر بود تله در پیش روی ان پنداره گذاردند پندار ان سر میارنگ پندار شدند چون نظر از غیر
 زاد بر ان سر میارنگ افتاد بر سید که این سر از کیست و جوانی ندان که پندار این سر میارنگ پندار او است اضحی فریاد
 و ناله و زاری بلند کرد و می گفت ای پند که کدام سنگین دل خفتا نمودی چنانچه مظهر نوای پند جان چه کوی
 و شاه رگ نوای پند جان که بستم نمود مراد این خورد و شای پند جان بعد از تو که متوجه دختره صغیره پنداره نوشید
 و نازیک شود ای پند جان که متوجه زنان برهنه تو میشت ای پند جان که پریشانی میماند پنداران پوه اسیر شده و
 ای پند جان که خم خوار میماند پنداران پنداره و غریب ای پند جان که خم خوار میماند پنداران پنداران پنداران پنداران

در حدیث معتبره
 ان شریعه را
 صدقه

و چون حرم سرایین و عیال و خدایان نمودی پس توبه بستاند شد گفت ای رسول
 بشما گزیده با نلام ان لعین افتاد بنابر دایره شریف سید محمد ابن کریم است که در حدیث معتبره حسن پند خویش
 در خواب دیده است حال پندار شده است پند خود را طلب نماید و چه میگوید که چون ان لعین بر او ظاهر اجماع
 یافت امر نمود که سر میارنگ تمام حرم را بر سر او به بر دایم ملان مانان پندارند و پندارند بلی پوشانند پند
 نیز از ستم معتبر بود تله در پیش روی ان پنداره گذاردند پندار ان سر میارنگ پندار شدند چون نظر از غیر
 زاد بر ان سر میارنگ افتاد بر سید که این سر از کیست و جوانی ندان که پندار این سر میارنگ پندار او است اضحی فریاد
 و ناله و زاری بلند کرد و می گفت ای پند که کدام سنگین دل خفتا نمودی چنانچه مظهر نوای پند جان چه کوی
 و شاه رگ نوای پند جان که بستم نمود مراد این خورد و شای پند جان بعد از تو که متوجه دختره صغیره پنداره نوشید
 و نازیک شود ای پند جان که متوجه زنان برهنه تو میشت ای پند جان که پریشانی میماند پنداران پوه اسیر شده و
 ای پند جان که خم خوار میماند پنداران پنداره و غریب ای پند جان که خم خوار میماند پنداران پنداران پنداران پنداران

عذاب

[illegible]

در این کتاب
در بیان فضائل
و مناقب ائمه
علیهم السلام

می دیدم که هر وقت حاجت اراده و ضرورت داشت برای نماز زهر جامه خود را بفرموده من میباید که بپوشید پس من میباید که بپوشید
خوبی دارم که از در خشیدن چشمها و از ناز می کرد و من همیشه از روی نرا داشتم این که بکر بلا و فتنه و انجذاب مید
شد من دیدم که محال نمی شد چون شب را میبیدم دیدم که نورانی است مثل روز است و
کشتگان بر روی من افتاده اند پس من بطلب بیدارم زهر جامه در میان کشتگان میبیدم دیدم که نورانی است و فتنه و انجذاب
افتاده و سرک بدن ندارد و نور او میباید که در خون خود غوطه و در است که فتنه و انجذاب میدارم که هر چه حسین است
شد زهر جامه باقی است خواستم بردارم دیدم که بسیار از زهر بود پس بکلیت آکشودم تا این که یک کره باقی نماند
خواستم که آنرا نیز بکشم دیدم که منظر غریب است است خود را دراز کرد و آن بند را گرفت هر چه خواستم
او را در نماز میبیدم نفس من معوقه من مرا داد داشت که چیزی پیدا کنم و دست او را قطع کنم پس چنانچه کردم تا
اینکه قطعه از شمشیر پیدا کرد و در دست او زدم تا این که دست او از بند دست جدا کردم و او دست بریده را بدو
انداختم و دست خود را دراز کردم که نیکو بکشم دیدم دست چپ خود را دراز کرد و بند را محکم گرفت و نتوانستم که
دست او را دراز کنم همان شمشیر شکسته را برداشتم و آنقدر بر دست من مظلوم زدم که دست او از بند دست
جدا کردم و خواستم که نیکو بکشم تا گاه که من کیم بلا بلز زهر جامه را در میان بزرگواران میبیدم که غوغا و فریاد
و ناله بگویم آمد شنیدم که گویند می گوید وای پسرک من وای کشته شده من وای بیج شده من وای حسین من وای حسین
ای پسر جانور آکشدند و توان شناختند از شما میباید که نور منع کردند جمال گوید این حالت دیدم ضعف بر من مستولی
شد خود را در میان کشتگان انداختم تا گاه سه مرتبه دیدم که با یک دفعه در اطراف اهلای بسیار ایستاده بودند و از زمین
پرشه بودند از صحنه های مردم و پرهای ملائکه تا گاه یک از ایشان گفت ای پسرک من ای حسین فدای تو باد و جلد تو و بدن تو
و مقام تو و برادر تو و بیک فخران بدن پاره پاره نشسته سر او را میباید که بر بدن او قرار گرفت و می گفت لبیک ای جلد من
خدا وای پدر من ای امیر المؤمنین وای مادر من ای فاطمه زهرا وای برادر من ای کشته شده زهر جامه را با دادن
سلام پس از آن گریست گفت ای پسرک من زهر جامه را در میان کشتگان انداختم و مرا از این بزرگواران جدا کردند زهر جامه را
جدا کرد و برادر تو و بیک فخران بدن پاره پاره نشسته سر او را میباید که بر بدن او قرار گرفت و می گفت لبیک ای جلد من
کران استم بخدا ای پسرک من زهر جامه را در میان کشتگان انداختم و مرا از این بزرگواران جدا کردند زهر جامه را
فاطمه گفت ای پدر من ای رسول الله ای پسر جانور آکشدند و توان شناختند از شما میباید که نور منع کردند جمال گوید این حالت دیدم ضعف بر من مستولی
پیشانی خود را خضاً نماز و ملاقات تمام خدای در حالتی که خضاً شده باشم بخون فرزندم حسین پسر فرمود که بکر فاطمه
از آن خون گرفت و بن پیشانی خود مالید دیدم که خیار رسول و امیر المؤمنین و حسن از خون ریش حسین گرفتند و بر
کلوها و سینه ها و دستها مالیدند شنیدم که پیغمبر فرمود فدای تو شوم ای حسین قسم بخدا اگر آن است
که تو را با سر جدا شد و جبین بخاک الوده و حلق بریده و بر و افتاده که یک و عبا و بیا بیا لباس پوشیده و تو
کشته شده باشی و گفت دستهای تو بریده شده باشی ای پسرک من که دست است چپ تو را بر بدن پس حضرت سید
الشهدا عرض کرد که ما من لجام بود و طالع بدین زهر جامه من شده بود بعد از کشتن من خواست بند را بر بدن
خود آن بند را گرفت که مباد عورت من ظاهر شود پس شمشیر شکسته دستهای مرا قطع کرد و خواست که نیکو
بکشد چون تو را دید در میان کشتگان انداخت چون پیغمبر کلام امام حسین را شنید گریست و گریستن سختی در
میان کشتگان آمد و در مقابل من ایستاد و فرمود مرا با تو چکار بود ای جمال منی با تو یک که مگر تجرید با تو ملائکه
می بوسید اهل آسمان و زمین بان برکت می جفتند ایابن نبود بدلت و خواری که این ملائکه عیان با و کرد و بودند
زنان را اسیر کردند و بدن او را بر ستم اسباب پاره پاره کردند خدای تعالی در دنیا و آخرت و دنیا و آخرت و دنیا
و پاهای تو را قطع کند و نور او را در سلك خون ریز نهان کند بکر اند پس هنوز دعای انجذاب تمام نشده بود که دشمنها
من شل شده روی من سیاه شد اکنون بخانه گریه بطلب شفاعت مله ام و میباید که مرا نجات دهد و مرا نجات دهد

در میان
اینها
بسیار
است

که آنرا انداخته باشد اعراسی عرض کرد نظر بکری با او صبر باشد پس آنحضرت فرمود که اگر آنرا انداخته باشد اعراسی عرض کرد که این ضاعفه از اینها بزرگتر است و او را بسوزانند زیرا که او سزاوارتر است پس حسین خندید و گویا بر نردوار افتاد که ضارعه بیایم و در آن بود و آنکه خود را بداند که نکین او و در اینست و هم چنان داشت و فرمود که ای اعراسی بطلب بخواه و آنکه زیاد و نفقه خود صاف کن پس اعراسی اینها را عرض نمود و آنکه خود را الله اعلم حیث یجعل سائله اما اینها از کتابها و اهل بیت است که گفت که حسین بی گناه است که حسین بن علی بزرگوار بود و ناهید برهنه کار صالح خلق پس رفت و دزدی یا اصرافش و عیسیانی که داشت در آن باغ غلامی از آنحضرت بود که اسم او شهاب بود پس چون آنحضرت نزدیک ایشان رسید و بداند که آن غلام نشسته است آن پسر را از آنحضرت و در پشت درخت خرمای نشسته غلام او را نه بیند پس غلام کرد که تا زبیر میباشد نصف از اینجانب مسک که در اینجا بود می انداخت و نصف دیگر را می خورد و اینجانب از کار آن غلام نفی نمود چون آن غلام در آن غش شد گفت که مخصوص پروردگار عالمیان است خدا یا انجس مرا و بیخس ازای مرا و برکت با و بداند که برکت دادی با او چون از آنحضرت و ای هم کنند زین رحم کنند کان پس حضرت سید الشهدا عرض کرد و فرمود این شهاب پس غلام با قریح تمام برخواست و عرض کرد ای آقای من و آقای مؤمنان تا روز قیامت من بطلب میمانم و پدید بودم از من عفو کن اینجانب فرمود که تو مرا حلال کن این شهاب را که داخل شدم در باغ تو بغیر از آن تو شهاب عرض کرد که ای آقای من این سخن را از او کرده و بزرگ میفرماید اینجانب فرمود که من پدیم نصف آن خود را تا اول می نمود و نصف دیگر را بسک دادی این چه مغفرت است غلام عرض کرد که این سگ در هنگام غن اخویدن نگاه می کرد پس من چاک کردم از او ای آقای من بجهت اینکه نگاه بمن میکرد و حال اینکه سگ از تو بود محافظت میکرد و بشا تو را از دشت تا او من غلام تو بودم و او سگ تو بود بخوردیم با هم و دزدی تو را پس اینجانب بگریه در آمد فرمود حال که چنین است پس تو از ادبی رداه خدا بخشید بنویس هزار تومان را برضا و خواست خود غلام عرض کرد چون مرا ازاد کردی میخوام بخدا و بپسندان تو مشغول باشم انجمن فرمود که کز من چون بکلامی تکلم کند باید بفعل از انصاف بکند یا تکلف و قبی که داخل بشا شدم این که مرا حلال کردی و از تو داخل شدم در باغ تو پس قول خود را تصدیق کن که خود را تصدیق کن یا تکلف و قبی که داخل بشا شدم این که مرا حلال کردی من که با من آمد انجمن خود در خرما و در طباطبایان و اینها را از او میباید و بکن و بیخس و اطهر من اگر ام بکن خدا تعالی اکرام کند تو را در روز قیامت مبارک کند از برای تو در حسن خلق تو را و بدی تو پس غلام گفت اگر پسران خود بمن بخشید پس من از او تقصیر کردم از برای صفا و شهادت تو اسرار و از بهر آن کتاب تحفه العقول منقول است که مرید می اند حضرت امام حسین حاجت خواست اینجانب فرمود که شوال تو را بزرگوار است و دست من عاجز است از اینکه برساند تو را با آنچه من ازاد بان میباید هر چه کنی رداه خدا دهد کم است نیستی بملک من افتد که وفا کند شکر تو را پس اگر قبول کنی که در اینجانب را که مفاد من است پس مرا از کلف رداوردی پس اگر گفت ای پسر سول خدا هر چه عطا فرماید قبول میکنم و تو را شکر میگویم و عذر نمود قبول می کنم پس اینجانب یک خرج خود را طلبید با او محاسبه نمود و بنفقات اخراجش پس پنجاه هزار درهم فاضل مد حضرت را خواست فرمود با نصد هزار در کجا است با نصد سائل عطا فرمود و با و فرمود کمی بیاورد که مال را بر دارد برای تو پس نمره جمال چند دل و در پس اینجانب رداه مینا که خود را بکرا بخرم و حال داد که از درهم و دینار را برای او بردارد پس یکی از غلامان اینجانب عرض کرد قسم بخدا از نرد یک درهم باقی نماند اینجانب فرمود که من امیدوارم که بفعل من خدا تعالی اجر بزرگ کرماند فرماید امر پسر در صاحب کتاب تحفه الطالبین و این که از کتاب فضایل خوارزمی که حضرت امام حسن و قتی بیفری بیرون رفت و راه واکم کرد و در شب پس شبها کو سفید شاد و در اینجا بسر برد و نمره را اگر ام نمود چون صبح شد راه را با و نمود پس حضرت امام حسن بان شهادت فرمود که من بسوی قریه از برای خود میروم و بعد از آن بمدینه بر میگردد و وقتی قرار داد که شبها بیاید حضرت حسن او را مکافات نماید چون آنوقت رسید حضرت امام حسن را مانع روی داده که نتوانست بمدینه بر کرد پس از شبانه زده امام حسین آمد و کان کرد که او امام حسن است عرض کرد مرا نم کرد و غلام شبانه زنده من بگریه می نمود و عذر کردی که بنزد تو ام پس غلامی را که کرد و حضرت

در میان
اینها
بسیار
است

در میان
اینها
بسیار
است

مکتبہ اسلامیہ

شیخ علی

[illegible]

حسنی

حسنیہ کتب خانہ

[illegible]

حسنی
در حال خبر
و حال
حسنی

سید

پرسچون پدم

بر غلام
عنب

خود

برای

سید

سرفراز

محمد علی محمدی

دمنزل طیب

کتابخانه

19

د. محمد صالح المنجد

حزینا کرم
میکو

حسین بکر علی و ذوالفقار

زبان

مکتبہ اسلامیہ

مَحْفُوظٌ
غَضَبُهُ

است از این که قوه ثالثه باشد که در آن کندی نفع و ضرر را و نیز در هر یک از آن دو قوه که شهوتیه و
غضبیه باشد نخواهد بود پس خدا بی قوه سوم عطا فرمود که آن قوه مد که است که امیتا میداند چیزی را
لغو شد نفع را از ضرر و این با قوه مد که خوانند هر یک از این سه قوه بر سه قسم انفسی یا بدن یا بر آن قوه شهوتیه
یا بر حد اعتدال است یا افراط و یا فقر و یا غنی فقر یا ان است که قوه شهوتیه بسیار کم باشد و از آن جهت که کوبند و افراط
افتد که نهایت شد داشته باشد و از آن جهت خوانند اعتدال از آن است که حد وسط باشد نه بسیار افراط و نه بسیار فقر
بلکه اعتدال داشته و این اعتدال خوانند اما قوه غضبیه پس آن نیز منقسم است به افراط و فقر و اعتدال افراط آن
است که زیاد از اندازه باشد مثل این که یک نفر خود را بر لب نیست هزار شکر کند و این را نهو خوانند فقر و اعتدال
از آن است که قوه غضبیه در عرصه نفی باشد و این را جین خوانند اعتدال از آن است که وسط باشد در میان افراط
و فقر و این را جین خوانند اما قوه مد که پس آن هم بر سه قسم است افراط و فقر و اعتدال افراط آن است که زیاد
از اندازه باشد از آن جهت خوانند که این که در مسائل نمیشوند چیزی قوا گیرند بلکه هر دلیل را که
به بیند از آن قوه که در آن رد دارد می کند و هکذا فقر یا ان است که قوه مد که در نقص باشد و از آن جهت که کوبند و اعتدال
است که قوه مد که بسیار حد وسط باشد و این را حکمت خوانند حد اعتدال در هر یک از این قوی مامور به در جمیع شرایع
است پیچیدگی برای ارشاد اعتدال در افعال و صفات و سکنات معشوقه و همین معیار برای استقامت است
فاما آنچه ذکر شد لایق طالب علم اخلاق است امری که در دنیا این که قوی در این دنیا است قابل شد و تصحیح شد
بدان که افلاک سبعة با کواکب مرکوز در آنها بنام اربعه است و این اربعه سبعة مینامند عناصر اربعه از آن
آتش و باد و خاک و بنهر اتمهات باشند از آن مزاج و از مزاج این اتمهات حله الحلق تولید موالید ثلثه نمود که جلا
و بنهر معد و حیوان باشند و از این اتمهات مزاجی که در چهارده بند که در مصیبت حضرت سید الشهدا و سینه در تبارک گفته
گفت اتمهات اربعه از اربعه سبعة کفای خلل فساد در ارکان کافون پس از آن جفا متحقق میشود و جفا و سیر سلوک است این
که با هر درجه تمام هر یک که اشراف انواع آن است که اگر از آن بگذری تمام میشود مانند چرا که برون در میاید و میاید
شایع آن مرتباً منعقد میشود و از اینجا معلوم میشود که معد اشراف اقسام جهاد است پس از آن نیز بنات مراتب بسیار است
مرتبه آخر اشراف مراتب است آن مرتبه است که چون از آن بگذری نخواهد بود و از آن رخ ما است در آن خواص چون موجود
است مانند اینکه در سر او مغز دارد و اگر سر او بر بدن خشک می شود چنانکه اگر سر او را ببرند میپوشد و از آن ماده
از دواج نکند نمی یابد و چنانکه ناسج او را با ماده جفت نشود تولید حاصل نمیشود از درخت نیز چیزی مانند غبار بر می آید
و بر درخت ماده می باشد تا اثر پیداورد و اگر از آن سرش بگذری یعنی سرش در میان آب غرق شود خشک میشود چنانکه
حیوانی که سرش در میان آب ماند خواهد مرد و چون از اینجا گذشت بداند حیوان را هر یک از آن نیز مراتب بسیار است
اشراف مراتب اربعه است و از این است که نزدیک است که بقوه عاقله برسد اختلاف است که آن کدام حیوان است بعضی از آن است
اند و بعضی از آن است مانند و غده که فلاسفه اسلام ملا صدق الدین شیرازی را و آخر مجلد دوم از کتاب سفای که
در مبحث جواهر اعراض بسیار همین مطلب را بحثی بسیار نموده و چون از مرتبه جلاله و بزرگی اشیاء برسد پس
از آن نیز مراتب بسیار است اما از آن نیز چندان در آن که مانند طایفه یا جویج مابوچ مانند آنها پس سهری کند نامرتبه
عقل بالذکر و از اینجا بعقل بالفعل از اینجا بعقل بالمشق می رسد پس معلوم شد که قوی را سه مراتب بسیار است
در عاده مطلب سابق بوجه اجمال بیان کردیم که هر یک از صفات را ارشاد است بدان که خلفت بنک و حیوان و انسان از حیوان
در بعضی از صفات که عناصر بیکی یکی از مزاج شوند باذن حقیقت و تاثیر کند و اینها قوی عالمه از فلک کائنات بسیار است
مزاجی که پیدا کردند خارج شوند از سرفه تضاد بلکه مینا آنها بود مثل تضاد حرارت با برودت تضاد پیوسته
و طوبی خارج شوند از تعصیب تعاند که سبب آن قابل فیض نمی آید و اینها قوی که می رسد و قبول کردن
انها است و این را از آن حیوان را پس انوینا فاضله میشود از قبل قیاض علم الاطلاق و حقیقتی صورتی که خلفت کند از آن

در انفسی قوی
یا افراط
یا فقر

در انفسی قوی
یا افراط
یا فقر

در انفسی قوی
یا افراط
یا فقر

در انفسی قوی
یا افراط
یا فقر

در انفسی قوی
یا افراط
یا فقر

در انفسی قوی
یا افراط
یا فقر

[illegible]

ظاهر ایشان و هم چنین قوای باطنیه و ظاهریه و طویف اکباد و سائر اجزاء و صفات سماوی و اخلاصی که بر ایشان
 درایند و پاکیزه ازین و افسر تواند کرد در مقام ضربش بر این بر آن است که مملکتی که مقصود اصلی و غرض
 اجماع باشد و ایجاد و ادب و احقاقی عالم ملک و عالم ملکوتی و متعالی جمیع خلقها جمیع اشیا و صفات حسی و عقلی
 و حلیا را با عینا مطهرت بر قامت با استقامت ایستاد و مقادیر امور را بر ایشان منکشف و ایشانرا منصف
 و خزان ملک و ملکوت نموده و جمیع موجودات را مستقر اراده ایشانرا داشته و ادب و عقلیه و پراهن نظریه بر
 آنچه فکر شد کواه است پس در هر جزء از اجزاء آن که هر یک از اینها بر همان نام و فاطمه هست مثلا حضرت سید المرسلین
 بر همان چشم مبارکش از آنست که خود فرمود لا یسبقونی بالرقع فانه اراکم من خلفی کما اراکم من مایهی بین یمنکم
 بر من در رقع بدستی که من شما را می بینم از پشت سر چنان که می بینم شما را چنانکه می بینم از پیش و بر همان بصیرت آنچه حق
 تعالی فرموده ما زاغ البصر و ما طغی باز خود رسول الله فرمود رؤیت فی الارض و رؤیت مشاربها و مغاربها یعنی
 در عالم ملکوت و در عالم ملکوت و در عالم ملکوت و در عالم ملکوت و در عالم ملکوت و در عالم ملکوت و در عالم ملکوت
 که خود ایشان بدان کرده اکتفا الی السماء و حق لها ان تاط لیس فیها موضع فلم الاوفیه ملک ساجد و ادب یعنی شما ما
 قیام ما کن ندی منرا و دانسته که صد آنگونه بر آنکه نیست در آنها موضع فلم مکرانیکه در اینجا ملک ساجد است یا
 ملکی و اراکم است و بر همان شمس چنانچه در موضع اظهار شوق بملاقات او پس فرمود بعد از اظهار واقع فرموده است
 لا لاجد نفسی الرحمن من جانب الیمین و بر نهادن و فاش چنانچه فرموده است ان هذا الذراع مسموم این پاچه کو سفتند
 پنجه و کجا باشد است مسموم است بر نهادن چنانچه فرموده است وضع الله یدیه بین کتفی فاحسن شیء و شاعر این
 مضمون را بنظم آورده و در مقام ملح علی گفته فیله فلعلی ملحا ملحه یجد ناراموصد قل لا اقللم فی ملح
 حاد و الکتب الی از عیبه و البتی المصطفی قال لنا لیل العراج لما صعد وضع الله یدیه بین کتفی فاحسن الفلین فدر بر
 و علی واضح افلا ما به یحل وضع الله یدیه و این قصیده را علامه حلی در کتاب منهاج الکرامه که در امامت نوشته
 است ذکر فرموده است بر نهادن مبارکش چنانچه حق تعالی فرموده و ما یطوق عن الهوی ان هو الا وجه یوحی و بر
 اینها مبارکش آنچه است که جابر روایت کرده است که در روز خندق پیغمبر خدا فرمود ای جابر چه خبر خود را
 تا من نپزید و در یکچه گوشه از سرائش پنهان نیاوردید تا من بیایم پس پیغمبر شریف آوردید و اب هز انداخت پیغمبر و هم
 چنان بد یکچه گوشه پس منم بخدا که قریب منزل زلف از آن و گوشه اب و گوشه خوردند و همه سیر شد بر کشند
 و در یکچه بهما حال اولی خود ش بود و چیزی از آن کم نشده بود و خبر نیز بهما حال بود و چیزی از آن کم نشده بود
 و کو را خبری از آن نان پنجه نشده بود و بر همان دیگرانیکه در روز خبیر چشم امیر المؤمنین رمد داشت پس پیشش
 اینها انداخت و الفور رمد نائل شد بعد از آن امیر المؤمنین ما دام الحیوه در چشم ندید ایضا اب هز مبارک
 در جام خشک یا کم اب هز انداخت آنچه بر اب میشد بر نهادن مبارکش آنکه خدای تعالی فرموده و ما رمیت ان رمیت
 لکن الله رمی و ایضا منک در کف مبارکش بشیخ می گفت و بر همان انگشت مبارکش اینکه اشاره بر آن نمود پس فادیه
 شد ایضا از میان انگشت های مبارکش اب میجو شید مثل جوشید اب ان چشمه بوقوت و خلق کثیر از آن اب خوردند
 صلیب شدند و بر نهادن مبارکش آنکه حضرت عافیه و العنبر لک صلیب و ایضا برای صلوات مبارکش خدا بود
 مانند صلیب ادیک جوش بر نهادن مبارکش آنکه وقتی که مضطرب چشمهایش میخواست فلیش نمی خوابید و ممکن و محتمل
 که بر این اشاره شود قول خدا ما کذب الفواد ما رای و بر نهادن قوای مستوره اش از یل از آن است که بیان توان کرد
 چنانچه بر نهادن قوت عیش شجوی است که امیر المؤمنین فرمود علی بن رسول الله الفایب من العلم فاستنبت من کل باب
 الفایب از اینجا ظاهر شد فایب تعلم حضرت امیر المؤمنین الفایب از بر نهادن قوه محرکه علیه اش در عروج نمود
 ان بر کردار است مجسم مبارکش یا قوی المسموع یعنی پس از انکه از انکه روح مقتدر شده مقام قاب قوسین او
 ادب و بر نهادن عقلی از آن بر کردار آن خبری است که ایراد آنکه علم از انکه علم بر آن کواه است سر پیچید بدانکه از امور

[illegible]

۱۶۵

حاضر و غايب
حضرت

شعبہ تحقیق و ترقی
انجمن اسلامیہ
کراچی

شہادۂ
دین
آپ کی حق
حقیقت
خیریت

ایک بار امام

کبریا تحفه است که انحضرت دو بیت هزار نفر را بشمارد و معلوم است که اگر هزار نفر را باز دو نفر بنزد کسی نهد و اگر در آن
 عاجز از انجام آنست پس چگونه میشود که اینجانب باحواس پریشان با آن هم و موغی و مضاعف استالیه متوالیه و احزان و در فکر
 عیال و اطفال بیکسو بودن با آن حد شش کی فقرات و مواردی که سبب است برآید از آنده هزار نفر را بمقتال و بجاده و
 بر بلا می آید بکشد با آن همه رنجها که باور سید و انخونیهای متوافر مشکاک که از یک میناکش رنجها پس این از قوه
 بشی بهرین آید از باب خرق عادت و اعجاز خواهد بود جواب اینکه این شبهه بعد از تمهید مقدمه مشایخ و ضبط
 امور سالانه انداختن و غایت قصود و سهولت است بر آنکه اگر این استبعاد در معنی از ناس است و اما بالنسبه با اینجانب
 که مزاج در اعتدال حقیقی و یا ضرب با اعتدال طینست از لطیف صفوه علیین و قریب و مبداء و استفاضه از عله
 العلل بلا واسطه پس استیجاب اندارد پس این معانیله بقوه بشریه بوده لیکن بقوه بشریه که از سنخ او باشد مایه
 و اوصیاء اولیاء توهم ثالث اینکه بجاده با اعجاز بوده چنانکه بعضی ذکر کرده اند که اینجانب مشغول است با این
 حضرت قبل از باب بدایع سید که اینجانب اگر با اعجاز چنانمانی که از این قوم یک تن زنده نخواهی گذاشت پس کی
 ما فانی خواهی شد پس اینجانب مشیر دغلا گذاشت جواب از این توهم آنکه چنین حدی در کتب اخبار معتبره بنظر سید
 با اینکه مخالف ظاهر و جاهد الکفار حق چنانچه مبیح است مخالف با قواعد منقولیه است چنانکه واضح است و اگر کسی
 فرضا داغنه باشد ما و اینجانب بر این است که مراد از نداء نداء مغنی باشد این معنی که افاضه فیضان است فیاض
 اعطای قوت و قدرت تا همی مقدار بود که کوشش کرد پس نداء آمد یعنی قطع افاضه شد بسبب قطع استبعاد و مراد از
 شمشیر دغلا قبول آن نداء است پس حال از زبان استعدا نه اینکه در الحقیقه ندائی و سؤل و تجاود و میامد
 باشد پس فهم این وجه و قبول چنانکه کسی هم منعرض این نشده و کسی این فیه و ذکر نکرد چنانکه اگر تکیس نکویم اکثر
 و فائق این کتاب کلیل المصابه که فی الحقیقه اکلیل کتب ساز فکر فاصر فائز است که از افاضه روح القدس قبل بن حشر افاضه
 شده است و الله الحمد لله درج ثبات و فایع شجاع حضرت سید الشهدا است اولاً بدانکه این فیه در غفوه اجواب
 که هنوز بیفوغ نرسیده بودم آیام عاشورا بود و شبها و روزها جوی نهر من میامدند و من کتاب مقلد را برای ایشان
 میخواندم و ایشان میفرمودند که این شبها دهه محرمه بلکه همان آیام در اکثر اوقات بخیا این فاصر خلیج میگردید که این
 گران باب مقاتل نوشته اند که علی اکبر در یک دفعه صد بیست کس را بدرک واصل کرد و در جمله دهنه دیکر صد هشتاد
 و این که عباس که خواست بجانب بی و در چنان صدف نقر را هلاک ساخت این که هر چه بدو دست کس را کشت و اینکه شاهزاده
 فاسم بن الحسنی که برادر البوار فرستاد و اینکه امام زاده هزار نفر را بخاک انداخت چگونه تصور میشود با آن
 که لشکر عمر بنی از شیعیان بودند و بعضی از آنها از مشاهیر بودند که هر یک را با هزار سوار ابر گرفته بودند و بازوها
 آنها بسته نبود و کمرهای آنها کشید نبود که لشکر امام کردن ایشان را نبردند بلکه آنها هم میزدند و حمله می کردند و می
 کردند چنانچه پس چگونه چنین مقاله تصور میشود پس در یک شبی از شبها دهه اول محرم در خواب دیدم که در مکان هشتم
 و بیستم مقاله امام حسین با لشکر مخالف است من در میان لشکر امام هشتم پس از آنجا وضو ماب یک یک میخوانند و
 شهدا و نواحی نوشته اند از منی توبت بمن رسید کسی مدد را اعلام نمود که اکنون توبه جافشانی تو است بجای آورد من گفتم
 مرا به واسطه شمشیری نیست چگونه چنانکه دیدم چاقوی بمن داد که فیضه آن بر زکر و نیغه آن شکسته و بقلد یک بند
 انگشتان نیغه او باقی مانده است این شخص می گفت که این چاقو را بگردان با آن چنانکه گفتم که من لشکر مخالف را نمی بینم آنها
 در کجا بیند ما من با آنها قتال کنم پس این شخص شرم گرفت و مرا به بر به نزد دیوار خانه کرد در آن دیوار موران بسیار
 بودند و هم آن دیوار را از کثرت سیاه کرده بودند و با این میفرمودند که اینها لشکر مخالف می باشند با ایشان
 مقاتله کن من گفتم که با ایشان مقاتله کردن نهایت سهل است پس همان چاقوی شکسته را بدست گرفتم و با نوا
 او را دید دیوار را با بپاشن خطی کشیدم بعد از چند فرار و دو گشته شد من را فاده پس خطی از پاشن ببالا و از پاشن
 بدینا و پاشن به پاشن کشید و موران دستا گشته شدند و بز من ریختند از کشته ایشان کو پاشنه و دار شد پس آن

خواب میدار شدیم و نه میدیم که لشکر مخالف رتر لشکر خلا ما شد و روان بودند آن توهم و تخیل که داشتیم بالکل مضع
 شد بچنانجه شاهدت ما بر شجاعتش خط محو بر شجاعتش چنانچه آن روز کار کشیده و در دم بعد از آنکه کربلا شجاعانه
 المؤمنین را فراموش کردند و در هر مجلس و محفل که بودند بیکدیگر و نداد کار شجاعت حضرت سید الشهدا و اشغال داشتند
 و این غیر در کتاب بجا از منادید جهاد و فضل و یدم که نوشته بود این که هیچ پادشاهی از بنی خلفت دنیا تا بحال بدست خود
 نکشت اقتل بجا که حضرت سید الشهدا و در روز عاشورا کشت بلی ابن شجاعت میراث از پیغمبر بود چنانکه در چند حدیث
 وارد است که هر یک از آنکه حضرت صدقه کبری حسین از پیغمبر خدای برود و عرض کرد که ای پیغمبر یا رب و طفل چیزی
 میراث بد ای پیغمبر مود که جوید و جرت شجاعت خود را به حسین دادم و بهیبت بن کوار می حلم خود را به حسین دادم و معلوم
 است که نظر بقواعد مقلده شجاعت خدای بانی جمیع ناس برتر بود ایضا در کتاب علامه درینکه اعلی الله مقام
 مذکور است که هر یک از آنکه حسین استغاث نمود یکی از اشیاء که در میان لشکر عمر بود و برینید گفت که ای پیغمبر یا رب
 قلیل بمقاله بر داشت و راند که تا بر او ناخیم و خیمهایش را آتش زدیم و عیالش را امیر کردیم تا که صدقه صغری حضرت
 زینب فرمود خدایا در آن روز که از شمشیر برادر دم دار و روز کار شما برآمد در کوفه خانه شما اند مکرانیکه در او در
 نوحه کنند و زن نوحه کنند بود که نوحه می کردند بر کشکان خود که از شمشیر برادر دم شربت مرگ نوشیدند بجا که
 دایه دیدن تا کزین بران جریان یافته است که در بالای منابر و مجالس ما هم ذکر می کنند چرا حاف بجا امام و تخریج جلالت
 و جرات لشکر شقاوت فرجام را ذکر می کنند که با فتنه امیر بنی امیه را میخوانند شجاعت شما بزرگ شد که ایما را برای
 شیطان ذکر مینمایند این جمله این فخر را خوش بینند نیست بلکه مناسب است که در اکثر از مجالس ما هم ذکر شجاعت شما
 اهل شهادت نام کند و در آن روز شجاعت حضرت اطیب البخت را بر این نام نمایند چنانکه بعضی بخوابیده اند که امام از روی
 که فلان عالم را اینجا آید که از شجاعت مادر بالای منابر ذکر نمایند باید آنست که شجاعت آنجناب پیش از واقعه
 کربلا در جنگ صغری در حدیث پدید بر کوار سمع ظهور یافت چنانچه علماء اعلام نوشته اند که در نزد بای بنی هاشم
 که معویه را بر روی امیر المؤمنین بست چو حضرت امام حسین با معتمد و قلیلی برایشان جمله فرمود و در میان روز
 کار ایشان برآورده و ایشان را از سرب کوب زبانه و بر از ایشان گرفته چون بنزد پدید بر کوار آمد امیر المؤمنین
 میاد و چشمش را بوسیله و اشک از دیدن مبارک فرود میخیزد و از بس این واقعه کربلا بخوار و درده و غم
 گردیده و اما در واقعه کربلا پس باب تعادل متوجه شده اند که آنجناب عمر بن سعد را نروده را خواست و فرمود
 که با من یکی از سه کار کنید اول اینکه راه دهید تا بر گردم عمر گفت این نخواهد شد فرمود دق ما اینکه شربت لبه
 بمن دهید که جرکم از نشنکی کباب است عمر گفت این نیز اجابت نمیشود ای پیغمبر مود که اگر ناچار از کشتن من
 پس با من یک یسبمبارز باشد عمر اجابت کرد و یک یک از معارف لهران و عشا هیر شجاعانه از لشکر جدایی
 و بجنگ مبارزتان شیر پشته شجاعت مینموشاوان یک تار عصبه شجاعت یک یک طعمه شمشیر ایشان خست
 تا این که معطله بسپا و کشتش پشته نمود بنحوی که در بیکر کسی را جرئت بر مبارزه نشد هر چند حمری بصری که در کشتی
 می کردیم بن خطبه شامی که مردی تمام و از اسراء شام و شمر در میان خواص عوام داشت پای جستان در
 میداد گذاشت چون بنزد یک آنجناب آمد گفت ای سپهر علی تا کی جنگ می کنی فرزندان و یا و دانت را کشتند اکنون
 تنها با بیست هزار جنگ جو شمشیر من از آنجناب فرمود ایما من بجنگ شما آمده ام و یا شما بجنگ من آمده اید یا من
 بر شما گرفته ام و یا شما سرباه بر من گرفته اید الحال که فرزندان و یا و دانت را کشتید پس حاکم در میان ما بجنگ شمشیر
 نخواهید بود پیش بیا تا عرض دست را بر بلی پس آنجناب بر او ناخن و شمشیر بر کرد نش فواخت که سرش بر پنجاه ذراع
 بلند افتاد لشکر هر چه بر سر آمدند سر داران هر چه خواستند که ایشان را طعنه دهند بجنگ آنجناب فرستند هیچ
 اعلام نمی کرد و نزد یک بان مشاکره بر دستان با سر داران در او بنزد چون بنزد ابیطی کار بکارا بدان نحو مشاهد
 نمود بشتک سر زانوش بسپا کرد که شما چندین هزار مبارزت یکسوار آمده اید بر بیستید که من اکنون چگونه کار دارم

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در میان
اینها
در میان
اینها

میانم بر لشکر و حال و اهل بیت الشک بر سوار و بر که املعون مبارک و خدا ساز و اهل بیت
سوار و بر که املعون بر لشکر و حال و اهل بیت الشک بر سوار و بر که املعون مبارک و خدا ساز و اهل بیت
من میان املعون و املعون بر لشکر و حال و اهل بیت الشک بر سوار و بر که املعون مبارک و خدا ساز و اهل بیت
چنانچه بر او فواید که بدینمه و این از اعجاز فیضیای شجاعت است که در میان املعون که هر دو یک
حمله کنند احدی را شمشیر بکشند که مانند خیار تر بدینمه و سخته از آن ضربت لشکر همه در خیز و
افتادند و عدل مقبولین که یک یک هم از شامند و کشته شدند و هر دو نه صد و پنجاه نفر و نایض از
که حضرت باب فرزند و اب نشوید و پیغمبر شاف از اب فرات تا پیغمبر گایا و صد نفر از آنجا که هلاک انداخت و
سبق ذکر یافت و از اب فرات تا پیغمبر که قرب به فرات قدم راه است این از جمله اعجاز فیضیای شجاعت است که در
کردن مسافت فرات قدم با نصد نفر از بعضی شمشیر هلاک سازد و نصد نفر از آنجا که حضرت لشکر را نصد نفر و
کشد که ما با تو مقابله می کنیم عداوتی که باید تو در آن که اجل ما را در جنگ بداند کشته چون این سخن را شنید
بر او شامه آورد و چندین هزار نفر از آنجا که هلاک انداخت و نصد نفر از آنجا که هلاک انداخت و نصد نفر از آنجا که
ندیدم کسی را که این همه مصیبت را آورد و در آمد و باشد حکم بر باشد و لشکر از دل حسین چه او را بداند که احضار
بر رخ و لب مبارک و حضرت شاف بود از خوشی با این حال هر دو نفری که حمله می کردند لشکر را نصد نفر و نصد نفر
و مانند که بود که در کله کو سفند و در کوه سفند از او دم نمایند و نصد نفر از آنجا که هلاک انداخت و نصد نفر از آنجا که
که چون فاسم با آنجا استعانه نمود و حضرت شاف که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید
نشسته بود و در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید
شمس بر آنجا است و در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید
آورده با انشاء نشسته و در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید که در میان سید
و لشکر را از دور فاسم منقرق ساخت و بد که جسد مبارک شاف را از مرم ستوران پامال کردند و است این فقیر
در باب مکالمه انجیل با عزمین سعد بنان حال در حمله حسینی که فاسم شاف شاف شاف شاف شاف شاف شاف شاف
که هزار شهرین سخن که چون بی سپه پادشاه حجاز ابا بانوان حرم کرد و از شد از دیده اش از رزده چون خوار از پاره
سپه رزده چه بنشیند بر باره و خوشش می رسید چپین چپین خرامان با این قربانیان در آن روز که
شد چپین شیریان می خواست سالار احشام شام عمر و بخون خوار بی شک نام بر آمدن لشکر عمر شام شام
افکنده در پیش خوار فرمود که همان شاف که ای شک سلام و اسلام میان دو این دشت بیکار خواهم سه کار یکی
از آن کشته ام خواستار فحشین گذارید از این مرد بوم دوم سوی تا او یا سوی دوم نه بر جبار در دهنه بر لبه بر
ببراد و بخون غوطه و در غمانه است بر من هوادار و یار شد از خون ایشان زمین را لاله از نشین از این پس یکی بزرگ
برایشان کنم ناله از زار سپیده دمان نادم شام که ز چشم آب بزم کشم از دل ابا بانوان شام ناصب بدم نشینم
با ناله مبدم بسوگ جوانان بر بیکاه و گاه بر بزم امشک بر بزم شوم بهر نامه روی سپهر پادشاه چشم
پراز خون جگر نشینم بوز حسن سوگوار که از خون خود دست بر کف کار بنوشید چون دیوشای پاست
دو چشم از خدا و پیغمبر مرثیت چنین با پیغمبر آوردی شهریار نور جاوه نبود از این کردار اتوخت چنانکه ما
کشته بند نه پیغمبر تیغ و بند کنند و گاه فرمود که نشسته شاه که از نشنیدن فاسم بیه زکرمای خوردل
طبیعت گرفت خوی ز جوشن و شن چکید گرفت جگر ناله کام و دل پاریار هم از ترک تازدهم از کارزار همان
سوک یاران و مردان کار جوانان مه روی بیمن عذار و پادشاهم افش از فضا بیگانه سر پایا سوخته زنان
مرا بر جگر اخلراست پراخ کردل از پیغمبر است بر بزم سرایم چو بر بزم ناله از نشنیدن از زار هم که در کان الحشر
می کنند ز سوز عطش زار و غری می کنند بر پرده سر آشور محشر بیپاست بمایکسا در نوا افروا است کنون خود به نصف

الوری و همین را صاحب کشف الخفا حکایت نمود از کمال الدین بن طلحه و همین قول حافظ عبد العزیز است شیخ طاهر
 در کتاب مصباح همین را از فاسم بن علا همدانی و یکبار از محمد الحسن حکایت داشته که توفیقی با بعضی بزرگان بود سید
 و شیخ مفید این تمام در کتاب مقتل خود هستی به مثبلا از این همین را اختیار نمود و اندک بعضی گفته اند که ولادت
 در آخر شهر ربیع الاول بوده و بسوی این قول گفته است شهید اول علی الله مقامه دو کتاب در سن شیخ طاهره در
 کتاب تهذیب بعضی گفته اند که در پنجم جمادی الاولی بوده و این قول را این تمام در کتاب مثبلا از این تمام در کتاب تهذیب
 ولیکن اشهر قول اول است و این ارجح است و شیخ در کتاب تهذیب قول چهارم از فاطمه محمول نقل کرده که ولادت آنحضرت
 در سیزدهم ماه مبارک رمضان است و این ضعیف قول اول صحیح و بخار این شهر است این شهر است این شهر است این شهر است
 ابرار و علماء اخبار و در غیر احادیث اخبار و اخبار یک شهر است این اخبار دارد در غایت اعتبار و مقدم بر سایر
 اخبار است پس مقرر و ملجاء و مناصحی از اخبار قول اول در کار نخواهد بود امر دوم در اینکه ولادت آنحضرت در
 چند ماه بود بنا بر اینکه در عاشورا باشد بعضی گفته اند که در سوم ما شعبان بوده و این بخار اعلام الوری
 دیگر است بعضی از این پنج شعبان دانسته اند و این قول منسوب است به این تمام و منافق این شهر است این شهر است
 مفید در نزد فقه قول اول اصح است بخار این شهر است و دلالت بعضی از اخبار چنانکه در امر اول بدان است
 وقت امر سق در تعیین روز ولادت حضرت امام حسین است در این مقام خرید حاصل است و اگر این شهر است
 در منافق که فرمود که ولادت آنحضرت در روز پنجشنبه بود و از سه شنبه و این شهر است این شهر است این شهر است
 بود و سایرین تعیین روز و نفرموده اند و بعضی تعیین سه شنبه نموده اند و بعضی روز پنجشنبه تعیین نموده اند
 پس توقف را باین مقام اولی خواهد بود امر چهارم در اینکه ولادت آنحضرت در چه سال بوده است این شهر است در کتاب
 منافق فرمود که ولادت آنحضرت در سال چهارم از هجرت که عام خلافت بود و این قول بخار ابو الفرج است و صاحب اعلام
 الوری حافظ عبد العزیز و شیخ مفید و این تمام ولیکن شیخ در تهذیب شهید در دو مرتبه بعضی دیگر گفته اند
 که ولادت آنحضرت در سال سوم از هجرت بود و ظاهر این که قول اول اشهر باشد **فصل** در مدح حضرت سید الشهدا
 است و نیز اخلاف است در آن چند امر است امر اول بعضی گفته اند پنجماه و هفت سال است بعضی گفته اند که پنج
 شش سال پنجماه بود و بعضی گفته اند که پنجماه هشت سال است بعضی گفته اند که پنجماه و پنج سال بود و امر
 پنجماه بار رسول الله هفت سال بود و با امیر المؤمنین می هفت سال بود و با حسن و حسین هفت سال و مدح خلافت او
 ده سال چند ما بود و این بنا بر آنچه است که صاحب اعلام الوری مذکور داشته است لیکن کمال الدین بن طلحه گفته
 که آنحضرت با پنج شش سال چند ما بود و با پدرش امیر المؤمنین بعد از وفات پیغمبر می سال بود و با برادرش حسن
 از وفات پدرش ده سال بعد از وفات برادرش تا مقتلش ده سال باقی بود و بعضی گفته اند بعضی گفته اند که با
 برادرش با ده سال بود امر سوم بنا بر منافق این شهر است این شهر است این شهر است این شهر است این شهر است
 ده سال چند ما بود و ظاهر این که دوم اصح باشد اول خطاست **فصل** در تاریخ حضرت سید الشهدا است در آن
 چند امر است امر اول بدان که شهدا با سحان آنحضرت در سال شصت و هجرت افع شد چنانکه این شهر است این شهر است
 همین را گفته اند لیکن بعضی از عامه و خاصه سال شصت و هجرت را شصت و یک هجری دانسته اند و در نیست که اول اصح
 باشد لیکن ظاهر این که آنکه که ولادت آنحضرت در سال چهارم از هجرت دانسته قائل به شصت و یک باشد آنکه سال سوم
 دانسته شصت و یک اختیار کنند پس در سنه مکه کن امر و خلافت نیست و این که شصت و یک آنحضرت در روز دهم محرم الحرام و
 شد و از عاشورا و کوفیند ان اسم اسلامی است نه لغوی امر سوم خلافت است که روز عاشورا چهار روز از ایام هفته بود
 است آنحضرت پیش از ظهر شهید شد و بعد از ظهر این شهر است این شهر است این شهر است این شهر است این شهر است
 گفته که آنحضرت قبل از ظهر و زنبه شهید شد بعضی و زنبه بعد از ظهر گفته اند و بعضی و زنبه و زنبه
 اند و فلان آنحضرت در کربلا میان نایب و غاضیه از فرای نهی که در عراق واقع شده اند و دفن شد بکربلا از طرف

این کتاب است
 این کتاب است
 این کتاب است
 این کتاب است

این کتاب است
 این کتاب است
 این کتاب است
 این کتاب است

در کتاب خلافت
 این شهر است

این شهر است
 این شهر است
 این شهر است
 این شهر است

در تعیین روز
 عاشورا

نه خرافات تا اینجا کلام این شهر آشوب بود بنحو اختصاص باید دانست که کلام این شهر آشوب و متقل در میان کلام
 مقامات عالی از غایت نیست چنانکه خواهی دانست ابوالفرج در مقابل گفته که متقل اینجا در دو جمعه بود و
 گفته اند که روز شنبه بود اما آنچه عامه گفته اند که روز دوشنبه بود پس باطل است چنانکه بدین دلیل
 مذکور داشته اند و بحسب این پنج اول آن ماه محرم که اینجا در آن شهید و پنجشنبه بود پس باید عاشورا روز
 جمعه باشد نه روز دیگر و واضح در نزد مؤلف کتاب ترمذی است بجهت آنکه این شهر در میان
 اصحاب است ایضا بنا بر بعضی روایات اینجا پیش فرمود که خطیبان در این ساعت بنا بر خطبه باسم جدم میخوانند
 و ایضا اصحاب این شهر که انحضرت بعد از ظهر بود بجهت آنکه شهرت و بجهت آنکه این شهر در میان
 مقابل گفته که انحضرت ظهر بخوابش بود اما صایک نماز ظهر را در روز عاشورا بجا نداشت گذارد بنحو نماز
 و بعضی گفته که فراموشی نماز گذاردن بر آنکه کفار مهلت نمی دادند پس باید شهادت بعد از ظهر باشد چهارم
 در اینکه عاشورا متقل اینجا در چهار فصل از فصول سال بود این فقره را این باب از کتب متاخر اصحاب و روایات
 در این حق حکایتی بنماید که علامه در بنده مرحوم اخوند ملا افاضل الله مقامه در کتاب کسب العبادات
 اسرار الشهادت فرمود که عاشورا اینکه متقل اینجا بود در زمانی بود که افتاب را و اهل میزان بودند و آن زمان
 در عربستان با و آخر پادشاه شد که منافقانه ندارد لهذا بسید که میبود و چون در اسر سابق سختی از نماز و دعا
 مذکور شد پس باکی نیست که نماز اینجا که آخرین نمازهای انحضرت و با جماعت با جماعتی از اصحاب طیار
 آورد بیان شود بدانکه چه بسا اینکو و مستحسلی است که امام زمان در آخرین روز کار خویش در وقت و داع اینجا
 در نهایی بسوزن عطش با جماعتی از مومنین که همه از جا کشیده و روی عالم جاودان آورده با فضل ناب
 با بنتم در حالتی که در میان دشمنان گرفتار باشند بعل و آید و همین علی در جانا است حقیقت نماز کامل
 و فقره بعضی از روایات که اشهاد آنک خدا قمت الصلوة بر صفت مدعایم گواه است سختی نیست که امام جماعت در این عصر
 اگر بخواند نماز جماعت در روزی که با بعل او را و فرشتی برای و میکشند و در محرابش جای هند و مؤذن اذان
 و مکتب بکبر اعلام می گوید و کسی مریح و باد زنی بدست میبرد و آن امام را یاد میزنند چون پاره جگر پیغمبر
 نور چشم جید و فرزند هار از هر روز عاشورا خواست که نماز جماعت نماید بوضوح محراب مسجد فلکاه
 مسجد در محراب مؤذن او مخالفان عسا که شیطان بود ند که با و از الباز و الباز و هوا را بر او از و مکتب
 امام نوای العطش العطش نان و کودکان و مریح و باد زنی اینجا تیر پران لشکر کوفیان بنا بر روایات
 چون کار پیکار باشند اینجا مید و نقص کی در اصل اینجا بسبب کثرت مقتولین ظاهر شد ابوتامه صیدای که
 مردی تمام و از خواص اصحاب امام و شهرت انا م بود و در زیارت قائمیه ع اسم او تصریح شده با این عباد
 السلام علی ابی تمامه عین عبدالله الصائیک چون اینجا را مشاهده نمود بجد متعجب شتافت که ای بابا
 عبدالله جانم بفدا جان این لشکر نک نام بفرست یک شده اند و لیکن نه قسم بخدا که تو کشته نمیشوی تا من
 در نیز تو کشته شوم و دوستی ام که ملاقات کنم خدا بخود را و حال اینکه این نماز را با تو کرده باشم پس اینجا
 خود را با شما بلند نمود و فرمود که نماز مذکور ساختی خدا تو را از نماز گذارنده کان محسود دارد بلی این وقت
 نماز است پس زانفرمود که از لشکر سؤال کنند که ما را مهلت دهند تا نماز گذاریم چون سؤال کردند حسین بن علی
 ملعون گفت که این نماز قبول نیست جیبین مظاهر فرمود که گمان آنکه نماز پس بجز قبول نیست نماز نوای شرب
 خوار قبول است پس حسین بر جیب جله کرد و جیب نیز بر او حمله کرد و شمشیر بر روی سب حسین فرود آورد که است
 در آمد حسین افتاد پس اصحاب حسین او را بودند و از بنج جیب بجای آوردند پس حضرت امام حسین بر هر بن
 و سعید بن عبدالله فرمود که شما در پیش روی من بایستید تا نماز ظهر بجا آورم پس ایشان در پیش روی بنج
 ایستادند با نعل اصحاب او با ایشان نماز خوف بجا آورد و سعید بن عبدالله خنجر در پیش روی حسین ایستاد

در این شهر
 در این شهر
 در این شهر

در نجف

در نجف

در نجف

خود را نشانه نریز ساخت هر چه نذرین و بیسای آمد سعید گنج میشد و هر دو ایمن میزدند تا اینکه افتاد و کشت
خدا یا لعن کر الشانرا لعن عادی و خود خدا یا سلام بر ابر پیغمبر سان و بر سان با و آنچه را که از در جاح بن رسید
که من را زده کرده بودم یاری خفته پیغمبر نور را بر اندینا کن شد و سیزدهم تیر با وجود سولی ضرب شمشیر ها و طعن ها
و این تمام کشته شد اینجا و اینجا بش فریاد میا و اینها را کذا و نند **فصل پنجم** در آنکه همه لشکر شفاوت اثر فانی اینجا
مستو میشوند و اگر همه اسباب بودند برای قتل آنحضرت بواسطه بسن آب کشتن با احتیاط و اقوام اطایا چنانکه حداد
و اگر پیغمبر خدا در خواب دیده با او عبا نموده که چنان فرزندم را کشتی گفت که در جرحه بیکان نبردیم بلکه حداد بودم
منه چادر و نحو آن اصلاح میکردم اینجا فرمود که مکر سیاهی لشکر مخالف نبود پس میلی از خونیکه در پشت
دند اینجا بود بچشم حداد کشید و اندر دگر کرد بد بجلاد همه از قتل اینجا با شنیدن این جهت اینجا نصیب
بصیغه جسد پس این یاد نیز از قتل اینجا است پس بد قاتل او است از این جهت در اخبار ورود یافته که قاتل آنحضرت
بر بدین معویه لعین اهلا اسمانها و فریادها است اما اینکه بمها شرف قاتل آنحضرت بود پس در آن اختلاف است
بعضی گفته اند که او خولی بن بدیلم است بعضی گفته اند که او سنان بن اش نخعی است بعضی گفته اند که آن
شمر بن ذی الجوشن ضبیا کلابی است علمه لغیر الله و الملائکه و الناس لجمعین و قول اخیر اصح و افرج است
بچندین ورود بعضی از اخبار در میان اصحاب اخبار بدین شهرت شهرت است که قریب با جماع است اگر حقیقت
اجماع نباشد بلکه در نیست که ضربت مذهب شیعه در آن ادعاء شود بلکه مخالف این قول در این جزء از نما
مقطوع است بر آنکه بالفعل قاتل بن نیافتم پس آنچه بر قاتل آن ورود یافته ما قول است باینکه سنان یا اش
و یا هر دو زخمی بر او زدند که موجب هلاکت بود **فصل ششم** اختلاف است که ایام و زاری این که روزی یا
خصوصه است چه روز است اول باید دانست که مراد از زیارت مخصوصه آنست که معصوم فلان امام را در فلان
روز معین زیارت کرده و امر بر این روز از روز فرمود و حکم باستیذان زیارت از امام در آن روز معین نموده و روز
اربعین از ایام زیارت مخصوصه است که حضرت صادق علیه السلام در این روز حضرت سید الشهدا را زیارت کرد و امر فرمود
بر مردم و اگر زیارت اینجا در آن روز نمایند بیا اینجا و ثواب زیارت فرمود چون این مقدار دانستی پس بدانکه قاتل
است که روزی از این چه روز است مشهور در میان علما آنست که روزی از این بیشم ماصفر است لیکن شیخ بهائی علیه السلام
مقامه فرموده است که روزی از این نوزدهم ماصفر است بجهت این که از این چهل است از روزیکه حضرت سید
ع را شهید کردند نوزدهم محرم بود پس چون از روز نوزدهم محرم که چهل ان نوزدهم صفر خواهد شد اما بیشم صفر پس آن
بیشم یکم از قتل اینجا خواهد بود نه بیشم و این قول در نهایت ضعف است و قول اول مشهور است بشهرتیکه در
نیست که دعوی اجماع بر آن شود بلکه فی الحقیقه اجماعی است بنای عمل امامیه خلفا عن سلف بر آن جریا یافته و سیر
بر اینجا ریشه بلکه در نیست که دعوی ضربت مذهب شیعه بر آن مستحق باشد اما اینکه روزی بیشم از قتل
آنحضرت نوزدهم صفر خواهد شد چنانچه شیخ بهائی فرموده پس جواب این آنست که شاید امام چهل را از روزی از نوزدهم
محرم داشته باشد چون از روزی از نوزدهم محرم که دی چهل روزی بیشم صفر خواهد بود و می توان گفت که شاید آن
اربعین که امام ع را امام دیگر زیارت مخصوصه نموده محرم آن سال ماه کسر آشنه پس از روز قتل چون حنا کف چل
روز بیشم صفر خواهد بود زیرا که محرم بیشم نوزدهم بوده و یا اینکه آنماه محرم که حضرت سید الشهدا را در آنماه
شهید شد کسر آشنه پس از این روزی بیشم خواهد بود پس از آن از این روزی بیشم صفر بود پس بنا بر این از این
اول استقرار یافته و یا اینکه امام در روزی بیشم صفر کرد که مردم اینجا را زیارت مخصوصه کنند و آنرا از این سنی
نموده و آنرا از روزی از قتل شود و خواه چهل از روزی از قتل شود پس مضر از قول مشهور نخواهد بود و الله
فصل هفتم در این که اهل بیت بعد از مراجعت از شام روزی از این یک روز رسیدند چنانکه افواها مشهور گشته
بانه سید رضی الدین بن طاووس علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس و کتاب علموف فرموده که راوی گفت که چون

این کتاب از
شیخ ابوالحسن
مجلسی

پیر بابا

این کتاب از
شیخ ابوالحسن
مجلسی

۱۱۷
۱۱۸

فناء حسین و عیال و از شام رنجور گردیدند و بعد از آن سیاحتی بدین لیل که خبر ایشان بود گفتند که ما را این دنیا
 گریلا بگذران پس سید بن موسی وضع مضجع حسین و سید بن موسی دیدند که جایی در میان عیال و انصار و عیال و انصار
 با جماعتی از بنی هاشم و شیعیان و آل رسول الله تعالی تیر و وار و گریلا شدند برای تیر و وار و گریلا شدند برای تیر و وار و گریلا شدند
 و اصحاب ایشان اهل بیت امام حسین و در یک دفعه وارد شدند و با هم ملاقات نمودند و با گریلا شدند و با هم ملاقات نمودند و با هم ملاقات نمودند
 نمودند که هر یک را پاره کرد و زنان اهل سواد اند و از بیرون اهل بیت پیغمبر آمدند و چند دزد و نجاشی ماندند
 و غلامی نمودند و همین مضجع را ابو مخنف لوط بن یحیی آتدی و رفتند خود ذکر نمود و چون معرکه شد که بر
 در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی در و در این چنین
 ضعیف است زیرا که اهل بیت شام مکه ماندند و از گریلا تابشام منتهای پستی است علاوه بر کوفه نیز آمدند و در
 را در اینجا بودند با این احوال چگونه ممکن است که جمیع این امور در چهل روز وقوع یافته باشد و اینکه گفته اند که
 در وقت برتن شام در نهایت سرعت احاطه کردند بلکه بسیار بود که در وقت یکی میفرستاد تا مبارک را که شیعیان
 بگیرند پس ضرر نداشت که در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی
 دفن شدند و گفته باشند روزی که بر کشتن که موافق فاعله آمدند با مکتب شام و بخوان و اما اینکه جابر در و در
 ادب این مده باشد و لا مسلم نیست تا آنجا شاید جابر اول دفعه در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی در و در این چنین
 بزیارت مده باشد و در این دفعه در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی در و در این چنین بزیارت کوی اهل بیت امام حسین بنی
 والله العالم فصل فی اختلافی است و اینکه سر بیت حضرت سید الشهداء در شام مدفون است یا در مکه
 و یا در نجف یا در کربلا شیخ فضیه بنیه عالم این تمامین فرماید که اما در اس مشرف بزرگوار پس در آن اختلاف
 است پس قومی گفته اند که انصار را بمدینه بردند و عمر بن سعید حاکم مدینه انوار مدینه کرد و از منصوبین
 جمهور حکایت شد که چون داخل مدینه شدند و مدینه را دیدند که خرابی و کشتی و در اینجا جوئی و نه می یافتند
 و چون طلبه عطارد را کوئید پس منصور بن جهمی و بعلام خود گفت که این جوئی و نه می یافتند که در آن کجایی
 از کجایی می باشد پس چون آنرا کشود دید که در آن سر حضرت امام حسین است و او خفا کرده شده بسیار است
 پس بعلام خود گفت که جامه بپوش و بیاور پس از آنجا آمد و پیچید و از آن نمود و در مشق و در نزد باب فرادیس و در برج
 سوم از آنجا در پهلوی مشرق است و جماعتی از اهل مصر را خبر دادند که مشهد را سر و زنده ایشان است و از مشهد
 که هر یکی مانند برانطلائی فراتر از او میخیزد مردم در موسیها اتحاد قصدی نمایند و از آن زیارت نمایند و کما
 کنند که آن سرطانه را نمکان مدفون است و آنچه از این احوال محل اعتماد است این است که آن سر عود کرد و بسوی جده
 بعد از آنکه طوفان در بلاد و در فن شد و بابت مبارک انجذابا اینجا کلام این تمام علی الله مقامه بوق
 و صاحب مناجات بعضی یکدیگر کرده که نزد بعلی بن الحسین گفت که ذکر کن آنسه حاجت اگر بنوعده و آدم که اینجا
 انها تمام پس آنحضرت فرمود که حاجت اولی از آنست که بنما که مراد وی فای را و پدر مراد مولای من حسین را پس تو
 از وی و گفتم و بسوی و نگاه کنم و او را و داع کنم و در قیام این که در کف با آنچه را که بر ند و متوجه این که اگر عزیمت
 من نمودی بفرستی این زنان کوی اگر ایشان را بحرحر جدا بشمار ساند پس بنید پدید گفتا مقاروی پدیدت پیران و آن
 نخواهی دید و اما کشتن تو پس عفو کردم از تو و اما از آنان پس نمهر ساند بمدینه ایشان را مگر تو و اما اینجا شش گرفته
 اند پس مرعوض میدهم از آن چند برابر قیمت از پس انجذاب فرمود که اما مال تو را پس بخواهم از او و از این و پدید
 و این است خبر این نیست من طلب کردم آنچه را که از ما گرفته اند برای آنکه در آن ریسید دست فاطمه دختر خود و
 مقعده انجذاب بود و علاوه بر این و پیران و پیران را که در آنجا که بر ند و متوجه این که اگر عزیمت
 او از فد پس حضرت زین العابدین را اگر کشت در میان اهل مدینه و بیابان طاروس در کتاب خود بفرماید که
 اما در این حسین تمامین و این شد که آن عود را در این دفن کردند و بیکه این با جسد شریف و بی عیال طافه بر آن

استقرار یافته و بعلین بن ابی اثار خلافت زدای شد که نهاده اذکر نکردیم تا اینکه منقطع نشود آنچه را که ما شکر کردیم
از آن اخلای و کار و صاحب نای گفته که ذکر کرده امام ابو العلاء حافظ با سنا خود که بنیدین معنی
و دهنگا میکره سر حسین را بر نرغ او برد تا در مبارک و بسوی مدینه فرستاد پس بعضی از مولای بنی هاشم بر
وارد شدند پس فرستاد حسین و کشتار اگر از اهله و یارهای ماند بودند و خلیفه ایشان را دید و نکذاشت علی
ایشان حاجتی داد مدینه مگر آنیکه بر او داده کرد و سر مبارک امام حسین را بر نرغ عمر بن سعد بن عاص فرستاد و
او حاجتی بنیدین مدینه بود پس عمر گفت که من دوست داشتم که این سر را بمن بفرستادند پس عمر فرمود که اگر آنرا به
قیح در نرغ بر ما درش ظاهر رفتی کردی بعضی بکر ذکر کرده اند آنیکه سلیمان بن عبد الملك بن مروان پیغمبر خدا را در
دید که بالوتی کوئی و ملاطف می کرد پس سلیمان بعضی بر او خواست از او سوال از این معنی نمود و از تعبیر آن جواب داد
او سوال نمود و در جواب گفت که شاید تو با اهل پیغمبر کوئی کرده باشی پس سلیمان گفت که من بر حسین در خبر نمیدانم
معویه یافتیم پس از این پنج دیباچ پوشانیدم و نماز بر او گذاردم با جماعتی از اصحاب من و از او فن کردم پس حسین بعضی
گفت که پیغمبر از تو راضی شد با این سیب سلیمان با حسن انمود و جواب داد و بعضی بکر گفته اند که آنسر مبارک را بر نرغ
سه روز بعد مشغول او بخت مکت کرد اندر رخ این بنی امیه تا آنیکه توبت سلیمان بن عبد الملك رسید پس آنسر را
از او بردند و بر نرغ او سفید بود پس از او در سق کذاشت از پاکیزه کرد و از اجامه پوشانید و در قمار سلیمان را
کردند بعد از آنیکه بر نرغ او گذارند پس چون عمر بن عبد العزيز متوفی شد از آن سوال کردند پس بعد از آنیکه امر بر او ملو
شد فرستاد آنرا نیش کرد و آنرا کوفت خدا میداند که با نرغ چه کرد و ظاهر از نظر قهوه او آنیکه آنسر مبارک را
بکر بلا فرستاد باشد پس با جسدش رفتی کرده باشد علامه مجلسی در فصلی بعد از ذکر این اخبار فرموده که
من می گویم این اقوال از مخالفان است بجز مشهور و مدعیان اعلی اما متبیین آنرا با جسدش حضرت امام زین
العدا بنی هاشم نمود است و اخبار بسیاری هم وارد شده که آنسر مبارک در نرغ قبر امیر المؤمنین و مدفون است تا اینجا
کلام بجا بود و این قول که انضمام آنسر مجید مبارکش اقوی از سایر اقوال است اینها به سید مرتضی نمی باشد
که عمل بر روایت احادیثی کرد و مشهور تیره است بهر شکلی که نزدیک با نرغ که در جمعا جماع برسد بلکه از کلام بعضی
استفاده ظم و در جماع میشود و کلینی در این باب و روایت ذکر کرده یکی آنیکه مدفون در جنب امیر المؤمنین است
و این روایت ابان بن تغلبه است از حضرت صادق و روایت دیگر از بنی عمر بن طلحه است از حضرت صادق که
سر مبارک مدفون در ظم مکه است نزد یک قبر امیر المؤمنین و مؤید قول مشهور است کلام شیخ طوسی که بعد
او ذکر این قول فرمود و منه زیاده الا ربعین یعنی اینجا است که زیارت را ربعین از زیارت مخصوصه شده و مشهور
بنحو اینجا مخصوصیت شده و ظاهر این عبارت آنیکه آنسر طهر را در روز اربعین بیدار طهر منضم و دفن کردند
و این دلالت ندارد بر آنیکه اهل بیت در روز اربعین بکر بلا رسید باشند تا آنیکه گفته شود که ثواب این قول را
تضعیف کردی بلکه محتمل است که حضرت سید المجاهد در روز اربعین تنها سر مبارک را بکر بلا آورده باشد با ن
بل طهر دفن کرده باشد اما روایت کافی پس میتوان تاویل کرد که بنا بر روایت تبر مناب که مراد اهل بیت است این
زیاد بیدار کرد و تمام این را کرد که گوشه های یابی کردن مبارک را که بنجیل بدری بودند ببارد بکر بلا و بقول
خود اصلاح نمود و مغز سر مبارک را برین آورد و در میان سر مشك بخت پس عمر بن حریث ان گوشه های یابی
و مغز سر را از این زیاده مطالبه کرد و گفت که نونفس خود را شفا دادی اینها را بمن بخش تا دفن نمایم پس عمر ملعون
اجابت کرد و عمر بن حریث اینها را غسل داد و گفت کرد و در نرغ قبر امیر المؤمنین یا نزدیک قبر آنحضرت دفن کرد و فصل
هشتم اختلاف است در علت نزاج و اول حضرت سید الشهداء و آنیکه شهید علی وسط است یا علی اکبر
است اختلاف است در آنیکه شهر با نرغ و اول حضرت سید الشهداء در کربلا هم بود یا نه و تحقیق حال در این مقام آن
شیخ عالم قدس در شیخ مفید علی الله مقامه در کتاب زاد شاد میفرماید که حسین را شش سال بود علی بن حسین

در قتل آن
در قتل آن
در قتل آن

در آنیکه
در آنیکه
در آنیکه

اکبر کتبه او ابو محمد مادر او شهر بان و در بعضی از نسخ شاه زنان دختر کسری نزد جعفر بن حسین اصغر که
 باید شد و در کتب کشته شد مادرش لیلی بنت ابی تره بن عروه بن مسعود ثقفی و جعفر بن حسین که عقیق اولاد
 خدا شده و مادرش قضا عیبه است و فاطمه و در جوف حضرت سید الشهداء بود و عبد الله بن حسین که صغیر بود و
 باید شد کشته شد که نه علی مد و در دامن پدرش بود پس نج کرد او را و سکنه دختر حسین و مادرش و باب دختر
 امیر القیس بن عبد کلویه معدیه و او مادر عبد الله بن حسین است فاطمه دختر حسین و مادرش ام اسحق دختر
 عبد الله بن عتیمه است و در کتاب مناقب گفته که ذکر کرد صاحب کتاب بدیع و صاحب کتاب شرح اخبار اینکه عقیق بن ابی
 علی اکبر است و بعد از پدرش باقی ماند که کشته شد علی اصغر است و از آن عتقاد هم زیرا که علی بن حسین که
 باقی ماند و روزی که راهی الی بود و پدرش امام محمد باقر پانزده ساله بود و علی اصغر مقتول و دوازده ساله بود
 و زیدیه می گویند که علی اصغر در روز کربلا هفت ساله بود و بعضی از ایشان گفتند که چنانچه ساله بود و بر این تسابون
 رفته اند و این شهر شریف و مناقب گفته که سپهر انجمن علی اکبر شهید مادرش دختر عروه بن مسعود ثقفی است
 و علی امام علی اوسط است و علی اصغر ایشان هر دو بعد از شان شهر بانو پسر است محمد و عبد الله شهید از ام الکنا
 دختر امرا حسنین جعفر مادرش قضا عیبه و دختران او سکنه است مادرش و باب دختر ام القیس کند به است
 و فاطمه مادرش ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله است و زینب عقیق حسین از بنک پسر است که زین العابدین است و دو
 دختر در بانس رشتن هجر علی است و در این عبا بر مناقب چند خراب است چنانکه بسیاری از آنها یا نش با غراب است
 و امیر حسنین ظاهر سهو باشد چنانچه ام القیس ابی بن کویا سهو است زیرا که زوجه انجمن او باید است و ام القیس که با بنی کویا
 سهو است زیرا که زوجه انجمن او باید است و ام القیس که با بنی کویا سهو است زیرا که زوجه انجمن او باید است و ام القیس که با بنی کویا
 انجمن او باید است زیرا که زوجه انجمن او باید است و ام القیس که با بنی کویا سهو است زیرا که زوجه انجمن او باید است و ام القیس که با بنی کویا
 است و علی اصغر محمد و عبد الله و جعفر پسر ام القیس است که پسر او چهار نفر است که علی اکبر علی اوسط که سید الشهداء
 علی اصغر پسر بی بی ام ولد و طفل بود پس او را کشت و گفته شد که عبد الله نیز کشته شد و باید شد و اما دختران پس
 زینب سکنه و فاطمه است این قول مشهور است و گفته شد که برای او چهار پسر و دو دختر بود و اول مشهور و نام است
 و ان پسر که باقی ماند علی اوسط بن العابدین است تا اینجا کلام کشف الغمّه بوده است و این خشان گفته که برای انجمن
 شش پسر سه دختر بود علی اکبر باید شد شهید شد علی امام سید العابدین و علی اصغر محمد و عبد الله شهید
 پدرش و جعفر و زینب سکنه و فاطمه و حافظ عبد الغفر بن اخضر جنادی گفته که حسین بن علی را شتر ولد بود
 و چنانچه پدرش و دختر علی اکبر و او باید شد کشته شد علی اصغر جعفر و عبد الله و سکنه و فاطمه و گفته که حسین
 از علی اصغر شد مادر او ام ولد بود و افضل اهانت مان بود شهید در کتاب فرار دروس گفته که اصح است که
 شهید علی اکبر است و مرحوم علامه مجلسی علیه الله مقامه نیز همان قول اختیار کرده و فقیه مؤلف کتاب گوید که
 اصح و اقوی اقوال اینکه شهید علی اوسط است حضرت سید متحاج علی اکبر است بخوار و بکه دلال کرده است
 بر اینکه حضرت سجاد در زمان امیر المؤمنین منوّل شده بود و از آن زمان تا زمان کربلا زیاد از بیست سال گذشت
 بود و جمیع گفته اند که علی شهید هجده ساله بود اگر چه این شهر اشوب گفته که علی شهید گفته می شود که بیست و پنج
 ساله بود و ایضا اخبار بکه دلال دارد بر اینکه امام محمد باقر در روز عاشورا پانزده یا شانزده ساله بود و ایضا
 مفید امام سجاد را علی اکبر دانسته و در ایات شیخ مفید اقر با صحیح روایات در باب مقتل است و صفی این
 شهر اشوب و بسیاری از حکایات مقتل خلی از غراب نیست اما ادعاء شهرت بر اینکه مقتول علی اکبر است شهرت
 در میان عوام است که اعتباری ندارد و این شهرت در میان علما نیست چنانکه دانسته شد ایضا مستبعد است
 که سید سجاد پسر کوچک باشد صاحب زن و فرزند علی شهید بزرگتر باشد و امام حسین برای و زنی
 نکرده باشند و ایضا نظر مقتضای خبر عیون اخبار الرضا و غیر این شهر بانو در زمان عمر سیر کرد و ندان

این کتاب
 در کتاب
 است

کتاب
تاریخ
کتابخانه

کتاب
تاریخ
کتابخانه

جانب سید الشهدا و افاضه و سید مجاهد و حامله شد و متولد شد و در نفاس مرد و طاهر آنجا که در میان عمر متولد شد
پس باید تقریباً از می سال عمر آنجا که در کربلا باشد علی بن ابی طالب و کربلا بوده است اما آنچه در
مادر حضرت سید مجاهد که عیسیا شاه زمان و شهر بانویه است پس در آن اخلاقی است از بعضی از باب و مقاله
میشود که در زمان حضرت امیر المؤمنین در بعضی از اصقاع و اطراف و دختران و بچه اسیر کردند و بچه را
آورند پس آنجا که در امام حسن و علی و یحیی و یحیی بن ابی بکر و کزبان نمود لیکن اصح آنکه حکایت اسیر کردن
دو دختر در زمان عمر خطاب بود و یکی را بحسب دیگر را بحسب داده یعنی ایشان با اختیار خود این دو نفر را
کربلا کردند و در کربلا در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام که در کربلا است اما در کیفیت شهر بانویه که در کربلا و
همراه بودن و اسیر شدن یا نشدن پس در آن خلاصه است بعضی گفته اند که در کربلا همراه بود و نظر بوضیعت آنجا بعد از
شهادت پدر و آنجا که بری مد در بعضی از جبال شهران مد فو است این قول ضعیف احوال است زیرا که کثیری از معاد
این را نقل نکرده و آنکه این سخن را گفته اند و اعطاء ایشان او نیست و ضعیف از این قول آنکه فاطمه عمر و سقاسم
نیز همراه او بودند و از فاسم حمل داشت و پس می گویند شد مستحق فاسم ثانی که در جبال شهران طهران قرار گرفته دارد
و این نیز مانند سابق بلکه ضعیف تر است زیرا که او را عمر و سقاسم در دیوان شعله ندارد و ثانیاً فاسم را نیز
بوده احتمال تولد و تولد در آن راه ندارد و ثالثاً گویند این سخن مسموع القول و معتدل محل اغناء علماء اعلام
و در اینجا اینکه در دعای او با آن کیفیت هم و شجای واقعه و میثاق قطعاً بود و خاص این قول و قواع سابق می باشد
با آنچه بعد از این مذکور میشود از روایت عیون اخبار الرضا و سید ساد این سخن منافی است با آنچه شیخ مفید علی
مقامه که از اعیان علماء طائفه است در کتاب دشت ذکر کرده که حسن بن حسن بن مجنون معروف بحسن مثنی در نزد عم خود
حضرت سید الشهدا و بنو اسکار و فرستاد آنجا فرمود که من برای تو دختر خود را فاطمه را اختیار کردم که او را دوست
دارم و با من مادر من فاطمه نامیده ام پس فاطمه را بعقد او داد و در بعد از وفات حسن بن حسن فاطمه بر بالای فراخ
چادر زده یکسال در آنجا نشست تا آنکه بر شمی هانقی او را داد که آیا یا فاطمه اینچه را که مفقود کردی بود و بدید باری که همان
هانقی در جواب خود گفت که نیافتم اینچه را که مفقود کرده بودند چون فاطمه این را شنید گفت که چادر را انداختند
و بنیو خان خود را رجعت نمود و حضرت سید الشهدا و دختر دیگر که فاطمه نام داشتند شعله چنانکه سابقاً در ضمن ذکر
اولاد حضرت مذکور شد اینک می گویند فاطمه صغیر مدینه ماند و بیمار بود اصلی ندارد و قول دیگر در شهر بانویه
هست که در کربلا همراه بود و اسیر شد این نیز ضعیف است محل اغناء نیست و اصح آنکه شهر بانویه و خواهرش و بچه
امام حسن بود حامله شدند و هر دو متولد شدند و هر دو در یام نفاس یافتند و آن کودکی که شهر بانویه
متولد شد حضرت سید مجاهد بود که او را بعضی از کتب کان حضرت سید الشهدا که ام ولد بودند که نقل شدند و بیشتر
پس او در کربلا همراه نبود و بر وفو همین قول که اختیار کردم صحت و اعلی الله مقامه که و بنیو الحیدرین است حدیثی در
کتاب عیون اخبار الرضا و بجلد ثانی ذکر فرموده و از باب مقاتل معتبره مانند صدق و مالی و ابن تمام و غیره
و شیخ مفید را در شاد و سید رضی الدین بن طاووس در لطوف مجلسی و ابی مخنف اخوند ملا حسن بن علی در
مجتبای الاثرین و غیر اینها از مقاتل معتبره ذکر نکرده اند که شهر بانویه در کربلا در میان اسیران بود و فصل
لشکر و اسیران که با لشکر شقاوت شراست پس بدین اطمینان فرزند پیغمبر و آیندند یا نه پس بنابر روایت ابی حمزه
سعدی از زاده ده نفر ولد آنرا را برگرد که اسیرها را نعل بندی کردند و بر پیکر میان آنجا و آیندند لیکن جمیع
بسیای از ارباب مقاتل مانند کاف و منجیح علامه مجلسی در بحار و بخوان گفته اند که لشکر عمر و وقت عصه
فرار دادند که صبا بر بدن او بنانزند پس در انشب شهری آمد و بدن اطهر انسر و در آنجا فاطمه نمود چون صبا
خواستند که اسیر بنانزند بشیر ادیدند و سیدند و بچه گفتند انبیر در جواب گفت که این را ندان افشاء نکنید
از خیال اسیر و آیندند کنشند و اقوی نزد مؤلف کتاب کلیل آنکه اسیر و آیندند بجهت آنکه این قول در قیام

در کتاب
تاریخ
و جغرافیه
نظامی

و افکار دیگر

خود گذاشت تا در کف آنجا بنشیند و از آنجا گفت بار خدا یا من شکایت میکنم بسوی تو ای پسر که بر پسر پیغمبر نبوی
پس عباس را از او جدا کردند و دور او را بستند و از آنکه او را گشتند و متولی قتل او دیدن در راه خفیه حکم بر قتل
یو قاتل آنکه حال او را بداند و او را در میان پسران برای برادر کسیست که پیشین شلیلی میگویند که در آن شب
مغیبات او و ثوق و اقوی و او را در میان پسران که در آن شب در میان او ایستاد و
ارباب مقابل قضیه و در آنجا پسران مان را قتل و قتل باشد بلکه کلیات ایشان در نهان اعلان و احوال
است پس سید رضی الدین رضی الله عنه در کتاب خود شرح بر کوار بن میاد در کتاب خود الاخوان گفته اند که عمر بن سعد
امام حسین را در همان روز عاشورا با خودی بن بنیاد صبحی و جمیع بن مسلم از دی بجای عید الله بن بنیاد فرستاد و کرد
که سوار شهلا را از نظیفه کرد و نزد هضاد و دو سر بودند آنها هم همراه شمری بن ذی الجوشن و عیسی بن اشعث و عمرو بن حجاج
لحم الله روانه کردند تا بگویند امیر مسلم بن عیسی بن جوی و باقی و زعامت و او در دوم از آن وقت ظهر در کربلا مانده بود
آنان با عیال حضرت سید الشهدا و کوچ کرده و زنان ال پیغمبر را بر روی کلمه شمر که سر بالان شمر و پسرانشان بودند و
پوشش بکار و در حال که در کربلا ایستاد و مکتوب ظاهر بود و در میان دشمنان و حال آنکه آن زنان اما نهانی پیغمبر
بودند و میراث ندانیدند از آنجا که میراث نداشتند و در تمام مضافات هم و چون بن سعد از کربلا جدا شد
قوی از پیغمبر اسلام ندانیدند پس بدان بدنه های پاکیزه خون الوده نماز کرده اند و همه الحاکم که الان هستند و شیخ مفید فرمود
که ایشان از کربلا در حسین را در هین مکان که قبر او است الان و دفن کردند و پسرش علی بن حسین اصغر را در نزد
امام حسین و برای شهلا و اهل بیت اصحابی را با آنها در پان پان پای امام حسین کوه را گذاشتند و همه را جمع کردند و در آن
دفن کردند و عباس را در مکه قتل و دفن کردند که الان بر آن کینه و تری می جویند و علامه در کربلا در کتاب
الشهادت می گویند که بعضی از ثقات گفته اند که روایت کرد سید نعمت الله جزیری در کتاب مدینه العلم از جراح خود
از عید الله است که او گفت که قبیلۀ او بنی اسد و پهلوی نصر علفه قتل داشتند پس زن آنان که در راه و بر قتلگاه گذار
افتاد دیدند که بدنه های اولاد رسول بر روی خاک بهابان افتاده و چنان خون از ایشان در آن بهابان جاری است که
کوباد در هین ساعت ایشان گشته شدند پس زن آنان در عجز افتادند و بسوی قبیلۀ خود برگشتند و بدنه های
خود را بیا کردند تا آنچه که مشاهده کرده بودند پس از آن گفتند که عذاب شما چه خواهد بود و زن پیغمبر خدا و علم
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا در وقتی بر ایشان وارد شود چه می یاری فرزندانشان نکردید و بر پسر شریف و نه بر
نیز و نه بر ابناء خن تبر بر ایشان گفتند بزنان خود که ما از بنی امیه می سیدیم ولیکن این مردان در ذل و فساد
و سودی ندانستند پس زن آن گفتند که اگر چه شما را این سعادت عظمی فوٹ شده پس اکنون بر خیزید و بروید و از اجساد
پاکیزه و در قریب نیستید بدست منی این سعد بدنه های قوم خود را دفن نمود پس شما نیز اجساد ال پیغمبر خدا را دفن کنید و
از خود این عار و برادرید پس هر چه خواهند گفت که شما یاری نکردید پس دختر پیغمبر خود را با این که در این نزد
قتل داشتید اینجا در هم ساید که شما آمدید بر خیزید بعضی چرخ از دلها میخورد بشوئید گفتند ما چنین می کنیم پس
آمدند زنان سران بسوی قتلگاه و در اول عزم ایشان از آن شد که بدن افور حضرت امام حسین را دفن کنند پس از آن بدین
سایرین بر بردارند پس هر چه کردند ندانستند و در آنجا پسران را که سر بران گذاشت و افتاد و انچه براده
داده بود پس در هین حالت بودند که سواری بجانب ایشان آمد و گفت که شما برای چه آمدید عرض کردند که ما آمدیم که کعبه
حسین را بنهان کنیم و او را در انصاف و در آن نماز و جنته اینجا دانی شناسیم چون آن سوار این سخن را شنید عصبانیت کرد و
ایناه و ابا عبد الله کاشی و حاضر و پیشکش و می دید یکدیگر را اسیر کردند و ذلیل کردند پس از آن ایشان گفت که من شما را راه
نمایی می کنم پس از آن سوار آمد و در میان ایشان گشتن کرد و بدید پس نظرش بر جسد حسین افتاد و او را در بغل گرفت و او می گریست
و می گفت ای پسر من که کشته شدی تو چشم من زشت کند کان روشن شد ای پسر من که بسبب قتل تو بنوا میوه خوش شاد شدند
ای پدر من که بعد از تو در از شاد و ما پس اینجا ایستادگی را به زحمت از محل بدن مبارک انسر و در پس از آنکه از خاک این

[illegible]

من
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

مکتبہ اسلامیہ

[illegible][illegible]

مکتبہ اسلامیہ

دیرا شکلاں سید
میر تقی میر
میرزا

فایده خواب

خواب
در خواب
فایده خواب

بجای آنکه در جاه بدن مقبور بواسطه تعلقات از عالم خود دور باشد پس ظلماتی است غصه بپوشیدن در او می شود
 حاجت غواشی در ملک ملک و غیاب او اقام و محاصی او را ناروین کر دانید باجماع نگار این عالم با وجود مقدمات و
 بر این حکایت که ذکر آنها در حوصله کجایشان کتاب نیست خارج از قانون محاوره مجادله اخلاص اکاملاست
 با اینکه اینجا بسیا دلالت دارد بر وجود در یابی صادقه در الجملة اگر چه این اینجا اخبار احاد است اینجا احاد در سبیل
 مرتضی معلوم نیست علاوه اینجا احاد مفید ظن و ظن را در غیر مسائل فرعی فقهیه اعتباری لیکن این اخبار
 بواسطه کثرت متواتر و متواتر معنوی می باشند با اینکه قطع داریم که بعضی از آنها صادر از باب عصمت شده است
 و این اخبار چند صنف است مثل اخبار بیکه دلالت دارد بر هر که پیغمبر را در خواب با حقیقه اینجا را دیده و آن را
 کاذب نیست مثل خبر بیکه فاطمه و خواب بیکه پیغمبر خدا در خواب فاطمه شد و او را در زکوشی سوار و حسنین را با اسیر
 المؤمنین بر داشته و مجذبه بنی حذاق برده و کوفه سفید زنج کرده و کباب غوده و پیغمبر علی و حسنین هر یک لفظ
 از آن برداشته خوردند و الفور مردند پس چون نصیحا شد پیغمبر بهر کیفیت را زکوشی برداشته و فاطمه را سوار
 و علی و حسنین را همراه گرفته و بدینجا رفته و کوفه سفید کباب کرده پس پیغمبر شد و از کوفه و لفظ از آن برداشته خواب
 که شاول نماید پس فاطمه بگریه در آمد و دست مبارک پیغمبر را گرفته و بگذاشت که از کوشش تناول نماید پیغمبر را سبب
 آن سوال نمود که فاطمه کیفیت را در معرض حضور اینجا داشت پیغمبر گفت که آگاه جبرئیل خاص نازل و این ابرار و انما
 التبیح من الشیطان الحی بالذین امنوا البس بضاعتهم شیئا الا یا ذن الله و علی الله فلینزل المؤمنون و کنت که شیطان
 است و هانام که خواب بریشان بر مؤمنان می نماید تا ایشان را برسانند و هر که بعد از خواب برایشان از آن پهلوی
 دیگر بر کرد و این را سه دفعه تلاوت کند بای هان بیندازد و رفع نخوست اینجا خواب خواهد بود و مثل اینجا
 که درود یافته در نفس بر سر بقیه الذین امنوا الم الشی فی الحقیقه الدنیا که مراد از شیری خوابها خوش است مثل این
 که پیغمبر خدا هر صبح که برون میامد با صحنه میفرمود هل من مبشر مراد اینکه یا خواب خوشی بدیده یا نه
 و مثل اخبار بیکه دلالت دارد بر اینکه خواب مؤمن در آخر الزمان یک جز از هفتاد جزء از نبوت است مثل اینجا
 که دلالت دارد بر خواب یک حضرت سید الشهداء قبل از ورود بکربلا و بعد از آن و مثل خواب بیکه حضرت رضا
 در اینکه پیغمبر او را فرمود بخت کرد و ضعیف سید اسمعیل خبری چنانکه در عیون اخبار الرضا ملایک و شده
 و هم چنین است اخبار بیکه وارد شده است در تفسیر امان بلکه امان با صراحت در آن است مانند اثر قد صلوات الله علیه
 حنین بر هم و آیه و لایه هدایه ان نیاک الا فتنه للناس که پیغمبر در خواب دیده بود که مهنون چند بر منبرش بالا رفتند
 و مثل خواب عن بن مضر و تعبیر حضرت یوسف مثل خبر بیکه صلوات منافیت کفر موده از ابن عباس که هند از عایشه
 سوال کرد که خوابی دید که ام از پیغمبر سوال کن که ترا تعبیر کند اینجا فرمود خواب خود را بیان کند هند گفت که در خواب
 دیدم که افلاک در بالای من طلوع کرده است از خرچ من ماهی میرن آمد و سنانه سیاه از آن ماه برون آمد
 از سنانه پیچید بر افلاک بیکه از افلاک برون آمد که کوچک تر از افلاک بود پس آن سنانه سیاه از افلاک کوچک
 فرود بر پس بجهان فرود آمد اطراف سما سیاه شد پس از آن دلم که سنانه چند از سما ظاهر شد و سنانه سیاه
 چند از زمین بر آمد اما آن سنانه های سما احاطه بکنارهای زمین نمود پس چندی مباد که اینجا بر افلاک شد
 پس از آن فرمود ای هند و شو برون بروا و شد شبنم خدا و دفعه این کلام را فرمود پس فرمود که بختی نانه کری
 غمهای مرا و خیر مرگ و شامل بر دای پس چون هند برون رفت اینجا فرمود خداوند لعنت کن نسل او را پس
 سوال شد اینجا باین تفسیر خواب فرمود که آن افلاک از بالای و بر آمد پس علی بن ابیطالب است آن سنانه که
 برون آمد مانند سما سیاه پس آن معویه است که مغنون فاسق است منکر خدا است آن نار بکی که از آن هند
 کرد دیده که سنانه سیاه از ماه بر آمد پس پیچید بر افلاک کوچک متولد از افلاک پس آن افلاک را بجهت و
 فرمود پس از آن سما شد پس آن پسر من حسن است که او را پسر معویه می کشد پس افلاک سیاه شد و افلاک نار بکی

و اما سنان چند سیاه و زردین که احاطه برین کردند از هر مکان پس از اینها بنیاد نهادند چون اینها را دیدند

و اما سنان چند سیاه و زردین که احاطه برین کردند از هر مکان پس از اینها بنیاد نهادند چون اینها را دیدند
شد پس با آنکه خواب کاوشی است که ایستادگی و استقامت را میسر میگرداند و اگر شکم شخص از غذا باشد و با نخورده منصرف شود و بدین
خلفه دماغ که در مقدم سر است نشیند و قوه خیالیه قوت میگیرد و خیالات مبنای یاد و اثر و یا خیالی است حقیقت
و واقعیت ندارد بلکه اگر مزاج سالم نباشد پس خواب بحسب خلط غالب است از اخلاط اربعه که صفرا و سودا و
دم و بلغم باشد مثلا اگر دم غلبه داشته باشد در خواب خون و سرخی را مشاهده می نماید و اگر بلغم غلبه دارد
و آب در خواب می بیند هکذا و ازین جهت است که خواب در آخر شب تاثیرش بیشتر است زیرا که آخر شب هکام غلامی
است و اگر مزاج را سلامتی باشد نفس از قوتی باشد از خواب را حیثی باشد پس روح از بدن بیرون آید و در شنه و علا
از او در بدن بماند و کما شکان در ابواب شهر بماند و نشانده میجوای حسی که اگر عارضه روی دهد و جاسو
ان علاقه را ملقب میباشند و آنها روح را بخیر و بد از اینها است که اگر صد اکتی او را بدست بونی و یاد درین برین
دو دنیای پیدا میشود اگر خواب را بر کشتن روح باشد پس چون روح از بدن بیرون می آید از این حلاله و از دنیا
میرود پس انگشتی برای حاصل میشود پس به عالم مثال میرود که در مباحث فک است مثل آنچه جمیع در عالم مشهور
است و اینجا بنده است از عالم مثال و عالم اطله و عالم اشباح و شهرها و باقا و جابرو و جابرو و کوه و فاف و اطله و
و عالم امرینا مندر عالم غیب نامند پس می بیند که درین سره و برای هر چیزی منوال شده است هکذا پس مطابق
واقع میشود و عکس صورت موجود در عالم مشهور در اینجا وجود دارند و از اینجا است که اگر خواب بنده تعبیر
بدرهم و دینار میشود زیرا که درهم و دینار این عالم بمنزله اینجا است و عالم است اگر نفس را بیشتر قوت باشد اتصال بقوت
فلکیه بهم میرساند پس در اینجا منتقل است احوال عالم کون و فضا از امور گذشته و آینده لیکن باید چشم بنده صحیح
بعکس بنده و الا صحیح نخواهد بود مثلا صورتی که در آئینه فردا باشد صورت فردی نماید و اگر سرخ باشد صورت
سرخ مینماید اگر آن آئینه کج باشد صورت کج مینماید مثلا اگر در شمشیر صوفی عضو خود را ملاحظه نماید و
عبر مینماید و اگر بدانی نگاه کنی صورت درانی نماید هکذا پس باید چشم صحیح و آئینه صحیح باشد صورت خود
در سن برین از اینجا است که جماعت صوفیه را کشف مشهور مطالب طله فاسد دست بهم میدهند مثلا صورت
و حد وجود را می بیند و لهذا محی الدین ع که هم صوفی و هم سنی بوده است بعضی و اخیم الدین اسم گذاشته اند
می گویند که مرا مکاشفه دست ادیس بجای رفتم در اینجا دیدم که ابو بکر را درجه بلند است و عمر را درجه پست ترا و
و عثمان را درجه از هر دو پست تر است درجه علی را دیدم که از درجه هر سه برتر است پس بعدی گفتم که در
دینار و خطب اشعاع و مکالمات خود را از ابو بکر و عمر و عثمان خود را بالاتر و افضل میدانی گفتی چرا پست تر از ایشان
انجواب جوابی نداشت بطالان این کشف این من الشمس و ظاهر من الامس است بلکه اگر چنین چیزی دیدی شکر از آن بیا
است که چشم او کج بوده و آئینه کشف او علیل بوده است و بهما خیال خود چیزی دیده است مثل اینکه صورت خود را ب
در آب دید و اگر آب را حرکت دهی صورت نیز حرکت می کند و اینکه صورت اصلی تو اصل منحرک نیست الا پس باقی است
علی افضل از جمیع صحابه است و بعد از او است بلی از کوزه برون فطاطر و در او است بالجملة با صحنه الا
ان خواب معتبر است لذا و در الحدیث ان الرق یلغی فی اخر الزمان جزء من سبعین جزء من النبوة یعنی خواب را خیر از زمان
یک جزء از هفتاد جزء از پیغمبر است و اما اگر ان الان صحیح نباشد خواب سداست بلکه کشف نیز همین حکم را
دارد و از اینجا است که علماء کشف از شرافتین و صوفیه در آنچه هر هائی که انکشاف یافته است برای ایشان اختلاف
دارند یکی بحسب کشف قائل بود و وجود و اشراک معنوی وجود است و دیگری بحسب کشف قائل بحد و حلاله وجود
است بلکه او را مشرک لفظی اند و یکی بحسب کشف معاد را و حاکم اند و دیگری بحسب کشف جهم و هکذا و درجه
و او را است که در بد خلق کجی در خواب چیزی برانی بد پس پیغمبری مبعوث شد و مردم را تکلیف نمود باقران و معا
و عذاب قبر کوی یمان نیار و می گفتند چگونه میشود که در ای دنیا عالمی باشد پس بزدن عالمی خواب ابرایشان

[illegible]

در خواص و فواید آن
در مینوی کرم

خواندن قرآن و اوستاد بیاری عا و استغفار و ایس عباس بجانب قوم رفت و با او و سول این سعد بود که می گفت
ما مهلت دادیم شما را تا فردا پس اگر نشنیدید که یار ما بتر از این زیاد می بینیم و اگر یا کردید پس ما می گذاریم شما را و مرا نمی
گیریم و بنا بر بعضی از مقاتل عمر بنی گفت که توجه می کند که اگر اختیار با من بود من مهلت نمی دادم بعضی گفتند که اگر
ایسان از ترک و نصاری بودند و از ما مهلت میخواستند ما ایشان را مهلت میدادیم چگونه و لا بد پیچیدار مهلت ندادیم پس یار
دین درستان و در پیش از دیک بان بود که کار به تشاجر انجامید پس عمر بنی گفت ادا امر شما بنابر روایت بحار از مناقب ابن طاووس
چون یوسف و محراب شعیب و شورش حضرت امام حسین را خوانی بود پس از آن بیدار شدند پس فرمود یا مهدی این که در این ساعت در خواب
دیدم پس عرض کردند که چه دیدید یارای پیچیده فرمود که دیدم اینکه سه کله ای چنگ بر من پیچیدند که مرا بکشد و در دنیا آنها
بود که پس بگویند که ان پیشتر من می پیچید چنان دادم که ان که می کشد متوجه فلان میشود و مردی که با او پیوسته است از این
قوم پس بعد از آن دیدم جدم رسول خدا را و با او جاعلی از اصحاب او بودند و او میفرمود بمن که ای پسر که من تو شهید ال محمد
بشمارم و پیچید که مستبشر شدند بنوا اهل اهل عالم را پس باید باشد افطار تو در نزد من مشیت بقبل کن و ناخیر مینداز
پس این ملاکه است که از اسمان نازل شد تا خون تو را در شیشه سبزی بریزد پس بر این پیچید است که دیدم و بخفیه نزدیک شد و
نزدیک شد حدیثی که در این است و ان نیست **فصل سوم** در خواب میراثی میان در زمین که بلا شیخ صدق روایت شده
و در امامی پسند که خود را از این عباس که گفت من با امیر المؤمنین بودم وقتی که بخت صفتی رفت چون در دنیا تو را نباشد که
شط فرستاده دیدم که خدا مبارک خود را بداند نمود و فرمود ای پسر عباس را یا ابن موضح یا امیر المؤمنین
این موضع را می شناسم اینجا فرمود که اگر می شناسی این موضع را اینجا من می شناسم هر آینه از اینجا می گذشتی مگر اینکه می
کردی چنانکه می کردی می گفتم پس اینجا زمانه را از که نیست افتاد است فرمود بخت که در پیش مبارک اینجا بگردد بد است که
بسیه او در آن شدند و ما هم با وی کریمیم پس اینجا فرمود او او را چه کار است ال ابو سعید را چه کار است که او شیطان
و اولیاء کفر صبر کن صبر کردی ای ابی عبد الله پس بخفیه که بد تو گملافات کرد اینجا فرمود یا ایسا ملاقات میکنی پس اینجا خواست و
ساخت و نماز گذارد و افتاد که خواست پس از آن مثل کلام اقل عاده کرده پس او را خوابی و بود و ساعتی از عید پس از آن پسر
شد و فرمود ای پسر عباس عرض کردم من در اینجا می ای میراثی و منان فرمود میخوای خبری هم تو را از اینجا در خواب بدی که
که خوابید چشمها شما و خبر بدیدای امیر المؤمنین اینجا فرمود دیدم که مرده ای چنگ از اسمان نازل شدند با ایسا
صالحا سفید بود و شمشیر خود را جا بگرفته بودند که ان شمشیرها سفید بودند و می درخشیدند و در دو این زمین خطی کشید
پس از آن دیک که این درختها زده شده بر شاخهای ایشان که مضطرب ایشان غلطی ظاهر شده بود حسن طفلک من و غرض از این
خوب شدی انخون و جلیب یا رسی می کشی و کسی بفرما بدش غیر سبک انمردان سفید پوش که از اسمان نازل شده بودند می کشند صبر کن
ای ال رسول که شما کشنده میشوید و در سن بلاتون مرده تا و این است بختی ای ابی عبد الله که بختی خوشستانی است پس از آن مر
تعزیت گفتند می گفتند ای ابو الحسن بشاوت و شرف باد تو را که خدا چشمت را تو را بان روشن می کند و روزی که مرده می آیند
به نزد پروردگار عالمیا پس از آن بیدار شد قسم بان کسی که رفتن علی در دست او است هر آینه بخفیه و در اصادی و مضطربا
که من از زمین را خواهم دید و هنگامی که اهل عالم مرا خبری دهند که ان که دفن میشود در اینجا ناهفت
فراز او لا طمه و این زمین در اسمانها معرفت است که ذکر میشود زمین کریم بلا هم چنانکه ذکر میشود بقعه محراب
بقعه بیل القل پس پس از آن فرمود ای پسر عباس طلب کن از این زمین خدای زیشکل اهو را پس قسم بخور که دروغ نگفته
و تکذیب نمودم و ان پیشگاهار نکهای ایشان زرد شده است بر نک زعفران این عباس گوید من انها را طلب کردم یا
انها را که در کجا جمع بودند پس ندا کردم که ای امیر مؤمنان انها را یا فقم انما صفتی که شما وصف کردید پس اینجا فرمود که
راست فرمود خدا و رسول خدا پس اینجا بر خواست و هر چه که کان بران جانب مد پس انها را برداشت و بوشید و فرمود
بعضیها انها می باشند ما میگذا ای پسر عباس که اینها چیست این پیشگاهار عیسی بن مریم با اینجا گذاشته است کیست چنان
بود که عیسی با حواریان در این زمین گذشتند دیدند که اهو می چند جمع شده آمد و کبر به می کشد پس عیسی حواریان نشنیدند

در خواب با او
شعیب و شورش

دیدم

در خواب امیر
مؤمنین

روزن کرم یله
طیشو

کتابخانه

وہاں سے اپنے دو سالہ بیٹے کو لے کر واپس آئے۔

سید
ابو
خالد
بن
سنان

هذه آية على سبيل ما ارضى الله ورسوله بله محسن

قسم بی شهادت و ۵۴

چند روز بعد

بملائکه زبانه چشم که فائزین کفار و اعدا باشد ایچتم بنده از تلبیس برینه انهاد این بر یک می کشیدند و ایچتم
 نا آنکه یکدیگر را آوردند اند پس رسول الله از آن پرسید که در کربلا چه کردی آن مرد عرض کرد کاری بر تو کربلا نکردم بر آن
 بزرگوار فرمود ای پسر نبی آن مرد عرض کرد نعم صدقت یا نبی و لکن هیچ کار و هیچ عمل نکردم مگر اینکه غم و غیبه
 حصین بن نمیر را لعنه الله تعالی با یاد شکسته بود و او را وصله کردم و دندان منم و پیران بزرگوار شروع بگریه نمودند
 فرمود تکبیر می خواند و ایچتم و پس از آن منم و پس از آن منم و پس از آن منم و پس از آن منم و پس از آن منم و پس از آن منم
 ایچتم و هر اهل محشر چه می کشیدند گفتند لا حکم الا الله و رسول و وصیه پس حنظلار میگوید که در آنوقت بعضی
 بهلاکم کردم پس اگر کردیم ملائکه که بر بزرگان بزرگوار میرند پس ملائکه که بر بزرگان بزرگوار میرند پس ملائکه که بر بزرگان بزرگوار میرند
 پس خبر دادیم آنچه را که کرده بودیم در کربلا از اعدا و مشاغل اهنگر پس از فرمود ملائکه که بر بزرگان بزرگوار میرند پس ملائکه که بر بزرگان بزرگوار میرند
 پس ملائکه شروع کرد بکشدن ما که از خواب بیدار شدیم پس حکایت نمودم قضیه خود را برای هر کسی که بان ملائکه
 نمودم پس ائمه ملعون زبانش مثل چوب خشک شده بود و نصف بدنش مرده و پشیم بچرخ بود و دستان و آغیاء از هم
 از ائمه ملعون بر می نمودند و با نظیر کدائی بداد اسفلت لعنه الله تعالی بر منم در کتاب کتب الیقین ذکر شده است این
 نهج است یک شاعر بلیغانام قصه بعضی ملوک کرده و از عادتش این بود که در هر سال یک مرتبه سفری کرد و بنزد ارباب
 علی مدد از ثقیفات در اینداه ملک در شهر خود بشکار رفته و در برش کاغذ نوشت و در آن ذکر کرده آمدن شاعر
 بلیغانام و ملک جواب نوشت اگر کردی یوز هر که بلیغانام را در بعضی احوال سلطان منزل بدهد پس بلیغانام اسکان کردند
 در یک خانه که آنجا قصر باشد برای آنکه غریب بود و از آنطرف طریق و کوچها نمایان میشد پس بلیغانام ها در آن قصر
 در نزد یک غریب میخوابید پس آنجا از ملعون در هر شب از نصف شب تا زفتیش میروند می آمد پس آنک و صبح می کشیدند
 بآنک بلند و می گفت یا غافلون اگر الله بعد از آن متوجه شدم امیر المؤمنین می کرد و شاعر بلیغانام از صفت آن ملعون
 فریج میشد پس در بعضی شبها اتفاق افتاد که شاعر بلیغانام رسید المرسلین و سید الوصیین امیر المؤمنین را در خواب
 دید در همان در به هم که حارس ملعون می آمد بدید حارس ملعون در آنجا حاضر شد پس رسول الله فرمود
 که یا ابوالحسن یا علی بگریه این ملعون را که امر از چهل سال میشود که این ملعون تو را ست و شتم پس امیر المؤمنین ائمه ملعون را
 گرفت و میاد و کف ائمه ملعون را زد پس شاعر بلیغانام فریج و مضطرب از خواب بیدار شد بعد از آن منظر صورت و صدای
 حارس شد پس بدید که آنوقت کن شد حارس ملعون بلند نشد و از این حالت بسپا قیچی نمود پس ناگاه دید که صد
 مردم بلند شده بسوی آنجا حارس ملعون میرند پس بعد از آن از جمعی که از خانه حارس ملعون بر می کشند پرسید چه
 خانه و چه واقع روی داده گفتند که در میان دو کف حارث ضربی حاصل شده است از آن ضرب میان دو کف او
 بشکافت کف دست منشق شده است و قرارش را بریده است پس هیچ نشد ائمه ملعون ایچتم و وصل شد با غافلان و در
 چهل مرد مشاهده نمودند الحیدر که اسیر ششم قصه احمد بن حمدن موصی است بیان اینجا آنچه در لؤلؤ العیون
 غیران مذکور است اینکه در بلد موصی مردی بود که او را احمد بن حمدن می گفتند ائمه ملعون عداوت شد با بعضی
 امیر المؤمنین داشت پس بعضی از اهل موصی را داده هیچ بیایه کرد و نیز ائمه ملعون گفت که من عزیر مکه دارم که
 نورادر اینجا حاجتی باشد اعلام کن ائمه ملعون گفت که یک حاجت تمام دارم و برای تو عمل آورده ان سهل است گفتیم که
 نا از اهل کتب گفت در زمانیکه بیدین طینه آمد پس رسول الله را مخاطب کن و از زبان من بگو که چه چیز تو را
 از اهل این ایطال خوش آمد تا اینکه در خیم را با و نریج نمودی یا اصلع بودن سرش یا بزرگ بودن شکمش یا دینی
 بودن ساقهایش پس ائمه ملعون با شخصی قسمهای مختلفه داد که این کلید را بر رسول خدا عرضه دار پس آن شخص آن
 مکه بیدینه آمد بعد از قضاء حاجت سفارش ائمه ملعون را فراموش نمود شب خواب امیر المؤمنین را دید که با و فرمود
 که بر او صیحت احمد بن حمدن را بجا بیاورد پس از خواب بیدار شد که انور و صدق بر تریق میخیزد و فوجی که نیز در پیشگاه
 شدن کلانای که احمد بن حمدن گفته بود بر سر میخیزد عرض نمود پس قسم بیکر خوابید باز امیر المؤمنین را دید و آن بزرگوار

در کربلا
 ملائکه که بر بزرگان
 بزرگوار میرند

در کربلا
 ملائکه که بر بزرگان
 بزرگوار میرند

نصرتی ہو

[illegible]

برای خبر دادن پس از این بلا آمد و گفتیم از خدا خبر و مردم را از این مکر و فریب رسان و هیچ مردم از این
 صفت و این امر نگذاشته ام و هیچ نموده ام بجز این که گفت چه میگوئید و بود در ترس و نا اطمینان و ترس و نا اطمینان
 از اول تا آخر و این حکایت کردیم پس از وقت گفت جماعتی از این خبر را چنانچه مردم از خون بر می خیزند هم چنین بود
 بر همه مردم و هر چه خطیب مشغول معون شد و چنانچه در کتاب الثانی فی المناقب و ابی شبله است و این را و این که
 از علمای اعلام اهل سنت است این پنج است که واقعه میگوید که در هر سال در روز عرفه هر روز از شید مجلسی را
 میگرد و بر این خطیب علمای پس که در آن زمان نشستند و شافعی حاضر شد و احترام او را بسیار رعایت میکرد و در پهلوی
 نشاندند بسبب عدلش و جمعی از علمای اعلام که اسامی آنها منتشر در بلاد اسلام مثل محمد بن الحسن ثمالی و ابن زهره
 ابو یوسف و غیره حاضر شدند و نشستند در پیش روی هر دو و بعد از آن مجلس با هلس بر شد و بود در میان اهل
 مجلس هفتاد نفر از علمای اعلام که هر یک از آنها قابلیت داشت که امام ناحیه و صفتی از تواسی اصناف و بلاد اسلام باشد
 پس واقعه میگوید که در آن روز بعد از ظهر مردم وارد مجلس شدند پس هر دو از شید خطاب کردند و گفت بسیار ناخیر کردی گفتیم
 نه بسبب ضاع حق شما و بسبب نکاسه را بنفاد با شما بود بلکه باعثش بود دادن عافیتی و مافی بود پس اشاره کرد
 منهم دو پیش رویش نشستیم و علمای مجلس در صحن از علوم خوض کرده بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هر دو
 خطاب کردند و شافعی گفت ای پسر خرم چه فایده از حدیث در فضایل علی بن ابیطالب ضبط کرد و روایت میشود بلکه شافعی گفت
 صد حدیث هر دو گفت بگو خوف نکن شافعی گفت بهر افضل حدیث میرسد بلکه فایده ای یاد و بعد خطاب کردند بن حکم
 و گفت ای کوفه توجه فایده حدیث و این ممکن در فضایل علی بن ابیطالب حدیث میرسد بلکه فایده ای یاد و بعد خطاب کردند بن حکم
 خطاب کردند بایه یوسف گفت یا کوفه توجه فایده حدیث و این ممکن در فضایل علی بن ابیطالب حدیث میرسد بلکه فایده ای یاد و بعد خطاب کردند بن حکم
 گفت اگر خوف نبود روایات ما در فضایل آن بعد از حدیث و احضار فی اید هر دو گفت که خوف میکند ابو یوسف گفت از
 تو و از جمال و اختیا تو هر دو گفت تو در امن و امان هستی بگو چند فضیلت و این میکند در فضایل آن ابو یوسف گفت
 پانزده هزار حدیث مستند پانزده هزار حدیث مستند از حدیثی گوید خطا بر کرد و گفت توجه می گوید در این باب من گفتیم قول
 مزه و این باب مثل بمقاله ابو یوسف است پس هر دو گفت من میدانم یک فضیلت از فضایل آن بزرگوار و آن فضیلت را بچشم
 دیدم و بگو ششم شینده ام و آن فضیلت جل و از آن است از جمیع فضایل که شمار و این حدیثی که من بسوی ختم نایبستم
 از آن اعمال ما و دیگر از من صادر شد و طایفه یعنی در مثل و ذکر بر ابیطالب افندی میگوید پس همه ما گفتیم و قوالله با
 امیر المؤمنین و اصلح اگر فضل و نطفه میگردی خبر میدادی بما آنچه در پیش تو هست هر دو گفت بله من و الله و حاکم کرد
 عامل خودم یوسف بن حجاج را بلا مشورت او را از مردم بعد از انصاف و مراعات حق و در باب عین و حکم بحق در فضایل
 و افضلیات ایشان و آن معول داشت آنچه امر کرده بودم پس بان خبر دادند خطیبی هست و در مشق خطبه میخواند و لکن
 ششم علی بن ابیطالب میگوید و منفعت در باب آن بزرگوار میگوید پس عامل من و آن احضار نمود و حقیقت حال از آن پرسید
 آن اقرار کرد بعد خودش پس بان گفت چه باعث شده است این علت غلطی که گفت علی بن ابیطالب بدان مرا گفته است
 و ذرا روی او را از اسیر نموده است از اینجه دلبر بسیار سنا زکینه و حله علوان غیثو انم از اینجا و آن
 علم دست بکشم پس او را از بنجر زده و مفید نمود و مجلس انداخته و قضیه را بمن نوشت و امر کردم که او را مقید بفرستد پس
 وقتی که حاضر شد و پیش رویم ایستاد او داشتیم و دشنام دادم و گفتیم تو هستی سب و شتم کنده علی بن ابیطالب گفت بلی
 گفتیم عذاب حق تعالی بر تو باد و آن بزرگوار هر که را گفته است و هر که را اسیر کرده است با حق تعالی و امر رسول الله بود
 است پس انملعون گفت نمی توانم از تحمل مفارقت نماهم زیرا دل من این آرام نمیگیرد پس صدافتم و عفا بیهن و جلأ
 بین یعنی بر غضبها حاضر شدند و در همین مکان او را بحالت قیام گرفتند و پشت انملعون بسوی من بود و صدافتم و جلأ
 جلأ و بر پشت آن زده و صیحه بلند و استغاثه بسیار میگردانانکه انملعون در همین مکانش بول کرد و امر کردم که او را داخل این
 خانه کنند و اشاره کرد بر سولش بجانم کرد و ابوان و امر کردم در خانه را بستند تا آنکه روز گذشت و شبانفال نمودن

این مقام هیچ حرکت نکرده بلکه عارفان و خواجگان و مومنان و عقیقان و دانشمندان این
 عالم هر یک که کرده اند و این هم که قصه یکره که عشا و اجزا و یازده بار و قطعه قطعه و کرم و کام و کهنه و
 پاره و زین و ناف و کشته شود پس در انکار و غیره فکر صبیح از دنیا این مکره و عیالها بودم تا آنکه در آخر شب خواب
 ظلمه نمود چشم را دیدم پس در عالم رؤیا دیدم که در آسمان مفتوح گشاید و رسول الله برین هیوط و نزل فرود
 شده پوشیده بود و بعد از آن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب هیوط و نزل فرمود و چنان حاله پوشیده بود بعد از
 آن امام حسن بنی هیوط و نزل فرمود و سه حله پوشیده بود و بعد از آن خطیب سید الشهدا امام حسین هیوط
 و نزل فرمود یک حله پوشیده بود و جبرئیل در صورت حسن خلقی از رسول الله تعالی بود و در نهایت حضرت بود و
 دستش کاسه آب بود و آبش صافی احسن چهره ایابا بود پس رسول الله فرمود کاسه ابراهیم بن جبرئیل کاسه
 ابراهیم رسول الله داد و رسول الله بصبو بلند ندا فرمود و گفت یا شیعه محمد اله پس از حاشیه من و از اهل خانه
 و از قلامان من چهل نفر جواب دادند و لبیک گفتند حال آنکه بود در خانه من بیست و نه نفر انسان پس آن چهل نفر
 سیراب نمود و بعد از آن فرمود کجا است انمرد مشقی پس یادم کو یاد در خود بخودی مفتوح کردید و اتماعون پر
 آمد پس وقتی که امیر المؤمنین او را دیدند و لبیک دستش گرفت و گفت یا رسول الله ابشر مرا ظلم می کند بدن سببی
 رسول الله فرمود بگذرا و ایا ابنا الحسن بعد از آن رسول الله را از نزد دستش گرفت بدست مبارکش و فرمود
 تو هستی شتم کننده علی بن ابیطالب اتماعون گفت بلی من هشتم پس رسول الله گفت خداوند را اورا منیع بکن و انقار
 ازین یکش پس اتماعون در القوف متعطله سکته شد من میچشم میدیدم ایشان را و بعد از آن روشن کردید بسوی
 اینجا نه که در آن بود و بعد از آن رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم بیخبر
 صعود نمودند بسوی آسمانها پس من در این هنگام بیدار شدم و خواب رحالی که با قریع و سرعوب بودم و غلام را آمد
 زدم و گفتم انمرد مشقی را بیا و در بد اینچا پس وقتی که پرچون آورد دیدم منیع شده و بصورت سک شده و گفتم چه طور
 عقوبت و عذاب خالق عالمی از او بیا تو پس با سرش اشاره کرد مثل اینکه نادم و متعطل بود پس از وی میگو بد بعد
 از آن که هر فن اینحکایت را با تمام رسانیدم که در اتماعون را پرچون بیا و زدن پس غلام اگر کوشان گرفته پرچون او
 پس دیدم دو کوش اتماعون مثل کوش انسان است و خودش در صورت سک است و در پیش روی ما ایستاد
 در حالتیکه زبانش را میخواست و در لبش تحریک میکرد یعنی مثل افشگی اظهار ندامت و عذر خواهی نماید پس گفت
 گفتا بن منیع است منیر هم که حق تعالی عذاب اینچیل نازل کند پس انوقت بماتن فرمود پس هارون امر کرد که
 او را داخل خانه کنند پس وقتی که او را داخل همان خانه کردند و لحظه نگذاشته بود که صد و صیحه شدید شنیدیم و
 ملقت شدیم دیدیم صاعقه افند بسط آن خانه پس جانم و سوزانیدم و اتماعون را سوزانیدم نتیجه که اتماعون خاک شد
 و عجل الله بوجده الی نار جهنم و افندی گوید من هرگز آنرا نبینم یا امیر المؤمنین این قضیه چنانکه میفرمود عظیم
 و هم چنین موعظه عظیمه است باید با بنوع غظه متعطل و متنبه باشی و از خلقی عالمیان خوف خشیه کن و در او
 و ذریه و نسل هم چنین مردن رکوار و عظیم الشان بنری بکند و با نهاضه فرسائی و اذیت نکند پس هر روز از رسیدن گفت
 من نایب هشتم بسوی حقیقا از آن اعمالیکه از من صادر شد و حق طالبین یعنی در حق تر به و نسل ابیطالب مؤلف کوی
 که این جمله نرود و از وی بای صادر حضرت است پس باید در مضا ایشان نهایت اهتمام تمام نمود تا بدان فساد ایشان ببار
 از اعطاف هابند مؤلفه فدای امام مع اخنه زینب منال انخواهر محکم مشواته بخان مردم رخ و شرکان و
 ملا از اشک خستیم زخم افشان مکن مورا مکن بر مردم که سورا نزن بر سینه و بر سر دل ما را مکن پرغم ندید بگرفت و
 یکسر و کیسوی علی اکبر چرا سلاخی و آن مردم سرشک از دید چون قلم ندید بگرفت غم پرور کوی تشنه اصغر زینب
 کافرا بر بخون شد غوطه و در مردم دیدم نه فراسم بپکرت از کین نمود از خونخوردن کین و در ناف نوع و سل و شده
 اشفته و در هم مگر عیاس نام آورد ندارد دست بر پیکر چرا روی زمین مردم ز اشک خیم دهی شبنم حسین از جور و پاد

تکریم و تکریم علیان بر او میفرستد کس تو را به وفغان توام نکشتی پس سر سامان میروی از سر بران کنون
 داری و در هر روز از غنای تو هم بحال با دل آخر خود یاد های تو بر می آید و از غنای تو باز غم قلی خود را
 لطفه الله علی القوم الظالمین **اکلیا هشتم** در بیان کسانی که بعد از مردن زنده شدند و تکلم نمودند و با ایشان
 اضافی ما متداصل الحیاسین ظهور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنكون
 کسوة و جوده الکافات و اشرف بشر فی مشارق وجهه المبینة فاجتبی بکثرة الظهور و سکرته و اولیة و اولو به و
 وعلیة علی الوجوه و الخفی عن الخلق و فی طهره اصقاع الامم و من فیها الافعال و الصفات و هو الظاهر و الباطن بلا
 منافی و هو مبتدئ المبادی و علته العلل و غایة الغایات فی الاول و الاخر کما تطقت به مضامین لایات فیضیه و
 شکره بحامد مشارک فی عرصه انوار باب لغات و نشهد ان لا اله الا هو خالق البریات و الصلوة و السلام
 علی من اودع فی قلبه الشیء القضا و رقی فی مضامین التوحید بحجج القضا و لم یعبأ بالاث و العزی و لا الاصل
 القضا و الباطن فی ان مرایان الکاشف عن حقایق الخیات و الغراف و الهمسات و الاشراف من البریات و
 اشراف السادات الذی فیهم الله و لا یفرقهم و طاعتهم و عودتهم بحجج الطاعات و العبادات و لا سیمایا علی صبح الارز
 و نفس الرحمن فی اول النشأت صاحب الشیء السلاج و الا لان الکاشف عن وجه المؤمنین و المؤمنات الکرام
 الذی به یقضى الحاجات و یستجیب الدعوات و ینزل البرکات و یدفع البلیات و یشفاع عنه یحصل النجاة من المصائب
 الغایب المستلزمة لا امام الا قام بالحق مرحوم بن الحسن العسکری صاحب الزمان عجل الله فرجه و سهل الله
 بحججه و جعل فی قلبه فلا یرد فی عاجل الفاء و لعن الله علی اعدائه کلام ابن کفاح و ذاب ابن کلید بحضرت فرجام
 در ضمن چند فصل انجام پذیرد **فصل اول** در وفات حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در آن چند امر است
 درایت کرده اند که چون بخاک خفی ما ب زخم الوداع مراجعت فرمود و آثار بهاری بر خود مشاهده نمود و دست
 المؤمنین را گرفت و متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه را زنی و پیر زن آمدند و فرمود که حضرت ما را کرده است
 که استغفار کنیم برای مرده کان بقیع و چون بقیع رسید گفت السلام علیکم یا اهل القبور کوا را بادشمارا
 الحاکم که صبح کرده اید در آن و بجات یا فدا اید از فتنه ها که مردم را در پیش است بدستی که رو کرده است
 مردم فتنه های بسیار مانند بارهای شب که بر سر آمدنش برای اهل بقیع کرد امر دهم در وعظاخر پیغمبر ابو سعید
 روایت کرده است که آخر خطبه که رسول خدا برای ما خواند خطبه بود که در مرض آخر خود خواند و از خانه بیرون آمد
 کرده بر حضرت امیر المؤمنین و بر مهمونه ازاد کرد خود پس بر منبر نشست گفت ایها الناس بلدی که میگذارد در دنیا
 شما دو چیز بزرگ و ساکت شد پس مردی برخاست گفت یا رسول الله دو چیز که گفته کلام است پس حضرت در قضیه
 شد نازک میا و کش سرخ شد گفت که من گفته ام از مکرانکه میگویم که نفس را از این بکنم ولیکن از ضعف بهاری قسم
 نکشد پس فرمود که یکی از آنها افزان است که در دنیا است و بینه از ایهان بر زمین یکطرفه است خدا است یکطرفه
 بدست شما و دیگری اهل بیت منند پس فرمود که دوست نمی آید اهل بیت را بندگان مکرانیکه حق تعالی با وعظای کند
 نوبی در روز قیامت تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شود و دشمن نمی آید بندگان ایشان مکرانیکه حق تعالی رجوع
 از آن محو میگرداند در روز قیامت و ای کوی که من این حد را در خدمت حضرت امام محمد باقر عرض کردم حضرت
 بضد فرمود امر سقم مرید است که پیغمبر خدا بی هوشد و علی را این او نشسته بود در این حال حسن مجتبی و حضرت
 سید الشهدا و از در دامنند و چون نظر ایشان بر رجال بی مثال ان بر کمر بله ذوالجلال افتاد و انحضرت را بک
 حال مشاهده کردند فریاد و اجده و آجده بر آوردند و فغان کاخ خود را بر سینه انحضرت افکندند حضرت
 امیر خواست که ایشان را در دکن در این حال حضرت رسالت بهوش باز آمد و گفت یا علی بگذار که من این دو
 کل بوشنا خود را ببوم و ایشان کل رخسار را ببینند و من ایشان را وداع کنم و ایشان را وداع کنند بدستی که
 بعد از من مظلوم میشوند و بر هر ستم و شیخ ظالم کشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود که لعنت بر کوی یادگر بر

و فیما یفیه
 صلی الله علیه و آله

در این پیغمبر
 در این پیغمبر

فاطمہ زہرا

دیرانغا
نظفہ فراہم
ہوئے

رسید

215

روزنامه
مطابق

بنو قریظہ

علی بن ابی طالب را در آن روز که فاطمه داخل شد من هم داخل شدم پس فاطمه گفت که گویای منم که سوز
 بر کشی چنان بنویس فاطمه گفت ای ابوالحسن رستی که خدا خالی کرد نور مرا بود که هیچ می کرد نور مرا
 جلا کند پس از آن نور را بود و بیه کذا شد بر درختی از درخت جنت پس درخت را دیدم چون بدیدم داخل
 شد خدا تعالی با الهام فرمود که میوه آن درخت را بچیند و از آن درخت را خود کذا شد بخورد پس بدیدم چنان که پس
 خدا تعالی را بود و بیه در صلب بدیدم کذا شد پس بدیدم مراد در خلد بجز دختر خود بدیدم بود بیه کذا شد پس بر خلد
 نمود و من از آن نور میدانم آنچه را که واقع شد و آنچه را که پس از آن واقع میشود و آنچه که واقع نمیشود ای ابوالحسن
 نظر میکند بر خدای تعالی از چنانچه در منافق فاطمه و فضا بلا بخت است در آن چند حدیث است حدیث اول حدیث
 در کتاب علل الشرایع باشد خود در این است که حضرت با فرمودند که چون فاطمه تولد یافت خدای تعالی عالمی و حق
 که بر او در زبان پیغمبر پنداند که آنرا فاطمه نام کند پس آنجناب را پیغمبر فاطمه نامید پس از آن خدای تعالی فرمود که شیر
 مادر من را بعلم پیغمبر از شیر مادر من تو مقرر بعلم شد و باز داشتیم تو را از حیض حدیث دوم در کتب خاصه چون
 عیون اخبار الرضا و بحال شیخ مفید و احتیاج طبرستان و امالی صدق و اذکب عامه صحیح بخاری و مجمع دیگر از پیغمبر و ائمه
 کرده اند که فرموده اند که خدای تعالی بغضب میباشد برای غضب فاطمه و راضی و خوشنود میشود برای رضا فاطمه و
 امثال این حدیث را از طرق عامه در شرح القیامه آمده است که در حدیثی که جمعی از عامه و خاصه باشند خود را از پیغمبر
 روایت داشته اند که هر که فاطمه را ازین و از آن درساند خدا را از آن کرده و پیغمبر را از آن کرده و هر که خدا و پیغمبر را از آن
 نظر بر قرانی خدا او را لعنت کند و بخت او را بخت کند چنانچه فرموده اند ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم
 الله فی الدنیا و الاخره واعد لهم عذابا عذابا و روایتی در کتاب مالی باشد خود از عایشه روایت داشته که
 ندیدم هیچ یک از مردمان آنکه شبیه تو باشد از حدیث و سخن گفتن بر سر خود از فاطمه بود فاطمه که هر وقت داخل پیغمبر
 میشد پیغمبر او را و مرجمان گفت و در شرف فاطمه را میبوسید و او را بر محل جلوس خود می نشاند پس اگر پیغمبر فاطمه را
 میشد فاطمه از جای بر میخاست و با سرجمان گفت و در شرف پیغمبر را میبوسید و او را بر محل جلوس خود می نشاند پس اگر پیغمبر فاطمه را
 داخل میشد پیغمبر را میبوسید و او را بر محل جلوس خود می نشاند پس اگر پیغمبر فاطمه را میبوسید و او را بر محل جلوس خود می نشاند
 پیغمبر در عالم فاطمه را میبوسید و او را بر محل جلوس خود می نشاند پس اگر پیغمبر فاطمه را میبوسید و او را بر محل جلوس خود می نشاند
 فاطمه بر پیغمبر پناه برده و در پیغمبر میگردید و می گفت ای پیغمبر خدا مادر من کی است پس پیغمبر جوابش میداد این
 بود مردم می کردند سوال میکرد و پیغمبر میداد که چه جواب بگوید پس چنانچه از او پرسید که برود کار تو را
 می کند تو را که فاطمه را سلام من برساند و او را بگوید که مادر تو در خانه ازنی است که اطرافش از طلا است ستوان از
 سرخ است هیا اسیه زن فرعون و مردم دختر عمر آن است پس فاطمه گفت که خدا سلام است از او است سلام و بوی
 او است سلام حدیث ششم در کتاب خراج فرموده که روایت شد که ام ایمن گفت که چون وفات یافت من فهم خوردم که در
 مدینه نماز می کردم که طاق نداشتم که نظر کنم بسوی مکانها فاطمه پس بگو مگر برآمد چون در اثناء راه رسیدم شنیدم
 شد بدیدم من حاضری من نهاد و او را داشتم و عرض کردم پروردگار من خادمه فاطمه زهرا میباشد تو بخوانی از عطر
 را بکشی پس خدای تعالی دلوی را ز آسمان نازل کرد پس با شما میگرد و ناوقت سال محتاج باب طعام نبودم و مردم در وقت
 بسیار که ام ایمن را برای کار می فرستادند و او را شنیدم روی عینا حدیث هفتم در کتاب خراج فرموده که روایت شده که
 سله که گفت که فاطمه نشسته بود و در پیش روی او اسبی بود که بان جو میساخت و بر عود و اسباخون روان بود که از
 دست فاطمه بود و حسین درین کار از خانه افتاده از کمرش یک تالی میگرد پس من عرض کردم که ای دختر پیغمبر من سگها
 زخم شد و فتنه هست با و ده تا بساید فرمود که پیغمبر مرا و صلیت کرد که خدمت یک روز با فتنه باشد و در روز نوبه او
 بود سگها گوید که عرض کردم که من غلام از او داشتم شما هم یا من اسبا میگرد و یا حسین را ساکت میکنم آنجناب فرمود که
 من بساک حسین و انانم و نو اسبا کن پس من فکرا اسبا کردم که ناگاه سگها افتادند بران بلند شد پس زخم و با پیغمبر نماز کرد

من فاطمه را
 در صلب بدیدم
 کذا شد پس بدیدم
 مراد در خلد بجز
 دختر خود بدیدم

در عالم فاطمه را
 میبوسید و او را
 بر محل جلوس خود
 می نشاند پس اگر
 پیغمبر فاطمه را

در این اسب
 که در کتب
 است که
 در کتب است

چون از نماز فارغ شدم کیفیت احوال فاطمه را بعلی گفتم پس گریست و بختان رفت و برگشت و حال این که بستم می نمود و پند
 از سبب بستم اینجاب سوال کرد و جواب عرض کرد که داخل شدم بر فاطمه و حال این که بر پشت خوابیده بود و حسن بر پا
 بالای سینه او خوابیده بود و اسباب در پیش روی می کردید بدین این که دستهای او را بکمر انداخته و پیچیده فرمود و گفت
 ای علی ای نادانستی که بر اینچنین ملائکه است که در زمین سیر میکنند و خدا می کند بخت و حال بخند و انا این که در قیامت قائم
 شود حیث هشتم در کتاب خراج فرموده که در وایتش این که علی از بهیوی ملی بی جو فرزند خواست پس بهیوی مطالبه زمین
 نمود اینچنانچه فاطمه را برهن گذاشت و اینچنین از پیشم بود پس بهیوی اینچنین در اینچنانچه برود و بدین پیوند گذاشت پس چون
 شب را آمدن و بجهت آن بهیوی بدینچنان رفت که اینچنین در اینچنانچه بود و شغلی داشت دید که اینچنانچه بران نور داشت پس بهیوی
 شوهر خود برگشت و او را از آن روشها اخبار کرد پس بهیوی تخریب کرد و عاقل اینچنین فاطمه بود پس بر روی داخل شد
 پس نگاه دید که نوروی از دست طمع مانند ما میدرخشد پس در سینه نگاه کرد دید که آن نور از اینچنین در سینه پس بهیوی
 آمد و اقوام خود را جمع کرد پس هشتاد نفر بود از ایدین و مسلمانان و در کرامت نواده فتنه صاحب ملک
 فرموده که مالک بن دینار گفت که در محلی که مردم و داع حج می کردند دیدم زنی را بر شتر می لاغر مردمان او را ضعیف می کردند
 که بر کرد پس چون بوسط بهایان رسیدیم انداخته خسته شد پس مردم آن زن را ملاقات کردند و فتنه فوج را املا پس
 آن زن سر خود را با سمان بلند نمود و گفت که نه در خانه من برگزیده می نه بسوی خانه تو بریدی پس قسم بقرت تو اگر
 غیر از تو کسی این کار را کرده بود هرگز به شکایت او ران نمی نمودم مگر بسوی تو پس نگاه شخصی از بهایان و در سینه نهاد
 فتنه بدست او بود پس بر ترقف که سوار شویس سوار شدند و شتر مانند برق جهند مهرش پس چون بمطار رسیدیم
 که آن زن طوف می کند پس من او را قسم دادم که تو کیتی گفت منم شمر و دختر مسکه و دختر فتنه خادمه فتنه و هر چند
 و هر علمه در بنگار اعلی الله مقامه در کتاب سرایانها مات گفته که حجی از علماء اخبار نقل نمودند از زبان عالمی از
 علماء معاصرین که او گفت که خبر ابراهیم عادل از طلاب علوم که گفت من در برخی از مآثور و سرفروش منتهی
 در پیش خود و در محض ناس و عفر جتی و او ناسف میخورد که چرا در روز عاشورا بدن یاری امام مراجعت نمود
 و نفس خود را ساکت نمی نمودم که او از جانب امام مامور می شد و نبود پس شوا از شبهای دهه اول محرم نشسته بود
 در منزل خود بر نهنگی در مدد سنان مدار و اصطفهان و بعضی از کتابهای مقتله مطالبه می نمودم در وضع
 آمدن زعفر جتی بالشکر شکر بکر بلا و رجوع ایشان بدن یاری خرقه بد پیغمبر پس نگاه مردی در آتش بود پس بر من
 سلام فرستاد و جواب سلام او را گفتم و نشست و با و مر جبا گفتم ولیکن تعجب نمودم که در راجه ساکت بود و این که سینه
 بود بجای که بران معالقی بود از آهن پس بر ترقف که من بر از من پس من برادر تو زعفر جتی میباشم امدم که تو را زیاده
 کنم و شکایت کنم از نویسی تو پس بدان در بسیار ملاقات من مدت کردن تو بر این از آن گفته ای برادر من تو حقیقت
 اسرا تا بحال نفهید پس بدان که چون من بر من کربلا رسیدم بالشکر من در معانی بود که زمین کربلا پر شده بود از
 اطراف جوانان از لشکرها از طوایف جنت و برای ایشان پادشاهانی بزرگ بود که من از ایشان پسند لشکر می نمود
 هوای عزیز تا با سمان از ملائکه و جنت پر بود و بعضی بعضی انصاف داشتند و مقدم هر صفتی پس ایشان بودند از ملائکه
 جنت و اهل هر صفتی از نزدیک یاد و درهما مکان که جا گرفته بودند بر امام سلام می نمودم با نهایت مراجعت بزرگوار
 اینچنین بسوی انحضرت تفرع می نمودند که ایشان از رخصت تمال و هدو مکان من لشکر من بفرستاد چهار فرسخ از امام دور
 بود و بر آنکه در نزد یک مؤذن از زمین تا آسمان مکان خالی یافت نمیشد پس بر امام قریب نهایت تسبیح و تعظیم سلام
 کردم پس بر ما سلام را در نمود پس از آن شریع فرمود در تکلم با اهل هر صفت هر صفت از صفوف ملائکه و طوایف
 از جنت پس هر را جزای خبر داد و در آخر کلامش برای ایشان دعا کرد پس بر شخص نکرد احد از ملائکه و جنت و در نصرت و
 جفا پس هر یک را بکانهای خود برگزیدند و من با انحال و کربلا بودم ولیکن بالشکر و در یک جانب از زمین کربلا بودم
 جزع می نمودم و بر صورت خود میزدیم پس چون امر شهادت بوقوع پیوست پس کفار با حرم پیغمبر بخار و سرهای

در کرامت
 فاطمه

در کرامت
 فاطمه

ای بابا

کربلا

لی چون طبع
اعطای
بعلیه

اختیار ابرار زینند من اصحاب روح رعب ایشان می فهمیم و مقصود ما خدمت اهل بیت پیغمبر بود و اینکه کوفه کانی را
 محافظت کنیم از آنکه از بیت شتران بپسند پس چون لشکر این زیاد بکوفه رسیدند افتاب غروب کرد و تنوا نشدند که
 هر داخل کوفه شوند پس موکلان با سپران و سران شهیدان در بکوفه منزل گزیدند و برانچه و خیمه و سرکاه
 برآوردند و اسیران را دو جانب بیکر نازل نمودند چون ساعتی از شب گذشت اهل کوفه آمدند با طره های پلزان و طها
 و آب کوشت پیرانها را بموکلان سپردند ایشان زهر ماز کردند تا ماکودکان پیغمبر از شدت گرسنگی بجزع آمدند و
 دوزخ مایندگی بوی مطبوخها مشام ایشان رسید پس فضیه خادمه بمنبر صدیقه صغریه نایب خوانوان آمد عرض کرد که
 سیده من ایامی پیش که کوفه کان بچه منو بجزع آمدند از شدت گرسنگی نایب فرمود که ایضه چاره چیست عرض کرد که
 پیغمبر خدا بمن فرمود که برای نوسه دعای مستجاب است اکنون دود عارفه اش بپخته دود عاکره ام و یک مائه پس
 بدو نادما کنم تا خدای تعالی فرجی در کار این اطفال عطا کند پس نایب را اذن داد پس فضیه بیک جانب آمد که نل کوچکی
 در آنجا بود پس در کشت نماز گذارد برای استجابت دعا پس عاکره دیناگاه کاسه پر از آب کوشت از آسمان نازل گشت و در
 بالای آن دو کمره نان بود و بوی مشک عجز عنفران از آن مہویدل پس غذای اهل بیت رسید سجاده و زنان و کودکان
 شد هر زن مایندگی محتاج بطعام میشد فلان زن تناول میفرمودند و آن کاسه باز پر میشد فلان زن تناول میفرمودند
 آنکاسه باز پر میشد و آنقدر عرض میبایست تا آنکه مایندگی بدین طریقه سرانجام نمودند پس عفر گفت که مرا
 ملائت ممکن و مدن مت ممانا پس عفران پیش چشم آن صاحب غایت شد پس انمرد صالح نوبه نمود و پشیمان شد از ملائت
 زعفران برای عفر طلب حمت نمود و حاکم یازدهم علامه مجلسی با ساد خود دروایشان از کار پشیمانان المصطفی باشتا
 از حضرت شافعی آن پل بر کوثر شمل زجا برین عبدا الله انصای که گفت نماز گذارد و بپای پیغمبر نماز عصر را پس چون
 قار غش شد رفیق خود نشست و مردمان در دوای بودند که ناکاه مرد بیکی از هیرث کنندگان عرب در رسید که برآید
 جامه کهنه پاره بود و نزدیک نبود که از بیکی خود داری کند پس پیغمبر خدا از احوال او پرسیدان مرد عرض کرد که ای
 پیغمبر خدا جگر مرا سینه ها است و سینه گردان و جگر برهنه است مرا پشوشان و من فقیر و محتاجا بن کن پس پیغمبر فرمود
 که من برای تو چیزی نمی بایم ولیکن دال بر خیر ما شد فاعل خیر است برو بمنزل کسی خدا و پیغمبر را دوست میدارد و خدا
 و پیغمبر او را دوست دارد خدا را اختیار می کند بر نفس خود و بر دسوی حجرت فاطمه و خانم فاطمه و پیغمبر جیبده بود
 افتخار که پیغمبر را بخود در حالت خلای بودن از زمان مهیا ساخته بود و فرمودای بلال بر خیز و این را بیا فاطمه
 بر سر اعرایه با بلال رفت چون بلال خانه فاطمه رسید ایستاد و فریاد کرد که سلام بر شما باد ای اهل بیت پیغمبر خدا
 و شد ملائکه و مجل زل جبرئیل روح الامین یقران از پروردگار عالیشان پس فاطمه گفت سلام بر تو باد پس تو کیست
 گفت مردی پیر از عرب میباشم بزنج بلات بسید عربا مله و من اید خیر پیغمبر بدتم برهنه و جگر و کمر سینه است
 بمن احشاکن خدا تو را رحمت کند و بود برافاطمه و علی و پیغمبر سه روز که طعمای بخورده بودند و پیغمبر هم میل داشت
 پس فاطمه پوسنت کو سفتند که حسن بران مینویسیدان مرد داد و فرمود که این را بیکر شاید که خدا تعالی رحم کند
 برای تو آنچه را که بپسند پس آن اعراب گفت که اید خیر بچل شکایت کردم بسوی تو که مرا پیرین پوسنت کو سفتند بادی
 من انرا با بن کرسنگی چکار کنم چون فاطمه این سخن را شنید فلان ده در کرد نش بود که انرا فاطمه دختر حم فاطمه که دختر
 حمزه بن عبدالمطلب بود بحد برآورده بود پس انرا از کردن خود کیست و بجان اعرابی نداشت گفت این را بیکر
 بفروش پس میداست که خدا تعالی عوض دهد او را که چیزی بهتر از او است پس اعراب به افتلا ده را گرفت و بمسجد پیغمبر
 آمد و پیغمبر خدا با افتخار نشسته بود پس عرض کرد ای پیغمبر خدا این فلان ده را فاطمه دختر حم بمن بخشید پس گفت که انرا
 بفروش پس امیلا است که خدا کاری برای تو کند پس پیغمبر خدا اگر بیست و فرمود که چون خدا نخواهد کرد کاری برای تو
 حالا اینکه انرا فاطمه دختر حم بود که سید و دختران ادم است پس عمار بن یاسر انجای برخواست عرض کرد که ای
 پیغمبر خدا یا اذن مید که این فلان ده را بخرم انجا بفرمود که انرا بخر انجا و پس اگر شریک شوند در آن جزا نشد خدا

الی خدا بختی کند ایشان را با شش پس عمار گفت که بچند میفرموشی این غلامه را ای اعرابی گفت بسیر علی و زان و کوشش
بود و بمایه که بان ستر کم عوی و خود را و در آن زمان که ایام بر اینچنان بود و یک دینار که برساند بر اهل از و عمار
همه سهام او بود از غنایم خیر فرخته بود و بچند بلغمانده بود پس گفت با عمار ای بکر بنو میلهم بیست نبار و دویست دهم
و تهم و بر دینمانه و راحله من که نو را با اهل توین ساند مقدار شیر شدن توانان کندم و کوشش پس اعرابی گفت
نایم چه فلان سخاوت عمار داری پس عمار او را بر دو و فاکرد و آنچه گفته بود و اعرابی بسوی بخیل باز گشت پس
بخیل با و فرمود که سهر سنگ و پو شایند شکر عرض کرد بی بی ناز شد بد و ماددم فدای تو باد فرمود که خرای
دار فاطمه را بد پس اعرابی گفت که پروردگار تو خدا نیست که ما مان نور اگر نه باشم و بخیل تو خدا نیست که ما او را بخت
نیم و ثوی و زید هنده ما بر همه بخت با خدا یا بخیل فاطمه چیز را که نه او را چشود بد باشد و نه او را کوشش شد
باشد پس بخیل بر به جاء او امین گفت در و کرد بسوی اصحابش پس گفت که خدا بی خالی بختی که بختی فاطمه را در دنیا
اینکه من بد را و هستم و در عالمین مثل من نیست علی شوهر او است و اگر علی نبود بر این فاطمه همی نبود و حسن و حسین
با و عطا فرمود و در عالمین مثلاً ایشان نیست که هر دو بزرگ جوانان سبطهای بخیل زنند و دو بزرگ جوانان اهل
بخت شایستند و در مقابل بخیل مقدار و عمار و سلمان و عقی الله عظام بود ند پس فرمود که زیادکم برای شما عرض
کرد ند بی ای بخیل خدا اینجا فرمود که روح بعضی جبرئیل به نزد من آمد گفت در دنیا اینکه فاطمه بخواهد رحمت
از دی پو سن دفن شد می آیند و ملک در فراد و سؤال میکنند او را که خدای تو کیست میگوید که خدا اینچنان است
من است پس میگویند که بخیل تو کیست میگوید پس میگویند که امام تو کیست میگوید یا آنکه بر کار قبر من است
است علی بن ابیطالب آگاه باشی که یاد می کنم از فضیلت فاطمه بدوشی که خدا بی خالی موکل کرده است جماعتی ملائکه
که با فاطمه می کنند ظاهر را از پیش رو و از پشت سر و از طرف است و از طرف چپ و او ایستاده که با او باشند و ایام زندگانی
او و در نزد قبرش و وقت سرد نش که صلوات بسپار میفرستند بر او و بر بدش و شوهرش و پسرانش پس هر که
زیارت کند مرا بعد از وفات من پس چنان است که زیارت کند مرا و ایام زندگانی من و هر که زیارت کند فاطمه را
پس گوید زیارت کرد مرا و هر که زیارت کند علی را پس گوید زیارت کرد فاطمه را و هر که زیارت کرد حسن و حسین را
پس گوید زیارت کرد علی را و هر که زیارت کند ذریه حسن و حسین را پس گوید زیارت کرد حسن و حسین را پس عمار و انقلاد
گرفت و انقلاد الوده و انزاد بر دهم مایه پیچید غلامی داشت که اسم آن سهرم بود که از غنایم خیر عمار
بود پس نقلاده را با غلام داد و گفتا بن را بگیرد به بخیل بر شاد و نو بنز غلام اینجا میباشی پس غلام به
نزد بخیل آمد و کیفیت را معروض داشت اینجا فرمود که نیز فاطمه بر تو غلامه و با و ده و تو غلام او هستی
پس غلام نیز فاطمه آمد و او را از نواحه خبر داد پس فاطمه نقلاده را گرفت و غلام را ازاد کرد و انقلاد
خند بد فاطمه گفت چنانچه بگ عرض کرد بزرگی برکت انقلاده را خدا بیند که هر سنده را سیر کرد و برهنه
پوشانید و خیر پراختی کرد و غلامی را ازاد کرد و در آخر امر بختی بر گشت حدیث و از دهم روایت شده است
در تفسیر فرات بن ابرهیم با سغاحود از حضرت صفاء الجمال از پدرش که گفت که گفت رسول خدا که چون تو
قیامت میشود منادی ندا می کند از بر عرش که ای گروه خلائی پیوسته چشمتان را تا بگذرد و خیر
حبیب خدا بسوی صخر خود پس میگذرد فاطمه و خمر و حال اینکه بر او و چادر سبز است و حواله اطراف او
هفتاد هزار خون به میباشند پس چون بد قصص برسد می بیند که حسن ایستاده است و حسین افتاده و سرش
بریده است پس فاطمه بحسن میگوید که این کیست که افتاده است و بحسین میگوید که این برادر من است که
پدرش او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب خدا می آید که ای دختر جیب خدا بدرستی من غمناکم
اینچرا که امشب بدت بحسن کرد ند زیرا که من خمر کردم برای تو در نزد خود و بختی تو بود این مصیبت
که امر بد نظر نمیکنم و بحاسبه بنده کان نا داخل جنت شوی و داخل جنت شود ذریه تو و شبعه تو و هر که

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس
کتاب
تاریخ
کتاب
تاریخ
کتاب
تاریخ

در خواست
فاطمه
پس از
پنج
سال

فاطمه
پس از
پنج
سال

رسید گریست تا اینکه اشکهایم پدید مبارکش در پیش او را ترک کرد پس با عرض کرد که بار رسول الله چرا که هر یک میگوید
خواجه فرمود که که میگویم برای تو زنی من و آنچه وارد میاد و ندان برایشان بدان امت من بعد از من کوتایمی پس
دختر فاطمه را که فرمودی کنایه ای بد جان ای پدر جان پس امانت بساری نمیکند او را هیچیک از امت من پس چون
فاطمه از شنیدن گریست پیچید فرمود که ای دختر من که در مکن فاطمه عرض کرد که من گریه نمیکم برای آنچه بعد از
تو بر من وارد میاید لیکن برای مفارقت تو ای پیچید خدا پس پیچید فرمود شده باد تو را ای دختر محمد بزود ملحق
تو بمن پس بدستی که تو اول کسی میباشی از اهل بیت من که به نزد من میآید و در کتاب خیر میآید و این که در آن
خضر صادق روایت کرده که فاطمه بعد از پیچید هفتاد و پنج روز زنده گشته کرد و بر او وارد شد اندوه سخت بر او
و جبرئیل بر نزد او میآمد و او را خوشحال میساخت و عبرت میداد و او را از بدش معافان و او را در پیشش فخر میداد و او
با پیچید بعد از فاطمه در ذریعه او واقع میشد و علی از این نوشت حدیثی که در آن هر علمای مجلسی در کتاب بحار از حضرت
امیرالمؤمنین روایت نموده اند که من غسل دادم پیچید خدا را در پیراهن او پس فاطمه می گفت که آن پیراهن را بمن بپای
چون آن پیراهن را می پوشید غشی بر او عارض میشد چون من چنین دیدم آن پیراهن را پنهان کردم حدیث بیستم در کتاب
لا یخضر الفقیه گفته که روایت شده است که چون پیچید وفات یافت بلال متناع نمود از آن کفن و گفت که از برای
اعتد بعد از پیچید از آن نمیکویم روزی فاطمه گفت که من میل دارم که عیال مؤذن بدم را بلال از آن بشنود پس از پیچید
به بلال رسید شروع نمود در آن کفن پس چون گفت اللهم اکبر الله اکبر فاطمه بخاطر او در پلش را و روزگار
پلش پس سرش را که از او رها شد پس چون رسید با شهدائ محمد رسول الله فاطمه فریاد میزد و در افتاد و میزد
شد پس نزد بلال گفتند که از آن راقطع کن که خضر پیچید از دنیا مفارقت کرد و کان کرد که فاطمه وفات یافت پس بلال
از آن خود راقطع کرد و تمام نکرد چون فاطمه بخواست بلال مدافعت خواست که از آن تمام کند پس بلال اجابت نکرد و عرض
کرد ایستد زن من منیر هم بر او آنچه را که بر نفس خود وارد میاورد میزند شنید آنان من پس فاطمه از او در گذشت
حدیث بیست یکم در کتاب بحار از پیچید وفات او علامه مجلسی در کتاب بحار فرمود که در کتابی یافتیم خلاصه
اش این که روایت کرده است زینب بنت عبد الله از یکی که گفت من میگویم پس در طواف یافتیم زن کندی که کون خوشتر بود
شهرین سخن را که ندای کرد با فصاحت کلام که ای پروردگار بیک لحظه و حفظه کرام و زمرم و مقام و مشاعر
عظام و پروردگار کمال که بجز این مردمان است صلوات فرستند خدا بر او و بر آل نیکو کاران کرام این که بر او
گفته با افاضان کرام من که پاکند و پس از ایشان که پیش از ایشان نورانی و دست پای ایشان سه میاید که معون و
مبارک میباشند که با شهادت پس شهادت دهد ایچا عیال کذا زنده کان و عمر کنند کان که افاضان من بجز این
برگزیده شده کاند که خلاصه نیکو کارانند که هفتاد و سه مرتبه ایشان از مراب مردم بالا نرساند و بلند ذکر ایشان
در شهرها را بخود گرفته اند افتخار را و در وقت زینب بنت عبد الله گوید که با و گفتیم ایچا ریه من کمان ای کم که نواز و دشتا
اهل بیت پیچید گفت بلی گفتیم تو کیستی من فضا کثیر فاطمه زهرا میباشم که دختر شما هستی صلوات بفرستند خدا
بر او و بر پدرش و بر شوهرش و بر پسرانش گفتیم خوش آمد مرا شوهر بسیار بکلام و بود بمحلی هم اجابت کن از سوالی که دارم
پس چون فارغ شدا طواف فراغت یافتی از نزد باز اطعام فرستان باش تا من بیام و تو خواهی با ثواب نزد بود
پس در طواف از هم جدا شدیم پس چون از طواف فارغ شدیم و اراده کردم که بمنبر لایم از راه باز اطعام فرستان
امدم دیدم فضا در اینجا نشسته و از من ناگوشه گرفته پس بمنبر رفتم و هدیه برای او بردم و گفت ایضا خوب
ده مرا از خانون تو فاطمه زهرا و از آنچه دیدی در نزد وفات او بعد از موت پدرش محمد صلی الله علیه و آله پس چون سخن میباشند
اشک بد و چشمش حلقه زد پس گریه شد بد کرد و گفت ایور فر بخوش آوردی غم و جری را که ساکن بود و اندوهی که
در دل من پنهان بود پس نشو و الا ان پیچید را که من از او مشاهده کردم بد آن که چون پیچید خدا از دنیا رفت بزرگ و کوچک
بر او گریستند و بستاد شد که بر او و کم شد صبر بزرگ شد مصیبت او بر خولیشان و اصحاب اولیاء و دوستان و عیال

[illegible]

مفتی محمد قاضی
بیت تحفہ

الحی پس کاش پیش از تو بود مرا بار بر میخورد چون تو گذشتی جا بل شدن میان ما بود ها انکار دنیا با امر و
 و نیکو من البریه لا یجوز لایعرب بد شکی مصیبت ده شد بهر با نچه مصیبت ده نشد بود صاحب حق
 از مخلوقات نه از عجم و نه از عرب ضائق علی بلاد بعد ما رجعت و مهم سبطه که خستافیه می نصب شکستد بر من
 بلاد بعد از آنکه وسعت داشت و الزام شد و سبطه را نقصان و خواری که روان برای من نصب بود فانت والله
 خیر الخلق کلهم و اصل الناس حیث الصدق و الکذب پس تو قسم بخدا بجهنم هم خلقی شایسته و صادق ترین مردمی در
 مقام صدق و کذب و سوفتیک ما عشنا و ما بقیته من العیون به مال لها سبک پس نزد است که به می کنیم بر تو
 مادی که دهنده باشیم و مادی که چشمتی های ما باشد بروان شد یتکه برای او و پختن باشد مؤلف گوید از اینجا
 متظاره بلکه متواتره بالمعنی از طرق خاصه بلکه از بعضی از اخبار عامه در بعضی از این و قایع او ترکیب نه پختن
 مستند است که عمر بعد از آنکه چند دفعه فرستاد که علی را بیاورد و بیعت انا و بیکر و علی امتناع نمود پس عمر
 خالد بن ولید و قنفذ را گفت که ائش و هیزه مر برداشند عمر با ایشان بد خانه فاطمه رسیدند و فاطمه در پشت در
 نشسته بود و عصا بر سر بسته و بدش از وقت پیغمبر ضعیف و لا غیر پس عمر را کو بید و گفت ای سیر ابو طالب و
 باز کن پس فاطمه گفت که ای عمر تو را با ما چه کار است نمی گذاری که ماد را بخالی که هستیم باشم عمر گفت درنا بکشا و لا
 خانه را بر شما میسوزانم فاطمه فرمود ای عمر ای بانی بر منی حکایتی و جل را که داخل خانه من میشوی و هیچم میاوردی
 من پس عمر از بر کشن ابا کرد و ائش ابودر خانه او فرخت پس در داسوزانید پس از آن در داد فتح کرد پس فاطمه پیش آمد
 و گفت ای پادشاهان ابر سول خدا پس عمر شمشیر را بلند کرد و حال اینکه ان شمشیر در غلاف بود پس بان پهلوی فاطمه را
 زد پس فاطمه فریادی کشید پس عمر از یانه را بلند کرد و بر ذراع فاطمه زد فاطمه فریاد بر آورد ای پادشاهان پس علی بیای
 شد از صدای تظلم فاطمه و از جای برخاست و کربان عمر را گرفت و او را حرکت داد و بخاک انداخت و گردن و پنی او را زد و
 خواست او را بکشد که بخاطر او در وصیت پیغمبر را در باب صبر کردن پس عمر فرستاد و جمعیت آورد تا اینکه در میدان کرد
 علی انداختند پس فاطمه میان ایشان و علی حایل شد و در در خانه پس قنفذ ملعون از یانه بر آورد پس فاطمه وفات کرد
 و حال آنکه در بازوی و مانند مل بود از ضربت او پس در را بر او فرستاد و او میا در دود بود پس پهلوی فاطمه شکست
 و محسنی که در شکم او بود سقط کرد پس فاطمه از انوقت تا اخر مرخص بود تا اینکه شهید مرد پس از آن فلک را ابو بکر و عمر
 از فاطمه گرفتند چنانکه در منظومه امامت و شرح ان نوشته ام پس چون زمان وفات فاطمه شد عمر را ابو بکر علی را واسطه
 گرفته که بخانه فاطمه آیند و او را از خود راضی نمایند پس چون داخل خانه فاطمه شدند در حال آنکه بر فراش افتاده بود مجریست
 و در آن ایشان بر کمرها نیدایشان استرضاء جشند فاطمه گفت ای شما شنیده اید که پیغمبر گفت فاطمه باره از کشتن من
 پس هر که او را ازین کفر اذیت کرد و هر که مرا ازین کرد پس خدا را اذیت کرد گفتند بلی شنیدیم فاطمه فرمود قسم بخدا که
 مرا اذیت کردید و من از شما رضایتیم تا اینکه شکایت شما را بر ندیم و دیگر با شما تکلم نمیکنم پس ابو بکر کران
 بر نرفت و فاطمه وصیت کرد که ابو بکر و عمر بر جنازه او نماز نکنند حاضر نشوند پس علی در شب را دین کرد و خلد
 قبر دیگر هم قرار داد که کسی نداند که قبر فاطمه کدام است پس صبارا ابو بکر و عمر آمدند که بر او نماز کنند فبرای نداشتند
 فرستادند که زنان بیایند و ان قبور را بشکافند و به بایند که فاطمه در کدام قبر مدفون است تا بر او نماز کنند چو
 خبر بجلی رسید با غضب ان خانه بیرون آمد و حال آنکه چشمهایش سرخ شده بود و در کهای کرد نش گفت
 شده بود و فناء زد و پوشید که در هتکام غضب می پوشید و نکیه بر شمشیر و الفقار نمود تا بر بقیع آمد خبر
 با ابو بکر و عمر رسید علی قسم خود ده که اگر سنگی از این قبور حرکت داده شود شمشیر را برایشان گذارد پس عمر
 کرد و گفت هر انچه بنش میکنم پس علی لباس او را گرفت و او را بخاک انداختند گفت ای سپر کهن سیما اگر از جا حرکت
 زمین را از خون شما سیلاب می کنم میخوری بکن تا بر پنی پس ابو بکر علی را بحق پیغمبر قسم داد تا از ایشان گذشت
 ایشان بر کشتند **فصل سوم** در شهادت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و زن و شدنش بعد از وفات ایشان

بیست و ششمین
 باب الف

این قضیه آنکه چون هفدهم ماه رمضان شایعاً لوی مابین رجب و محراب و مسجد کوفه نشسته و قریب
 یکایک شنبه مستطاب و خطه و فیض میفرمود پس نگاه بجانب راست و بر حسن یاد پس میفرمود و فرمود
 ای پسرک من چند روز از این ماه گذشته است اما حسن عرض کرد که هفده روز گذشته است پس بجانب چپ منظر کرد و در حین
 دید فرمود که ای پسرک من چند روز از این ماه باقی مانده است اینجا عرض کرد که سیزده روز پس انظار قول سلونی
 وارث مرثیه هر فیضی که شایعاً ایشان را میفرمود گذاشت و بر محاسن شریفش فرمود و فرمود که خضای کنگر
 توین مردن مار پسر سفید از خون نهمین و من از ده دنده کافه او دارم و او از ده کشتن من دارد پس اینجا ایستاد
 کریمت که محاسن مبارکش تر شد اعیان و اشرف کوفه هر یک بر آمدند صد ها کمره بلند شد پس فرمود که شما
 کمان دارید که نرس من برای برک است قسم بخورم که پسر ابوطالب باشد او را است بمرک از انش کورد که بر پشام او را بکمر
 کمره من برای بن دو فرزند پسر است که پیغمبر ایشان از من سپرد و میدانم که پس از من این پسر را حسن بن هاشم شریف
 مینمایند حسین و ادویه که بر او باشکمر سینه و لب نشسته شهید می کنند و بدن او را در حوض کربلا اندازند
 سرش را شمشیر داریار بدیار کرد اند پس از منبر بر آمد و شعی رخانه حسن و شعی رخانه حسین بی هم بود
 و زیاده از سه لقمه افطانی که در چون شب نوزدهم صدقه صغیر اتم کلثوم طبعی برای افطار دوزخ اینجا ایستاد
 که در وقت مان جو و یک کلمه شریف فلکی نمک در او بود آنحضرت چون از نماز فارغ شد نظر بر آن طینا انداخت
 مبارک جنبانید کریمت تا اینکه محاسن مبارک او بر شد پس فرمود ای اتم کلثوم کی بود که بد تو نان را با دوزبان
 خورش تناول کرده بود پس اتم کلثوم شریف را برداشت آنحضرت با نمک صرف نمود و بطاعت مشغول شد کاهیه
 میامد با طرف اسمانها و ستاره کان نظر مینمود و میفرمود که راست گفته است برادر من دوست من پیغمبر
 خدا پس اهل خود را جمع نمود و فرمود که ای اولاد من در این ایام من از میان شما میروم و رسول خدا را در خواب دیده
 که میفرمود که ای ابالحسن من مشاتم بسو تو و تو خواهی در دهه آخر این ماه بر نزد ما آمدی علی یثیبا بسو ما که
 اینجا دوزخ ما است طینا از برای تو و باقی تو است پس بجز نماز و انوار مسجد نشدند چون امام قلب عالم امکان
 است همین که وقت غروب فلان لایت شد همه موجودات بر نزل دل دادند اینجا اینجا است که مسجد و در مغایر
 چنگ که بر اینجسین بحد بر آورده بودند بر راه اینجا آمدند و بالها میزدند و فریاد میکردند و امن اینجا را
 بنما خود گرفتند و پیش از این کسی خدا ایشان نشنیده بود حضرت فرمود که ایشان صدازند و گاه میباشند که پس
 از ایشان زنا میخواستند فوج نمود پس این اشعار را انشاف فرمود خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یعبیه
 الواحد و یوقظ الناس الی المساجد رها کنید راه مؤمنان چنانکه خدا را که نمی پرسند مگر خدای پیکان را و بیدار کنند
 مردمان را بسوی مسجد و سپس سفارش ایشان را اتم کلثوم فرمود که یا ایشان را بکشید و یا از این دان سیر کنید پس
 خواست که در را بکشد و قتل بدید بر یک بنیاد اینجا افتاد و در کشته نمیشد تا آنکه یک بنیاد اینجا افتاد فرمود اینها هم
 علامت برک است این شعرا فرمود اشد حیوان یمک للموت فان الموت لا ینکا ولا ینزع من الموت اذا جل بود
 که خود را ای علی حکم ببرند برای مرگ که برک نوبت ملاقات می کند و جرح منما از مرگ در زمانیکه ان مرگ حلول کند و
 نوبت از مکلمان چند با امام حسن و اتم کلثوم بر نهنگ داخل مسجد شد و شرع بتمان نمود خواست سر از سجده اول از
 رکعت اول بلند کند که ناگاه ابن ملجم ملعون شمشیر هنر او را بر سر مبارک او فرود آورد بر تمام مکتله که عمر بن
 عبدود شمشیر دامنجا فرمود بسم الله و بالله و علی علیه السلام رسول الله عزت بر لب الکعبه کشت و از بر او درگاه
 با شید که راه با شید که امیر المؤمنین کشته شد و درهای مسجد بهم میخوردند پس اینجا بر زمین محراب افتاد کمان
 سفیدش از خوشتر حصبان حسنین ببالین اینجا آمدند و او را اینجا بردند و در بعضی کتب مذکور است که
 محمد بن اهل کوفه روایت کرده اند که چون حسنین دو طرف اخر خانه را گرفتند که بوسیلت امیر المؤمنین پسر روی
 خانه که کربلا را در راه ایجاد کردند پس سر راه سوان شایع را علی مد کف که ایابو حسن نیشی این برادر

این قضیه آنکه چون هفدهم ماه رمضان شایعاً لوی مابین رجب و محراب و مسجد کوفه نشسته و قریب یکایک شنبه مستطاب و خطه و فیض میفرمود پس نگاه بجانب راست و بر حسن یاد پس میفرمود و فرمود ای پسرک من چند روز از این ماه گذشته است اما حسن عرض کرد که هفده روز گذشته است پس بجانب چپ منظر کرد و در حین دید فرمود که ای پسرک من چند روز از این ماه باقی مانده است اینجا عرض کرد که سیزده روز پس انظار قول سلونی وارث مرثیه هر فیضی که شایعاً ایشان را میفرمود گذاشت و بر محاسن شریفش فرمود و فرمود که خضای کنگر توین مردن مار پسر سفید از خون نهمین و من از ده دنده کافه او دارم و او از ده کشتن من دارد پس اینجا ایستاد کریمت که محاسن مبارکش تر شد اعیان و اشرف کوفه هر یک بر آمدند صد ها کمره بلند شد پس فرمود که شما کمان دارید که نرس من برای برک است قسم بخورم که پسر ابوطالب باشد او را است بمرک از انش کورد که بر پشام او را بکمر کمره من برای بن دو فرزند پسر است که پیغمبر ایشان از من سپرد و میدانم که پس از من این پسر را حسن بن هاشم شریف مینمایند حسین و ادویه که بر او باشکمر سینه و لب نشسته شهید می کنند و بدن او را در حوض کربلا اندازند سرش را شمشیر داریار بدیار کرد اند پس از منبر بر آمد و شعی رخانه حسن و شعی رخانه حسین بی هم بود و زیاده از سه لقمه افطانی که در چون شب نوزدهم صدقه صغیر اتم کلثوم طبعی برای افطار دوزخ اینجا ایستاد که در وقت مان جو و یک کلمه شریف فلکی نمک در او بود آنحضرت چون از نماز فارغ شد نظر بر آن طینا انداخت مبارک جنبانید کریمت تا اینکه محاسن مبارک او بر شد پس فرمود ای اتم کلثوم کی بود که بد تو نان را با دوزبان خورش تناول کرده بود پس اتم کلثوم شریف را برداشت آنحضرت با نمک صرف نمود و بطاعت مشغول شد کاهیه میامد با طرف اسمانها و ستاره کان نظر مینمود و میفرمود که راست گفته است برادر من دوست من پیغمبر خدا پس اهل خود را جمع نمود و فرمود که ای اولاد من در این ایام من از میان شما میروم و رسول خدا را در خواب دیده که میفرمود که ای ابالحسن من مشاتم بسو تو و تو خواهی در دهه آخر این ماه بر نزد ما آمدی علی یثیبا بسو ما که اینجا دوزخ ما است طینا از برای تو و باقی تو است پس بجز نماز و انوار مسجد نشدند چون امام قلب عالم امکان است همین که وقت غروب فلان لایت شد همه موجودات بر نزل دل دادند اینجا اینجا است که مسجد و در مغایر چنگ که بر اینجسین بحد بر آورده بودند بر راه اینجا آمدند و بالها میزدند و فریاد میکردند و امن اینجا را بنما خود گرفتند و پیش از این کسی خدا ایشان نشنیده بود حضرت فرمود که ایشان صدازند و گاه میباشند که پس از ایشان زنا میخواستند فوج نمود پس این اشعار را انشاف فرمود خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یعبیه الواحد و یوقظ الناس الی المساجد رها کنید راه مؤمنان چنانکه خدا را که نمی پرسند مگر خدای پیکان را و بیدار کنند مردمان را بسوی مسجد و سپس سفارش ایشان را اتم کلثوم فرمود که یا ایشان را بکشید و یا از این دان سیر کنید پس خواست که در را بکشد و قتل بدید بر یک بنیاد اینجا افتاد و در کشته نمیشد تا آنکه یک بنیاد اینجا افتاد فرمود اینها هم علامت برک است این شعرا فرمود اشد حیوان یمک للموت فان الموت لا ینکا ولا ینزع من الموت اذا جل بود که خود را ای علی حکم ببرند برای مرگ که برک نوبت ملاقات می کند و جرح منما از مرگ در زمانیکه ان مرگ حلول کند و نوبت از مکلمان چند با امام حسن و اتم کلثوم بر نهنگ داخل مسجد شد و شرع بتمان نمود خواست سر از سجده اول از رکعت اول بلند کند که ناگاه ابن ملجم ملعون شمشیر هنر او را بر سر مبارک او فرود آورد بر تمام مکتله که عمر بن عبدود شمشیر دامنجا فرمود بسم الله و بالله و علی علیه السلام رسول الله عزت بر لب الکعبه کشت و از بر او درگاه با شید که راه با شید که امیر المؤمنین کشته شد و درهای مسجد بهم میخوردند پس اینجا بر زمین محراب افتاد کمان سفیدش از خوشتر حصبان حسنین ببالین اینجا آمدند و او را اینجا بردند و در بعضی کتب مذکور است که محمد بن اهل کوفه روایت کرده اند که چون حسنین دو طرف اخر خانه را گرفتند که بوسیلت امیر المؤمنین پسر روی خانه که کربلا را در راه ایجاد کردند پس سر راه سوان شایع را علی مد کف که ایابو حسن نیشی این برادر

تکلیف
کتاب
کتاب

حزین نیست این جنازه امیر المؤمنین نیست حسن عرض کرد بگفت این جنازه را بمن تسلیم کنید و بروید ایشان گفتند که تو
 کسی اینجا نباشد و بروی ما شده دیدند که امیر المؤمنین است بحال انتخاب را بردند در موضع قبر مطهر که ملحق بود
 دفن نمودند و از آن پس عمر خود بر کشیدند **فصل چهارم** از جمله کسانی که بعد از شهادت وفات نداشتند
 کودکان مسلم عقیل که در زندان بودند و بنیم بودند کسی چه گوید کان و شاهزاده کان از اولاد امام حسن امام حسین
 بنیم بودند اما از بنی بود که ایشان را بر سار و حضرت سید مستجاب دعا و کسانا و اکثر از عشا بر و آثار و همه همراه بودند و همه
 حضور امام عصر خلیفه خدا حضرت زین العابدین علیه السلام بود اما این دو طفل به پدر مادر شهر غریب زندان
 پسر یاد ولد از ناد جای تنگ و تاریک نه لبایست نه غذا بجای کیفیت شهادت این دو بزرگوار و نسب ایشان محل
 خلافت صاحب کاران و از ان کتاب منافق قلم بستند خود نقل نموده است که این دو کودک از اولاد جعفر طیار بودند که
 از لشکر ابن زیاد گرفتند و از اسرا جدا ماندند تا به ما عجمی می شدند و بیک حارث کرثا رسیدند و لیکن مشهور است که از
 مسلم بر عقیل بودند و در برادر بزرگ اسمش محم و کوچک اسمش ابراهیم یکی نه ساله دیگری یازده ساله و چون عقیل را شهید
 کردند این دو طفل با اسیر کردند و به نزع این یاد آوردند مؤلف گوید محم است که مادر ایشان رقیه دختر امیر
 المؤمنین باشد که زوجه مسلم بود بنا بر روایت صدقی در کتاب مالیه ابن زیاد زندان باز طلبید گفت که این دو کودک
 و بزرگان بر و هر که طعام کواری ایشان مده و هر که آب سرد بایشان نوشان و مکان ایشان را تنگ بگشاید پس اندو
 کودک روزها روز می داشتند و شبها در قرص ناخورد یک کوزه آب ایشان میدادند پس چون طول کشید مکش ایشان
 در زندان تا یکسال یک از ایشان بد بگری گفت که چه بسیار طول کشید مکش ما نزد یک که عمرهای ما فانی شود و بیک
 ما گهنه شود چون زندان بان بیاد احوال و نسب خود را با او گوئیم شاید سعتی در مکان ما دهد و طعام و آب ما را
 زیاد کند چون شب نامده زندان بان آمد پس برادر کوچک گفت که ایشیخ یا محم را میشناسی گفت چگونگی تر نشناسم که
 او پیغمبر ما است گفت ای جعفر بن ابیطالب میشناسی گفت چگونگی او را نشناسم که دو بال خدا با و عطا فرمود که
 در بهشت با ملائکه پرواز میکند گفت یا علی بن ابیطالب میشناسی گفت چگونگی او را نشناسم که سر هم و برادر پیغمبر
 پس از فعل گفت که ایشیخ پس ما هم از عترت پیغمبر تو از پسران مسلم بن عقیل که در دست خواهر هم بمطعام کواری
 نمی خورای و از آب سرد بهمانی نوشانی و جای ما را تنگ نموده چون انما این سخت شنید بسیار گریست و بر لبهای ایشان
 افتاد و می بوسید می گفت من فلانی شما ای عترت پیغمبر خدا در زندان بروی شما باز است پھر چرا که خواهرید بزرگ
 چون شب نامده و قرص نان و یک کوزه آب بهمانه اند طفل نمود و گفت که بشیخ او دید و در روز خود را بنیان کند
 پس اند طفل در شب راه می رفتند و در روز پنهان میشدند چون شب باختر رسید و باغی فرو داد آمدند پس بد بخی
 بالا رفتند که در اینجا پنهان باشند چون افق طلوع کرد بنا بر روایتی بخف کیزی ایشان را دید و احوال ایشان
 سؤال کرد و از برای بانو بنحو خبر برد و از آنجای اهل بلی بود از آن شاد شد و بهای برهنه دوید و ایشان را
 بمنزل خود برد و در خلوت جای داد و اگر ام کرد پس بنا بر روایت منافط طعانی برای ایشان آورد ایشان گفتند که ما
 بطاعت حاجت نیست جای غمنازی می بود تا قدری از نماز قضا بجا آوردیم پس بنا بر روایت اماله اند طفل برخاست خواب
 آمدند پس برادر کوچک به برادر بزرگ گفت که ای برادر را میدانی که امشب شب بخوابم باشد پس بیاد منهاد و بگردن
 یکد بگردانم من نور ابویم و نور ابوی پیش از این که مرگ در میان ما جدا اندازد پس یکد بگردانم بگردانم
 خوابیدند تا که داماد از آن نمونه در آمد که این زیاد مل بطلب کودکان مسامح رسانده بود از آن عقیقه او را ضمیمه کرد
 سوختن کشید پس طعام خورد و خوابید چون قدری از شب گذشت بنا بر روایتی بخف یک از اند طفل بد بگردانم
 کرد گفت ای برادر از خواب بیدار شو که مرگ ما نزد یکشد اند بگردانم گفت که ز در خواب بیدم که پدر ما ایستاده است
 و پیغمبر و علی و حسن حاضرند پس ایشان بهر پدر ما گفتند که چرا اولاد خود را در میان ساکن و ملاعین کونه گذاشتی
 پس بگریه ما گفت که ایشان در عقب سر من خواهند آمد پس بنا بر روایتی را می انداختند ایشان را شنید و تخته نمود

[illegible]

سہل بند و کود لڑا

سید الفاضل محمد رفیع

تجدید

یہ شاہان
نور علی

حسبی می بیند جمله و هبیب بر او در جنگ میخورد خون را بعد از خواستن خون یاران من و وضع الکرب و اتمام الکرب
تین جهادی در آنجا با لعل بر می دارد و اندک را پیش روی اندک نیت جهاد من در جنگ کاه به باز بچرخد و ابو مخنف
بعد از مصرع اول ابن ابی اودکر کرده عیال از راهین شد بدین ضرب دو بازوی کلفتی دارم و زدن می بخش
و شد دارد و ناغلام و اثنی عشر حبشی مولای فوجی من غلامی هستم که اعمامی را بکشد و دارم که از این اهل
افای من پسران افای من کفایت میکند مرا لا ارب الموف بکالحرب افوز بالجنة يوم الکرب بتینرم مراد در جنگ
کاه در ستکار میشود بهشت در روز اندک پس بنا بر روایت بخار جمعه کرد پس جاعلی را کشت و بنا بر روایت صدق
در مالی براسبی سوار شد ستون خیمه را بدست گرفت و هفت نفر را هشت نفر را کشت پس بنا بر روایت بجای
بسی مادر و زوجه اش پس برابر ایشان ایستاد و گفت ای مادر زنا ای از من راضی شدی مادر شرفی که از نور ارضی شود
تا اینکه در پیش و میسپین کشته شوی پس و جده اش گفت که قسم بخدا که مرا بکشد هر بنیاد و در نفس خود یعنی مرا بکشد
خود نشان پس مادرش گفت ای پسر من قول این زنا قبول نکن و برگرد پس مغانله کن در پیش و وی سپهر بچرخد
فادر میامت شفیع تو باشد در پیش و بخدا پس و هب کشت و می گفت ای زعمم لک ام و هب یا طعن فیهام ناره
والضرب بلد سنی که من ضامنم برای تو ای ام و هب طعن در ایشان در یک نفر و هب ضرب غلام مؤمن با آن
حق یلذخ القوم من الحرب زدن غلامی که ایمان دارد به پروردگارش تا اینکه بمچشانند قوم را لخی جنگ را ای
اشد و مرقه و غضب و است بلخوار غلامی که حبشی الهی من علم حبشی بلد سنی که من مردی صاحب قوت و غضب
و نیشم به ضعیف تر و در روز نکبت کاف است مرا خدا من که دانا است کفایت می کند مرا و در بعضی
از نسخ غضب بعضی جمله و ضامی دارد و آن به غنم ننگ و برنده کی است پس انفلد بجهاد کرد تا نوزده نفر سوار و
دوازده نفر پیاده را و از نژاد البوار نمود پس دستهای آنمظلوم بریده شد و مادرش عمو که برداشت و بجای آن
و می گفت قتال کن در پیش و وی با کان حرم رسول خدا فدای تو باد پدر و مادر من پس و هب ملک او را بر کرد و اند
ان زنجار او را گرفت و گفت بر منی کردم تا اینکه با تو کشته شوم پس حسین فرمود جزا داده شود بدان اهل بیت من
خبر را بر کرد پس زنان خدا را در حمله کشید پس از آن بر کشت و و هب انفلد قتال کرد تا کشته شد بنا بر روایت ابی مخنف
انفلد قتال کرد تا پنجاه نفر را بجهت فرستاد و هفتاد و شش طعن و نیم بر بدنش رسید پس از اسب افتاد و سرش را برید
و بجای آنشکری حسین انداختند پس از سر بر پیش و دیما درش ملان را بر دامن گرفت و خون از روی او پاک کرد و کفایت
مر خدا بر او کرد و وی را سفید کرد و چشم مراد و شن نمود بشهادت نو در نزد پسر دختر پیغمبر پس بسیار گریه و گفت
حکم را بجهاد است ای ام و هب بد شهادت میدهم که یقین در بیج خود و نصاری زنادیل خود و هب از شما هستند و
سر را بجای آن نشان انداخت و یک نفر را کشت بنا بر بعضی از نسخ ان زنیکه عمو برداشت و بجای آن هب ف زوجه و هب
نم مادرش بنا بر روایت مالی صدق و هب عمو خیمه را کند و هفت با هشت نفر را کشت پس اسیر شد و عمر گفت
جلد کردند و بجای آنشکری حسین انداختند مادرش شمشیر و هب گرفت و مبارزت کرد حضرت حسین فرمود که بنشین
ایماد و هب خدا بجهاد از زنان برداشت و و پسر خود را بهشت میباشید با جلد من بنا بر روایت بجای آن کفایت
نفل کرده که مادر و هب عمو خیمه را برداشت و دو نفر را کشت انحضرت چنانکه ملک او را بر کرد و انداخت و کفایت
خدا یا امید مرا قطع نکن اینجا نفرمود که خدا امید نوراً قطع نمیکند ایماد و هب بنا بر روایت بجای آن و هب
که خون روی آنرا پاک کند پس شمر او را دید بغلام خود امر کرد که عمو که بر سر او زد پس سرش را شکست و کشته شد
و او اولی بود که در لشکر حضرت امام حسین قتل گشته بنا بر انفلد بی که صاحب بخار دید و هب بیست چهار پیاده
دوازده سوار را بر خاک هلاک انداخت در میدان جنگ و از جمله زنانیکه در کربلا جنگ کردند لیکن و کشته نشد بنا
بر روایت بجای آن جوانی پسر دین املا که پدرش در معرکه کشته شده بود و مادرش با او بود پس مادرش گفت ای پسر
من پسر دین رو و قتال کن در پیش و وی پسر پیغمبر پسران پسر پیرون آمد حضرت سید الشهدا فرمود که این جوان

است که پدرش در حجره کشته شده و شاید مادرش کشته شده باشد و چون از آنجا رفت که مادر مرا
 اسکرده پس برخواست و من را برد و من را با خود برد و من را با خود برد و من را با خود برد و من را با خود برد
 گرفت و گفت خوب کردی ای پسر من پسر من را انداخت و یک نفر را کشت و همو فحیمه را گرفت و در حجره خواند و در حجره
 کشت پس حسین را برد که او را برد و در حجره خواند و در حجره خواند و در حجره خواند و در حجره خواند
 شوهرش بود چون لشکر بخیمه کار میخواستند و لباس از نافرانان گرفتند و نافرانان را گرفتند و نافرانان را گرفتند
 که اعمال بکرین وایل یا بخیران پیغمبر مسلوب میشوند حال آنکه خدا نیست اینخوانها را پیغمبر پس شوهرش را مد
 ان ز نواب کرد این **قصه** در شهادت کودکی است در آن چند سال است اول در شهرت علی اصغر است
 بنا بر روایت مجاز اسم و علی است بنا بر روایت شیخ مفید و رادشاد و اکثر کتب مقاتلا اسم و عبد الله است قول
 اخیر و قیاس است باینکه انتخاب مکتبی بود بر ابی عبد الله لیکن مؤید اول است آنچه در بعضی مقاتل من کور است که
 یزید از اسم سید سجاد سؤال کرد انتخاب فرمود که علی است از یزید گفت مسموع شد که علی الحسین را خدا کشت
 امام زین العابدین را فرمود که خدا از هائی روح هر نفسی می کند لیکن اشارت او را کشتند و او را در دم بود از عین گفت
 که چرا پدرت مکرر اسم پسرهای خود را علی میکند است انتخاب فرمود که چون پدرم پدر خود را در دست داشت لهذا الهی
 که پیش از او علی می گذاشت از اینجا ظاهر میشود که اسم آنکود که علی باشد ایضا شهرت در اسنه و اقواء مؤید قول اول
 است اگر چه شهرت در میان اباب مقاتل عبد الله است در زیارت فاطمه علیها السلام فرجه تعبیر عبد الله ضعیف شده
 تعبیر بان شده که خون او را با شما انداخت و اینکه فائش حرمله است این مؤید قول اخیر است و میتوان جمع میان این
 دو قول نمایی بود و چه قول اینکه در اخبار وارد است که هر مولودی که برای ما متولد میشود فار و زهفتم شش و هفت
 یا علی می گذاریم اگر پسر باشد اگر دختر باشد فاطمه پس از روز هفتم هر اسمی که میخواهیم می گذاریم پس شاید اسم
 آن کودک فار و زهفتم علی گذاشتند از آن پس عبد الله و آن اسم اول است هر یافد و این که شهید کور است
 یک علی اصغر و یک دیگر عبد الله چنانکه بعضی از اباب مقاتل هر دو را ذکر کرده اند بحال مادر این کودک
 بنا بر مشهور و باب خنجر امری القیس است که مادر سکنه نیز بوده است انتخاب بر ابی سید و سید است چنان
 که فرموده است حمزه انقی تحت دوا تکنون بها سکنه و اگر اباب اجتهاد و ابدل جل مالی و لعائن عند الله
 قسم بفرمود که من دوست دارم خانه را که در او سکنه و مادرش باب باشند دوست میدارم این دو نفر را و این
 می کنم برای ایشان اکثری از اموال خود را و نیست برای آنها کنند و زنده من عنایه بحال بنا بر روایت مجاز انتخاب
 بسو خیمه آمد و فرمود ببرد هید کودک کو چکم را و او را و اع کنم پس آن کودک را با و دادند بنا بر روایت مجاز
 انتخاب عبد الله را می بوسید می گفت وای بر انبوم که جلد محمد مصطفی دشمن ایشان باشد و آن کودک را
 و امن او بود که هر ملعون کاهل سنگ نیری نداخت و او را در امن حسین ذبیح نمود پس انتخاب خواند و او گرفت تا و
 او بر شد و بجانب اسنان انداخت و کلمات فرمود که در ا کلیل بیان حل معضلات اخبار سمت ذکر یافت و بنا
 بر و این احتجاج انتخاب را سبب داده شد با غلافی شمشیر قبری برای و کند و او را بخون او الوه کرده و زدن
 کرد و از بعضی از مقاتل ظاهر میشود که بر او نماز هم کرده و از منجی ظاهر میشود که آنکود که شش ماهه بود و از
 بعضی از مقاتل معتبر بر میاید که فائز و عقبه بن بشر بود و از بعضی مقاتل معتبر بر میاید که آن تیر زهرالود
 بود و از بعضی بر میاید که انتخاب را بدو نمیدادند و در اینجا نیز بر او آمد و از جمله کودکی که شهید شده اند
 عبد الله بن الحسین است صاحب کتاب اخبار الدف و آثار الاول گفته که حسین زعمانی با فیه ماند که هر که از لشکر
 بفرست او میامد بر میکشت و منوی قتلش نمیشد پس بیخ گرفت کودک را از او و خود را که اسم او عبد الله بود پس او
 بوسید پس زنی از بنو اسد را گرفت و خورش را با اسنان و میخ و گفت ای پروردگار من اگر باز داشتی از من
 اسم مرا پس بر و برای و آخر یکدیگر و از تمام این بکشد و ظاهر اینکه این کودک غیر آن کودک است که در اسر

اول مذکور شد که علی اصغر باشد برادر صاحب این کتاب و اول ذکر کرده و گفته که میری برادر امداد حال آنکه در
 دامن پدرش بود و حدیث اینک منصرف است از ما باز داشتی از جمله مشکلا و اخبار است حد اکیلل خلاصه
 مشکله مصیبت بیان اسرار بیان انشا مرثیه از جمله کودکانی که شریک شهادت نوشیدند آنکه نیا بر وقت
 بجای جلاز شهادت علی اکبر کودکی از خیمه برآمد و دو گوش او دو دانه در بود و آن کودک ترسان بود و بجانب
 راست چپ نگاه می کرد و آن کوشوار میلرزید و پس هفت بر پیشش ملعون بر او حمله کرد و او را کشت پس در میان
 نگاه بان کودک میکرد و هیچ سخن نمی گفت مانند کسی که دهشت داشته باشد بعضی از کتب مقاتل بر میا بد که آن
 کودک اسم او جعفر بوده و امیر چهارم از جمله کودکان مقتولین قاسم بن حسین است از مناقب این شهر است و حکایت
 شده که قاسم بن حسین بمیل امداد بعد از قاسم بن حسن و بعد از عباس و بن خوات و این شهید شد بان حالی از غارت
 نیست لیکن از اینها چنین مشغول میشود که قاسم بن الحسن کودک بنود است و بنو در شهادت عبد الله بن الحسن است بنای
 دوایت بخار که از مانی صبر کردند از آن پس مجسبن احاطه کردند بر عبد الله پس امام حسن از نزد زبان پیران امداد
 و او کودکی بود که مرا هوشنا بود و نزد یک بستر تکلیف نبود و میدیدند بیدار و علی شد که او را نکند از حسین بن
 فرمود که او را بکشد و اینها هر من پس آن کودک را مناع شد یک کرد و گفت قسم بخدا که از غم خود جدا نمیشوم پس
 ابجر بن کلج یا حمله من کا هل شمسی بر این شخص کشید آن کودک گفت ای بر تو ای پسر زنجیه ایا میخواهی که علی
 را بکشی پس شمسی فرمود و دانکود که دست خود را سپر ساخت پس شمسی در آن باب بر او پوسنی او بخت آن کودک
 فرمود که در دماغه بنا بر بعضی از شمع و روایات فرمود که در آنجا پس حسین او را گرفت و بخود چسباند و گفت ای پسر
 برادر صبر کن بر اینچه تا ناز شد بنو و از خدا خبر بخوا پس خدا ملحق میکند تو را بر پدر آن صالحین تو پس حمله و ولد
 التو نایم نداخت و او را در دامن حسین ذبح نمود پس روایت متخلفه نیست بر من امداد فریاد کرد ای وای پسر
 زاده من کاش از پیش مرد میبودم و امر و ذرا نمی دیدم کاش استمبار زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد
فصل سوم در شهادت غلامان که در کربلا شریک شهادت در روز عاشورا نوشیدند از این شهر
 چنان بر میاید که غلامان و از ده نفر بودند برادر که فرموده اینکه غلامان امام حسین ده نفر بودند و در نظر آن
 غلامان امیر المؤمنین بودند و این مجموع دوازده میشد و لیکن اینچه از زیارت قائمیه بر میاید با اینچه این شهر
 ذکر کرده مجموع هیفده نفر میشوند و در بعضی از کتب مقاتل چنان بر میاید که غلام حرمین شریک شهادت
 نوشیدند و لیکن ثابت نشد و کتب معتبره یکس از اینها را بکشد چنانکه از کتب مسطور است که مصعب بن عمیر
 بر پدر یا حبی شهد شد و لیکن این قول نیز ضعیف است در کتب معتبره هیچ ذکری از اسمی از او نیست بجز آنکه کتب معتبره
 مؤلف اکیلل در این فصل فیصل بن فضیل در ضمن چند امر انجام کرد امرا و اول در شهادت جوانی که ایام و عقار
 است که در باب مقاتل او را ذکر کرده اند و در زیارت قائمیه تعبیر هر چون بن حوی شد بغیر خدا مصله و کس را و
 در ساق کتب مقاتل اسم پدر او مذکور نیست روی بغلام سیاه بود و تفصیل شهادت او در بعضی از کتب اکیلل
 بنو تفصیل مسطور کردید نکران لغوات امر حقی در شهادت شویب مولا ی شاگرد است بنای بر و این بخار و این
 شبیه شاگردی روی شویب مولا ی شاگرد و کشت یادر نفس نوحیت چه خواهی کرد شویب گفت چه کار کنم
 انقلد مقاتله می کنم ناکشته شوم عابر کشت من همین گمان نبوداشتم پس پیش برو و در خدمت ابی عبد الله تا نوا
 مانند بکران حیات کند پس بد رستی که امر و روزی است که سزاوار است برای ما اینکه در آن طلب اجر و مزد کنیم
 هر قدر یک بران قدر دانم زیرا که بعد از امر و در علم نیست بعد از امر و حساب است پس عابر بجز مشایخ را رسید
 تا آخره بکایت کرد که در باب شجاعان خواهد مذکور شد و در باب مقاتل گفته اند که انقلام چند کرد یا نکرد
 شد یا نشد و هیچ کتاب نماند و لیکن در زیارت قائمیه که سیدین طاووس و این کرده در زیارت شهدا است
 ذکر کرد پس از اینها معلوم میشود که شویب از جمله غلامان فارسی است که غلام امام حسین است

شکایت
چنین

در شهادت
عبد الله بن
الحسن

شکایت
چنین

شکایت
چنین

شکایت
چنین

در شهادت
فرهاد

در شهادت
غلام

و در زیارت قائمیه مذکور است از چهار هزار و سیصد و بیست و یک غلامان صحیح غلام امام حسین است و در زیارت قائمیه مذکور است
از پنج هزار و سیصد و بیست و یک غلام امام حسین است چنانکه در زیارت قائمیه است از شش هزار و سیصد و بیست و یک غلام امام حسین
مسلم است چنانکه در زیارت قائمیه است از هفت هزار و سیصد و بیست و یک غلام امام حسین است و در زیارت قائمیه مذکور است از هشت هزار و سیصد و بیست و یک
زیارت قائمیه است از هشت هزار و سیصد و بیست و یک غلام امام حسین است و در زیارت قائمیه مذکور است از نه هزار و سیصد و بیست و یک غلام امام حسین
بجای است و در بعضی از نسخ زاهدان و بزرگان و مجتهدان و علماء و اولیای دین و ائمه است و در زیارت قائمیه مذکور است از ده هزار و سیصد و بیست و یک غلام امام حسین
در شهادت غلام فرید که امام حسین است و امام او مذکور در کتب مقاتل نیست و ظاهر اینست که ظاهر اینست که از غلامان
سید الشهدا است که در زیارت قائمیه است و در کتب شهادت و اخلاقیات و سایر روایات بحال غلام فرید که قاری
قرآن بود و غلام امام حسین بود پس جهاد کرد و این رجز را خواند **البحر من طغی فخره یسطی و البحر من سبى یبلی**
یملی و یار طعن نیر و ضرب من کفر می شود و میان زمین و آسمان از ترس من پر میشود و انحراف منی منی منی منی
قلب الحاسد البخل و زمانیکه شمشیر من در دست من اشکارا شود شکافه میشود دل حسد من ز بزرگ پس بجای آید
نیزان فرستاد پس از آن از آن سب و غلطید پس حضرت امام حسین بر سر آمد پس گریست و میخورد و بر روی انعام کلام
پس انعام چشم خود را کشود حسین دادید پس تبسم کرد و روح شریفش را بیافزاید پس بر دوازده کرد و چون در این اکلید کردی
از شهادت علی اصغر شد لهذا اشعاری انشاد شد و گفته بهای بلبل بزن چه چه بگلشن که خوابان چشم بفتالام ازین
بیا امشبم اندک هکین است غم از هر جامی اندکین است دل اندک بر طپان کرد یک بیناب چه ماهی غوطه زن کردید
در آب بزن چه چه دلم بسیار است فریبند فلک را بزن فلک است بزن چه چه کرد و ناله و فانیست بیارن حاصل
او جن جفایت بزن چه چه کرد و این دم و غدار زمان غمرا که شد در بسیار دلم و ناله است و ای ندادم و غمرا
ببقدارم شبم چو شام و نینب بزن و تار زهر این جوانان دیدم خونبار بیارب شام غمرا بیارن ندارم طافه هجران
یاران برای کودکان را اضطراب بر سر شام و سحر در پیچ و ناہم برادر کودکی که ناله زار شوم از ناله او دیدم خونبار
بین کردن دون کوپو فاشد بطفلان پیمبر رجفا شد شربت نشسته وانا کرده مهمان بثمان حسرت کرد قربان
مینا سوده دلی ز درد هجران بر اصرار کرد از کین نهر یاران بین از چرخ دون مهمانوازی دل شه کرده و در سوز و گداز
ز سوز فشنکی انداختن بود هماغه سیر از عیش جهان بود زاب هزار ناله توان شد از اغوش پلید سوچان شد نو کفتر
شاه بالحن حجازی همی کف با سوز و گدازی بیایماد اصرار ازین پیش دل مارا ممکن از ناله دل و دلش میانانده اصرار
کن فراموش که اصرار کشان از فریاد و خاموش برای کودکت که هوار مجنباں سرودی بر سر که هواره بخوان و له اشته
ای پیکر نار مباد اصرار شود از خواب بیدار زاب شمشاد زشتکی سر نمینوشد زبانت دگر شش بنالید از نان پیکر زار
که کرد و ن کرد با ما جود بسیار محمد را چو مراد آید دیدار شعله نشسته بادش یاور و یار **لا اله الا الله علی القوم الظالمین**
اکلیل هم در سجده شهادت شجاعان و عابدان و زاهدان و بعضی از اصحاب و پیغمبران و اوصیای
مؤمنان و جوانان و پیران و قادیان در رکاب سید جوانان اهل جنان بس **الحمد لله العالی**
لیوش الغابان اسود الاجام و قاء لک سکنة الامکان و جنة لسیة سبنا اهل الجنان الکین فالتوامع الکفار
و ارباب الطغیان و صر عوار و ساء عسا کر الشیطان و اجر انهار من دماهم فی المیدان حتی تمر غوافه دماهم
الطاهرة و اجسادهم محترق بنیان فخرهم الله خیر جزاء و احسن الهم غایة الاحسان فیا لیتنا کما معهم حتی نمنشهم علی ارباب
ارباب العصیان ویرا اما امام الزمان بالجهان فلما لم تکن موجودین فی عالم الشهادة و الاخیار و الاشیاء مستعبد
خبنکی و بناکی و بنکی فی عرا و اولک الاخیار و نسک بک لک لک مع بسا من عیننا ما دام بقاء الاکوان و هم کما بنی شیب
و این مظاہر جیب این قهر زهر بر برین خضیر حاضر الهم من ضنا دید الشیطان و قور و الا بیا و الا ما نکل و الا فرار
فعل آه آه و اسفاه و احزنه که یف جعلت تلك لایدان و اولی و اولی و مقتطع جان الزوس رفوعه علی السان ففوق سنا فدا
هذه الشیوخ و الشبان و فضلی نسلم علی عین الانسان مجمع المصاب و الا حان التالی فی الدلیل الالهی و الملك

الماسك بجمل الشرف الاطول محمد الذي نرجو شفاعة الغفران والارضاء الرحمن العصور من عن لعصيا الهة
 بما يكون وكان سبما على طالب تارجله المحسن صاحب الزمان وشريك القران وقاطع البرهان وحجة الله السما
 الغائب عن عيون الاعيان المصالح كاملة كانه يعلمها الخالق المنان الغائب القام المنتظر المهدى ابو القاسم محمد
 المحسن العسكري جعلت فداكم وعجل الله فرجه وسهل الله حرجه وصلى الله عليه ما دامت الشمس على السما مكان كلامكم
 نظام ابن كنام ديارن اكليل رطبي چند فصل فصل انجام پد براس **فصل اول** بلانك چون در اسای شهلا روز
 عاشورا و اسای کشنده كان ایشان اخلافت است و زیارت قائمیه چون شمل بود بر اسای ابن بزرگواران و اسای پادشاه
 ایشان با بعضی از احوال ایشان و اسای کشنده كان ایشان پس از اینها و تبرکات ذکر می کنیم ناشنوده كان و بیننده كان
 در بار ایشان باخبر باشند پس میگوئیم که سید رضی الدین طایوس که صاحب بود است و از مشایخ اجان عالم طریقی
 و دارای کلمات بسیار بوده و علامه در کتاب غلام و صاحب کرامات است و گفته که بعضی از کرامات او اینست که
 و بعضی با والد و نقل نموده و ما در او ذخیره شده شیخ طوسی است مجتهد سید رضی الدین در کتاب اقبال فرموده که روزی
 نمودیم با شما ما بسوچیدم به جعفر طوسی از محمد بن احمد بن عیاش از شیخ صالح ایمن و عبدالمؤمن بن نعمان بغدادی
 که گفت پس از امدان ناحیه در سال دویست و پنجاه و دو و در دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی در هشتاد و هفت و ثانی پدید
 آمدن بودم و نوشتم که ما در نوشتم در زیارت حضرت امام حسین و زیارت شهلا و نصوات الله علیهم پس پس از
 امدان سویی من را و بسم الله الرحمن الرحیم اذ اردت زیارت الشهداء رضوان الله علیهم فقف عند جلی المحسن و فقی
 علی قبر المحسن فاستقبل القبلة بوجهك فان هنالك حوض الشهداء و اوم و اشر له علی بن الحسن و قل السلام عليك
 یا اویل قبیل من نسل خیر سبیل من سلاله ابرهیم الخلیل صلی الله علیه و آله و آیتك و علی آیتك اذ قال فیک قتل الله قوما قتلک
 یا بنی ما اجرکم علی الرحمن و علی انبیاک حرمة الرسول علی الذین بعدک العفا کاتی بک بیزید به ما یزید اولاد کافران
 خایلا فایلا انما علی بن الحسن بن علی بن محمد و بیک الله اولی بالیتی اطعنکم بالرحم حتی یثقی اضرکم بالسيف احمی عن ایه فیه
 غلام هاشمی عکوفی و الله لا یحکم فیما انزل الله حتی یثقی فیک و فیک و فیک اولی بالی و رسول و حجته
 و دینیه و بن حجتیه و امینه حکم الله لک علی فایک مرهین منقیدین النعان العبد لعنه الله و آخره و من شرک به
 فایک و کانوا علی علیک طهر اصدلا هم الله جهنم و سائق مصیر و جعلنا الله من ملائیک مرافیک و مرافیک
 جدک و ابیک و عمک و فیک و امیک المظلومة و ابوه الی الله من فایک و اسئل الله مرافیک فی دار الخلود و ابوه الی
 الله من اهلک و اولی الخیر و السلام علیک و رحمة الله وبرکاته السلام علی عبد الله علی بن الحسن الطیفی الرضی
 المرعی الصبیح المستطیع دما المصعد دمه فی السما و المذبح بالتهنیم فی حجابیه لعن الله دایمه حرمة من کاهل
 الا سئل و ذریه السلام علی عبد الله بن امیر المؤمنین منیل البلاء و النار و بالاولاد فی عرسه کریمه المصعد
 مقبل و مذل لعن الله فایله هانی بن ثعلب الحضری السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین الرضی
 آخاه بنفسه الاخذ لحدیه من اصبه الفادی لوالیه الشاعی الیه و عیاله المقطوعه بیده لعن الله فایله و ابوه
 الرقاد و حکیم نزل الطیفی طالب السلام علی جعفر بن امیر المؤمنین الصابر بنفسه محسبا فالنای عریک و طایف
 مغتربا المستسلم للفتال المستقلیم للترا المکثور بالرجال لعن الله فایله هانی بن ثعلب الحضری السلام علی
 عثمان بن مظعون لعن الله دایمه بالتهنیم حویلی بن بزیلا لا یطعی صبیح الا یادی و الا بانی الداری السلام علی
 محمد بن امیر المؤمنین فایله الا یادی لدایم لعن الله و صاعف علیه العذاب الایم و صلی الله علیه و آله
 و علی اهل بیتک الصابین السلام علی ابی تکریر الحسن الرضی لولی المرعی بالتهنیم الرضی لعن الله فایله عبد الله بن عبید
 الغنوی السلام علی عبد الله بن الحسن بن علی الرضی لعن الله فایله و دایمه حرمة من کاهل الا سئل السلام علی الفایم
 بن الحسن بن علی المصرب علی هامیه و السنوکی منه جین نادى الحسن عمة تجلا علیه عمره کاصغر و هو یحیی بن علی
 الرافی الحسن بقول بعد القوم قتلک و مرجعهم یوم اقیامه بدک جدک و ابوک ثم قال عروا الله علی عک ان

کتب و تالیفات
 کتب و تالیفات

وایت و تالیفات
 وایت و تالیفات

بالاولاد المصعد
 بالاولاد المصعد

وایت و تالیفات
 وایت و تالیفات

وایت و تالیفات
 وایت و تالیفات

المطابق

پس برکت

پس بدستی که خدا نماز تو را قبول نمی کند پس جیب بن مظاہر که در پیش روی امام حسین ایستاده بود گفت مادرش
 بفرای تو بپوشند و قوم تو تو را مقصود یا بند چکونه قبول نمی شود نماز پر خست پیگیر خدا و قبول می شود نماز تو
 ای پسر خماره پس حسین چون اسم مادر خود را شنید در غضبش و بمباردش جیب ها ناخن و زخم بخواند و جیب
 بمباردش خواند جیب بر حسین سلام کرد و او را وداع کرد گفت قسم بخدا ای قای من امیدان دارم که نماز تو تمام
 من در پشت نماز کلام و سلام تو را بجلد بود و بدست خود مادر تو بود و برادر تو و من هم بدست خود و زخم خواند
 حسین حمل خود پس شمشیر بر بطنی اسب حسین امد از افطع نمود پس اسب حسین را بر زمین انداخت پس جیب
 خواست که سرش را جدا کند پس یاران او حمایت کردند و حسین را از دست او بردند بنابر روایت منافق جنگ نمایان
 کرد بنابر کلام محمد بن ابی طالب موسویان بزرگوار شصت و دو نفر را بدلا از ابوالوارث شش بنابر روایت منافق که از بنو قریظم برای
 حمله کرد پس او دانیتم و جیب خواست که بر بنو حسین بن شمشیر بر سر او زد جیب افتاد پس بنی ملعون از اسب نیز امد
 سر مبارک را جدا ساخت پس قتل جیب را بکند و شکست بمال انداخت حسین را پس گفت که برای خدا خدا است نفس من
 و نفس حمایت کنندگان اصحاب من بعضی گفته اند که او را بدید بن حرم لعن و کشت و سر او را بر کردن اسب خویش او بخت پس چون
 داخل تکه شد پس جیب که غم بر او افتاد بود امل خود را کشت و سر او را بر کرد و بر روایت محمد بن ابی طالب حسین ملعون را
 بکند و اسب خود او بخت بنابر روایت ابو مخنف از کثیر جیب نکست و شکست بکند و در محسن ظاهر شد انا لله و انا الیه راجعون
 گفت امر حق از جمله افتخار پیغمبر که در حدیث حضرت سید الشهداء شهید کردید بن شیخ بزرگوار جابر بن عبد الله خفاری است
 ابو مخنف میگوید که آن بزرگوار کثیر السن بود و با پیغمبر جنگ بد و خنجر چکا کرده پس تمام خود را بر کمر خود بست
 و بتمال شمشیر خواست یان ابرو و هاتوی را بست که بر روی چشم او افتاده بودند و امام حسین با نکه می کرد و می گفت خدا را
 کار تو را عطا کند پس شمشیر حمله کرد و می گفت قل علی حقا بنو عفار و حدیث ثم بنو نزار بنی قریظی انشد قوم بنی حنظل
 و اهل خند و بنو نزار بنصره الاحمد المختار یا قوم حامو عن بنی الاطهار الطیبه ایستاده الا براد صلی علیهم خالوا الشیطان
 مبارکی کردن ما برای احمد مختار یا قوم حمایت کنید بران پاکان که پاکین کان بزرگان نیکو کارانند صلوات نور مبارک
 ایضا خلق کنند و دخان پس انفال در پیش روی امام کارزار کرد که شصت نفر را بجهت فرستاد پس از آن شهید شد فضل
 سق ممد شهد از اصحاب امیر المؤمنین و اندر روز عاشق او در آن چند امل مسافر اول در شهادت مسلم عرب پیغمبر
 است و از بنر کان لشکر سید الشهداء است از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار و از اصحاب امیر المؤمنین و در حدیث
 انحصار جها کرده و سر آنکه نموده و بعضی ذکر کرده اند که امیر المؤمنین او را برادر خواندی چند مرتبه و از آن
 انحصار خواند و در شب بر روی جلا از شهدا لشکر کشید گفت که مادران شما بعضی شما بنشیند که می کشید شهدا
 خود را بدستهای شما و لیل می کنید عزیزان شما را یا خوشحال شدید بقتل مسلم بن عویصه قسم بانکه اسلام آورد
 با او ایسا موقوف کنم برای او در میان مسلمانان بود هلینه دیدم او را در روز دبا پچان که هنوز مسلمانان اثبات
 لحام نکرد و در روز جنگ مسلم شش نفر از مشرکین را کشته بود پس مسلم در روز عاشق را عازم میلاکشت
 و جز خواندن تسبیح و اعقی فاتی ذولبدن فرغ قوم من دزدی بنی اسد اگر سوال کنید از ما پس بدستی که من شیران
 با لاسر به کان قوم بنی اسد من لغاناها عن الرشد و کافر بد بن جبار صمد پس هر که بر ما ظلم کند دور است از
 و سنکاحی و کافر است بدین خدا عجا صمد بنابر روایت طهوان بزرگوار و جها اشرار جد و سعی بسیار نمود و
 بر شد بلا نمود بنابر روایت مهتج الاخران مسلم مبارز خواست یک یک بمباردش و امدند تا بنجاه نفر را بکشد
 هلاک انداخت این جمعی را و حمله کردند شش نفر دیگر را نیز کشت پس از کثرت جراحت بر نماز افتاد و نمره کشید
 که ای پسر پیغمبر مرا در باب پس حضرت امام حسین با جیب بن مظاہر خود را با و رسانیدند و او دیدند در خاک
 و بنویسند طایفه انجمن بفرمود خدا تو را رحمت کند ای مسلم مستکار و سنگ بشهادت اداء کردی پیغمبر را که بر تو بود پس
 بعضی بجهت خود وفا کردند و بر خنجر اشتهار می کشند و بتدیل نکردند بدست کردی پس جیب پیش امد گفت که انشد

در شب
 در شب
 در شب

در شب
 در شب
 در شب

عرض کردند که حمد و خدا بر است که شرف سازد ما را بقتل با تو بر این ایشا را که کرد و گفت که سرها بخود
 بکشید و بکشید ایشان را که کردند و ساز خود را از بخت و انتخاب ایشان میفرمود که این متن را تو است ای فلان که کرد
 آنچه تو است ای فلان پس بود هر دوی ایشان استقبال میکرد نیزها و شمشیرها را بستند و بخود تار صد نیزه
 از بخت و صلواتی که از حق تعالی در کتاب علل با ساد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که انتخاب فرمود که اصحاب
 از دوی ایشان برداشته شد تا اینکه دیدند منتهای خود را از بخت پس هر دوی ایشان پیشی میکرد هر کشته شد
 تا پیشی میکرد پس چون را لعین که با او معافه کند و پیشی میکرد پس مکانش از بخت و باید است که اصحاب انتخاب همان
 علماء را که از شجاعان روزگار بودند لیکن چون بعضی از ایشان از این صفت ظهورش در او پیشی بود لهذا اعتقاد
 و فصول متعدده قرار دادیم چنانکه از باب مقابل فرموده اند که در شب عاشورا در خیابان لشکر مستی الله صلاها
 بود مثل صداهای مکن یا صحتا انتخاب بعضی آه و بعضی ساجد بعضی قائم بودند و تا صبح عیان میکردند و شوق
 حدیث خراج است آنکه سید این طایفه در ره میفرمایند که در وقت محرابین شب عاشورا امر کرد که چادری بر پا
 کردند و نام کردند بکاش که در آن مثل بسپار بوی و نوره گذاشتند و انتخاب با داخل شد که نور کند پس برین حضرت
 هادی و عبد الرحمن بن عبد بن انصاری بر ذرا تخته ایستادند که بعد از انتخاب نور کردند پس برین تخته نشاندند
 با عبد الرحمن گذاشت پس عبد الرحمن گفت ای بر این ساعت باطل نیست که بخند پس هر دو که نوم من میداند که من
 دوست نداشتم باطل را در حال پیرایه نه جلاله و این خنده من برای شرمه با بختی است که توبه ان میگردد هم پس ضم
 که نیست مگر آنکه یکساعتی با این قوم بشمشیر کارزار میکنند پس ای فانی اندست کردند و خود را لعین می اندازیم و باید انش که در
 فضیلت ایشان کافی است انچه در او شاد روایت کرده که جمع کرد حسین اصحاب خود را و هنگام شام سید الشاهین
 که من نزدیک زدم که برینم انتخاب با صحتا چه خطا میفرماید و من ناخوش بودم پس شنیدم که یارم با صفا فرمود که شما
 میفرستم بر خدا بنده و برین شاد و حمد میکنم او را بر خوشحالی و ناخوشی خدا یا حمد میکنم تو را بر اینکه اگر ام کردی
 بر بنور و دانستم که داری ما را در دین و کردایتی برای ما گوشها و چشمها و او دلها پس کردند ما را از شکر گذاشتند
 اما بعد پس بدستی که من نمیدانم اصحاب را و وفا کنند و نه نه هم از صحتا من و نه اهل بی بی که کار و نه صلوات
 تو را اهل بیت من پس خدا دهد شما را خدا از من خیر را آگاه باشید که من نمیدانم و دوی را برای ما از این قوم مگر
 خدا را آگاه باشید که من از دادم بر اینها پس هر دو به و جلالت میباشد نیست بر شما از من عهدی بجای میماند
 گرفته شما پس او را شکر خود کنید یعنی در ناریکی شب بجهت که خواهید برید بنا بر روایت ملاحظه هر مردی
 از شما دست مردی را اهل بیت مرا گرفته و در سیاهی شب متفرق شوید و مرا با انقبوس بگذارید که ایشان غیر را
 مرا داده اند پس در جواب گفتند را در انش و پسر انش و پسر عبد الله بن جعفر که ما این کار را نمیکنیم که بعد از
 تو با ما شیم خدا با چنین روزی نمایان آید که در جواب پیش از همه عباس بن امیر المؤمنین پس از آن ساق
 متابعت کردند پس از آن نظر کرد پس این عقیل و فرمود که شما را همان کشته شد حب شما کافران بودید که
 من از دادم شما بنا بر روایت ما عبد الله بن مسلم بن عقیل برخواست پس گفت که ای پسر یحیی مرد ما با جبر کونید
 که ما خوان کردیم شبنم ما و افای ما را و پسر سید امام را و پسر یحیی ما سید انبیا را که نزدیم با او شمشیر و معانله
 نکردیم با او بر نیزه نه قسم بخدا تا اینکه مورد نو وارد شویم و نفس خود ما را از خدای نفس تو کنیم و خونهای ما را از خدای
 شما کنیم بجا آورده ایم انچه را که بر ما بود و بر تو فرستادیم انچه که بر ما لازم شد بود بنا بر روایت را شاد گفتند سبحان
 الله پس مردم چه کردند بگویند که ما را گذاردیم شبنم خود و سید خود پسر و ما را که بجزین عموها بود و با ایشان
 نمی نیند اخیم و نیزه بکار نبردیم و با ایشان شمشیر نبردیم و نمی دانیم که چه کار کردند نه نه قسم بخدا که چنین کار را نمیکنیم
 ولیکن خدای تو میسازیم جانهای ما را و مالهای ما را و اهل ما را و با تو چنانی که من ناوارد شویم مورد تو را پس
 جمع کند خدا زندگان را بعد از تو بنا بر روایت ملاحظه مسلم بن عقیل برخواست گفت که ما تو را می گذاریم و بری کردیم

در این کتاب
 انتخاب
 عاشورا

در این کتاب
 امام حسین
 با جوی از این

در این کتاب
 امام حسین
 با جوی از این

و در حال اینکه دشمنان بنوا حاطه کردند نه قسم بخدا نه پند خدا را بچنین حالت تا اینکه شکستیم در سینه های ایشان تیر
 خود را و با ایشان پیشتر جنگ کنیم ما و امیکه قائم اندیشیدیم در شوم باشند که با ایشان مقاتله کنیم هر آنکه ایشان از لشکر
 باران می کشند و از نو جان می شود ما بهر ما بود بنابر روایت از شاه مسلم گفت که قسم بخدا که تو را می کشیم تا بدانند خدا که
 حفظ کردیم غیبت پیچیدار در تو قسم بخدا که اگر بدانم که من کشته می شوم پس از آن سوزانده می شود پس از آن پاشانده می شود
 و هفتاد دفعه بمن این عمل می شود از نو جان می شود تا من بخود را در نزد تو ببرم و بگویم چنان کنیم و حال اینکه این یک
 کشتن است پس از آن که امتی است که نهایی برای او نخواهد بود بنابر روایت مله و سبیل بن عبد الله خفی بن خواست
 نه قسم بخدا ای پسر پیچیدار ما هرگز نمی کشیم و نمی کشیم و نمی کشیم و نمی کشیم و نمی کشیم و نمی کشیم و نمی کشیم و نمی کشیم
 می شود و در نو پس از آن زند می شود پس از آن در حالت ندی سوزانده می شود پس از آن پاشانده می شود و هفتاد دفعه
 این کار بمن می شود جدا از تو می شوم تا من بخود را در نزد تو ببرم و بگویم چنان کنیم و حال اینکه این یک کشته شدن است پس
 از آن می رسم بگرامتی که برای او انقضای نیست هرگز پس از آن زهرین بن خواست گفت قسم بخدا ای پسر پیچیدار ما هرگز
 داریم که کشته شوم پس از آن زند می شوم تا من بخود را در نزد تو ببرم و بگویم چنان کنیم و حال اینکه این یک کشته شدن است پس
 تو بردارد و تکلم کردند جماعتی از اصحاب او بهمن سخنها و بجهنم شکر کرد پس تو در سر حدی سیر شد
 در جواب گفت که از در راه خدا احتیاجی کنم و دوست نداشتم که پسر من خبر شود و من زند می مانم بعد از او پس سید الشهدا
 سخن را شنید فرمود خدا تو را رحمت کند تو در حالت از بیعت من می باشی برو پس خود را پیرین بیا و او در حلقه
 گفت که در زندگان زند مرا بخورند اگر از نو جدا شوم فرمود که این جامه او بردار و بهر پیرین بیا تا استخوان جویید
 بان در پیرین آوردن برادرش پس پنج جامه با و بخت فرمود که قیامت آنها به نوح انومان هزار تومان بود در سر تو
 از جمله عباد انا صفا امام برین خضیه کتک بود بنابر روایت مله و او مرد عابدی بود و بنابر روایت بجا ریخته
 حریم برین خضیه همدانی می داشت و او از بندگان صالح خدا بود و بنابر روایت مبعیج الاخوان و بجا را و از صلح و بیگنا
 و اشراف اهل زمان بود بعد از حصول نصرت و بیعت با آن نهاد برخواست و بنشیند و بپایان کرد تا برین خضیه
 لیث بر و ع الا ساعدان از منم برین و پدید خضیه است من شیری هشم که می شنید شیرها در زند می کشند اگر از سینه
 من برآید یعرف فیما الخیر اهل الخیر اضر بکم و لاری من ضرب کذا کف الخیر من برین می شناسد در مایه اهل
 منم شما را و نمی بینم هیچ ضری این است فعل بجز از برین جمله بر قوم می شود و می گفت نزدیک من بیا ای
 کشند کان مؤمنین نزدیک من بیا ای کشند کان اولاد بدین نزدیک من بیا ای کشند کان اولاد پیچیدار
 و در کار عالمیان و در تیر تیرمانند کان پس قال می شود تا اینکه سی نفر اکشت پس مری بمبارت او آمد که او را بنزدین
 معقل می کشند پس برین خطاب کرد که شهادت میدهم که توان گمراهانی پس برین فرمود که بیا خدا را بخوانیم که
 لعنت کند دروغ گویا و اینکه یکشدا نکه از ما حق است انکس را که بر باطل است پس برین یکبار جمله کردند پس برین
 خفیف برین کرد که کاری نکرد و برین ضری و او زد که خود را برین نامر سرش را شکافت و می گفت سید را بپاشان
 یکی از اصحاب این یاد آمد که او را می چرخد او سر ضعی می کشند و برین جمله کرد و او را شهید ساخت پس است او را میل
 بجوگان آورد و شعر خلد را افتخار خود برای قتل بر خواند پس او گفت که با حق می کشد بر کشتن برین از نیکان
 و صالحان بود و پس غم او آمد گفت دای بر نوای بجز کشتی برین بجا و ملاقات میکنی خدا را پس اعلیون
 پشیمان شد و شعر چند در نماز خود گفت امر حجامه در شهادت ابو عمر و هفتاد است او کثیر الصلوات و از جمیع
 و عباد و زهاد و اصحاب سید الشهدا بوده بنابر روایت مبعیج الاخوان و بجا را و این تمام که گفت خبر داد مهران مگو
 بیه کاهل کردید در کربلا با جسدین مرد بر آنکه مفاصل و حشا می شود جمله نمی کشد بر قوی گمراهی که منکشفی
 ساختن ایشان را پس بجانب حسین می آمد می گفت ابشر هدا الله قلنی احمد فی جنة الفردوس تعلقه بعد از شاره
 باد تو را که هدایت یافتی ملاقات میکنی پیچیدار در جنت و در جنت پادشاهان و خواهی رفت بر سید این کینه

کشته شدن
 پیچیدار

در شهادت
 خلق و عبادت
 خضیه

در شهادت
 ابو عمر
 هفتاد

کشته

باشه که بگوید پس من کاشم بشهادت پس پسر من گفت که من مخالف تو نیستم در هر چه مرا بدارند
 بنابر روایت او شاد پس من شروع کردم که که نزدیک بجانب حسین میشد پس مهاجرین را و من و کفایت که ای پسر
 چه ازاده داری که بر لشکر حسین حمله کنی پس حرالز به اندام افتاد پس مهاجر گفت که کار تو مرا بشکند انداخت
 قسم بخدا دهم هیچ مکانی تو را با شجالت ندیدم و اگر از من سوال می کردند از شجاع ترین اهلا کوفه هر انچه از تو
 بشناویدی کردم پس این چه حال است که از تو مشاهده می کنم پس من و کفایت که قسم بخدا که من خود را بخیر ند
 میاد و دغ و بخت می بینم پس قسم بخدا که اختیار نمی کنم بر پشت چیزی را اگر چه پاره شوم و سوزانده شوم بنابر
 روایت مامقوتان یا نه بر اسب خود زد در حالی که قاصد بجانب امام حسین بود و یک دست خود را بر سر خود گذاشت
 چنانکه طرفه کاه کاران عرب را از همان چنان بود و می گفت خداوند ای سویی تو باز گفت کردم پس تو به مرا به
 پد بر کردی و سنان را بداد و دم و او را بدیغیر تو را می ساندیم بنابر روایت او مخفی پس حر می بوسید
 پیش حسین زمین را پس حسی گفت ای شیخ سر خود را بلند کن پس حر سر خود را بلند ساخت بنابر روایت او شاد
 حر گفت فدای تو شوم ای پسر پیغمبر منم صاحب تو که نکذاشتم که تو بر کردی بعمه او امل و در این مکان تو را
 حبس کردم و کمان نداشتم که قوم ردی کنند از تو اهلش را که می کردی نداشتم که این روز تو را می کشند
 قسم بخدا اگر میدانستم که ایشان کار تو را با اینجا می رسانند غریب نمیشدم اینجا را که سر تکب شده بود و دم
 اگر میدانستم که با تو جنگ می کنند سر راه بر تو نمی گفتم و تو را با اینجا نمی آوردم و من تو به کشنده ام بسوی
 خدا انا پسر کردم پس ای یارای بن کار تو بیزار برای من می بینم پس حضرت امام حسین فرمود بلی خدا تو به تو
 قبول می کند پس نازل شوا از اسب حر عرض کرد که پس من بر اسب سوار باشم برای تو پیغمبر اسنان پیاده بودن
 مساحتی در روی اسب با ایشان مقاتله می کنم و آخر کار از اسب خواهم در کردید بنابر روایت این تمام حر می فرمود
 که چون این یاد مرا بسوی تو روانه ساخت از قصر پریدند پس ندانی شنیدم از پشت سر خودم که مرده باد تو
 ای پسر بخوبی پس بر گشتم و نگاه کردم هیچ کس باندیدم پس کفتم قسم بخدا که این مرده نیست حال اینکه من بخدا
 حسین می روم و هنوز قصد نداشتم که متابعت تو کنم پس امام حسین فرمود که مرا اینه بزم و خوبی سینگ
 بنابر روایت مامقوت حر گفت که چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم پس مرا اذن بداد که اول کسی باشم
 که در پیش روی تو کشته شوم شاید بوده باشم از کسانی که در روز قیامت با جلیق مصافحه می کنند علامه
 بحلی فرموده که قول حر که گفت اول کشته شده باشم مراد اول کشته شده کان از مبارزین است الا پسر حاجی
 که در حمله اول کشته شده بود پس اول کسی که مبارز رفت حر بود بنابر روایت او مخفی حر بجانب پیش رو داد و گفت
 ای پسر من برد شمان خدا و دشمنان رسول خدا پس این پسر حمله آورد و افتاد بجهانم و که بدیست چنانچه از او
 سفر ساخت پس از آن کشته شد پس چون پدرش باو نظر نمود خوشحال شد خوشحال شد منحنی گفت حمد مر خدا را
 که شوی بد شد فرزند من در پیش روی حسین و گفت ای نای من بخیر شد رسول خدا که مرا اذن ده تا مبارز با این قوم برو
 پس من اول کسی بودم که خروج کردم بر تو و دست دارم که کشته شوم در پیش روی تو پس حسین گفت که مبارزت برو
 و بکولاحول و لافقه الا بالله العلی العظیم پس مبارزت نمود و جولا ندا اسب خود را و میاد و لشکر خود را شناساند
 بنا بر روایت او شاد پس حر در پیش روی حسین ایستاد و کفایتی اهلا کوفه را مدان شما بظری شما بنشیند که خواندند
 این بنده ضالم را که چون تیر شما اید اطاعت او کند و کمان داشتید که با شما در برابر او نشان کنید پس از آن با او خو
 کردید تا او را بکشید و نفسهای خود را محافظت نمودید و سینه و حلق او را گرفتید احاطه کردید با او از هر جانب
 تا منع کنید او را از توجه بسوی پاد خدا که و معصیت از نه اسب پس مثل اسیر شد و دست شما گری تواند نفی خود
 رساند و نه ضرر علی ز خود دفع نماید و منع نمودید او را و زنان و کودکان و اهلا و از اب فرات چار یکبار
 ان بهو و نصاری میخونند و راو کهای صحرای غوطه میزنند و هم چنین سکان بیابان پس نشانی

ای ازاره داری
 ای ازاره داری

ایستاد

ایشان را انداخته بدین عملی کرد بدین جهت که او خدا در دنیا و آخرت را بشکلی که شما را سبب نیکو و بدی است و برایتان عالی و صافی
حق می گفت افسوس که اینها فکر بالستیف از خبر من حل بلاد الخیف می رنم در کردنی ای شما ایشان از خبر من کسی کرد
بلاد خیف بوده پس هیچ و نفر هیچم فرساده بنا بر روایت این شخص جمله کرد بر قوم و همیشه مقابل می کرد تا اینکه بنیام
مرد و از زمین انداخت و این گفت که او را نیز باران کیند پس او را زدند که او را عطا او مانند اعضا داشت
شد و بر او حمله کردند بنا بر روایت صحاح چون حق بحسین ملحق شد مردی از قبیله که او را برید بن سقیاء گفتند گفت که
اگر حرا بیام نیز بر او دم پس چون حق در میان مقابل بود و بر کوش و ابروهای اسب ضربت رسید بود و خون پیش
حسین گفت که ای برید بن سق که حق که تو از وی و او می کردی گفت بلی پس برید بن سق از او رفت که حق در میان او را کش
و چهل سوار و پیاده را بجانب انداخت تا اسب را پی کردند بنا بر روایت ارشاد لشکر بر او و بخند پس شریک شد و
قتلش ابوب بن مسرج مردی بکر از سواران کوفه و بنا بر روایت مالک صدف حسین بر سر حمله حال اینکه از درگاه
کردن او و بخاری بود فرمود بر بر با بصره نوازادی هم چنانکه ازاد نامیده شد در دنیا و در آخرت بنا بر روایت موهو
حق و از بن حسین آوردند پس بنیام خاک از روی او پاک کرد و می گفت تو ازادی هم چنانکه مادر حق را میدادادی
در دنیا و آخرت پس بعضی از اصحاب بر حق این مرثیه را گفتند بر روایتی علی بن الحسین بن مرثیه را گفته و بنا بر مشهور امام
حسین بن مرثیه را گفت انعم الله علی محمد بنی یاح صبی عند غفلت الماح هرا نیر خوب است حق آخری که از قبیل بنوی یاح
است صبر کنند است و زرد آمد شد بنیام و نعم المحر از ناد می حسین فجاد بنفسه عند الفصاح و خوب است
حق در دنیا و آخرت که حسین ندانم پس خود کرد بنفس خود و زرد از حسین و در کتب مقاتل حسین بنصب می کرد و است
و باید سهو باشد هر که او فاعل ناد می شد بقیه این مرثیه را در کتاب و اعطای ذکر کردم امیر حق و در شهرها گفت
علیه السلام و از مشاهیر شیعیان زمان بود بنا بر روایت ارشاد اینکه بعد از آنکه انداختن عمر بن سعد بنای مبارزت
گذاشتند پس یسنا ملعون مولای یار بن ابی سفیاء میگوید آمد بر عبد الله بن عباس مبارزت او رفت پس از گفت که کسی
پس عبد الله نسبت خود را بیان کرد پس گفت من قویانی شناسم باید مبارزت من و هب بن یحیی بن مظاہر عبد الله
گفت ای پسر من زنا کار تو را از مبارزت مردمان است پس بر او پیچید و خواست بر او ضربتی زند که ساله مولای
عبد الله بن زیاد بر عبد الله حمله آورد پس اصحاب حسین فریاد کردند که ای عبد الله این غلام دیگر بر تو ناخت خائف
مباش پس او مطلع نشد تا اینکه ساله باور سید فخر بنی بر عبد الله وارد و عبد الله دست مبارکش را سپرد
پس انکشان دست چپ عبد الله بر بدنه عبد الله حمله کرد و ساله را بایک فرساده و یسازد نیز بدنه عبد الله
پس بر کشت و کجا اینکه هر دو را کشته بود مؤلف این کتاب کلیل گوید که هر چه در کتب مقاتل فخر بنی عبد الله
عمر بنان فمیدم و کسی من عرض نشد که ایا او شهید شد یا نه بلکه پیش از هب بن قلاب که گفته شد یاد فرمود که کرده
چنانچه معلوم است که او شهید شد لیکن گوید که در جنگ مغلوبه کشته شد و کتب شهادت ایشان را ذکر نکرده اند
امر شوم و چنانچه در شهادت عمر بن خالازدی است بنا بر روایت نجاشی و فی خالازدی بمیدان آمد میفرمود الیک یا
خالد بن ولید یا بنی بالروح الریحان لازم است برای نوای نفس که میل کنه بسوی من و پس فرموده باد تو را بخار و حیا
جنت بعد از آنکه چند چندان کارزار کرد که تا شربت شهادت نوشید بنا بر روایت مناقب امیر عمر و خالد بن
خواند و انشد کارزار کرد تا شربت شهادت چشید و بر بدنه بزرگوارش عمر و طلحه در جهشت کردید و امیر بنی در شهادت
لیستند خطبه میقی است بنا بر روایت مناقب امیر از آن سئل خطبه میقی مبارزت کرد و در جز خواند و حمله کرد و کار
زاری سخن کرد تا بدین شهادت رسید امیر ششم بنا بر روایت مناقب بعد از آن عمر بن عبد الله مدحی بمبارت و
در جز خواند و قتال نمود تا اینکه مسلم ضیائی پدید و عبد الله بجلی ملعون عبد الله او را شهید کرد و نامش هم قسم شده
در شهادت شیعیان روز کارز هب بن قین بجلی است بنا بر روایت ابی مخنف بعد از شهادت حبی بن مظاہر شد
پس فرمود انا لله وانا الیه راجعون پس نه هب بن قین عرض کرد که پدر و مادر من فدای نوایای سپر بنیام بنی

اینکه بنیام بنی
در شهادت امیر
عمر بن عبد الله

شهادت عمر بن عبد الله
خالد بن ولید
در شهادت امیر
عمر بن عبد الله
در شهادت امیر
عمر بن عبد الله
مدحی

شکستگی است که در شما ملاحظه می کردیم اما ما را خوشبختیم که حضرت امام حسین فرمود و علی بن ابی طالب بدو استوار
 من علم یقین دارم که من شما را حق و هدایت می دهم که با حق و حقیر و انی هستند و هر چه عرض کرد که پس نور و اجابت
 برای ما را خوب بکنید شد یسری تا اینکه در هشتاد و دوم و بیست و یکم ای آقای من و یسوی برود کار غفور رحیم
 ای اذن میدهم برای من بچند ایجتا فرمود که بیاورید و خداوند تعالی برای کار خود و هدایت مقام نور بلند کند پس
 زهرا بن قین بیاورد و رفت و رجی خواند پس بر لشکر حمله کرد و بیست نفر از ایشان را کشت و بر کشت و عرض کرد ای
 آقای من بدو استوار من ترسیدم که فوت شود مرا این نماز با تو پس نماز کن بنابر روایت مجاز اینجا بنهین و بن
 سعید بن عبد الله خفی گفت که پیش روی من بایستد تا نماز ظهر را بگذرد پس این دو نفر در پیش روی ایشان آمدند با
 نصف از آنجا اینجا ایشان نماز خوف گذارد و روایت شد که سعید بن عبد الله خفی در پیش روی ایشان افتاد و
 نشانه تر نمود و او را بیاوردان کرد و نه مانیکه حسین بجانب است چپ چپ ای کرد سعید در پیش روی و میا ایشان
 پس افتاد و تر با و انداخته شد تا اینکه بنهین ساقط شد می گفت خدا یا الفت کن ایشان را لعن عادی و نمود پروردگار
 به پیغمبر خود سلام بر شما و بر شما و آنچه را که برین رسید از در احسان من اراده کردم یاری فرمود پیغمبر نور
 پس از آن فوت شد پس بداند که با و میرم و نیز زده بودند سوار بر شمشیر و زخم نیز تا اینجا کلام بجا بود و
 کتاب کامل میگوید که عجب اینجا مجاز که این کلام که ذکر شد فرمود و پس از یک صفحه را و دیگر فرمود که بعد از
 شهادت زهرا بن قین سعید بن عبد الله خفی بسیار زت نمود و رجی خواند و افتاد و مغانله کرد تا اینکه بدو رجی شهادت
 رسید و این تکریم خط است بنابر روایت مفسر و اگر که زهرا بن قین و سعید عبد الله خفی را که در پیش روی من
 بایستد با نصف از آنجا بانه مانده کان تا نماز ظهر را بگذرد پس ایشان نماز خوف گذارد پس نیز عجب اعلام حسین
 آمد سعید عبد الله پیش ایشان و ان نیز با نفس خود و خود را نشانه افتاد و قدم از قدم بر نداشت تا
 اینکه بر زمین افتاد و این تمام گوید که بعضی گفته اند که آقای ما حسین و اصحابش فرادی نماز و آیه و اشاره اداء
 نمودند بنابر روایت ایضا چون امام حسین از نماز ظهر فارغ شد تحریر کرد اصحابش را بر قنار و فرمود ای آقای من
 این هشت است که درهای ان کشوده و نهضت های ان هم پیوسته و پیوسته و این پیغمبر است شهادت که
 با او کشته شدند و در افتاد و توقع از قدام شما می کشند و هم دیگر بشمارده میدهند پس حایث کیند از دین خدا
 و دین پیغمبر خدا و دفع کیند از حرم رسول الله و حرم ذریه او و این انتخاب صلا از دین ناخود که بیرون ایشان پس بیرون
 آمدند حال آنکه مو به این خود را باز کرده بودند و کربانهای خود را دریده بودند که بهی کردند و فرمودند که
 ای کرمه مسلمانان و کرمه موحدان خدا را یاد کنید و در ذریه پیغمبر شما برایشان قیامت بود و دید جای از ایشان
 پس حضرت امام حسین فرمود که ای امت من بدو ایضا حفظ قرآن حمایت کیند از این حرم و سستی نکیند از ایشان
 پس چون افتاد کلام اینجا را شنید که کیند که پس شد بک پر عرض کرد که ای فرزند پیغمبر جانهای ما فدا اینجا
 نو و خوشیها ما حاضر خون نو با دهنم بخدا که نمیرسد بسوی تو و بر روی ایشان بدو و حال آنکه در بدنه های ما را کیند
 پس امام حسین فرمود که خدا شما را حق اینجا هدایت ما و شد با شما را به هشتاد و قدام بر جدم محمد مصطفی و بدو
 علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن و جعفر طیار و شهادت که کشته شدند با جدم پیغمبر پدرم علی
 مرتضی و همراهای بسوی شما مشتاق میباشند پس چون زهرا بن قین این سخن را شنید بجانب لشکر بیاورد و رفت
 و رجی خواند بنابر روایت محمد بن ابی طالب که افتاد و قنار کرمه ناصد و بدست مرد را بر خاک هلاک انداخت و کیند
 عبد الله شعبی مهاجر بن اوس بنی فزارة او را و بچند ان بزرگوار را شهید کرد و چون آن بزرگوار بر خاک افتاد
 حسین فرمود که خدا ثواب و نیکدای زهرا و لعنت کند کشته شود را مثل لعنت انکانیکه بهیون و خوکان میفروشند
 اندا سر زهرا بر روایت مجاز عبد الله بن عمر بن عبد الله بن زید بیاورد و کرمه و کرمه از ابن عبد الله مقلان
 و بنی علی بن حسن بن عبد الله از آل نهران دین من بر طایفه بن حسین و حسن و شاهره و بکر و صفی و آل بن

سعید بن عبد الله
 خفی

سعید بن عبد الله
 خفی

و برخوانند و جمله کرد و افتاد و مقاتله کرد تا شهید گردید پس از آن عمر و بنی خاند و مامد و بر طوالت خوانند و پس از آن کشته
 گردانید که بدو جگر زدیعه شهادت رسید پس از شهادت عیسی بن شیبش از کربلا از میان زن از مرده و از شیعیان حاضرین
 کوه بود و او آنکس بود که زده را از نزد خود برد و بجای آورد و او آنکس بود که کسی میبازد از انبیا و جنت نمود و ابوحنیفه
 که از آن بزرگواران است اما حسین آمد سلام کرد که ای ابا عبد الله آگاه باش قسم بخدا که شام نمی گذارم تا که نزدیکی نرسد و می
 بروی زمین که گرایم باشد بر من و نه دوست و نه دشمنی مرا از تو را که فردا بت میباشم که دفع ظلم و قتل از تو که پی
 که گرایم ترا زبان و خون من باشد هر این را بجای آوردم سلام داد بر تو ای ابا عبد الله شهادت میدهم که من بر هدا
 تو هدایت طلب تو میباشم پس با شمشیر جانب لشکر روان شد و بیع بر شایم گوید که من چون دیدم که عیسی میباید و او
 شناختم و مشاهده کرده بودم او را در جنگها و او شجاع ترین مرد ما بود پس گفتیم ایها الناس این شهر شهر انا است این
 پس شیبش است بر من نرود بسوی احد از شما پس عیسی شروع کرد بدینا کردن الارجل الارجل یا مردی فیش که میبازد
 اید پس از آن سعد حرا نرا ده گفت که او را سنگ باران کردند پس از هر جانب شروع کردند بشک انداختن بر او از شیه
 غران چون کار از آن ناکسان چنان ملاخطه نمود زده و کلاه خود را انداخت پس لشکر پیچید پس قسم بخدا که
 هر انیه دید که هر انیه او را پیش انداخته و میزدند و زیاد از دویست نفر بر او پاشا از هر جانب بدو را و داند پس
 نامدار شربت شهادت نوشید پس دید که سر او را که در دست چند نفر از مردان با قوت بود و هر يك گفت که من او را
 کشتم این سعد گفت که خاصه نکیند این شخص کسی نبود که يك نفر را بکشد پس باین کلام میا ایشا جلد انداخت امیر
 هفتم بیست و هشتم بنا بر روایت مناب عبد الله و عبد الرحمن بن عقیل ان آمدند گفتند ای ابا عبد الله سلام بر شما
 ما آمده ایم که در پیش روی تو کشته شویم و دفع بلا از تو نمائیم انجا بفرمود خوش آمدید شما نزد یک من بیا پس
 نزدیک انجا رفتند و حال اینکه هر دو میگویند انجا بفرمود ای و پس هر دو در من چه چیزی بگویند و در شهادت پس
 بخدا که من امید دارم که بعد از ساعتی چشمهای شما روشن شود ایشان عرض کردند که خدا ما را فدای تو کند ای ابا
 عبد الله قسم بخدا که اگر به ما بر خود مانیت بلکه میگویم برای اینکه نورای بینیم که دشمنان دور تو را گرفته اند
 و ما قتلت نداریم که بر تو نفع رسانیم انجا بفرمود که خدا شما را جزا بخیر دهد اید برادر زاده کان من بسیت لیسون
 شما و مواسات شما و مرا بنفسهای شما نیکوترین جزای برهنه کاران پس از آن بیمار زشت رفتند و گفتند سلام بر تو
 باد ای پسر پیغمبر خدا انجا بفرمود بر شما سلام و رحمت خدا باد و بر کات خدا پس انقدر مقاتله نمودند تا کشته شدند
 بیست و نهم بنا بر روایت مناب بنید بن زیاد شعاع هشت نفر انداخت که پنج نفر از آنها را خطا نکرد و هر نفر یکی
 انداخت حسین می گفت خدا یا نرا و راست کن و ثواب و راجه عطا کن پس لشکر بر او حمله کرد و نه پس را کشتند پس
 بنا بر روایت مناب بنید بن مهاجر بن زید ملا پس پنج نفر از آن غمرا بر سر بر خاک هلاک انداخت و بسوی حسین میامد
 رجز میخواند و او را با الشعاع از بنی محمد از کینه میخواندند و دیگر سنگی را با فاتک رگشته شدن او نوشته اند
 البته شهید شد شاید در جنگ مغلوبه کرد و چند نفر کشته شد شهید شد باشد می و بکر و سی و در بنا بر روایت
 مجاز سینف بن ابی الحرث صبرع و مالک بن عبد الله بن سراج جابر بن ابی بکر بنی زبیل بنی همد امیباشند آمدند و ایشان
 بنو جابر میخوانند و در پیش روی مجسین با هم ملاقات کردند پس گفتند سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر خدا انجا بفرمود بر شما
 سلام باد پس از آن ایشان انقدر بجای کردند تا اینکه کشته شدند و شهید گشتند فصل ششم در شهادت اهل بیت
 امام از بنی عام و برادران و برادر زاده کان و پس از آن در انچه اسرار اراقل بنا بر روایت مجاز چون اصحاب امام
 کشته شدند با نماند مگر اهل بیت و ایشا اولاد علی و جعفر طیار و اولاد عقیل و شاه زاده کان از اولاد امام
 مجبور و حی نلا و شاهزاده کان از اولاد امام حسین بودند پس جمعی شدند و بعضی با بعضی دایع نمودند مؤلف گوید
 که مرادشان از اولاد عقیل اعم از اولاد صلب نواذ کان است زیرا که خود صاحب مجاز ذکر کرده که اول کسی که از اهل بیت
 بمبارد زشت رفت عبد الله بن مسلم بن عقیل بود پس معلوم میشود که مرادشان از اولاد اعم از احواد است از اولاد

این کتاب
 در شهادت
 اهل بیت

در شهادت
 اهل بیت
 در شهادت
 اهل بیت

در شهادت
 اهل بیت

در شهادت
 اهل بیت

اهل بیت

اهل بیت بنحو جمال محمد بن ابیطالب و سوزی گفته کردند و اهل بیت او بنابر آنچه روایت شده هفتاد و هشت
بوده و قبائل آنهارا قتل کردند تا بنزد این زیاد و بنزد قتیله بنی سید و سر بر داشتند و حنا ایشان را قتل
بود و هوان دوازده سر آوردند بنابر روایت ابن شهر آشوب هوان بدست سر بر داشتند و حنا ایشان را قتل
ملعون بود و قتیله هیکل سر کردند بنابر روایت ابن شهر آشوب قتیله نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر کردند
و بنابر روایت ابن شهر آشوب قتیله هفتاد و هشت سر داشتند و سائر نام سر بر کردند و این شهر را
گفته که سراسر سر کردند و منجج را ذکر نکرد و این شهر را شوب گفته که این مجموع هفتاد و هشت و اما عدد
مقتولین از اهل بیت پس دان نیز خلاف است بن شهر آشوب صاحب منافیه محمد بن ابیطالب گفته اند که اکثر برانند
ایشان نیست نفر بودند اما بنو عقیل بن هفت نفر بودند مسلم مقتول بکوفه و جعفر و عبد الرحمن پسران عقیل و محمد
مسلم و عبد الله بن مسلم و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید عقیل و زیاد کرد و این شهر را شوب عون و محمد بن
عقیل و اوسه نفر از اولاد جعفر بن ابیطالب بودند محمد بن عبد الله بن جعفر و عون و اکبر بن عبد الله و عبد الله بن
عبد الله از اولاد علی نه نفر بودند حسین و عباس و گفته میشود که محمد بن عباس بن شهید شد و عمر بن علی و عثمان
علی و جعفر بن علی و ابرهیم بن علی و عبد الله بن علی و اصغر بن محمد بن علی و ابوبکر که قتل او و محمد شاک است و محمد
از اولاد امام حسن مجتبی بودند ابوبکر و عبد الله و قاسم و بعضی شریک را ذکر کرده اند و او کودک بود مؤلف گوید که
صاحب منتخب که شیخ فخر الدین طریحی صاحب مجمع البحرین و از مشایخ اجازه و معاصر باعلام مجلس است احمد بن حسن
نیز ذکر کرده و شش نفر از اولاد امام حسین بودند مع اختلاف گفته اند اکبر و ابرهیم و عبد الله و محمد و عون و
جعفر و عمرو و زید و یحیی و عبد الله در دامن انجلیب ذکر نکرد صاحب منافیه که علی و عبد الله و اسافط کرد این را
طالب حرم و ابرهیم و زید و عمرو و ابن شهر آشوب گفته که گفته میشود که گفته شد محمد اصغر پسر علی برای اینکه بر
بود و گفته میشود که مردی از بنی ارم مرده ای انداخت و او را کشت و ابوالفتح گفته که گفته اند که در کربلا گفته شد
از اولاد ابوطالب سواي نهائیکه اختلاف در آنها است بیست و دو نفرند و این تمام گفته که رواه گفته اند که واهر وقت
که در نزد امام محمد باقر قتل حسین را مذکور میساختم اینجا میفرمود که گفته شد هیکل نفر را که هر در شکم ظاهر
حرکت کرده اند بودند یعنی ظاهر نیست اسد که مادر علی باشد و شیخ طائفه در کتاب صباح از عبد الله بن سنان خبر
ذکر کرده که حضرت منا و علیه السلام فرمود که سی نفر و عصر عاشورا بخاک افتاده بودند و رمیا مولی خودشان
که قتل ایشان بر من غیر گران بود و اگر پیچید در دنیا میبوی هر این غرادر ایشان بود و از حسن بصری منقول است که حسین
شانزده نفر کشته شد اند که برای ایشان بر روی من شبیهی نبود و در طریق بکر از حسن بصری هیکل نفر نقل
شده و در زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام که در صد این اکیل ملک و شد شانزده نفر ذکر کرده پیران
کن و در روایت بیان بن شیبان حضرت رضا علیه السلام مذکور است که با انجلیب از اهل بیت او هیکل نفر و شهید
شدند که در روی من برای ایشان شبیهی نبود و مسعودی در کتاب رقیع الذهب ذکر کرد که حضرت بکر را رسید
هزار سوار و صد پیاده همراه او بودند و این شهر را شوب گفته که گفته اند که از اصحاب حسین که در حمله اولی شهید شدند
نعیم بن عجلان و عمران بن کعب بن حارث اشجعی و خطله بن عمرو شیبان و قاسم بن زهیر و کان بن عتیق و عمرو بن مشیم
و ضرغام بن مالک و عبد الرحمن بن جهم عایدی و حباب بن الحارث و عمرو بن جندب و جلال بن عمرو و اسبی سوانی
عمیر بنی و عمار بن ابی سلامه الدالانی و نعمان بن عمرو و اسبی و زاهر بن عمرو مولای ابن الحنفی و جبلة بن علی و مسعود
تجاج و عبد الله بن عمرو و غفاری و زهیر بن بشر و خثعمی و عمار بن حسان و عبد الله بن عمر و مسلم بن کثیر و زهیر بن سالم
عبد الله و عبد الله بن علی و زید بن علی و ده نفر از موالی حسین و ده نفر از موالی امیر المؤمنین امیر و مر و شهادت
مسلم بن عقیل است که چنانچه در کتاب فضل نسب جناب شهادت عابا امام اطیاب حضورند و گفته اند لیکن با
انحضرت در کوفه مردانیکه کرده و تا شجاعان روزگار را محو ساخته و از اکثر اصحاب آنحضرت افضلند و گفته اند

و در کوفه
نیز ذکر کرده
و شش نفر از اولاد امام حسین بودند مع اختلاف گفته اند

و در کوفه
نیز ذکر کرده
و شش نفر از اولاد امام حسین بودند مع اختلاف گفته اند

این کتاب
 در بیان
 احوال
 و
 مناقب
 ائمه
 اطهار
 علیهم
 السلام
 است

بعضی از کتب قدماست که در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است که در این کتاب
 شریف بود و چون آن قوت داشت که مردان قوی و عاقلان و متفکران و دانشمندان و کاتبان و شریفان
 شیخان طوالت است و در کتب متاخران اندک اختلاف در آن است مؤلف به خواجالت شهادت از دایان میفایند
 خروج مسلم هجدهم ذی الحجه روز سه شنبه از سال شصت و هجرت قمری در روز نهم از ماه و در ده روز که
 خروج کرد و حضرت سید الشهدا از مکه بجانب مدینه آمد و از نو رویه بود و بعد از آنکه مسلم خروج کرد و در داد
 الا حاره پیر یزید اگر این حرام زاده در قصر را بست چون نزدیک شام شد از نو رویه کرد و از آن سائیدند که
 عنقریب لشکر شام میرسد شما را و کشند پس مردم بیک مشتق میشدند بنا بر رویان را شد و چون شام شد مسلم
 نماز مغرب را ادا کرد و حال آنکه با او نبود مگر سی نفر و چون بخوابیدند مشاهده کردند که با او آب کشیدند و بر او مله پس هنوز خواب
 نرسیده بود که دیده نفرهایش را نمائند و گفت پس از در پرین آمد و حال آنکه هیچکس را او نمائند بود پس ملتفت شد
 دید که هیچکس نیست که راه را با او نشان دهد او را بنظرش راه نمائی کشید پس بجانب شام چپ نگاه میکرد و در کوچه ای گریه
 میرفت و نمیدانست که بجای میرود تا اینکه چنانهای بنویسید که از آن رسید پس رفت تا به خانه رفت و رسید که او را طوطی
 می گفتند او ام ولد بود برای اشعین پس بر او اندازد که ده بود و اسید حضرت علی را نیز میگوید که ده بود و پیری برای او
 بلال نام آورد و او هم با مردمان بیرون رفت و مادرش در سرد را رسانده منتظر قائم پیرش بود پس مسلم بر
 انزن سلام کرد انزن جواب گرفت مسلم فرمود ای کنیز خدا به بن بد پسر انزن ای او را مسلم آب نوشید و گفت ای
 زن نظر کن بر ما ناله و فغان برود و پیر من آمد پس گفت ای بنده خدا یا ابی نوسید گفت بلی گفت پس با اهل خود
 کرد مسلم سکوت نمود انزن اعاده آن کلام کرد مسلم باز سکوت نمود انزن در مرتبه سوم گفت سبحان الله اعاده
 خدا بر خیر خدا نوبت عافیت هدایت اهل خود باز کرد زیرا که صلاح نیست ای نوحش من در خانه من و من از
 برای تو حلال نمی کنم پس مسلم بنخواست گفت ای بنده خدا مرا در این شهر منتهی نیست قبیله ندارم ایامیشو که مرا منتهی
 دهی بر ای نری و باشد شاید پس از اینها ناله می آید انزن گفت ای بنده خدا تو که پستی گفت من مسلم بن عقیلم که این قوم را من
 دروغ گفتند مرا فریب دادند و بیرون کردند انزن گفت تو مسلم میباشی گفت بلی انزن گفت که داخل شو پس او را بخانه من برد
 غیر آنخانه که خود منزل داشت و در آنقرآن را گذاشت برای او غذا حاضر ساخت پس مسلم غذا تناول فرمود بناگاه پیران
 زن آمدند دید که مادرش با آنخانه نر زاده نرود دارد از مادرش از سبیل سوال کرد مادرش نرود و پیران را گردان زن
 او را فهم داد که برای کسی نگو بدید را با او ظاهر گردان پیران که شد بخوابید بنامی روایت متعجب چون نصیب طلوع کرد
 انزن به نزد مسلم آمد و بای او در که وضوء بسازد و گفت ای نای من امشب بدیدم که خوابید با شیان نزد کوار فرمود که
 بداند که امشب در خواب بدیدم که عوی من امیر المؤمنین میفرمود که نرسد بقیما و کائنات که امرو فردا او من باشد از دنیا
 بنا بر روایت آنحضرت چون نصیب شد پس از آن بداد را آماده آمد و پیران را دید و مسلم را بر این زیاد مرانرا ده انجاد
 کرد ندانم طوطی از طلا بگردان و انداخت اسبی با و داد و محله را شعث ملعون را با ناصد سواد بان پیر سواد و
 گفت که مسلم را کشته یا اسیر کرده بیا و بدید پس از آن مرکب صفا اسلی را شنید مسلم خبر داد آنجا میفرمود ایماد زده و
 اسب را بجنک مرا بیا و پس از آن انها را حاضر ساخت پس مسلم را بخود و است سباجنک بر خود را سب انزن گفت ای نای
 چشم من مهتای مرا می بینم شد هر که این نخل همد شد آنجا فرمود ایماد در میترسم که ایشا بر صخره نهجی ملاوند
 بر من و حال آنکه من در خانه تو ام و برای من وسعت نیست پس کشته میشود انزن گفت ای نای من قسم بخدا اگر تو کشته
 شوی روح مرا خواهم فلای تو ساخت پس مسلم روی به خانه آورد و در از جای برگرد و باز و نگاه گفتی است و هر کس
 که با سواران در میاوینج میوهها بدیش از میا جابه بر میافوست راست میشد و انقدر مقلد کرد که صد پیچار سواران را
 انداخت بقتی که برافشاندند و انزن از آنجا خانه او را گنجی متعجبین مقال میکرد ابر شعث بان زاده فرستاد که لشکر
 بر سرست تا آنجا که این بنیاد ناصد سوار فرستاد بنا بر روایت متعجبین چون انزن صفا اسب را شنید مسلم خبر داد مسلم را

در این کتاب
 از شیخ
 محمد باقر
 مجلسی

مسلم بن عقیل نشست و پشت بدو داد و عمر بن حریث بغلام خود گفت که قادیان را بدو و مسلم گفت بیا شام بر مسلم
 نرا گرفت و خواست که بیا شام را بفرستد و چون هان میاد گشت بر شد پس توانست که بیا شام را بدو و
 چندی که چون دفعه سوم شد و ندان شایای مسلم در آن افتاد مسلم گفت جلد بر خال را که اگر برای من قیچی از
 روزی بود هر آنکه می شامید پس رسول پیش را در حرا مراده آمد تا مر که که مسلم را داخل کنند چون داخل شدند
 زیاد با مسلم سلام نکرد بنا بر وایت منتجب قوم باو گفتند که بر ما مبر سلام کن اینجا بفرمود که سلام بر آنکس باد که گفتا
 هدایت کرد و از هلاک عاقبتان بشید اطاعت کرد پادشاه بلند را این زیاد خندید پس بعضی از دویان باو گفتند
 که امیر و روی تو خندید پس چرا بر او سلام نمی کنی با مسلم فرمود قسم بخدا برای من امیری غیر از حسین نیست
 و بر این زیاد سلام می کند آنکه از مرگ منترسد پس این زیاد گفت که چه سلام کنی و آنکه تو کشته خواهی شد بنا بر
 او را این زیاد گفت قسم بفرمودم که تو کشته خواهی شد مسلم گفت که چنین سلامی زیاد گفت بلی مسلم گفت که بیکبار
 که وصیت کنم بسوی بعضی از قوم خود پس زیاد گفت وصیت کن پس مسلم نظر را طواف مجلس انداخت و ایشان پرسید
 حرام زاده را دیدم مؤلف گوید از این می توان استنباط نمود که وصیت بسوی سق جاعل است نیز اگر هر سعدا سوو
 و علم ندانستن مسلم بنسب و بعد است علم ندانستن بمشقه بعد است عرف میا حالت اضطراب و اختیار بعد است
 بفصل مدفوع است این قول بخار جلیل است و فاما یجمع من اعیان الفقه کا شاد و من الیه العلم الثقلیه استناد
 السید بن هم الموسوی الحاربی مسکن و مدفن الفربنی مولدا صاحب الدلائل و القوابط و التناهی و فی القصر
 و این فقیر روحانی ریاضی و کتاب صایا خواش از وجه مسئله بر داشته و در تعلیقه خودم بر دو فصل نیز متعرض
 مجلس مسلم بن سعد گفت که میان من و تو قرابتی است در این سو و تو جلیل ستانرا بر آورده ساز و ان امر بنیانی است
 امتناع کن که اگر آیت نبی عیسی ازاده گفت چرا نامل نمیکنی در حاجت بن غم نویی عمر برخواست و با مسلم بگوشت و عطر
 رفعت این زیاد حرا مراده بسوی ایشان نگاه می کرد بنا بر وایت منتجب مسلم گفت وصیت اولی نیکو شهادت میدهم که چنین
 خدا تعالی خلق نیست این که بچند پیغمبر و است این که علی و علی خدا و وصی پیغمبر خلیفه او است و اوست و اوست و اوست و اوست
 این که زده مرا بفرمود و حق قصد در هم قرض دارم و در این شهر شما از زمانیکه در این شهر زاده شد ام و انرا او را کن
 قوم این که نویس باقی مر حین که بر کرد و دنیا بدایسوی بلد شما پس خواهد باور سید پیغمبر را رسید پس بن رسید
 است که او با اهل و اولاد متوجه کوفه است بنا بر وایت ارشاد این که در زمانیکه کشته شدم بر جسد را از پیر زیاد
 حرام زاده بشنا و نرا دفن کن عمر مراده با بن زیاد گفت ای مبر هیچ میگذا که چه گفت چنین و چنان گفتا بن زیاد گفت
 که امین خیانت نمیکند و لیکن خائن امین شاد اما مال نویس از تو است و ما منع نمی کنیم که عمل تو عمل کنند آنچه را کرد
 داری اما بدش پس بایک ندارم بعد از این که او را کشتیم هر چه شود و اما حسین پس اگر او را زده ما نکند ما او را
 نیکم بنا بر وایت منتجب عمر مراده گفت که اما آنچه فکر کردی از امر شهادت پس ما هر شهادت میدهم و اما امر
 پس ان بدست است اگر بخواهیم قرض تو را ادای کنیم و اگر نخواهیم نه و اما امر حسین پس ناچار است که باید بپای
 ما ناچاریم و او را مرگ را پس پیر زیاد حرا مراده چون این را شنید گفت خلاصی کند تو را که بر مسلم را افشاء کرد پس
 باید هر چه نرد بسوی جنگ حسین غم تو بنا بر وایت الهوف بن زیاد گفت ای عاقای شاق بر امام تو خروج کردی
 و عصا مسلم بن را شکستی و فتنه ای که خفتی پس مسلم گفت که دروغ گفتی ای پیر زیاد و لعنت شکر از است و خراب
 نیست عصا مسلم بن را شکافت معویه و بنید اما فتنه پس از این که گفتی تو بدید و تو زیاد پیر عیسی که جلد بنی علی
 از تصفیه بد و من اتمیدم که خدا روزی کند مرا شهادت را در دست بدترین خلق خود این زیاد گفت که تو کان د
 که در این امر برای تو چیزی است مسلم فرمود قسم بخدا که کان نیست بلکه بفان ست بنا بر وایت ارشاد و این زیاد
 گفت ای پیر عقیل در میان من و امجد و جمیع ایشان از این پیران مسلم فرمود نه چنین است بلی بن امدم و لیکن اهل
 شهر کان کردند که بلی نویی بر کزید کان ایشانرا کشت و خون ایشانرا ریخت و در میان ایشان مانند کسری و بیضی را

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشانی تکر داشت که محافظت از تیره کند پس آن نیز عمر بن صبیح گفت او را بر پیشانی و دو خشم که در آن حرکت دارند
 آن ندانست پس از آن دیگری تیره در غلب مبارک او فرو برد پس شهید گریه بنابر روایت ابو مخنف عبد الله بن
 عقیل در مقابل امام علیه السلام ایستاد پس عرض کرد ای فای من مرا رخصت فرمای تا بجای خود بروم اینجا بفرمود که کلاه
 کرد تو را و اهل تورا از قتل مصیبت بر او عرض کرد ای عمر بن زکوان بچه زو خدا را ملاقات کن و حال اینکه انا بنحو در آن
 دشمنان نموده باشم قسم بخدا که این نخواهد شد پس این اشعار را افشاد کرد عن بنوه اشم الکرام نخی عن ابن السکک
 نسل علی الاسد الضرام سبط البقی المصطفی التهاقی ما به بنوه اشم که بزوکا بنم حیات می گیم از پسران فاش که امام
 نسل علی است که شیر است سبط بنجی است که بر کوفه ایستاده است پس از آنکه کرد بر قوم پس خلق بسیار را کشت پس
 مردی بر آن داخت از معاندین و او را شهید ساخت پس چون امام حسین با و نظر کرد و بیچاره زلف و شکر را از او دور
 و او را بر پیشانی سب خود گرفت و بجهنم آورد و در اینجا او را شایان از آن بخواهی خود بر کشت و فرمود ای قوم ملک کنید
 بخدا تعالی مبارک کند در شما و بنی که بر بد به پشت و دار الامان به است از داوود علی مرتضی بنابر روایت مجاهد بن
 مسلم بن عقیل که مادر شام ولد بنیدان آمد و مقابل کرد بنابر روایتی که از امام محمد باقر علیه السلام دانم ابو جهم
 از دی لحن و لفظ بن ایاس ملحو او را کشتند سرش را بنابر روایت صدقی و اما ابی حمید الله بن مسلم بن عقیل بنیدان
 آمد و این جز را میخواند اقل الاخر و قد وجد الموت شیئا ارقم خوردم که کشته شوم مگر بچو مردی در حال این
 که ما فقم ملک را چیزی تلخ اگر از ادعی جفا فرار گشته اید این که خوانند شوم تر سنده فرار کنند آن اینجا من عصی فتدا
 بد رشتی که تر سنده انگلی است که نافرمانی کند و فرار کند پس بنده نفر را کشت تا اینکه کشته شد اما هفتم بنابر روایت مجاهد
 محمد بن طایب و غیره گفته اند که از آن پس جعفر بن عقیل رجز خواند تا که اهل الاموال الطایفه من معشره هاشم و غالب
 منهم پس بطی که از نسل ابوطالب میباشد از کرد و هی که داخل و قبایله هاشم و غالب می باشند و منجی فساد الذوات
 هذا حسین الطیال طایب من عتره البر الثقی العاف و ما به اقایان اشرف و این حسین است که پاکیزه ترین پاکیزه کان
 است از عترت بنیکو کار بر هر کار عاف حاق از شما بچهار است بجهت آنکه در عقیب انبیاء بوده بنابر روایت ابو مخنف می کنند
 یا معشر الکحول و الشبان اضربکم بالسيف السنان ایکره و پیران و جوانان میزنم شما را بشمشیر و نیزه ارضی بذاک خالق
 الانسان ثم رسول الملك للذیان خوشنویس سازم باینه قاتله افریده کار بنی آدم را پس از آن خوشنویس می نام بچهار ملک
 دیا نرا پس بر لشکر حمله کرد و چهل و پنج نفر را بکشد انداخت بنابر روایت مجاهد بن زکوان سوار بر اسب فرستاد بنابر روایت
 ابن شهر آشوب و مرد را کشت پس از آن بشیر بن سوط هم را او را شهید ساخت و از ابی الفرج نقل شده است که مادرش
 ام القیس است دختر عامر عامی و او را در ده بن عبد الله خنجر کشت در اینجا بکیر روایت کردیم او را از حفص بن باقر علیه السلام
 امر هشتم بنابر روایت مجاهد بن عبد الرحمن بن عقیل آمد و این رجز میخواند ابی عقیل فاعرفوا مکانه من هاشم و هاشم اخوان
 پدرم عقیل است پس مقام را بداند از قبایله بنی هاشم هشتم و بنی هاشم برادران من میباشد کحول صد سواد افرو
 هذا حسین شاخ البیضا و سید الشیبه مع الشبان پیران دانست که بارند که اقایان هم سران و هم نیر دانند این حسین
 که مکان و مقام او و بنیان و نسب و حساب بلند است افا می پیران با جوانان است پس هیفده سوار را قتل آورد پس عقیل
 خالد جهنی او را قتل آورد و اسیر بنابر روایت مجاهد بن زکوان ابی الفرج روایت کرده که عبد الله بن عقیل بن ابیطالب که مادرش
 ام ولد بود بمیدان رفته و او را عثمان بن خالد بن اشهم جهنی کشته و بشیر بن حوط فایضو کشتند و آنچه ذکر کردیم بدانرا
 سلیمان بن ابی اشدان جهنی مسلم امیری هم با زکوان بنابر روایت مجاهد عبد الله اکبر بن عقیل بن ابیطالب که مادرش
 ام ولد بود بمیدان آمد و او را بطریق مدایبی عثمان بن خالد جهنی سردی از هم را کشتند و ذکر نکرد عبد الرحمن
 اصلا پس از آن گفته که محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابیطالب احوال مادرش ام ولد بود لفظ بن باس جهنی نیری انداخت
 او را کشت و آنچه روایت کردیم از مدایبی از ابو مخنف از سلیمان بن ابی اشدان جهنی بن مسلم امرد و از ده بنابر روایت مجاهد
 محمد بن عبد الله بن جعفر طیار قدم بمیدان کذاشت بنابر روایت مجاهد مادر او زینب خوانون دختر امیر المؤمنین

و بنابر روایت
 مجاهد بن زکوان
 بنابر روایت
 ابو مخنف

و بنابر روایت
 مجاهد بن زکوان
 بنابر روایت
 ابو مخنف

انچه جز خوانند شكواي الله من العباد ان شكايتم بسوختن از دشمنان دشمنان قتل قوم في الردى عيا كاتما
 قومي را كه بگويم رها كن انك ده اندك تو كوا معالي القرآن بتحقيق تو انك ده اندك نشانهاي خبر از او محكم انرا بد
 البيان و قوله كرم نذر قرائي انكه محكم و مبين است و دلالت اظهار الكفر مع المظنحان و ظاهر كرده اند كه تو و كراهي را
 پس چنانچه ناناينكه ده نفر را بجا كه هلاك انداخت پس انان عابرين فحشلت بقبلي ملعون او را بد جبر شهادت رسانيد اما
 سپهر بنابر روايت مجازي بن عبد الله بن جعفر طيار خدمت بپادشاهي كذا است بنا بر روايت معتبره مادان بزرگوار بن
 زيب خوانون و خبر على سر نفي بود و اين رجز را خواند ان تگروني فان ابن جعفر شهيد صلوات الله عليه في الجنان از هر گاه مرگي
 پس منم سپهر كه از ويصل شهيد شد و پشت نور او در حسان است بطير فها بجان اخضر كفي لهذا امر فاني الحشر
 پروازي كند جعفر پشت بر بال سبز كه است بهمين از حيثيت شرافت و محشر بر انفس كشتا كرد كه سه سوار
 هجده پياده را كشت بر عبد الله بن بطه طائي ملعون او را بد جبر شهادت رسانيد اما چنانچه بنا بر روايت مجاز
 از ابو الفرج از ان پس عبد الله بن جعفر بن ابي طالب بميدان رفت و شرب شهادت نوشيد بايد انست كه نابني اعمام بود
 نكدا شنيد كه اولاد و اخضا امير المؤمنين بميدان روند و اولاد مسلم از ان پس اولاد عفيف از ان پس اولاد عبد الله
 جعفر بن ارفه و شريف شهادت نوشيدند پس از انيشا اولاد امام حسن بود نكدا شنيد كه اعمام و اولاد امام حسين
 كند پس مفا الله كه نكدا شنيد نكدا شنيد ان پسران و اعمو ها بودند نكدا شنيد كه شاهزاده كان از اولاد امام حسين بميدان
 روند و نكدا شنيد نكدا شنيد انوقت شاهزاده كان كشته شد نكدا شنيد ان پسران سید الشهداء شهيد شدند و شهادت عظيم
 خلافت هفت كه در روز ناسو عا كشته شدند چنانكه در اكليل سابقه گذشت هم چنين در شهادت علي اكبر پس منقطع شو
 در پاخر هم بنا بر روايتي بخلاف كه چون حضرت نبي استغاثه در داد و پس از خيمه كه آمد نكدا كوياد و مابود نكدا كه از اسما
 يتون و برج و منشا و افق خلافت طلوع كرد نكدا كه امير احمد بود و ديكر قاسم و هر دو از پسران حضرت امام حسين بودند
 و نكدا شنيد ليك ليك اي ناي ما اگاه باش كه مادر هفت تو ايشاد هم امير كن ما و با بر و صلوات فرستد خدا بر تو انجا
 دو جوان فرمود كه گران است بر عموي شما اينكه بگويد بديها كه بپروند و حيايت انحرص جلد خود نمايند پس قاسم بميدان
 آمد بنا بر روايتي بخلاف از عمر مباركش چهارده ساله كشته بنا بر روايت مجاز و صغيري بود كه بتكليف از سيد چون
 امام حسين باو نگاه كرد دست بگردان او را و در هر دو كه بر ميگردان تا اينكه هر دو پيوش شدند پس از انقاسم
 از عمر بزرگوار و نكدا شنيد انجا است انجا و از ان نكدا قاسم شروع كرد و بسوييد دستها محسبن و با نيفها محسبن
 از دست نكدا بنا بر روايتي منتهي قاسم عرض كرد كه ايتم مرا رخصت تا بسوي اين كافران و منم انجا بفرمود اي برادر زاده تو
 نشانه برادر من ميشا و منم انهم كه باي بشي تا نشي تو جويم و اجازه بدد نكدا قاسم با نهايت هم و غم نشست و حالتي كه
 و كبر از چشمها مباركش سينا اشك روان بود و ديكر غم او برادرانش اجازه داد و باو نكدا و سر خود را بر زانو
 گذاشت كه نكدا بخو طر شمل ملكه بد بزرگوارش رفته نوشنه و بشانه او بشه و فرمود كه در زمانيكه تورا الله
 و هم بد بديا اين دفعه ابكشا و بخوان و فهم انچه را كه در او است بدان عمل كن پس قاسم با خود گفت كه سالها بر كنش
 و مانند او در راه فرزند من بسيد پس انعوزه را گرفت و مهر انرا شكست و بكتابت ان نگاه كرد كه در ان نوشنه بود اي
 فرزندان قاسم وصيت ميكنم تورا كه اگر عموي را در كر بلا ديگ كه دشمنان دور او گرفته اند پس ترك مكن ميدان و چنانچه
 باد دشمنان خدا و دشمنان پيغمبر خدا و بخل مكن بچا خود را بحسبن و هر چه او تورا اله كنند از چنانچه تو معاوه كن تا اينكه تو
 از او ده ديد و چنانچه ناسعادت بدي را ادراك كن پس قاسم در همان ساعت برخاست و بچا امام حسين آمد و نوشنه
 پل و بايتم مكرم خود را پس چون حسين انرا قهر و اقراش نمود و كريسك ليسن سخي و بويل بشود نكدا و فرمود اي
 برادر زاده ايس وصيت بد تو است بسوي تو و در نرد من وصيت ديكر است از بد تو براي تو و لا بد است ان بجل او
 ان پس حسين دست قاسم را گرفت و بچيما او را و در برادرانش عون و عباس را خواست و بنام قاسم گفت كه يا ايها
 نو و نرد تو است ماد قاسم گفت كه نيست پس چنانچه شريف فرمود كه بيا و انصاف كن را پس نكدا را آورد و در شين

بنابر
 روايتي
 معتبره
 بنابر
 روايتي
 معتبره

بنابر
 روايتي
 معتبره
 بنابر
 روايتي
 معتبره

امام حسین را داشت پس بنحایه حسد و قراکت و قیاء امام حسین را آورد و بقاسم پوستاند عام حسن را
بر سر پیچید و دست و پایش را که نازد قاسم بود گرفت و او را بر اقیاسم عطف کرد و بنحایه علی بن ابی طالب
ساخت و دست و پایش را در دست قاسم نهاد و از انجیمه بیرون آمد پس قاسم بدین خرم نگاه میکرد و گریه میکرد
تا اینکه شنید که دشمنان میگویند که ایام مبارزی هست پس دست و پایش را انداخت و خواست که از انجیمه بیرون آید پس
خیم او را منس و گرفت و کشید و او را از بیرون رفتن بمناعت نمود و میخواست که میخواست و میخواست و میخواست
قاسم گفت بمیل کار دارم و میروم زیرا که ایشان طلب مبارزت مینمایند من میخواستم با دشمنان ملاقات نمایم پس
دشمنان او را پسید قاسم بدین خیم گفت که دامن مرا بگشاید که عرض میباید با دشمنان ملاقات نمایم و فوج
کرد و او را زد و کشید و او را از بیرون رفتن واشکهای جاری میگفت ای قاسم تو میکوشی که هر دو سوی ما را با دشمنان
قیامت میبخیزد و با دشمنان قاسم بود و کلام مکان به بنیم پس قاسم دست با سینه خود زد و او را زد و گفت ای دشمنان مرا با دشمنان
دیده بشناس پس اهل بیت هم یکپیر و دامنند برای این کار یک قاسم کرده بودند و او را زد و او را زد و او را زد
حسین دید که قاسم اراده میکند دارد و او فرمود که ای فرزندان من بپا بخیزد بسوی مرا که میروم قاسم عرض کرد که ای قاسم چگونه
نروم و حالیکه نور در میانشان نهاده بنیم غریبی یاوری دوستی نداری و من فکر دارم تو با دشمنان ملاقات میکنی
جان تو پس از این حسین که بیان قاسم را دید و عمامه او را در نصف کرد و هر دو طرفش را در پیش و او را پیش و او را پیش
او را بصورت کفن در دانهها پوشانید و شمشیر خود را بر کمر قاسم بست و او را بر یکگاه فرستاد پس از آن قاسم بنزد دشمنان
سعدا مد گفت ای عمر ای خدا را تمیز مییابد خدا را حافظ نمیکنی ای کور دل ایام را خطه نمیکنی پنجبر خدا را عمر بن سعد
ملعون مرا زده گفت که ای اهل بیت که شما را تکریم یا اطاعت نمیکنید بنزد این قاسم فرمود که خدا را شما را لعن
نهد و قوا دعاه اسلام میکنی و ال پیغمبر هم نشسته کامند و تحقیق کرد دنیا و چشمها ایشان نیره شده است پس بخنی
در نل کرد پس ندید کسی را که مبارزت او آید پس بنحایه بر کشت پس شنید صدای خضر خیم خود را که گریه میکرد قاسم
گفت اکاه باش که من از امدام پس عرض خواست ایستاد و گفت خوش آمد ای فرزندان محمد بن خدا بر اگر دوباره روی تو را
بمن نمایند پیش از این من قاسم نازل شد و بنحایه گرفت و گفت ای دشمنان مرا بپوشانید که با تو نبینیم و گفتا طلب مبارزت
میکنی پس عرض و او را کرد و بیرون رفت و بر اسب خود سوار شد و در میان میباید ایچوکان در او را دید پس امد بسوی او
مردی که با هزار سوار برابر بود قاسم او را کشت و انما بنحایه پیراش که شاهزاده همدان را بجانب نهران فرستاده
پس قاسم ناز و نیر بر اسب و شروع نمود و اسواران مقابل کردن تا اینکه ضعف طلب و سئل و لشد پس خواست که بنحایه آید
که ناکاه از روی شامی سر راه بر او گرفت و با او جنگ کرد پس قاسم بر سر او شمشیر زد و او را کشت پس بنزد قاسم بر او آمد
و عرض کرد ایچو جان العطش العطش را بشرب آید و ریاب پس امام حسین او را امر بصبر نمود و انکشت خود را با او داد
و فرمود که از آید ها بنحایه گذارد و بمک انرا قاسم کو بد چون انرا در دهان گذاشت که کو با چشمه ای از انظار شد پس صبر
شد و بمیل برو کشیم بنا بر روایت مجاز قاسم بمیدان و حال اینکه اشکهای چشم او بر رویش روان بود و میفرمود آن
نکر و فی فانما الحسن صبط البقی المصطفی المومنین که مرا نمیشناسید پس منم پس امام حسین صبط پیغمبر بنحایه روایت
هذا حسن کالاسیر المهن بین اناس لا سفوا صوب المزن این است حسین که مانند اسیری است که کذا شنید شنید در میان
مرغ مانی که سرب نشوند از بنحایه شد باران و این کلام نفرین است بنا بر روایت منافع فرمود ای انا القاسم من نزل
علی بن ابی طالب اولی بالیتی من شمری ایچو شش او این آدمی بدر سنیکه منم قاسم از نسل علی قاسم بنحایه که من او را بنیم
پیغمبر از شمری ایچو شش و یا ازان و لدا از نابنا بر روایت مجاز صوٹ مبارک قاسم مانند پاره ماه و چندان کشتا کرد
که می بیند نظر بر خاک انداخت بنا بر روایت بنحایه شصت نفر را بر خاک انداخت همه بن مسلم کو بد که من در لشکر
سعدا بودم که قاسم بیرون آمد بسوی ما و روی او مانند پاره ماه بود پس گذشت و حال اینکه در دست او شمشیر بود
و بر او پیرهن و ازاری بود و دغل و ریایش بود که بنید بچایان باز بود فلان موش نمیکنم که بنید نعل پای چپ بود

۹۰۰

ولیکن در اکثر روایات از آنست که او قاسم بن حسن بود و نیز از شهادت قاسم ذکر کرد که پسر از آن عبد الله بن حسن
 بنیاد رفت و فرمود که این همان عبد الله است که اولاً ذکر کردیم و اتمح همین است که او بعد از شهادت قاسم عجل
 رفت و می گفت آن شکر و فی غایتین حیدر ضرام اجمام و لیست شوره علی الاعادی مثل میج صرصره اگر مرا غیب نیست
 پس منم پس حیدر که شربزارها است شرب صید کنند است و در شهنما مانند بار صر صرست یعنی یاد و ذنای پیر
 اینچنانده نفر و اکشت پسر از آن او را هانی بر شمس حضرت شهید خستاد و بعضی از نسخ بدل بکیت شبت آورد پس
 انملعون سیاه شد ابو الفرج گفته که امام محمد باقر فرمود که هر چه ازین کاهل است که او را کشته و از هانی فرشت
 فایضه روایت شده که مردی از ایشان او را کشت تا اینجا کلام بجا بود و عجیب آنکه صاحب بجا عبد الله بن حسن را
 بعد از این در بجاهد حضرت سید الشهداء ذکر کرد که در دامن اینجانب شهید شد اگر بگوئیم که شاید پسر امام
 دو نفر مستحق عبد الله باشند که هم صاحب بجا و در ثعلب اولاد امام حسن بکفر عبد الله بیشتر ذکر نظر فرموده گفته
 که او قاسم از یک مادر نداشت مادر ایشان ام ولد بود و اگر بگوئیم که شاید صاحب بجا ذکر عبد الله داد و اینچنان
 بابت حکایت کلام دیگری باشد که او اول از ابو الفرج ذکر کرد که عبد الله بن حسن در دفعه اولی بمیدان
 آمد بعد از این خود گفت که اصح آنست که بعد از قاسم بمیدان آمد با اینکه باز گفته که در دامن سید الشهداء در دما
 که در میدان بود شهید شد بحال کتافات در کلام او ظاهر است امیر محمد هم علامه مجلسی در کتاب مقتل بجا فرمود
 که ذکر کرد مدافعی پسندهای ما از و از ابی مخنف ز سلبان این را باشد که ابو بکر بجا رفت و مادر شرام ولد بود و او
 عبد الله بن عقیبه غوی بدو جگر شهادت رسانید ابو الفرج نیز چنین گفته و علامه مجلسی گفته که در حدیث
 شمرانجا بر از ابی جعفر و او دانست که عقیبه غوی قاتل اینچنان است و در این پانزدهم گذشت که ظاهر اینکه احمد بن الحسن
 همین ابو بکر بن الحسن بن کتیه او ابو بکر و اسم او احمد است لیکن صاحب مناقب احمد بن ابی بکر دانسته است که
 بنا بر روایت بجا پسر از اولاد امام حسن برادر التحسین عازم جها شدند که خود را در نزد اینچنان بکشتن پس از کشتن
 اینچنان که بای و در میدان گذاشت ابو بکر بن علی بود و اسم او عبد الله و مادرش بللی دختر مسعود بن خالد بن ربیع
 بنی بود و این رجز خواندن شیخی علی ذوالقهار لا طول من هاشم الصلح الکرم المفضل شیخ من علی است که در
 نخر طولانی است آن هاشم را شکر کرد اگر در داند انعام کنند هذا احسب من البقیة المرسل عنه بحای بالمحسنا الصلح
 نقد به نفسی من اخ مجمل ابن حسین پسر پیچیر مرسل است از و جایت می کنم بنه صیر فله شده بنگاه او ملیش و جان
 که برادر و با عظمت است پس نقد بجاهد کرد که تا اینکه نجر مجرخی از او بقتل رسانید و در بعضی از نسخ مجرید بدل
 ارد و بعضی گفته اند که عبد الله بن عقیبه غوی را بدو جگر شهادت رسانید و ابو الفرج گفته که شخصی او را کشت
 که اسمش معلوم نیست در بجا گفته که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سند گاهما انا و که از پیش گذشت که
 فرموده است که مردی از قبیله همدان او را کشت و ملائقی ذکر کرده است که آن بر کوار مقول یافته شده و سقیه
 و دانسته نشد که کشته او کسبت مؤلف کتابا کلید کو بد که رجز عربی علی که پسر از این میاید مؤید و آل بران
 است که رجز حرامزاده او را کشته باشد امیر سلیم بنا بر روایت بجا بعد از ابو بکر برادرش عمر بن علی عیدان آمد
 این رجز را میخواهند از بکر که ولا اری فیکم رجز ذاک الشقی بالبنی فذکفر منیر شماد او فی بینم رجز حرامزاده و این
 رجز شقی بر پیچیر خلد کافر شد یا نجر یا رجز ندانی من عمر لعنک الیوم بنو من شماری رجز ای رجز نودیک غمخوار
 امر و در سفر مکان کنه و ظاهر نظر بقوا عد علم صرف باید بدان بکسر نون بدن یا عشتاه شتاه نیت باشد تا اسر
 باشد از ندانی پیدا می نماید که کسر نوزا اشباع کرده باشند که از آن یا حاصل شد ولیکن نسخ متفاوت است بر اثبات
 و احتمال میرد که مضاعف از آنست مفاعله باشد و معنی استفهام استفهام باشد اگر چه خالی از تکلف نیست شمره کاتاف
 حریف و سه و آنک الجا بد یا شمر البش سقر بلد مکانی است و سوزش و آفرینند است برای آنکه نواز منکولانی ای بدین
 خلق پس حله کرد بر رجز فالح برادرش و رجز را بجهت فرموده شاپس حله و در شد و بنه شیخ ضرب معنی و می گفت خلوا عدا

در اکثر روایات از آنست که او قاسم بن حسن بود و نیز از شهادت قاسم ذکر کرد که پسر از آن عبد الله بن حسن بنیاد رفت و فرمود که این همان عبد الله است که اولاً ذکر کردیم و اتمح همین است که او بعد از شهادت قاسم عجل رفت و می گفت آن شکر و فی غایتین حیدر ضرام اجمام و لیست شوره علی الاعادی مثل میج صرصره اگر مرا غیب نیست پس منم پس حیدر که شربزارها است شرب صید کنند است و در شهنما مانند بار صر صرست یعنی یاد و ذنای پیر اینچنانده نفر و اکشت پسر از آن او را هانی بر شمس حضرت شهید خستاد و بعضی از نسخ بدل بکیت شبت آورد پس انملعون سیاه شد ابو الفرج گفته که امام محمد باقر فرمود که هر چه ازین کاهل است که او را کشته و از هانی فرشت فایضه روایت شده که مردی از ایشان او را کشت تا اینجا کلام بجا بود و عجیب آنکه صاحب بجا عبد الله بن حسن را بعد از این در بجاهد حضرت سید الشهداء ذکر کرد که در دامن اینجانب شهید شد اگر بگوئیم که شاید پسر امام دو نفر مستحق عبد الله باشند که هم صاحب بجا و در ثعلب اولاد امام حسن بکفر عبد الله بیشتر ذکر نظر فرموده گفته که او قاسم از یک مادر نداشت مادر ایشان ام ولد بود و اگر بگوئیم که شاید صاحب بجا ذکر عبد الله داد و اینچنان بابت حکایت کلام دیگری باشد که او اول از ابو الفرج ذکر کرد که عبد الله بن حسن در دفعه اولی بمیدان آمد بعد از این خود گفت که اصح آنست که بعد از قاسم بمیدان آمد با اینکه باز گفته که در دامن سید الشهداء در دما که در میدان بود شهید شد بحال کتافات در کلام او ظاهر است امیر محمد هم علامه مجلسی در کتاب مقتل بجا فرمود که ذکر کرد مدافعی پسندهای ما از و از ابی مخنف ز سلبان این را باشد که ابو بکر بجا رفت و مادر شرام ولد بود و او عبد الله بن عقیبه غوی بدو جگر شهادت رسانید ابو الفرج نیز چنین گفته و علامه مجلسی گفته که در حدیث شمرانجا بر از ابی جعفر و او دانست که عقیبه غوی قاتل اینچنان است و در این پانزدهم گذشت که ظاهر اینکه احمد بن الحسن همین ابو بکر بن الحسن بن کتیه او ابو بکر و اسم او احمد است لیکن صاحب مناقب احمد بن ابی بکر دانسته است که بنا بر روایت بجا پسر از اولاد امام حسن برادر التحسین عازم جها شدند که خود را در نزد اینچنان بکشتن پس از کشتن اینچنان که بای و در میدان گذاشت ابو بکر بن علی بود و اسم او عبد الله و مادرش بللی دختر مسعود بن خالد بن ربیع بنی بود و این رجز خواندن شیخی علی ذوالقهار لا طول من هاشم الصلح الکرم المفضل شیخ من علی است که در نخر طولانی است آن هاشم را شکر کرد اگر در داند انعام کنند هذا احسب من البقیة المرسل عنه بحای بالمحسنا الصلح نقد به نفسی من اخ مجمل ابن حسین پسر پیچیر مرسل است از و جایت می کنم بنه صیر فله شده بنگاه او ملیش و جان که برادر و با عظمت است پس نقد بجاهد کرد که تا اینکه نجر مجرخی از او بقتل رسانید و در بعضی از نسخ مجرید بدل ارد و بعضی گفته اند که عبد الله بن عقیبه غوی را بدو جگر شهادت رسانید و ابو الفرج گفته که شخصی او را کشت که اسمش معلوم نیست در بجا گفته که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سند گاهما انا و که از پیش گذشت که فرموده است که مردی از قبیله همدان او را کشت و ملائقی ذکر کرده است که آن بر کوار مقول یافته شده و سقیه و دانسته نشد که کشته او کسبت مؤلف کتابا کلید کو بد که رجز عربی علی که پسر از این میاید مؤید و آل بران است که رجز حرامزاده او را کشته باشد امیر سلیم بنا بر روایت بجا بعد از ابو بکر برادرش عمر بن علی عیدان آمد این رجز را میخواهند از بکر که ولا اری فیکم رجز ذاک الشقی بالبنی فذکفر منیر شماد او فی بینم رجز حرامزاده و این رجز شقی بر پیچیر خلد کافر شد یا نجر یا رجز ندانی من عمر لعنک الیوم بنو من شماری رجز ای رجز نودیک غمخوار امر و در سفر مکان کنه و ظاهر نظر بقوا عد علم صرف باید بدان بکسر نون بدن یا عشتاه شتاه نیت باشد تا اسر باشد از ندانی پیدا می نماید که کسر نوزا اشباع کرده باشند که از آن یا حاصل شد ولیکن نسخ متفاوت است بر اثبات و احتمال میرد که مضاعف از آنست مفاعله باشد و معنی استفهام استفهام باشد اگر چه خالی از تکلف نیست شمره کاتاف حریف و سه و آنک الجا بد یا شمر البش سقر بلد مکانی است و سوزش و آفرینند است برای آنکه نواز منکولانی ای بدین خلق پس حله کرد بر رجز فالح برادرش و رجز را بجهت فرموده شاپس حله و در شد و بنه شیخ ضرب معنی و می گفت خلوا عدا

پسر امام حسن
 پسر امام حسن

در اکثر روایات از آنست که او قاسم بن حسن بود و نیز از شهادت قاسم ذکر کرد که پسر از آن عبد الله بن حسن بنیاد رفت و فرمود که این همان عبد الله است که اولاً ذکر کردیم و اتمح همین است که او بعد از شهادت قاسم عجل رفت و می گفت آن شکر و فی غایتین حیدر ضرام اجمام و لیست شوره علی الاعادی مثل میج صرصره اگر مرا غیب نیست پس منم پس حیدر که شربزارها است شرب صید کنند است و در شهنما مانند بار صر صرست یعنی یاد و ذنای پیر اینچنانده نفر و اکشت پسر از آن او را هانی بر شمس حضرت شهید خستاد و بعضی از نسخ بدل بکیت شبت آورد پس انملعون سیاه شد ابو الفرج گفته که امام محمد باقر فرمود که هر چه ازین کاهل است که او را کشته و از هانی فرشت فایضه روایت شده که مردی از ایشان او را کشت تا اینجا کلام بجا بود و عجیب آنکه صاحب بجا عبد الله بن حسن را بعد از این در بجاهد حضرت سید الشهداء ذکر کرد که در دامن اینجانب شهید شد اگر بگوئیم که شاید پسر امام دو نفر مستحق عبد الله باشند که هم صاحب بجا و در ثعلب اولاد امام حسن بکفر عبد الله بیشتر ذکر نظر فرموده گفته که او قاسم از یک مادر نداشت مادر ایشان ام ولد بود و اگر بگوئیم که شاید صاحب بجا ذکر عبد الله داد و اینچنان بابت حکایت کلام دیگری باشد که او اول از ابو الفرج ذکر کرد که عبد الله بن حسن در دفعه اولی بمیدان آمد بعد از این خود گفت که اصح آنست که بعد از قاسم بمیدان آمد با اینکه باز گفته که در دامن سید الشهداء در دما که در میدان بود شهید شد بحال کتافات در کلام او ظاهر است امیر محمد هم علامه مجلسی در کتاب مقتل بجا فرمود که ذکر کرد مدافعی پسندهای ما از و از ابی مخنف ز سلبان این را باشد که ابو بکر بجا رفت و مادر شرام ولد بود و او عبد الله بن عقیبه غوی بدو جگر شهادت رسانید ابو الفرج نیز چنین گفته و علامه مجلسی گفته که در حدیث شمرانجا بر از ابی جعفر و او دانست که عقیبه غوی قاتل اینچنان است و در این پانزدهم گذشت که ظاهر اینکه احمد بن الحسن همین ابو بکر بن الحسن بن کتیه او ابو بکر و اسم او احمد است لیکن صاحب مناقب احمد بن ابی بکر دانسته است که بنا بر روایت بجا پسر از اولاد امام حسن برادر التحسین عازم جها شدند که خود را در نزد اینچنان بکشتن پس از کشتن اینچنان که بای و در میدان گذاشت ابو بکر بن علی بود و اسم او عبد الله و مادرش بللی دختر مسعود بن خالد بن ربیع بنی بود و این رجز خواندن شیخی علی ذوالقهار لا طول من هاشم الصلح الکرم المفضل شیخ من علی است که در نخر طولانی است آن هاشم را شکر کرد اگر در داند انعام کنند هذا احسب من البقیة المرسل عنه بحای بالمحسنا الصلح نقد به نفسی من اخ مجمل ابن حسین پسر پیچیر مرسل است از و جایت می کنم بنه صیر فله شده بنگاه او ملیش و جان که برادر و با عظمت است پس نقد بجاهد کرد که تا اینکه نجر مجرخی از او بقتل رسانید و در بعضی از نسخ مجرید بدل ارد و بعضی گفته اند که عبد الله بن عقیبه غوی را بدو جگر شهادت رسانید و ابو الفرج گفته که شخصی او را کشت که اسمش معلوم نیست در بجا گفته که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سند گاهما انا و که از پیش گذشت که فرموده است که مردی از قبیله همدان او را کشت و ملائقی ذکر کرده است که آن بر کوار مقول یافته شده و سقیه و دانسته نشد که کشته او کسبت مؤلف کتابا کلید کو بد که رجز عربی علی که پسر از این میاید مؤید و آل بران است که رجز حرامزاده او را کشته باشد امیر سلیم بنا بر روایت بجا بعد از ابو بکر برادرش عمر بن علی عیدان آمد این رجز را میخواهند از بکر که ولا اری فیکم رجز ذاک الشقی بالبنی فذکفر منیر شماد او فی بینم رجز حرامزاده و این رجز شقی بر پیچیر خلد کافر شد یا نجر یا رجز ندانی من عمر لعنک الیوم بنو من شماری رجز ای رجز نودیک غمخوار امر و در سفر مکان کنه و ظاهر نظر بقوا عد علم صرف باید بدان بکسر نون بدن یا عشتاه شتاه نیت باشد تا اسر باشد از ندانی پیدا می نماید که کسر نوزا اشباع کرده باشند که از آن یا حاصل شد ولیکن نسخ متفاوت است بر اثبات و احتمال میرد که مضاعف از آنست مفاعله باشد و معنی استفهام استفهام باشد اگر چه خالی از تکلف نیست شمره کاتاف حریف و سه و آنک الجا بد یا شمر البش سقر بلد مکانی است و سوزش و آفرینند است برای آنکه نواز منکولانی ای بدین خلق پس حله کرد بر رجز فالح برادرش و رجز را بجهت فرموده شاپس حله و در شد و بنه شیخ ضرب معنی و می گفت خلوا عدا

عبدالحق صاحب

در شرف این
شهیدان
جنت
علیه

وَجَعَلْنَا مِنْكُمْ آلَ إِبْرَاهِيمَ
أُمَّةً مُبَارَكَةً فِي الْعَالَمِينَ
إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِرَبِّهِ
صَلِّ عَلَىٰ بَنِيكَ إِنَّكَ
رَءِيفٌ ذُو الْبُرْءَانِ

سیدنا ابوبکر

انظار الطاهر و قاجان من برای نفس پاک پاک کنند محافظت کنند است این صبر و شاکر الملتحق من صبر کنند شاکر
 کنند برای علاقه و این صبر و قاجان من برای نفس پاک پاک کنند محافظت کنند است این صبر و شاکر الملتحق من صبر کنند شاکر
 دوایند را اگر شب داید بلا ضرر لجام وافر و المضر فایده می بینیم الا ای سر را قطع می کنیم سر را که انا العباس صاحب القبا
 منم چنانکه ملاقات من و جنگ بردن من تصاحب نفسی نفس الطاهر السبط و قاجان من برای نفس پاک پاک کنند محافظت کنند است این صبر و شاکر
 بر و این مجازات انا العباس غلبه با استقامت عباس که معترف و بقا هستم و لا اخاف الله يوم الملتحق من صبر کنند شاکر
 جنگ پس چون آن شعرش فارغ شد بنابر نظر علامه در جنگ هشتصد نفر با بخت انداخت و بنابر روایت هشتصد نفر با بخت
 انداخت پس ایشان را منفرد ساخت تا اینکه داخل فرزند شد پس خواست که یک شربت زاب بخورد و بنحو اطرشا ملکشیکه
 حسین و اهل بیت او پس از دست خود فرزند ریخت بنابر روایت منتخب فرمود قسم بخدا که من آنچه نوشم و حال اینکه
 برادرم حسین و کودکان و عیال او دشمن باشند این هرگز نخواهد شد پس از آن مشک ابراب کرد و از او بر شانه و راست
 خود گرفت بنابر روایت این مختص اناب چون ناختم میفرمود با نفس من بعد از حسین هوای نفس پس از نبودن حسین
 خوار باش فعله لا کنند آن تکونی پس بعد از حسین تو نباشی اگر بخوای باشی هذا الحسین شارب اللون ابن اسحق
 که برک و ای شامد و لشکر بن برادر المعین و یومین و ای بستر بخودی هیثمها ما هذا فعال دینی و لا فعال ضائقا من
 و در است این خیال این طریقه دین داری من نیست که من سبیل و حسین نشسته باشند این نیست که کسی که ضائقا من
 باشد پس اناب فرات بر کشت پس تیرها بجانب می مدازد جانب از هر مکان تا اینکه زده برین او مانند خادیش که در
 از بیستای تیرها پس بقوم حمله کرد و جنگ سختی کرد بنابر روایت منتخب پس بر ایشان ناختم تا این که لشکر از او متفرق شد
 و بجانب نیمگاه روانه شد پس راه را بر او گرفتند پس با ایشان محاربه بزرگ نمود تا اینکه نوفل ازرق با بختا بر خود
 و بردست است شعله زده ضعیف و در دست است و انداخت پس شاهزاده عباس مشک بردش چپ که رفت بنابر
 روایت بخا و زید بن و قار و کینه گاه بود در دست درختی معاونت نمود و او احکیم بن طفیل منسبی بر دست است
 او را جدا کرد ند بنابر روایت این مختص برص بن شیباء و دست است او زد که دست و شمشیر را انداخت پس شمشیر بدست
 چپ گرفت بنابر روایت مجاز بن رجز خواند و الله ان قطعتم بینی اتی احوالی بداعن دینی بخدا که اگر دست راست مرا قطع
 کردید بد دست من همیشه حمایت منم ای از بن خود بنابر روایت این مختص مصرع دوم را بدین نحو ذکر کرد و لا حین
 بخا اعدا عن دینی مرا این حمایت می کنم من در حالتی که چنانکه ام و در بن خودم بنابر روایت مجاز و عنی امام ضائقا البین
 بخا البقی الطاهر الامین و اذا ما می که ضائقا من بنحو یقین فرزند پیغمبر پاک امین است بنابر روایت این مختص نبی صلف
 جاثنا بالذین مصداقا بالواحد الامین که نبی است کوسه که او در برای ما و بن و او در حالتی که قصد بقا کنند است
 بخا ای احد که امین است بنابر روایت مجاز و اعدا بجهت کرد و اضغاث مستولین پس حکم بن طفیل طایفه دشمن
 شعله کین کرد بنابر روایت این مختص عبد الله بن زید شیبانه ملعون ضعیفی بود دست چپ او زد که گفت چپ او را از زند
 جدا ساختن گفت و شمشیر بدست بر او افتاد و شمشیر او را گرفت بنابر روایت مجاز و بن رجز خواند و الله ان قطعتم
 لا تخش من الکفار و ابشر برحق الجبار ای نفس من هر از کفار و شره باد تر بر حمت خدای جبار مع البقی سید الا برار من
 جمله السادات و الابرار با مصاحبت پیغمبر که افای نیکان است با جمله سادات و نیکوکاران و در مجاز بدست سید الا برار
 السید المختار دارد و این انبساط می کند علم تکلیف فایده خدا قطعه و پیغمبر هم بسیار فاضلیم یارب جز النار و تحقیق
 قطع کرد دل بسبب ظلم خود شاد شد چپ را این اخل کن ایشان را بخدا در سوزش انش پس بنابر روایت منتخب مشک را
 بدندان گرفت بنابر روایت این مختص جمله برایشان کرد و حال اینکه از دستهای مبارک این پیغمبر منم و قوتش که
 شد پس همه بر او حمله کردند ند بنابر روایت مجاز تیری بر مشک او آمد و ابرار ریخت و نیزه دیگری را مد بر سینه زد کینه
 بخت کینه شاهزاده عباس نشست بنابر روایت این مختص یکم از اهن بر سرش فرو داد و در سرش را
 شکافت پس عباس بر زمین افتاد و ند کرد که ای ابا عبد الله بر بنی باد سلام من بنابر روایت منتخب فرمود که در

داخل حرم شد مکران پیاوهر را از حرم کشید و باستان ز کشتن ای با الفضل اعتبار خیل تو هشتم و بدستهای خود شکسته
 خرمی و اگر نه ان نام پیاوهر است است او را کشید و از حرم بیرون آورد و بر خدام اینجا بضعه مستولی شده نشاندند
 که ان پیاوهر را خلاص کن تا ظالم از ظلمت رازده و اینچ خواست از او گرفته و بعد از دو سه روز حاج میرزا علی خان قصد
 بخت اشرف کرد و بزرگان یار و غلام و از روی بی دیا پس خود با خواص خود بیک طراده سوار میشوند و خدام و ملازمان و ملازمین
 دیگر و ان پیاوهر در سر نوکرها بوده پس طراده ها چند فرسخ از روی بر خیزد این پیاوهر در کنار طراده بخوابد و فرستاده
 با نظرف و این طرفه و بخت بود ناگاه باد شد بیک و زید یک طراده از طرف مقابل مانند تیر شعله آمد این طراده رسید
 و بقوت باد بهمن طرف که در شالو او پیچیده بود بشت بر خورد و انداخت از بالا از سرفوی و نزد یک منکبش خورد
 و خورد کرد و این نهادست بود که بان نضعه پیاوهر را از حرم عباس کشید از موضعی که خورد شده بود بیکهوت
 او پیچیده بر تخت سیدند و جراحات را او دندان ایشان گفتند که استخوانها سوخته و بر یک خاکستر شده است بسبب خنجر
 و علاج بدین نیست پس در شب همان روز مرد اسیر پیران جمعی مؤلف این کتاب شنید که در قهر باین سلوک شخصی از نواز از
 فافه دور مانده بسبب این که خوابیده بود پس بیدار شد و کئی دانه را در راه و انداخت متعجب ماند ناگاه رسید سلام کرد و
 گفت بیا بر ملک اسب من سوار شو که نورا بزرگان بر سائمان را اثر گفت دست مرا بیک سوار شوم ان سوار گفت بخش که من
 دستم ندارم و دستهای مرا در کربلا جدا کرد ندانم عباس که در خلد بر ادرم بودم ناگاه رنگ مبارکش متغیر شد
 عرض کردم که مگر شمارا واقع رویداده فرمود که یکی از زقارانها مانده و راه را کم کرده من مدم نورا بقافله بر نشاء
 مؤلفه جو عباس از عطش که بیدار بی تاب شد از پرده سرای برین سواب راه کوکان بینا بگریه روان او زبان
 کردید جویر بالا ای باره شده سواره تو گفتی شد علی ندانم دوباره نگر بر استم افکند میگفت زبان حالش ابرویش
 میسفت بدندان حسرتی ناکشند بیک سر و وزن بی یکشند برادر زاده کانم دل بکابند بیکه نشاء یک قطره ایند
 کون اب و دم با نیغ خونبار برای کودن نا لان افکار چه شه بازی بر و نشاء اشیا نه روانشان برای بی دانه
 چونما هاشمی مد بمید سیر شد بر سپه روز د نشان چه جلد دست خیمه کمر تراخت ز خون دشمنان جوهار و نشاء
 از اینجا باده را افکند راب کف بکرفت پس از این باب حسین شاکهان بر یاد عباس بر امدان جگر و دعباس که پیش از
 شاه نوشاد عباس مبادا در چنجا سیلاب عباس تواند اب باشی بدل شاد سکینه بکند افغان و فریاد علی اصغر ندان
 خوابی ادم کون اب و دم ناتر کند کام پنهان حسن بر سر نماند برای بی راه و فغانند و قابو نورا پانده عین مینا
 هرگز نوباشی ندعباس پس انکه مشک لب نمود و چلب کرد دلش شمر از اب نایاب بیا که خرج باز پیش جدا کرد زبانا
 حسین و نشاء ها که محمد اکرا خضر ناس بود امدان و انجود عین امر بیک ششم در شهادت شاه زاده علی
 اوسط که برخی علی اکبر شاد اند و این در پس کران شاهیر علماء شیعه است علی شهاد علی اکبر را میدانند و علی اوسط
 امام زین العابدین را میدانند اصراری را بر این باب یاد و در بسیار از کلام اهل نوار میخ و غیران استنها که
 و شهید اول نیز در زار در و سر همین و اخیا و کرده لیکن مشهور علماء بر آن قضاوند که علی اکبر امام زین العابدین
 است اوسط علی مقبول است در اقلیل اختلافات سختی را بر یکفند شده قول مشهور را افوی و مقصور
 و انستیم چنانکه شیخ مفید اکبر علی زار باب مقائل بنحو مشهور و زنده بجملا و اما شهید اول و السید که مقبول علی
 اکبر است بر این شهرت بین العوام است اعتباری بدان نیست شاهزاده علی شهید اکبرش عوام دانند
 جوانه بود که در صورت و صباحت فظرت نظیر در روزگار شجاعت یکنانه در دزدان و در صفت کرم در
 غایت شهادت و شبیه ترین مردم بود بجد شجاعت رسول مختار بنحویکه هر وقت که مردم را هوس بدین پیغمبر
 میشد بصوت علی اکبر خطبه می کردند بنابر وایت محمد بن ابیطالب موسو رحمة الله که مشهور شده هیچگاه سال
 بود و بنابر روایت این شهر شوب بیش از پنج لیا بود و کینه او ابوالحسن و مادرش لیلی دختر ابی تره بن عوف بن
 مسعود بنی بوده و او را دی عقیقی است روایت این شهر شوب مستی چنانکه این شهر شوب بعد از فافه

و در بعضی کتب آمده است که

در کتابهای
 دیگر آمده است که

حرق عبا رکنه که فاسم بر حسن بیدان آمده و برای او چیزی ذکر کرده و بغیر از او دیگری را نکرده و تنها
 بر بعضی از دوایان علی اکبر اول از کشتگان بنی هاشم بود و این روایت مؤید از یارت توفیق صاحب الامر و علی
 غلام و محمد الله فرجه نبی باشد که در اول زیارت فرموده السلام عليك یا اول قبیل من سبیل من سبیل
 ابوهیم الخلیل چنانکه سبق ذکر یافت و بنا بر آنچه ابوالفرج اصطفا در تاریخ خود ذکر کرده اول کسی که در واقعه کربلا
 کشته شد علی اکبر بود ولیکن مشهور در میان السنه و اقواء و مشهور در میان اهل بیت است که آنکه انجمن است که در واقعه کربلا
 حضرت سید الشهداء و علی اصغر که هر دو در کربلا کشته شدند و در این کشته شدن هر دو صاحب شهادت و صاحب حسیبین کارها
 نیک ساختند پس چون آن بزرگوار چنانچه در یاد آید که ای قوم یا کسی نیست که بر پا نهادن این اقامه را در حق نیست که
 بفراید ما بر مسد با طالب حق نیست که ما را یاری کند یا از ستم نیست که دفع کند از ما یا کسی نیست که شر را ببرد و باطل
 صغیر را ببرد که طاقت آشنکی ندارد پس سپردن کار و بخواستن آن کوی که شش ماه بود علی اکبر عرض کرده که من
 امیر میارم ای قای من اینجا بفرموده بود خدا مبارک کند در تو چهره مشک ابر داشت و داخل شد و از پر کرد
 بنزد پادشاه و آورد پس عرض کرد ای پادشاه که خواست که طلب کند برادر را بنوشان اگر چیزی باقی ماند پس بین
 بر من که من قسم بخدا آشنایم پس حسین کرد که آن کوی که را بر این خوشایند و مشک طبر زین و کلاه او بر چون آن
 کوی که خواست که بر یا شامد بنزد هر الودعی مد بر حلق کوی که نشسته و در آید نمود پیش از آنکه از اب یا شامد
 حسین کرد که شمشیر انداخت و بکوشه چشم با سمان نگاه کرد و گفت خدا یا نوای شاهد که کشتن این نفوس
 شبیه ترین خلق را بر پیغمبر تو و جید فیجلا علی اکبر در خلق خلق و شیاعت همانند داشت نظر بجهنم الا فضل
 ما شعله از اعداء ابوالفرج از جن را از مغیره نقل کرده که معویه و زنی از اهل مجلس خود پرسید که بنزد او زین مرده
 با مر خلافت کیست پیشا گفتند که نو مر او از زنی غلامی گفت که مر او از علی بن الحسین بن علی است که بعد از
 پیغمبر است در او است شجاعت هاشم و مناجات بنی امیه و بزرگی و فخر و خوشی بنی شریف ابوالفرج گفته که مر
 معویه از علی بن الحسین همین مقبول است علامه در بقیع در اسرار الشهادت گفته که در اخبار معتبره وارد شده
 از کثیرین شایان که دیدم حسین را که پسرش علی اکبر را شنای آنکور کرد و فصل فضل آنکور بنو حسین در شهادت
 مسجد زد پس برین آورد برای آنکور و موزاد فرمود که انچه در نزد خداست برای و منانش پیش از شهادت
 امیر المؤمنین علی اکبر را پس او است میباش است تا اینکه او را ملج کرد از آنجمله این ادب پس حلی در کتاب سرائر گفته
 که حضرت امیر المؤمنین در شان علی اکبر گفته که هر چه نظر است منک من مخفی نیست و لا انا جلی هر که نزد پیغمبری که
 نظر کرد مثل علی اکبر را نه کسی که با پای برهنه راه میبرد و نه کسی که با نعل بکشد راه میبرد بنا بر این ملاحظه شایان
 از پادشاه بزرگوار شاذن جنک خواست پس در اذن داد پیرانان نظر کرد با و مانند نظر کسی که ما بوس باشد و گوشت
 بر روایت حضرت حسین انکشت سیاه برش را بچایان سمان اشاره کرد و گفت خداوند شاهد باش بر این قوم پس تحقیق
 بسوی ایشان بمبارت پس بیک شبیه ترین مردم از حیث خلق و خلق و صفی گفتن بر پیغمبر بودیم ما که هر وقت
 مشتاق میشدیم بسوی پیغمبر تو بروی بر پسر نگاه می کردیم هر دو کار را منع کن از ایشان بر کات زمین را و ایشان
 از هم جدا کن و پاره پاره کن و بر آتشها مختلف و از او و الیان را از ایشان هرگز راضی مگردان زیرا که ایشان را از خود
 که یاری کنند پس از آن تعجب بر ما کردند که مغانند نمودند با ما پس از آنحضرت امام حسین فرمود پس ستمگر چه
 نور خدا قطع کند هم نور او مبارک بر تو نکرد اندر دامن تو و مسلط کند بر تو کسی را که نور او در دامن تو خولج
 کند بعد از من هم چنانکه نور هم را قطع کردی و محافظت نمودی خویشی مرا از پیغمبر خدا پس از آنحضرت مبارک را
 بلند کرد و این را تلاوت نمود ان الله اصطفی ادم و نوحا و الی برهیم و الی علی العالمین ذریع بعضی
 بعضی و الله سمیع علیم بلا رشی که خدا اختیار کرد اثم و نوح و الی برهیم و الی علی العالمین ذریع بعضی
 از بعضی میباشند خدا شنوا و انا است پس از آنحضرت علی اکبر جمله کرده بر قوم و میفرمود انا علی بن الحسین بن علی

در فضیلت علی اکبر
 علی

در فضیلت علی اکبر
 علی

من حصبة جدا بهم التيقم علی پسر حسین بن علی از گروهی که جدا ایشان پیغمبر است بنا بر روایت بخاروا لله لا یحکم
 فیما ازل الذی اطعنکم بالحق یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم یثقی قلوبکم
 نزه بوشما تا اینکه ختم شود نزه اخر بکم بالتیغ اخی عن ابی منیر فرماد ایتشیه جایت می کنم از پدرم و بنا بر روایت با
 صدق و یقین و بلی الله اولی بالتیق ضرب غلام هاشمی علوی ما یثم قسم بخانه خدا سزاوارتر بر پیغمبر مازدن پسر هاشم
 که علوی است پس از آنکه بگردد مردم بفریاد آمدند از کثرت کشته شده کان و روایت شد بلکه در اکثر مقاتل
 مذکور است که مشاهده بان تشنگی صد بدیست نفر را بجهنم و اصل کرد پس از آنجا نب بدش مراجعت کرد و حال
 اینکه زخمهای بسیار سید بود پس عرض کرد که ای پادشاهان عطش مرا کشته و سنجینی اهن مرا بر نعل انداخت
 پس را بسوی شرفی از آب راهی است که قوت بگیرم تا بود شهنان پس گریست حسین و گفت ای پسرک من کران استی بخند
 و بر علی بن ابیطالب و بر من که بخواند ایشان را پس اجابت نکردند طلب فریاد و سی بکنه و ایضا بفریاد تو فرستای پسرک
 من بله زبانها پس امام حسین زبان پسر را میگردانند و انکشت خود را بداد و فرمود که این را در دهان خویش نه
 دارد بر گرد بسوی پسر و دشمن نویسد پس بدست می گردم که شام نکنه تا اینکه جثه بچشاند بنوکا سزاوته را
 که هرگز از آن پسر نشسته نشوی بنا بر روایت ملهوف حسین گریست و فرمود و اغوثاه ای پسر این من کی مغانه کن
 پس فریاد است که ملاقات کنه جثه تو بمجد را پس با شاماند بنوکا سزاوته را پس بگریه بگریه و گشتاد و یک
 کرد بنا بر روایت بخار این رجز را میخواند الحرقه بانث لها الخطابی و ظهیر من بعدها مضان جثه ظاهر شد بر
 الخطابی و ظاهر شد بعد از حرب مصغان و مراد از ظاهر شد حقیقت حرب شاید آن باشد که در زمان جثه حقیقت
 هر شخصی ظاهر میشود از جن و جرث وجود و شیاعه احتمال آن دارد که مراد ظهور حقیقت حرب باشد یعنی
 اشناد حرب ظاهر میشود و مصغان جمع مصداق است مانند منبر خپانگی گویند فلا نکس شجاعی است صاحب مصداق یعنی
 صادق الحمله است مصداق البحری است احتمال میرد که جمع مصداق باشد مصداق هر شیئی آنچه را گویند که او را نصیف
 کنند و مراد مصداق هر یک است یعنی آنچه قصد می کند حرب چنانکه میگویند فلا صلی الفتنال و الحمر یکیا و عدو و ادو
 قودا باخبر پسران زن و فاکر با نچه و عدو کرده بود و الله رب العرش لا فارق جو حکم او نعل البوارق قسم میرود
 عرش که ما مفارقت نمی کنیم چیت شهادت ما تا اینکه شمشیرها را بخلاف کنیم پسر کشتار کرد تا اینکه هشتاد نفر را کشت و بجو
 کشته شده کان پیرد و لیست جلد رسیدند بنا بر روایت ارشاد بر مردم پیچید می گفت انا علی بن الحسین بن علی تا اخر
 چند نفر چنان کرد تا اینکه منفذ بن ترع عبید با و نگاه کرد پس گفت بر من باد همه کارها آن عرب که این جوان اگر من
 بگذرد و آنچه بن کند اگر بدش را بغرای و تشام پسر کند که بر مردم مانند بار اول پیچید پس منفذ بن ترع بنه بر او
 داد و انداخت و بنا بر روایت بخار منفذ بن ترع عبید ملعون بر سر مبارک هزاره ضربی زد و او را انداخت و مردم شمشیر
 خود او را زدند پس از آن دست بگریز اسب انداخت پس اسب را در میان لشکر شهنان برد پس او را با شمشیر پاره پاره کرد
 چون روح پیچیده کردن رسید صدرا بلند کرد که ای پادشاه این جلد من رسول الله است که مرا بکاس او نه شرفی داد
 که از آن پس هرگز نشسته نمیشوم و جدم می گوید بنوکا بخیل کن پس بدست می گردم برای تو کاسه و خیر کنانشه شده است
 تا این ساعت بنوشی بنا بر روایت ملهوف ندا کرد ای پادشاهان بر فواد سلام این جلد من است که بنوشم سلام میرساند
 و میگوید که زود بنزد ما بیا بنا بر روایت منتخب حسین رو کرد پادشاه هزاره و لشکر را از او دور ساخت و بی
 بلند فریاد کرد و بر نان فریاد بلند کرد ند حضرت امام حسین ایشان را ساکت کرد فرمود که بدست می گیرم و بدش
 رویشما است پس هر فرزندش آورد و من گرفت و خون از روی او پالید می کرد و میفرمود کشتند تو را ای پسرک
 من چه جریست از کرد ایشان را بره و از گردن حرم پیغمبر جدا بکشد خدا نوی را که تو را کشتند ای پسرک من و چشمها
 مبارکش را زاشت شد و بنا بر روایت ارشاد پس ریخت چشمهای او را شک را پس از این گفت بعد از تو خاک
 دنیا بنا بر روایت ابی مخنف از ابن کف تا الله و انا الیراجون اما تو ای فرزند من پسر کردید و امیر اخبر

[illegible]

هو لا اله الا الله محمد رسول الله...
 بعضی بیدارم ایضا...
 سحر سه طعن نیز...
 سینه...
 کتایب...
 ملاحظه...
 بود...
 میا...
 مبارک...
 و...
 بالله...
 که...
 رخت...
 بر...
 خون...
 و...
 روایت...
 بر...
 آورد...
 باران...
 بر...
 و...
 که...
 همیشه...
 میشد...
 اید...
 بر...
 بنا...

این
 کتاب
 است

زیاده کردن انجا بر ابرو بلند مغز سر مبارک را بریدن کردن پس عمرو بن حرث غزو می خواست و باین یاد ملعون
 گفت که ای میر نو بجای خود سید این کوششها و مغز سر را بمن بچین انحراف زاده گفت که من چو کافر گفتم میخواست
 در حق من گفت بیکبار نه اگر گفت و جمع کرد و در بار چرخری گذاشت و بخانه خود برد و از آن غسل داد و بوی خوش بر آن
 ریخت و کفن کرد و در خانه خود دفن کرد و بنابر مقتل ابو مخنف آن مرد بکه با این زیاد کوششهای زیادی را بر او
 سر را بریدن آورد عمرو بن الحارث لعنه الله بود پس دشمنهای ائمه و کفر در همانا غش خشک شدند و کفنه میشود که
 اکل و در آن افتاد تا آنرا اکل کرد و این زیاد را کرد که آنرا بر آن خشک و کافور و عنبر کردند و در قبر ملک کور
 که شعبی گفت که قبر بن عبد الله بن زیاد حاضر بود پس این زیاد با و گفت که چه میکنی در حق من و در حق حسین
 قبر گفت که در روز قیامت جلع حسین و پادشاه ما در ش میانی و شفاعت او میباشد و جلد نو و پل نو و مادر
 تو میباشد پس شفاعت تو میباشد این زیاد ملعون در غضب شد و او را از مجلس برکنار شد و در آن شب
 چون نهضت های شهداء و اسرا پیغمبر خدا را بشام غم انجام بردند پنج زن در روشن بن بد حرام زاده نشسته بودند
 و میان ایشان زنی بود که پیشتر خم شده بود و هشتاد سال از عمر او گذشته بود پس چون تمام حسین را بسوی در
 از روشن کردند این زنان مجوزه از جای خواست و سنگی برداشت و بر سر امام حسین زد و سهل گوید که چون حضرت امام
 بن العابدین آنرا مشاهده نمود گفت خداوند آنرا بچهار فرهاد هلاک این زن و هلاک کسانیکه با او هستند پس شما
 اینجا با انجام نیامده بود که آن روشن سافطو خراشید آن زنان همه هلاک شدند و در زن بر آن روشن خلط و
 بودند که هر ایشا هلاک شدند هفتی بنابر روایت طه و بن یزید پدید چو بخیر بانی خواست پس بر شایای امام
 حسین می گذاشت پس ابو برزقه اسلمی گفت وای بر وای بن پدایا میر نه دندانهای ثنایای حسین سپهر فاطمه را شهادت
 میدهم که دیدم پیغمبر خدا را بمیلیسید ثنایای حسین و ثنایای برادرش حسن را و می گفت که شما دو بزرگان جوانان
 اهل بیت میباشد خدا کشنده کان شما را بکشد و لعنت کند و بجهنم برساند و جهنم بد با زکشی است بنابر روایت
 ائمه ائمه و میگوید ثنایای حسین را میر نه و می گفت این روزی است بدل روز بد و مؤلف گوید که ائمه و نادر
 مقام اشعار است که دلالت بر کفر او میکند و این قصید را سال در حویلی بن بریزد و کفر ائمه و در بعضی
 از عاقله مانند غزالی که لعن بر او و جانشینانند نوشته ام هشتاد و یک سران بزرگوار است العیاذ بالله که آن
 کیفیت خاصه خاص بر ناصر نکارد و با بر بان الکن این ضعیل ذلیل مؤلف کلیل شطرنج زن در حین فقر و راید
 سوان فقر و رگاب حله گفته ام مؤلف بهای میزند و فرو بستم که بر چهره کل نشسته است نم # بیای میزد زبانه
 هزار که با خنجران املاند بهار بیابان از نو نوا ساز کن سوی لاله داغ پرواز کن بپاهل شام دوردان
 بشاه چغازی نواز نواز بپاهل کاه و پیکان من به راه سوزنده همراه من بیار مرا بردا خگر گرفت همراهی
 یکسره ز گرفت جهان بر چاه بن من نارسد رخ روز جزو زلف نا نارسد بخبر کاه مه رفت بار خباد درخشنده
 خورشید گردید نار سیر رفت اندر از سنان که از بهر او شد سنان و سنان سر شاه از بیکر شکت دور که
 بودی در خشان زوی ماه و خود همان کیست که پیغمبرش هشی شست از شرب کوثرش بروی سنا سنان با شتاب
 بهر کاه پیکاه در پیچ و تاب بیامهنگ ایشاه کیوان سهر خدانده مهر مهر و چرخ پیر بهار زد شد خاک ما را بفر
 بخون شد نیای نوا ایشاه غرن بین خاک غباری دون بشترش بین پاره پاره زنی پیکرش بیامهنگ ایضا و الف
 سوی کربلا کن زما و کناد نیای نواز باره بر خاکشد بنی پهلوانک او چاکشد بقصد برخاک نالج سرش بخون غر
 دستان پیغمبر ز کرد و ن ببارد بر او سنک و تیغ هشی خنجر بنزای بر دروغ بیامهنگ سینه شاه شد فر شاه راه
 نامه شد بیامهنگای پیشوای نهان ز بنم خنجر فراموشد نغان چسان کونم اهرامه شوم و زشت نور دید یکسر
 سرای شکت زوی بهیم پیوسته چشم دواورد داد و اور بچشم جهان را بر آشوب برانه کرد هر باغ فرد و در خانه
 کرد چهره شایخ کن کار بد بشهر شاه بکمر شکر فند یکسر سپاه بکشتا سپهر در خون شام که کبر پادشاه نشسته

لطیفه عجب

در میان غنچه
بر سر باله
در شاد

در میان غنچه
بر سر باله
در شاد

۱۰۰

کتابخانه

وَمَا شَأْنُ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَاعْتَرَفَ الْأَقْدَامُ بِالْحَمْدِ وَاعْلَى إِلَهًا بَابُ اللَّهِ تَعَالَى نَزَلَ بِهِ دَعْوَةُ عِزِّهَا
الظُّلْمَ وَرَأَى أَهْلَ بَيْتِ سَيِّدَاتٍ فِي كِتَابِ بَحَارِ وَمَعْدَنَ وَأَسْرَارِ الشَّهَادَةِ مُنْقَضَةً عَنْهَا بِأَسْنَدِ فَصْلٍ فِي حُسْنِ
دُرِّ شَعَارِ سَابِقِ نَاسِلِ بَنِي بَرَوَيْتِ بَحَارِ وَقَدْ مَرَّ بِكَ بِرَأْيِ الْخَلْقِ أَكْتَفَهُ شَدِيدُ قَوْلِ عَقِيبِ بْنِ عِمْرَانَ هِيَ أَرْبَعُ
سِتْرَةٍ مِنْ عَوْدِ بْنِ غَالِبٍ بِوَدَّكَ كُنْهًا مَتَّ إِذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتُمْ تَحْفَتُونَ فِي الدُّنْيَا قَاظِلُ نُورِهَا مِنْ عِلْمِ
قَبْلِ الْحُسَيْنِ بِكَرَامٍ فَضَاظِلُهُ مِنْ دَعْوَى عَمْرِو بْنِ هَارِثَ قَاظِلُ أَرْبَعَةِ دَائِلِي الْعَمِيهِ وَبَعْدَ عَمْرِو دَعْوَى عَمْرِو بْنِ
وَبَكِيَّتٍ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ أَطَافَ بِهِ مِنْ جَانِبَيْهَا نُورُهَا تَاخِرُ بَيِّنَاتٍ وَشَافِي كَرَامَتُهُ أَرْبَعَةُ عَشْرَةَ كُنْهًا
أَسْتِ نَاقَهُ هِيَ دَالِقُ أَدَكِيَّتٍ وَارْتَقَى نَوْبِي الشَّهَادَةِ عَجِيبٌ فَمِنْ مَسْلُخِ عَنِّي الْحُسَيْنِ رَسَالَةُ زَوَانِ كَرِهْنَاهُ النَّشِي
وَقُلُوبُ ذَبِجٍ بِالْأَجْنِ مَكَانَ نَيْصِهِ مَبِيعُ بَيَاءِ الْأَرْجَانِ خَضِيبُ وَارْتَقَى بِحُلِّهِ بِرَأْيِ دَعْوَى عَمْرِو بْنِ هَارِثَ
خَضِيبُ رِضَا خَوَانِدَ أَطَافَ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنِ بِحُلِّهِ وَقَدْ مَاتَ عَطِشًا نَابِطُ قُرُونٍ إِذَا اللَّطِنُ الْخَلْدَ فَاطِمَةُ عِنْدَ
وَأَجْرِي بِهِ مَعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ تَاخِرُ بَيِّنَاتٍ وَجَمْعُ ثَرَايِكِهِ فِي كِتَابِ بَحَارِ اسْتِ بِلَا بَحَارِ جَوِّ عَكْدَ الْكَلِيلِ
سَيَرُفُ هَمُّ دُرِّ قَايِجٍ مَبْكِيَّةٌ مُوجِبَةٌ مُفْجِعَةٌ شَهِيدَانِ تُشْكَا نَوَادِي خَوْفِهَا كَرَامَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّمَ الْإِنْسَانَ وَجَعَلَهُ مِمَّا جَاوِزَ فَافْضُلُهُ مِنْ شَائِبَتِكَ فَافْضُلُهُ تَحْمِلُهُ تَحْمِيلُ رَجُلٍ وَارْتَقَى
فِيهِ أَشْعَةُ مِنْ شَمَائِلِهَا فَجَعَلَهُ لَدُنَا كَحَقَائِقِ فَلْيُرَادِ رَسُلَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ لِيَكُونَ لِسَاوِكَ مَسَالِكُ الْقُرْآنِ
الْمُسْتَقِيمِ دَلِيلًا وَنُصَيْلًا وَاسْلَمَ عَلَى مَنْ جَعَلَهُ عَلَى التَّقْوَى أَمِيلًا وَبِالنَّسْبَةِ إِلَى الْعِبَادَةِ بِشِيرَافٍ وَنُزُولٍ إِلَى الْإِقْلَامِ
الْعَجَابِ الْمُعْصُومِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا سَيِّمًا الْأَمَامَ الَّذِي لَمْ يَخْلُصْ تَطْهِيرًا قِتَالِ
قَتْلُهُ الْحُسَيْنِ قِتَالُ كَيْدٍ الَّذِي نَظَرَ حَقَائِقُ الْقُرْآنِ وَدَقَائِقُهَا كَمَا نَوَلَّ وَبَيَّنَّ تَفْسِيرًا وَلَا يَقْبَلُ عَلَيْهِ بَعْدَ ظُهُورِ
الْمَسْكَاتِ مِنَ الْحَيِّ وَالْأَتَمِّ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا وَهُوَ الْأَمَامُ الَّذِي غَابَ عَنْ الْأَبْصَاحِ عَنْ الْعَيْنِ
الَّذِي كَانَ كَلْبًا كَبِيرًا الْمَهْدُ الْهَادِي مَحْمُودٌ مِنَ الْحُسْنِ الْعَسْكَرِيُّ تَحْمِلُ اللَّهُ فَرْجَهُ وَسَقَطَ اللَّهُ مَخْرَجَهُ وَرَزَقَنِي اللَّهُ
أُفَاثَةً وَجَعَلَنِي اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُحْظُورٍ وَشَرُّهُ وَالْأَمَامُ وَاسْغَامُ فَلَا شَرَّ كَلَامٍ ابْنِ كَهْنَامِ وَدَابِئِ الْكَلِيلِ الْكَلِيلِ مَصِيبَةٍ
دَلِيلٍ وَجَدَ فَضْلَ فَضِيلٍ وَاقِعٌ مِثْلُ قَوْلِ رَوَاقِجٍ مَبْكِيَّةٍ كَرَامَتُهُ مَا شَرَّكَ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ تَاكِسْرَ الْأَقْدَامِ
شَدِيدُ دَرَانِ جَلَدِ اسْرَاسِ اسْرَاقِ صَدَقَ دَرَامًا لِي فَرَمُودُهُ اسْتِ كَرَامَتُهُ عَمْرُ شَنِيدُ كَرَامَتُهُ بِيْرُ مَنَاسِدِ
بِسْ بَرْدِ لَحْلِ خُودِ سَوَادِ شَدِيدِ بَشَابَا مَدَنًا بِأَنْخَضِ مَلْحُوشٍ وَبَعْضُ أَزْمَانِ وَغَضَرُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
أَيُّ بِيْرٍ بِجِيْرٍ بِخَبَابِ بِيْرٍ مَبْرُومٍ عَمْرُ شَنِيدُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
چُونِ ابْنِ عَمْرٍ بَرَكْرَدِ انْدَنِ أَنْخَضِ مَا بُوَسَّ شَدِيدُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
خَلَا مَبِيدُ سِيدِ بِيْرٍ أَنْخَضِ نَافِ مَبَاكُشٍ بِكَشُودِ بِيْرٍ ابْنِ عَمْرٍ مَبْرُومٍ مَبْرُومٍ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
سَبْرُ مَایِ بَا عَمْرُ شَنِيدُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
وَقَايِجٍ مَبْكِيَّةٍ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
جَامِعُ شَرِیْحِ اُخْمَدِ لِحْشَا بَدَنِ خَطْبَةٍ بِأَفْزَقَاتِ رَاوَايَتِ دَاشَنَهُ بَانْدَلِ اُخْلَافِ وَدَقَائِقُهَا كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
كَلَامُ رَا بَعْدَ اللَّهِ بِنِ عَمْرُ شَنِيدُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
جَزَائِلُ وَسَلَا سَلَفِ مَلَا حَتَّ دُنْهَائِ بَحَارِ زَادِ لِسُوزِ وَاجِدِ شَبْعِيَانِ زَا جَانُوزِ بُوْدَ فَلَا عَابِدَ عَابِدَ زَا فَرَاوُ
بَا مَلْحُوشِ مَعْنَى فَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ خَطِّ الْمَوْثِقِ
عَلَى وَلَدِ أَدَمَ مَخْطَا الْفَلَادَةِ عَلَى جِدَا الْفَنَاءِ وَ مَا أَوْلَهُنَّ إِلَى سَلَاةِ أَشْيَاءٍ بِعُقُوبِ الْيَوْمِ مَعْنَى خَيْرِ مَعْنَى
أَنَا الْأَفِيَّةُ كَانِي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانِ الْفَلَوَاتِ بَيْنِ النَّوَابِيسِ وَ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
وَاجِبُهُ مَسْغَبًا لَا يَحْصِي عَنْ يَوْمِ خَطِّ بِالْقَلَمِ رَضِيَ اللَّهُ وَضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرًا عَلَى بِلَاةٍ وَبُوقِينَا الْجُودِ
الضَّابِرِينَ لَنْ لِيَشَدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحْمَهُ بِلَاةٍ مَجْمُوعَةٍ لَمْ يَخْطُرْ بِالْقَلَمِ مِنْ يَدِ بِيْرٍ لِحْمِهِ وَجَدَ مِنْ كَانَ يَا

لا فینا مهجرت و موطننا علی انشاء الله فلیخجل معنا فانی داخل مصباح انشاء الله تعالى و در بعضی از کتب نیز
 میباشند بپناه شتایه بنابر اول خبر داده شد بنابر ثانی اخیار کرم بر ملاقات مصرع مکان
 خال افنادن و قوله کات بلایغ است که باقظ کان اداء فرمود مانند قوله تعالى یکاد زینها بقیق و قوله تعالى
 کاتر نور الشیاطین و قوله تعالى یکاد البقر یخط یصادهم و اینکلا می باشد رغایت فصاحت ملاح و اوصان
 مفصل است عسلان بقم عین بقمه که کما است فلوات بقمه بیابانها است محتمل است که عسلان بقمه عسل
 الذی عسلان باشد یعنی مضطرب شد گم کرد در دو بدلش اگر اشاجع کمرش است بروزی کف و ان در جوفان
 بنمرا معده است و لیس بجمع جراب است یعنی بنان و در بعضی از نسخ جوفه وار است جمع جوف ان بدن است برای
 اگر اشاد بقمه چاره است نوایس و کربلا اسم دوم موضع میباشد که حریص در اکل باشند و کانا از اینکه
 سربیشوند و لیس بجمع قرابت که سیزده معصود دیگر باشند یا بقمه پارچه کوشند یا بقمه پوست باشند بقمه
 انخوشان بنمرا پوت بن بقمه بن و حاصل معنی بوجه اخضا انکه حمد را بخند است هر چه خواست افزع
 و خط کشید بر ک بر نهادم مانند خط کشید قلاده که جوانان بر گردن ایشان بندند و چه فلای را شیناق ساخت
 بکو گذشتگان من مانند شوق یعقوب و صفت خبر داده شد انخوابگاه که مرزا ملاقات میکردم کو بای بیستیم
 مفصل مرا که قطع می کنند کرکان بیابانها میان نوایس و کربلا پس بر می کنند شکله انخود را و انبا انخود را از شند
 کر سنی چاره نیست از روزیکه بفلم خط کشید شد ضایع ان رضای ما اهل بیت است صبر مینما هم بر بلا بخدا و
 باز می دهد نرد های صبر کنند کاز او قطع نمیشود کوشش بقمه بلکه جمع میشوند در نرد او در هشت و هشت بقمه
 بانها روئین شود و وعده خود را خدا انجام زد و هر که جانش را بباذل کند و تو ظمین کند نفس خود را بر ملاقات خدا
 پس ما کوچ کند که مرصباح کوچ کنند ام انشاء الله تعالى امین و بنابر روایت او شاد چون امام حسین بنعل
 حاجز رسید قیس بن سهر صید او بی بعضی غلبه الله بنسطه گفته اند که برادر رضای انحضرت بود پس اهل
 کوفه فرستاد بنابر روایت هوف کتابی بسلیمان مصر و مسیب زعاع و جماعتی از شهر نوش بنابر روایت
 ارشاد انجنا ب احوال مسلم بن عقیل کا هی نداشت حاصل بر اسله اند که من ام و شنید که مسلم بن عقیل
 اطاعت کردید ثابت قدم باشید خدا شما را ثواب هدیس فیس ان کتاب بر چون بقا دستیه رسید حصن بن بن
 او را گرفت که ان کتاب از او بگیرد بنابر روایت هوف قیس ان کاغذ را جای شد درید پس او اینتر این زیاد بردن ان
 حرام زاده از او پرسید که نو کیستی گفت من مردی هستم از شیعه علی بن ابیطالب پس سر گفت پس چرا کتاب درید
 گفت تا فوندانی که در ان کتاب چپ کشتان کتاب ز که بود و سحر که فرساده شده بود گفت از بنی بجماعتی از اهل
 کوفه که اسای ایشان نمیدانم پس این زیاد در غضب شد و گفت که توان جد انخواهی شد تا اسای انها را بکوئی و یا
 بر بالای منبر روی حسین و پدر و برادرش را لعنت کنی و الا فورا پاره پاره می کنم قیر گفت اما اسای قوم پس از آنکه
 گویم و اما لعنت بر شما میاورم و بمنبر را رفته و حمد خدا و ثنا نمود و صلوات بر پیغمبر علی و دو فرزندش فرستاد
 پس لعنت کرد این زیاد و برادرش پدرش را و لعن کرد جبار بن ابی امیه و ان الخرایان پس از ان گفت ایها الناس
 بنابر روایت ارشاد این حسین بن علی بنبر خلق خدا پس فاطمه دختر پیغمبر است من رسول و هستم بسوی شما بنابر روایت
 منتخب من او را در منزل حاجز گذاشتم پس اچایب کنید او را بنابر روایت ارشاد پس از ان لعن کرد این زیاد و پدرش را
 و برای علی بن ابیطالب استغفار کرد بنابر روایت باین زیاد خبر داد بد امر کرد که او را از یای ایض بر زمین انداختند
 پس وفات یافت بعد از شهادت سید بنابر روایت ارشاد باز و بسته بر زمین انداختند پس استخوانهای ان بن
 کوادر شکست باور می بود که عبد الطلیب بن عیمر ملعون او را زنج کرد باو عین دند گفتن خواستم او را راحت هم
 بنابر روایت لهوف چون خبر شهادت ان نر کواد بخصر امام حسین رسیدن کریست ایند ها خواند اللهم اجعل
 انما و لشیعنا عندک مقرا کریم و اجمع بیننا و بینهم ثم استقر بحملک انک علی کل شیء ظفر بار خدا یا بکر ان برای

علامه

پرویشا

پس من ان خبر را در کتب و روایات و در بعضی از کتب

مسیحی
 بنابر روایت
 بنابر روایت
 بنابر روایت

چنان است که اگر این کتاب را در دسترس

و شعیان مادر نزد نو منزل کرا می جمع میامان ما و ایشان در جوانی خود بدست کسی که نور حسین
 قدرت دارند است و بهیچ اند باب مقابل معتبر مانند صاحب معدن البکاء و غیره گفته اند که جماعتی
 بنی فرانه و بنی بجله گفتند که ما بهر از بهرین بچه ای از مکر میامان پس حسین هم سفر بودیم و چندی
 نزدیک ما نبود از این که با حسین هم منزل شویم پس ما که در یک منزل ناچار شدیم که با اینجانب در یک منزل
 فرود آمدیم و حسین در جانی فرود آمد و مادر جانب بکر پس عانشه و مشغول بخوردن طعام بودیم
 رسولی از جانب حسین آمد و بر ما سلام کرد و داخل شد گفت ای زهیر بن قیس مرا حشر از حسین
 تو فرستاده که بنی زاولی پس مرا تسلای از ما انداخت اینچنین که در دست عابد بنویسید که بایر سرهای مار
 ایستاده بنابر روایت مایه زوجه زهیر که در بام بنیت عمر یا شد گفت سبحان الله یا زهیر بن قیس تو میفرستی
 و تو بنزد او میفرستی یا چه شود که به نزد او روی کلام او را بشنوی زهیر بن قیس گفت من اینچنین سیدم و زنت
 نکند که مرا مدح حال اینکه با نهایت بشاشت بود روی او میدرخشید پس اگر که در خیمه و متاع و احوال و اطفال
 او را بجانب امام حسین بودند و بنزد جایش گفت که من نور طلاق بر او داده ام و دست دارم که بربیب من مگردی و بنویس
 و من عزیم بر صحبت حسین کرده ام ناچار خود را فدا بجان او سازم پس مولای من و جانش را با او داد و او را تسلیم بعضی
 بشما عا میفرمود که او را بخوبی نشانی برساند پس ازین برخواست و گریست و او را دعای کرد و گفت خدا کار تو را بخیر
 بیاورد از تو سؤال کنم که در روز قیامت من نزد جنت حسین مرا فرستد و تو را بشکستی پس زهیر با حکایتش گفت که هرگز
 دار که با من در فاش کند و الا پس ازین آخر عهد من است بنابر روایت رسیده که گفت که خبری برای شما فاضلی کنم
 که ما بجهت بجزیره فرودیم و خدای ما را فتنه گرامت فرمود و غنایم بسبب تحصیل کردیم پس سلمان فارسی
 رضی الله عنه میآید که ای خوش حال شد یکدیگر که اینچنین خدا از فتنه و غنایم بشما اگر فتنه فرمود در زمانیکه در راه
 سید شهاب الیچان پس فرج خوشحالی شما از یاده خواهد بود بسبب فتنای شما بهر راه او از این غنایم که تحصیل کردیم
 پس من شما را با امانت بخدا سپارم پس از آن بهر امام حسین بود تا شهید شد از چهارم بنابر روایت من و چندی
 امام حسین علیه السلام چون بمنزل سوره رسید بگوشه دو دراز مردم نشست تا که مردی ز کوفه آمد پس اینچنین
 از اخبار کوفه از سؤال نمودنم عرض کرد که ای قای من پسر من یا مدام از کوفه تا اینکه دیدم که مسلم و کشته
 شد بودند و سرهای ایشان را برای بنید فرستادند پس اینحضرت فرمود تا الله و انا الیه راجعون و انمرد رفت و هیچ
 یک از اصحاب ندانستند مسلم را بخیر بود یا زده ساله که بهر امام حسین بود پس چون انجمن از مجلس برخاستند
 رفت و منضم مسلم را عزت کرد و در نزد یک خود منزل دادند خراجش را شتر نمودند و برای که حسین بر سر پیشانی داشت
 چنانکه بر پنهان می کنند پس گفتایم ظاهر انجمن باشد زیرا که ظاهر اند خیر هشتاد و زده انجمن بود و هم چنین انجمن
 دست سر کشید که لایق دارد بر اینکه از محارم انجمن بود اگر چه هم خالی از مناسبت انجمن من ندیدم نو
 که پیش از این من با من چنین کرده باشی من کمان می کشم که بدیدم شهید شد با شد پس حضرت امام حسین
 که مالک کربلا شد کویست فرمود اید خنجر من من بدیدم توام و دخترم خواهان تواند پس اند خنجر را پود
 و گریست و ایلا گفت پس و لا دمسلم بعقیل شنیدند و گریستند که پسین شد یک و عا می خوشتر از روز من
 انداختند چون امام حسین فکر کرد این حال با و قل مسلم را و اینکه اهل کوفه را نماند که امیر المؤمنین باشند
 و امام حسین با غارت کردند و خنجر را بخانه ندانست گریستند که یک ما اینکه ریش مبارک او بر شد و چندی
 از باب مقابل معتبر نوشته اند که بعد از ورود حرم امام حسین با احتیاط فرمود که هیچ یک از شما هست که راه
 بر غیر جاده بدانند طرماح بن عکرم طائی عرض کرد که ای پسر پیغمبر من میدانم و طرماح بنابر روایتی بود
 چنانکه تا اینکه از کربلا حان بهوش شد چون بهوش آمد بدید که اینحضرت شهید شد است پس حرم بر پیش
 دوباره چنانکه نشاید و طرماح بکس طلاء و نه همایان است و نشاید میم بجا طرماح در پیش نهاد و انجمن

این روایت از
 شیخ طبرسی
 در مجمع البحرین
 است

و در
 بعضی
 روایات

سید محمد علی

فانما

کرد بهر یاد نمودن پس ماه همه فریاد کردیم پس گذشت بر ما سر دی از این که بدیدم که او را بر سر کشتی و
 او را سید تراهی کشید چون کرد ما را شنید خود را بر زمین انداخت و خاک بر سر خود ریخت با صاحب خود خطا
 کرد که ای شما را خوش ایند ما منکر دختران فاطمه از تشکی غیر ندانم حال اینکه قائم بخشید و در دستهای ما
 نه قسم نهاد خبری نیست و فتنه کانی بعد از ایشان بلکه پیش از ایشان در موضوعهای بر سر او در مشورتی ای
 من هر یک دست یکی از این کودکان بگذاشتم و برابر هجوم آوردم پیش از آنکه ایشان از تشکی غیر ندانم اگر ای قوم با ما
 مفاصله کنند ما هم با ایشان مفاصله میکنیم پس بجواری رفت که موکلین این را خواهند بر فتنه ما اصرار داشت
 پس اگر این کودکان را همراه برویم بسا باشد که با ایشان بی و این بر سر خود و ما سبک شده باشیم لیکن رای از آنست
 که تشکی با خود برداریم و از ابرای که هم انوقت اگر با ما مفاصله کردند ما هم با ایشان مفاصله کنیم و اگر از ما کسی کشته
 شد فداء دختران فاطمه باشد بر کشتن فکر خویش پس تشکی کردند و بیجا بل رفتند ایشان چنانچه بودند
 و بیجا بل رفتند چون موکلین این فرات مشاهده نمودند گفتند که ایشان کیانند پس بر کشتن که من ببرم و ایشان
 اصحاب من میباشند ما تشنه ایم را ده فرات داریم ایشان گفتند که شما با شنید نام از پس خود را خبر دهید و میبایست
 و در پس ایشان فراتی بود پس چون او را خبر دادند گفت ایشان از راه دهید تا اینها مانند چون داخل شدند نزد سید
 ابراهیم احسان کردند بر سر اصحابش صدای که بر بلند کردند گفتند که خدا لعنت کند بر سجد این ابی جاری است بیچاره
 ال پیغمبر قطره نیر سید پس بر کشتن که پیش سر خود را نگاه کردند و بجهل کردند و در دلهای اطفال حسین
 از تشکی که داخل است شماینا شامید تا اینکه جگر او که فاطمه سلب شد و ایشان گفتند قسم بخدا ای بر ما این
 اشامیم ناله های اطفال حسین سیراب شود پس شنید این سخن را شخصی از موکلین و گفت شما خود داخل بشدند باز
 نیست که برای این خار جواب میرسد بگویم بعد از آن خبر میگویم بر کشتن که کمان کن اسر ما را پس بر سر زدند
 او رفت که او را گرفته باشد که خبری سخن فرستاد و فرار کرد و ما بخوبی را خبر کرد و گفت که سر راه را برایشان بگردد
 ایشان را بباریدند و من و اگر با کنند با ایشان مفاصله کنید پس سر راه را بر سر زدند اصحاب او کردند چنانچه مفاصله
 ایشان در گرفت و بر سر شروع بموعظه نمودند او بگوشت امام علیه السلام رسید چند نفر فرستاد که او را بیاورند
 کنند پس ایشان رفتند و موکلین فرار کردند و او را و در ناله اطفال بیگانه بر سر جمع شدند و شکوه و سینه ها
 بر مشک گذاشتند که ناکه بنده شک باز شد و این مرد میزدن بخت کودکان بیکدفعه بفریاد آمدند و بر سر خود خنجر
 زد و گفت ای اطفال بجز دختران فاطمه صلوات الله و سلامه علیها فصلی شد و در فایع میگردد عاشر
 است بنابر روایت شاد حضرت علی بن الحنفی علیه السلام این که حضرت سید شجاع علیه السلام فرمود که در شب عاشورا
 من تشنه بودم و عثم را زینت بر سر می کرد که بیدم در چشمه علی که کاه کرد و در نزد او چونم که ای پسر
 ایشانده بود و آنحضرت شمشیر خود را از زینت و خنجر اضافی کرد و میفرمود یاد هراق لك من بدلی خلیل كم لك
 بالاشراف و الاصل ابرو زکاراف بر دوستی تو یاد چه بسیار ای تو بود و صبح و عصر من صاحب طایفیل
 الذکر لا یفنع بالبدیل از رفیان و طایفه که کشته شده اند و روزگار بر بدل فاعل نمیکند و کل شیء سالک
 سبیل و منتهی الامر الی الجلیل و هر زننده روزه را هفت منتهای ابر سو خداوند بزرگ است پس این اشعار را
 دفعه یاسه دفعه گفت تا اینکه من ختمیدم که اینجاست چه اراده کرده است پس گریه مرا گلو که شد خود داری کرد
 سکوت کردم و دانستم که بلا نازل شد اما عثم را پس از شنیدن از کار زن رفت و هیچ است خود داری نکرد
 و دامن کتابند آنحضرت رفت و گفت و انكلاه كاشك مرگ مراد یافته بود اما در زمره مادر فاطمه و پدرم علی
 و برادر من حسن انچه بفرستگان و فریاد و سر باقی مانده کان پس حسین بسوی او نظر کرد و فرمود ای خواهر که
 حلم تو را بنزد چشمهای این زن ناسک شد و فرمود اگر این مرغ سنگ خواره را می گذاشتند هر اینده میخواستند
 ای وای بر من تو بکبر اهل این دل را با پیش رو و فاشه و بر من سخن است پس بر سر خود سبیل زد و گریه باخو

کاش میبودم
 در آن شب
 که در آن شب
 که در آن شب

روزنامه

میدادیم بدان اینک در آن مرتبه بود و در آن زمان که ما که شهود و بانها ما اینک را شاهدان ما میسر می بخوریست و ما هم که در
 شهادت بان بر می انحضرت قبول بکنیم و این خبری فرض است منافات دارد با جواب اینحضرت که در اکتیل جواب گذشت
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینحضرت در دنیا و یا فرمود که برای تو مقامی است که بان خبر می مگر بشود و در آن
 در بنشیند که بدین شهادت بان نخواهی رسید جواب این شبهه می دفع منافات آنکه اگر کسی بخدای سبحان می بخشد و کسی
 با و وعده می آن پس بگوئیم که اگر بن خدمت اینخواهی که بجا آوری بعلی بنا و در من همان نزد ابوبکر میسر شد
 نیست که اگر انخدمت را بکنی و آن نزد ابوبکر میسر نشود است از اینک که انخدمت را نکنی و آن نزد ابوبکر میسر نشود
 اگر نزد ابوبکر میسر نشود سراسر افکنده کی برای انحضرت خواهد ماند و این واضح است ممکن است دفع منافات
 بوجوب بکردار این است که پیغمبر خدا اخبار از لوح محفوظ نمود یعنی برای خود رجائی است که غیر از اینها را ممکن
 بشهادت یعنی خود خواهی اختیار شهادت کرد و باند وجه خواهد رسید این دلالت ندارد که خود شهادت را
 اختیار نموده که می خدا اگر اندر رجاء میخواست بجه شهادت نبود هد ممکن نبود پس منافات میان این دو خبر
 نیست و قول پیغمبر آنکه فی الجنان در جات لا تاتوا الا بالشهادة دال بر صریح بر نفی جبر و اثبات اختیار است
 در فضیلت همان خواب است که شاء الله ان یراک فیتلوا النج و کاهی تو هم جبر از آن میشود و جواب اینک که شاء الله یعنی
 علم الله است و علم از اینک عین ذات است علت عصیان نمیشود و هم چنین علم حادث که تعلقات معلوم با استدلال است
 و ممکن است دفع منافات در شبهه سابقه باینکه انیقرض از خواب که ن تاتوا الا بالشهادة است یعنی اعظم هیج این که خدا
 بدین شهادت این مرتبه را بنویسد و بگوید یا نه و این مخصوص است بانس و ش که با اینجانب رسید مجتهد عام بر خاص و
 این جواب بعضی از دلالت مؤلف کتاب در هنگامی که عنوان اجوبه این شبهه میشد بیا کرد لیکن این جواب بعضی
 است نهایت جواب پسلی است اگر چه نظر بقصدا و در آن عرفیه صحیح است میتوان جواب چهارم از این شبهه آنکه
 شهادت اینجانب یا خبر شیعیان باعث عزاداری و یا موجب ید علوق در جوار بر این تقریب شیعیان بالشیعیه و از
 خواهد بود و شکر نیست که ائمه بمنزله شیعه و شیعیان بمنزله برک میباشند برک مایه زینت رخسار است پس یاد
 سرشته شیعیان مایه زینت ائمه است پس مراد باینکه باند وجه نمیرسی مگر بشهادت آنست که اگر شهید نشوی شیعیان
 بر تو عزاداری نمیکنند در جه و زینت تو زیاد نمیشود و همین یکبار و جوه معنی صلوات بر پیغمبر است که باعث تقریب
 مصلحت میشود و در کتاب مواظب معنی صلوات بیان شد فی قصه شیخ مفید بسند شیخ از حضرت صادق علیه
 السلام و عایت اشبه که امام حسین علیه السلام چون از مدینه روانه شد چند فوج از ملائکه مسومین خدا اینجانب
 شناختند و در ششما ایشان را بر بود و بر اسبها جهشت سوار بود ند پس بر اینجانب سلام نمودند و عرض نمودند که ای
 حجت خدا بر خلق و بعد از جدش پدرش و برادرش و پدرش که خدا اینعالی ملا نمود جد تو را بمادر مکتانها
 بسپار و بدست که خدا تعالی ملا کرد تو را بما پس اینجانب فرمود که موعده مفتر من و بقعه من است که در آن شهید
 میشوم جان کن یا است پس چون بدین زمین وارد شدم بنزد من بپایند پس ملائکه عرض کردند که ایحجت خدا ما را
 اسر کن که ما میشتو و اطاعت میکنیم پس یا منیر می از دشمنی که نور ملاقات کند پس ما همراه تو باشیم اینجانب فرمود
 که آنها را بمنزله ای نیست که بمن مکرر می رسانند تا اینکه بر سم بسوی بقعه من و بنزد اینجانب آمدند فوجهای چند
 از مسلمانان جن پس عرض کردند ای فای ما ما شیعه نو میباشیم و یا و دان تو هستیم پس ما را امر کن با خود
 با پنجه میخوی پس اگر امر کنی ما را بکشتن هر دشمنی که داری حال اینک بود در مکان خود باشی هر ایند که میبکنیم ما
 نور را براندشمن را پس جناب شهادت ملا بایشان جزا خیر شت و بایشان فرمود که ای انخواند اید کتاب خدا که بر
 جلد رسول خدا فرستاد که اینها را بگویند که کم الموت لو کنتم فی روج مشیت یعنی بهر کجا که باشید در می یابید
 شمار اس که اگر چه در بر کجا حکم باشد باز فرمود خدای سبحان لیرز الله ربکم علیه السلام فی الضلالی ضایعهم یعنی
 هر ایند ظاهر میشوند انک اینک نوشته بر ایشان ملک بسوی بخوابگاه ایشان و اگر من در مکان خود اقامه نمایم پس

بجه مبتدا و انما بش می شود این خلق که در پیکر و چو تن میباشند و بجه امتحا می شوند که خواهد ساکن قبر
 من بود در کربلا و حال اینکه خدا ازا احتیاج نمود در روزی که در زمین و آسمان قاضی می نمود و ان
 کربلا امان است برای شیعیان اما در دنیا و آخرت لیکن حاضر می شود در روز شنبه که از روز عاشورا است که
 آخر از روز گذشته می شود و باقی بماند بعد از من مطلوب از اهل بیت من و پدران من و اهل بیت من و عرض
 به نوزدین فرستاده می شود لعنه الله پس چرا گفتند که ما قسم بخدا ایچید بخدا و پس چرا می خندید اگر امر بخواهید بنویس
 و جاثق بنود برای ما خالف تو صراحت می کشیم جمیع دشمنان تو را قبل از اینکه بشویرند از اینک فرمود که منم
 بخدا که خدمت دارم بر از دستم برایشان شما لیکن تا هلاک شود هر که هلاک می شود از روی حجت و هدایت بنا
 که هدایت می یابد از روی حجت مؤلف کتاب لکلیل گوید که قول انجیل که فرمود اینک بقعه کربلا امان است از برای
 شیعیان در دنیا و آخرت مورد شبهه و خدش است چه کرات حدیث محسوس مشاهده شده است که در کربلا
 قتل و غارت بسیار با تشبیه شیعیان واقع گردید چنانکه در شیوا سابقه طبقه ضالّه و هابیه بکربلا و میخندند
 بسای از شیعیان آگشته و ایضا در آخر زمان تحصیل مؤلف کتاب رعبنا عالیات عرشین باد بقعه کرده و قباب
 بجناب شهبان ملک حضرت سید الشهدا از بجه پادشاه حاکم بعد از قتل و غارت بسیار واقع شده و از این قبل فشا و شتر
 بسیار رخ نموده و اینها منافات با امان بودن بقعه کربلا دارد و جواب این شبهه از چند وجه است اول جواب
 نفی است از این که امان بودن بقعه کربلا مانع از امان بودن مکه و حرم است که در آیات قرآنیه تفسیر
 بران شده است و اینکه در مکه و حرم قتل و غارت بسیار واقع شده است چنانکه قصه عبدالله زبیر و قرامطه و غیر
 ان بر او گواه است پس هر چه جوابان است جوابان ما نحن فیه خواهد بود و در اینک مراد از این کلام که بقعه
 کربلا امان است آنست که تکلیفی است اخبار باین معنی که مقصود از این کلام آنست که خداوند تعالی بقعه کربلا را بجه
 حکم تکلیفی امان فرموده است برای شیعیان یعنی حرام کرده است ایذاء و اذیت شیعیان و اذیت نامکان را و ان
 و نکال قیامت را سرتب سخت چه ایذاء و ازار بحق باشد یا باطل اگر چه در هر مکان از اوز شیعیان نام آید
 ازار باطل حرام است نه ازار بحق بخلاف بقعه کربلا که هر دو قسم حرام است پس تا مل کن جواب تو اینک کلام حق
 بر فایده معنی را که اکثر اوقات من است این منافات با وقایع نادره ندارد و جمیع محارفات عرفیه از الفاظ
 مطلقه محمول بر اطلاق است چنانکه مراد از امان بودن در دنیا و آخرت حدیثی است که بر اینست که قبل از محشر
 آنچه واقع می شود داخل در امان است و اطلاق کلام حق اینست که مراد از امان باشد که بقعه کربلا امان
 است از هر بلائی مگر آن بلائی که انسان خود مستحق است چنانکه ان باشد عیظ اعمال ناشایسته از او منزهند که باعث نزول
 ان بلا باشد و در بلیات فائز در کربلا سبب نفوس ممکنه اینها شده و این نیز هیئت است با کثرت این اجوبه جوابی است
 می شود از امان بودن حرم مکه در فیه آخری و ترجمه صحیح در کتاب نفوس سید بن طاووس و این نمود از این جهت
 و افندی زردان بن صالح که ملاقات کردیم و حسین بن علی را پیش از اینک بعراق رود پس خبر دادیم او را باینکه
 کوفیان را ضحک شد اینک دلهای ایشان با او است شمشیرهای ایشان را و پس از اینک بدین خود اشاره با شما
 نمود و در کمال است که شده از انظار از ملائکه نازل شدند که علامه از چهار اینج خدا کسی شماره نداد پس از اینک
 فرمود لولا نقار بلاء شیوا و هبوط الاجر لفا لاهم به و لاهم و لکن اعلم علما یقینا ان هناك مصاعح احتیاج لا ینجی منهم
 احدا و ادی علی بنی کون نبی نزدیک بهم بود اشیاء و کجی هر هلیه مفاتحه می کردیم ایشان را با اینک و لیکن میدانم
 بعلم یقین که در اینجا یعنی در عراق مکان افادان اصحاب من است که نجات نمی یابد احکام مکرر فرمودم علی و مراد از تقاضا
 اشیاء از قبل سبب است بر سبب این عالم استیا است و ناچار است دیان از توبل سبب و سبب اینست که لازم آمد
 حرکت و جهنم شهبان تا مسیب را سبب مترتب شوند و مراد از هبوط اجر نقصان است چنانکه حدیث لانا لاهما
 دال بران است و فیه آخری نیز فی الدن طریقی میخیزد و کتاب فیه وایت داشته که چون اسام حسین در هنگام قتل

بکوفه قتل سوره رسيد و در تراز مردمان بجای نشست بناگاه مردی از کوفه رسيد بپوشش شهادت مابان زان
مختلط سفسف است اخبار اهل کوفه هر مردان شخص عقل کردای فای من پیش من نیامدم از کوفه تا اینکه دیدم مستین
عقیله های نیکو ایشانرا کشته بودند و سر ایشانرا برای پزیده بخند ما الله فرستادند پس این بزرگواران الله و انما
اليه راجعون و انم در وقت هیچ يك از اصحابان اطلاع نیافتند باین عجز بود و بزرگ ساله که بهرام بن عثمان
ماب بود پس چون امام حسین علیه السلام را بجای خود میجوید و میگوید ای خداوند منم که از غارت فرمودی من را و خود را
بجای خود پس انداختی احسان فرمود برای اینکه امام حسین سربلندی او را در شکستید بود چنانکه باقیها بجای او و ندانست
ایمونی بر بعضی نسخ اهل لومند دیدم تو را که پیش از این چنین کاوی با من کردی با شکستگان دارم که پادشاه شمشیر
پس اینچنان توانست که عساکر را برانگارد و فرمود که این دشمن من بدست تو میباشم و دشمنان من خواهان تو شمشیر
اند خنجر بیا که قوا و یا که کف پس از کلام مسلم این کلام را شنیدند و چون کشیدند که کشیدند که کشیدند و عمامه بر زمین افتادند
و او گفت که تا مل کرد امام حسین را بن حالت قتل مسلم عقیله اینکه اهل کوفه تمام کشته شدند که امانتی نداشتند بر قتل امیر
المؤمنین غار امام حسین و بن بران امام حسین پس کشته شدند که زمین شد یک تا اینکه در پیش میا کس شد و کوفت بن کتاب
گوید که من اخباری جلیله را حکم و پیغمبر و امام در این حکم با شما تمام شریعتی شنیدم چنانکه قاعد اشتراندن کلیف
پس چگونگی امام حسین سربلندی انداخته میگرد و لحاظ اینکه با او محرمیت نکند و از این قبل اخبار رسیده است که با عصمت میانی
است چنانکه در و د یافت که اما غایت بدن زینا مسیح کرد که باز از فایح گرفتار بود و بلا فاصله شفا یافت و هم چنین
زن کو در بر مسیح کرد و بینا شد هم چنین دارد شده است که امام حسین بدن زینا که بر من است مشر خود پس شفا یافت
و جواز قضیه امام حسین اینکه محمل است که از خنجران همیشگی امام حسین که رقیه دختر امیر المؤمنین باشد و او
زوجه مسلم بود و مؤید این مقال است اینکه در بعضی نسخ احوال بدست عم و دد یافته جواب یکر اینکه شاید محرمیت
بسبب ضاع باشد اما جواب رسا هر دو در پس محمل است اینکه مثل امام از باب ضرورت باشد مانند مس طیب
مریض را با عدل محرمیت بر اعالج کردن اگر بگوئیم که امام قادر است اینکه بدن مس شفا عث کند و در نزد خدا تعالی را
شفا هم بر ضرورت مس منفعی خواهد بود جواب بگوئیم که شاید در واقع علتی باشد که بدن مس دفع مرض نشود
و اعلت در نزد ما اینها باشد جواب یکر اینکه شاید متکلفان ملک از ملائکه باشد که با تمام این رضی امت کرده یا
بامل امام دیگر و نسبت دفع مرض با امام از باب استاسوی سبب مر باشد این داخل در جماع عقلی خواهد بود و ملائکه محرم
باشند بر اگر این احکام شرعی خاصه و انراست اما قول محشم شاعر و در و زده بند و آنکه سران و که ملک
محر مشر بنود پس از باب اغراف و ان از جمله محشم است که در علم بدیع مذکور است جواب ثقیل اینکه شاید
مستکنند بدان مثالی امام باشد بدن مثالی محرمیت دارد و محمل اینکه مشر نمودن از باب تصرف در خیال مسوم
باشد باین نحو که او خیال متکلف در واقع مشر حاصل نشد باشد الله العالم و يعلم الذین ملوا ای منقلب یقلبون
بجمله که بر نعم زمانه پایان امل این دلکش فسانه بداند که این دلیل ضعیف محتاج با فاضل کرد کار جلیل جمیل مؤلف کتاب کمال
باز بان الکن کلید خاصه کاسر قاصه بیان قلیل که چهرهای اخبار مختار و واقعه داهیه حاضر به رانکاشه برائی
از نطوب لیکن کتاب نوافیع را از مقالات معتبره بابنا کافیه واقعه شافیه علیه خلیل با ناولات و نوبت و او قائل و
رفائق و حقایق بعد مقدم را از افاضات و توجها یکانه در و رخصت صاحب الزمان با فدا ملک هفتماه در این کتاب سلطو
نهی بکبر برای مبتد و مشقی طالب علم و عوام از انام مفید است الله الحمد که انجام این نامه مصیبت شما مدد و مشر
شعبا العظم است از سوس شهور است از هجرت نبویه اختتام یافت امید که نزد مردمان ازار باب بصا و بصارت
سود مند و در نزد امام معصوم مسموم مقتول پسنداید و الله الحمد و الصلو علی محمد و آله الطاهین الطاهرین
بما تمایز این کتاب کمال الصلوات علیهم و علی آلهما و علی اصحابهم و علی من تبعهم باحسان و علی من تبعهم باحسان و علی من تبعهم باحسان و علی من تبعهم باحسان

